

**روش امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ
در اثبات عقیده**

نوشته‌ی:

دکتر محمد بن عبدالوهاب العقیل

فهرست مطالب

ص	م
	۱. مقدمه
	۲. علت پرداختن به موضوع
	۳. روش من در این موضوع
	۴. فصل اول
	۵. بحث اول: اسم و نسب امام
	۶. لقب امام
	۷. زادگاه امام
	۸. بحث دوم: تولد و آغاز زندگی امام.
	۹. رشد و یادگیری امام
	۱۰. بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم
	۱۱. سفر به مدینه و دیدار با امام مالک
	۱۲. مسافرت به یمن
	۱۳. درد و محنت امام
	۱۴. ملازمت با محمد بن حسن بعد از آزادی
	۱۵. بازگشت به مکه
	۱۶. مسافرت دوم امام به عراق
	۱۷. مسافرت امام به مصر
	۱۸. وفات امام شافعی
	۱۹. بحث چهارم: استادان شافعی
	۲۰. ملاقات احمد بن حنبل با شافعی و استفاده ایشان از همدیگر
	۲۱. مبحث پنجم: شاگردان امام شافعی
	۲۲. مهمترین شاگردان امام
	۲۳. فصل دوم:
	۲۴. اصول امام شافعی در زمینه اثبات عقیده و مقایسه روش پیشینیان و متکلمان

۲۵.	بحث اول: روش پیشینیان در زمینه اثبات عقیده
۲۶.	مبحث دوم: روش اهل کلام در اثبات عقیده
۲۷.	شناسایی علم کلام
۲۸.	موضع گیری اهل سنت و جماعت در برابر علم کلام
۲۹.	مبحث سوم: اصول شافعی در اثبات عقیده
۳۰.	اصل نخست: التزام به قرآن و سنت و تقدیم آن بر عقل
۳۱.	منزلت سنت از دیدگاه امام شافعی و رد ایشان بر کسانی که حجیت آن را انکار کرده‌اند.
۳۲.	پاسخ امام شافعی - رحمه الله - به منکرین حجیت سنت.
۳۳.	شناسایی خبر آحاد
۳۴.	شرایط صحت و پذیرش حدیث از منظر امام شافعی رحمه الله
۳۵.	حدیث آحاد مفید ظن است یا علم
۳۶.	عمل کردن به حدیث آحاد
۳۷.	حکم کسی که حدیث آحاد را مردود می شمارد
۳۸.	موضعگیری امام شافعی - رحمه الله - در برابر تقلید
۳۹.	اصل سوم: ارج نهادن وی به برداشت صحابه و پیروی از ایشان.
۴۰.	اصل چهارم: کناره گیری از گروههای تفرقه انگیز(اهل اهواء)،
۴۱.	بدعت گذاران و متکلمان و نکوهش آنان.
۴۲.	دیدگاه امام شافعی درباره گواهی دادن هواپرستان و بدعت گذاران
۴۳.	قطع ارتباط با بدعت گذار از منظر امام شافعی
۴۴.	جایگاه علم کلام از منظر امام شافعی.
۴۵.	باب دوم
۴۶.	ایمان از منظر شافعی و روش وی در اثبات آن.
۴۷.	فصل اول: حقیقت ایمان و ورود اعمال در مفهوم آن
۴۸.	دیدگاه امام شافعی - رحمه الله - پیرامون حقیقت ایمان
۴۹.	فصل دوم: زیاد و کم شدن ایمان.
۵۰.	فصل سوم: استثنا در ایمان و ارتباطش با اسلام.

	بحث اول: استثناء در ایمان.	۵۱.
	دیدگاه امام شافعی درباره استثناء در ایمان	۵۲.
	بحث دوم: تفاوت میان اسلام و ایمان.	۵۳.
	دیدگاه امام شافعی درباره تفاوت میان ایمان و اسلام	۵۴.
	فصل چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره.	۵۵.
	بحث اول: حکم گناهان کبیره پایین تر از شرک.	۵۶.
	دیدگاه امام شافعی پیرامون گناهان کبیره غیر از شرک	۵۷.
	بحث دوم: حکم ترک عمدی نماز.	۵۸.
	بحث سوم: حکم سحر و ساحران.	۵۹.
	بخش سوم	۶۰.
	عقیده شافعی در زمینه توحید و روش ایشان در اثبات آن.	۶۱.
	فصل اول: توحید عملی	۶۲.
	بحث اول: تعریف توحید عملی (الوهیت)	۶۳.
	بحث دوم: هدف از آفرینش انسان و جن.	۶۴.
	بحث سوم: مسائل مربوط به قبرها	۶۵.
	مسئله اول: حکم برافراشتن آرامگاه و ساختن گنبد، مساجد و... بر روی آن.	۶۶.
	مسئله دوم: مسطح کردن قبر.	۶۷.
	مسئله سوم: بناسازی بر روی قبرها و گچ کاری کردنشان.	۶۸.
	مسئله چهارم: ساختن مساجد بر آرامگاه ها	۶۹.
	دیدگاه امام شافعی - رحمه الله -	۷۰.
	زیارت گورستان.	۷۱.
	بحث چهارم: سوگند یاد کردن به غیر نام خدا	۷۲.
	دیدگاه امام شافعی - رحمه الله -	۷۳.
	بحث پنجم: تطییر (به فال بد گرفتن)	۷۴.
	بحث ششم: طلبیدن باران از ستارگان	۷۵.
	بحث هفتم: الفاظی که توحید کامل را خدشه دار می کنند	۷۶.

	بحث هشتم: شفاعت (پا در میانی)	۷۷.
	بحث هفتم: رقیه (افسون)	۷۸.
	دیدگاه علماء در مورد رقیه اهل کتاب	۷۹.
	ترجیح اقول: فصل اول	۸۰.
	توحید ربوبیت	۸۱.
	مقدمه	۸۲.
	بحث اول: روش سلف در اثبات وجود خدا	۸۳.
	بحث دوم: روش متکلمین در اثبات وجود خدا	۸۴.
	بحث سوم: روش شافعی - رحمه الله - در زمینه اثبات وجود خدا	۸۵.
	فصل سوم	۸۶.
	توحید اسماء و صفات	۸۷.
	مقدمه	۸۸.
	عقیده سلف در مورد اسماء و صفات:	۸۹.
	بحث اول: چکیده ی عقیده امام:	۹۰.
	بحث دوم: عقیده امام در مورد اسماء	۹۱.
	بحث اسم و مسمی:	۹۲.
	بحث سوم: عقیده امام در مورد صفات	۹۳.
	صفت اول: العلو	۹۴.
	صفت دوم: استواء	۹۵.
	صفت سوم: نزول (پایین آمدن)	۹۶.
	صفت چهارم: کلام خدا	۹۷.
	صفت پنجم: دست	۹۸.
	صفت ششم: وجه	۹۹.
	صفت هفتم: قدم (پا)	۱۰۰.
	صفت هشتم: خنده	۱۰۱.
	صفت نهم: انگشتان	۱۰۲.

	صفت دهم: چشم	۱۰۳.
	صفت یازهم: علم	۱۰۴.
	باب چهارم	۱۰۵.
	بخش اول	۱۰۶.
	ایمان به پیامبران (علیهم السلام)	۱۰۷.
	بحث نخست: معنی ایمان به پیامبران (علیهم السلام)	۱۰۸.
	بحث دوم: حال مردم قبل از بعثت پیامبر و توضیح نیاز آنها به بعثت پیامبر	۱۰۹.
	بحث سوم: فضایل پیامبر ما محمد (صلی الله علیه وآله و سلم)	۱۱۰.
	بخش دوم: ایمان به روز آخرت	۱۱۱.
	بحث نخست: فتنه‌ی قبر و برکات و عذاب آن	۱۱۲.
	بحث دوم: حکم هدیه کردن پاداش اعمال به مردگان	۱۱۳.
	بحث سوم: زنده شدن و حساب و بهشت و جهنم	۱۱۴.
	بخش سوم	۱۱۵.
	ایمان به قضا و قدر	۱۱۶.
	بحث نخست: معنی ایمان به قضا و قدر	۱۱۷.
	بحث دوم: مراتب قضا و قدر	۱۱۸.
	مرتبه دوم: مشیت و خواستن.	۱۱۹.
	بخش چهارم	۱۲۰.
	جایگاه اصحاب از منظر امام شافعی	۱۲۱.
	عقیده اهل سنت و جماعت در مورد اصحاب پیامبر	۱۲۲.
	عقیده امام شافعی در مورد اصحاب پیامبر	۱۲۳.
	باب پنجم	۱۲۴.
	فصل اول: رساله‌ی "الفقه الاکبر"	۱۲۵.
	بحث نخست: عرض‌ی مفاهیم رساله	۱۲۶.
	بحث دوم: حکم بر آنچه در آن رساله است.	۱۲۷.
	فصل دوم	۱۲۸.

	موضع گیری شافعی - رحمه الله - در برابر فرقه‌ها	۱۲۹.
	بحث نخست: قدریه و معتزله	۱۳۰.
	مبحث دوم: رافضه (شیعیان امروزی)	۱۳۱.
	مبحث سوم: صوفیه	۱۳۲.
	خاتمه	۱۳۳.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

ان الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا، من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله.

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ آل عمران: ۱۰۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از خدا پرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید.

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً

وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ النساء: ۱

ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان میرید که خدا همواره بر شما نگهبان است

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ ۷۰ **يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ**

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ ۷۱ الأحزاب: ۷۰ - ۷۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا دارید و سخنی استوار گوید. تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشد و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعا به رستگاری بزرگی نایل آمده است

همانا راست ترین کلام، کلام خدا است و بهترین هدیه، هدیه محمد صلی الله علیه و آله می باشد و بدترین کارها بدعت های هستند که در دین ایجاد می شوند، چون هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی انسان را به جهنم می کشاند، خداوند تبارک و تعالی در یکی از آیات مبارکه قرآن بزرگی نعمتهایش را به بندگان یاد آوری می کند و می فرماید:

﴿ يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ

صَلِدِقِينَ ﴿١٧﴾ الحجرات: ۱۷

از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌نهند بگو بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید بلکه [این] خداست که با هدایت‌کردن شما به ایمان بر شما منت می‌گذارد اگر راستگو باشید

سپاس و ستایش پروردگاری که ما را به اسلام هدایت داده، اگر هدایت‌خدایی نمی‌بود ما هرگز هدایت نمی‌یافتیم.

یکی از نعمتها و فضل‌های خداوند بر این امت، فرستادن پیامبر بزرگ، محمد صلی الله علیه و آله به سوی ایشان است، خداوند می‌فرماید:

﴿ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾ آل عمران:

۱۶۴

به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند

خداوند توسط این پیامبر چشمان کور و قلب‌های قفل‌شده ما را گشود و از ذلت و گمراهی و فقر و نداری به عزت و سربلندی و ثروت مندی هدایت داده و به جای نفرت و تفرقه، محبت و الفت را به ما ارزانی بخشیده.

محمد صلی الله علیه و آله بفرمان خدا با بهترین شیوه مبارزه کرد و رسالت را به گوش مردم رساند و امانت خودش را به جایی آورد، و در راه خدا با بهترین شیوه جهاد کرد تا به ملکوت‌اعلی پیوست. مردم را به دین فرا خواند و آنها را به کیش اسلام در آورد، خداوند منان، بزرگ‌ترین جزا و پاداش را به جای امت اسلام به آن رهبر پر افتخار عطا فرماید.

خداوند هنگام به اتمام رساندن دین برای این امت والا، آیه ذیل را بر رسولش نازل فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ

فِي مَحْصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣﴾ المائدة: ٣

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین خدا پسند برگزیدم پس هر کس در حال گرسنگی ناچار شود بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است

این آیه در بزرگ ترین روز این امت اسلامی فرود آمد^۱، همه مسلمانان در آن جلسه بزرگ حضور داشتند، که در تاریخ اسلام بی سابقه بود، از تمام اقضا و نقاط آن روز اسلام مردم در گردهمایی بزرگ شرکت کرده بودند تا فریضه حج را در حضور پیامبر به جا بیاورند، یعنی وقوف در عرفه که با روز جمعه هم مصادف بود، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سخنان پر بار حضرت را با گوش دل می شنیدند. و عظمت خود را که خداوند به خاطر این دین بدانها ارزانی بخشیده بود درک می کردند، خداوند دین را برای آنها به اتمام رسانیده و آنها را هم برای ابلاغ و نشر و به دوش گرفتن پرچم پر افتخار دین برگزیده است.

اصحاب هم جوان مردانه بازو همت بستند و جان و مال را برای ابلاغ دین تقدیم کردند البته در تمام مراحل رسول اکرم صلی الله علیه و آله را اسوه و مقتدای خود قرار دادند، این هم یکی دیگر از بخششهای خداوند منان است به امت اسلامی، یاران رسول صلی الله علیه و آله پرچم پر افتخار دعوت و جهاد را برداشتند و آگاهانه دین مبین اسلام را بیان کردند تا صدای دلنواز و نور تابناکش به گوش همه جهانیان رسید و جهان را روشن نمود و لقب عمومیت را برای خود کسب کرد و مرزهای قرار دادی را در هم نوردید.

تلاش مخلصانه ی همان یاران مخلص حضرت بود که اسلام را به مشرق و مغرب زمین رسانید و زمین را آباد کرد و به جهل و تاریکی پایان داد و ستونهای جاهلیت و ظلم را لرزاند و کاخهای ظغیان گران را ویران ساخت، و خداوند با تلاش آنها پیام خود از تحریف و تبدیل محافظت کرد، در قرآن می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ الحجر: ٩ بی تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم

و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.

۱. به صحیح بخاری شماره ۴۵ و ۴۴ و ۴۶ و ۷۲۶۸ و مسلم شماره ۳۰۱۷ و ترمذی شماره ۳۰۴۳ و نسائی شماره ۳۰۰۲

این هم منتهی دیگر که بر این امت گذاشته شده است.

بعد از یاران حضرت نوبت به سلف صالح امت رسید، آنها هم جوان مردانه راه و روش نیاکان خود را ادامه دادند، در لیست دعوت گران نام خود را ثبت کردند و به صف مجاهدین و مبارزین و مدافعان راه خدا پیوستند، با نوری که در اختیار داشتند، راههای حقیقت را به مردم نشان می دادند پس متریبان آنها خلفی صالح برای سلف صالح خود می شدند.

در این مورد پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: « ان الله یبعث هذه الامة علی رأس کل سنة من یجد لها دینها »^۱

خداوند برای این امت در هر صد سال یکی را بر می انگیزد تا دین را تجدید نماید.

سپاس و ستایش برای خداوند منان که در هر زمانی، رادمردان از اهل علم را بر می انگیزد تا مردم را از گمراهی و بدبختی به سعادت و هدایت نجات دهند، راد مردان در این راه درد و رنج های فراوانی را تحمل کردند و با هدایت قران کور چشمان را بینا نمودند تا نور خدای را مشاهده کنند، و بسیاری از شکاریان ابلیس را نجات دادند و گمراهان را هدایت کردند.

چه زیباست اثر آنان بر مردم و چه زشت و کریه است جواب مردم بدان ها، آنها تحریف مفرطین و دعوای ناروای نادانان و تأویل و تفسیرات باطلان - که پرچم بدعت را بر آفراشته و آتش فتنه را داغ کرده بودند - را از کتاب خدا دور می کردند. دشمنان آنها در قرآن اختلاف داشتند و با آن مخالفت می کردند و بر پاره پاره کردن کلام خدا اجماع می نمودند، بدون آگاهی در مورد خدا و کتابش سخن می راندند، دو پهلو سخن می گویند تا مردم ساده را فریب بدهند و آنها را گمراه کنند، از فتنه گمراهان به خدای هادی پناه می بریم.^۲

یکی از این راد مردان و عالمان ربانی، امام محمد بن ادریس شافعی رحمته است که یکی از چهره های تابناک اسلام بوده و خداوند او را مجدد دین و شریعت خودش قرار داده، در فقاہت منزلتی به او بخشیده که توانست اساس و قواعد فقه را تأسیس و پای ریزی نماید، و از آن دوران تا حالا مردم از سفره علم و فقاہت او بهره می برند و اصول و فروع او را اساس کار خود قرار داده اند.

^۱ ابو داود در ملامح شماره ۴۲۹۱ و حاکم در مستدرک ۵۲۲/۴ حدیث را روایت کرده اند و البانی هم آنرا تصحیح کرده

است

^۲ . بخشی از خطبه امام احمد در رد جهمیه بود

بزرگان دین با عبارت زیبا و دل نشین او را توصیف و تمجید کرده اند، خداوند توسط او مردم را از فقه اهل رأی نجات داد و در دیگری را برای آنها گشود تا به قرآن و سنت برگردند، امام هم مردم را به این روش فرا خواند و آنها را تشویق کرد و از عقل گرای مذموم و رأی هشدار می داد، نوشته های خود را با قرآن و سنت مزین کرد و تیشه به ریشه مخالفان زد و آنها را از پای در آورد، خواه مخالف نزدیک یا دوست خودش می بود، چون حق پیش ایشان از هر چیزی محبوب تر است، امام احمد می فرماید: در قرن اول عمر بن عبد العزیز مجدد بود و در قرن دوم امام شافعی رحمته.....

ابو عبدالله می گوید: من چهل سال است در نماز برای امام شافعی رحمته دعا می کنم.^۱

کسانی که شرح حال امام را نوشته اند و او را تمجید و توصیف کرده اند و در اصول و فروع از او پیروی نموده اند قابل حصر نیستند، چون همه به علم و فقاہت او ایمان و اعتماد داشتند. از فضل خداوند است که مرا یاری داد تا به بررسی این شخصیت بزرگ بپردازم و از ایشان بهره ای ببرم و در این بحث متواضع اقوال و دیدگاههای ایشان را جمع آوری و تقدیم نمایم.

علت پرداختن به موضوع:

این بحث مقدمه ای بود برای رشته ی دانشکده دعوت و اصول دین در دانشگاه اسلامی در مدینه منوره، جهت ارائه پایان نامه ی برای اخذ مدرک دکترا، به خاطر علل ذیل به این موضوع علاقه وافر داشتم و تصمیم گرفتم در این مورد قلم فرسایی کنم:

۱- امام شافعی - رحمه الله - یکی از ائمه چهارگانه است که مورد احترام و اقتداء بخشی از امت اسلامی قرار گرفته و مردم به اقوال و دیدگاههایی ایشان ایمان و اعتماد دارند، بنابراین برای شناخت روش و منهج سلف صالح گزینه خوبی است.

۲- این تحقیق اتمام حجت باشد بر افرادی که خود را منتسب به امام شافعی - رحمه الله - می دانند ولی در عقیده با او مخالفت می ورزند، لاجرم یکی بر هدایت است و دیگری بر بدعت و گمراهی می باشند چون همدیگر را تکفیر و تضلیل می کنند.

منتسب بودن به مذهب یا امامی در حالی که مخالف او باشد شرعاً و عقلاً شرم آور است، و هر کس بگوید: من در فقه و فروع شافعی مذهب هستم و در اصول و عقیده اشعری، در حقیقت باید خطاب به او

^۱ مناقب شافعی - رحمه الله - از بیهقی ۵۵/۱ و البدایة و النهایة ۲۵۳/۱۰

گفته شود: این دو با هم تناقض دارند و حتی ارتداد به شمار می آید چون شافعی - رحمه الله - در اعتقاد پیرو اشعری نبوده بلکه سلفی، اخباری، غیر مبتدع بوده است.^۱

۳- پاسخی باشد برای تعداد زیادی از متأخرین شافعیه که کتاب های مختصری در مورد عقیده منتشر می کنند و آنها را به امام نسبت می دهند، در حالی که چنین کاری خیانت و ظلمی است که در حق امام صورت می گیرد، امروزه مذهب اشعری بر مذهب شافعی - رحمه الله - سایه افکنده است.

۴- تعداد زیادی از خلف گمان کرده اند که عقیده سلف تنها مخصوص امام مجاهد ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبد الوهاب است و برای مقابله با آنها امام شافعی - رحمه الله - را به میدان می کشند در حالی که امام شافعی - رحمه الله - یکی از میدان داران این عرصه بوده و خودش بر این روش و منهج دنیا را وداع گفته و با همان عقیده سلفی به دیوان خدا شتافته.

۵- به گمان خودم تا حالا کسی در این میدان با این تفصیل و وسعت قلم فرسایی نکرده و کسی بر من پیشی نگرفته است.

بدین علت و بهره های که از جمع آوری اقوال امام شافعی - رحمه الله - و مقارنه ی آنها با دیدگاه و روش سلف صالح نصیب شد، تصمیم گرفتم که قلم به دست گیرم و در این راستا چیزهای را روانه عرصه ی علم و دین و ادب کنم.

روش بحث :

این بحث شامل بخشهای ذیل می باشد:

- یک مقدمه و پیچ باب و خاتمه ای.

- مقدمه و علت انتخاب موضوع.

باب اول:

زندگی شخصی و علمی امام شافعی - رحمه الله - در دو فصل.

فصل اول: زندگینامه ی کوتاه امام که شامل هشت بحث می باشد:

بحث اول: نام و نسب و کنیه امام.

بحث دوم: زادگاه و رشد امام.

بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم و ادب.

^۱ . مجموع فتاوی ۱۷۶/۴ .

هدف از ارتداد ، برگشتن از دین نیست بلکه هدف مخالفت است .

- بحث چهارم: استادان امام.
- بحث پنجم: شاگردانش.
- بحث ششم: توصیف و تمجیدات بزرگان در حق امام.
- بحث هفتم: کتب و آثار امام.
- فصل دوم: اصول و قواعد امام در اثبات عقیده که شامل سه بحث است:
- بحث اول: روش سلف صالح در اثبات عقیده.
- بحث دوم: روش متکلمین در اثبات عقیده.
- بحث سوم: اصول شافعی - رحمه الله - در اثبات عقیده.
- باب دوم: عقیده ی امام در مورد ایمان و روش اثباتش که شامل چهار فصل است:
- فصل اول: حقیقت ایمان و داخل بودن اعمال در آن.
- فصل دوم: افزایش و کاهش ایمان.
- فصل سوم: استثناء در ایمان و تفاوت اسلام با ایمان، که شامل دو بحث است:
- بحث اول: استثناء در ایمان.
- بحث دوم: تفاوت اسلام و ایمان.
- فصل چهارم: حکم افرادی که مرتکب گناه کبیره می شوند، شامل سه بحث است:
- بحث اول: حکم کبیره از شرک کمتر است.
- بحث دوم: حکم نماز نخوانی که منکر وجوب نماز نباشد.
- بحث سوم: حکم جادو و جادو گر.
- باب سوم: عقیده امام در مورد توحید و روش ایشان در اثبات عقیده، سه فصل دارد:
- فصل اول: توحید الوهیت، شامل هفت بحث است:
- بحث اول: تعریف توحید.
- بحث دوم: هدف از آفریدن انسان و جن.
- بحث سوم: سوگند خوردن به غیر خدا.
- بحث چهارم: تطیر (بد فالی)
- بحث پنجم: استسقاء به نجوم.
- بحث ششم: الفاظی که توحید را خدشه دار می کنند.

بحث هفتم: شفاعت.

بحث هشتم: افسون گری.

فصل دوم: توحید ربوبیت. دارای یک مقدمه و سه بحث است.

بحث اول: روش سلف صالح در استدلال کردن بر وجود خدا.

بحث دوم: روش متکلمین در استدلال بر وجود خدا.

بحث سوم: روش امام شافعی - رحمه الله - در استدلال بر وجود خدا.

فصل سوم: توحید اسماء و صفات. دارای یک مقدمه و سه بحث است.

بحث اول: خلاصه ی عقیده ی امام.

بحث دوم: تفصیل عقیده ی امام در مورد اسماء.

بحث سوم: تفصیل عقیده امام در مورد صفات.

باب چهارم: بقیه مسائل اعتقادی و روش امام در اثبات آنها که چهار فصل دارد:

فصل اول: ایمان به فرستادگان. سه بحث دارد:

بحث اول: مفهوم ایمان به پیامبران.

بحث دوم: وضعیت مردم قبل از بعثت پیامبران و نیاز انسان به آنها.

فصل دوم: ایمان به روز واپسین و مسائل مربوط به آن، سه بحث دارد:

بحث اول: فتنه قبر.

بحث دوم: حکم هدیه کردن ثواب اعمال به مردگان.

بحث سوم: زنده شدن و حساب و بهشت و جهنم.

فصل سوم: ایمان به قضاء و قدر، دو بحث دارد:

بحث دوم: مراتب قضاء و قدر.

فصل چهارم: عقیده امام در مورد اصحاب.

باب پنجم: مبری بودن امام از اتهام مخالفت با روش سلف صالح امت، دو فصل دارد:

فصل اول: رساله بزرگ منسوب به شافعی - رحمه الله - ، دو بحث دارد:

بحث اول: نگاهی به محتویات کتاب.

بحث دوم: قضاوت در مورد این نسبت دادن.

فصل دوم: موضع گیری امام در قبال گروه های منحرف و گمراه، سه بحث دارد:

بحث اول: قدریه و معتزله.

بحث دوم: رافضیه.

بحث سوم: صوفیه.

پایان.

فهرست آیات.

فهرست احادیث.

فهرست آثار.

فهرست شرح حال بزرگان.

فهرست مراجع.

فهرست موضوعات.

روش من در این موضوع:

این موضوع را به چند بخش و فصل و مباحث و مسائل تقسیم کرده ام و سرآغاز را با مذهب سلف صالح شروع می‌کنم و در جاهای که نیاز دیدم، دلائلی از قرآن و سنت را ذکر نموده ام و بعد از آنها به بیان عقیده امام شافعی - رحمه الله - با ذکر ادله اش می‌پردازم و اگر بدان دست رسی پیدا نکردم تنها اقوال و دیدگاه امام را در نوشته هایش ذکر می‌کنم.

ادرس آیات و سوره ها را نوشته ام و احادیث را تخریج کرده ام و با ارجاع دادن روایات به صحیحین یا یکی از کتب چهارگانه صحاح - اگر آنها حدیث را روایت کرده باشند - اکتفی می‌کنم و چیزی دیگر بر آن نمی‌آفزایم مگر اینکه کسی دیگر آنرا تخریج کرده باشد که در این حال بر حسب توان آنرا ذکر می‌کنم.

احادیثی که در صحیحین ذکر نشده اند، خودم با استمداد از اقوال بزرگان بر آنها قضاوت می‌کنم. و شرح حال بزرگانی که برای مردم مفید هستند بیان نمودم و کلمات مجمل و گنگ که نیازمند توضیح هستند توضیح و تبیین داده ام. به ذکر مناطق و شهرهای وارده هم پرداخته ام.

هر گاه بدون قید شیخ الاسلام را به کار بردم مقصودم امام ابن تیمیه است و اگر گفتم بی‌هقی در مناقب روایت کرده، به کتاب مناقب شافعی اثر بی‌هقی اشاره می‌کنم و برای توضیح بحث ها فهارس را گماشته ام.

در پایان بدین علت که خداوند، بحث را برایم آسان کرد و مرا یاری داد حمد و ستایش او را به جا می آورم.

بعد از شکر خداوند، تشکر و تقدیر از دانشگاه اسلامی را به جا می آورم که در مدیریت و تمام امور دیگر مربوط به چاپ و غیره زحمت کشیدند و مرا یاری دادند.

همچنین از ناظر اول استاد حماد انصاری و ناظر دوم عبدالکریم مراد اثری و ناظر سوم استاد عبدالرحمان حذیفی سپاس می کنم چون واقعاً در هیچ موردی کوتاهی نکردند و در حد توان مرا یاری دادند، خداوند پاداش نیک را بدانها ارزانی بخشد.

از استاد صالح بن سعد سحیمی و استاد محمد بن ربیع مدخلی تشکر به عمل می آورم که در تقویت بخشیدن و مناقشه در مورد این پایان نامه از هیچ کوششی دریغ نمودند.

خلاصه از هر دوست و برادری که در این کار به من کمک کرده تشکر می کنم البته در رأس آنها پسرم حبیب که بعد از خدا بهترین یاور بود و تنها چیزی که او را بدین کار وادار می کرد دوست داشتن علم و دین و هنر است. خداوند زحماتش را در پرونده اعمال صالحش ثبت کند.

در پایان از هر خواننده ای که متوجه اشتباه و خطا و کوتاهی می شود پوزش می طلبم چون علتش نداشتن شایستگی و مهارت کافی بوده که از آن بهر مند نشده ام و هرگز سخن شاعر را به کار نمی برم که می گوید:

وانی و ان كنت الاخير زمانه لآت بما لم تستطيه الاوائل

هر چند دوران من متأخر است ولی سخنانی بر زبان می آورم که گذشته گان نمی توانستند آنها بیاورند و بگویند.

بلکه سخن این شاعر را تکرار می کنم که می گوید:

يا ناظراً فيهِ سد الخلالا فجل من لا عيب فيهِ و علا

ای ناظر اگر عیب و خللی داشت آنها بر طرف و اصلاح کن، و اگر بدون نقص و عیب بود آنها بزرگ جلو بده.

ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم و تب علينا انك انت تواب الرحيم، و صلی الله و سلم علی محمد و علی اله و اصحابه اجمعين.

باب اول

زندگی علمی و شخصی امام شافعی رحمته

دو فصل دارد:

فصل اول: چکیده ای از زندگی امام شافعی رحمته

فصل دوم: اصول امام شافعی / در اثبات عقیده و

مقارنه آن با مذهب سلف صالح امت و

بخش اول

چکیده ای از زندگی امام شافعی رحمته

شامل هشت بحث است:

- بحث اول: نام و نسب و کنیه امام.
- بحث دوم: زادگاه و رشد امام.
- بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم و ادب.
- بحث چهارم: استادان امام.
- بحث پنجم: شاگردانش.
- بحث ششم: توصیف و تمجیدات بزرگان در حق امام.
- بحث هفتم: کتب و آثار امام.
- بحث هشتم: وفات امام.

بحث اول: اسم و نسب امام

ایشان محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب ابو عبدالله قریشی شافعی مکی هستند که در عبدالمناف نسبش به نسب پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد پس امام شافعی - رحمه الله - عموزاده پیامبر هستند.

مطلب برادر هاشم پدر عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله است پس در عبدالمناف نسبش به پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد.

امام نووی می فرماید: شافعی رحمته با اجماع اهل نقل از هر گروهی، قریشی مطلبی است و مادرش از قبیله ازدیه می باشد.^۱

لقب شافعی رحمته به پدر بزرگش شافع بن سائب بر می گردد که یکی از اصحاب صغار بود و به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است و می گویند: جوان شاداب و با طراوت بوده است.

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله روزی در فسطاط هنگام سر رسیدن سائب بن عبید و پسرش شافع بن سائب، بدو نگاه کرد و فرمود:

« من سعادة المرء أن يشبه أباه »^۲

(از علائم سعادت انسان این است که به پدرش بماند)

سائب بن عبید به پیامبر صلی الله علیه و آله می ماند، در روز بدر که پرچم دار لشکر قریش بود اسیر شد، خودش را با فدیة آزاد کرد و به دین مبین اسلام در آمد، مردم خطاب به او گفتند چرا قبل از پرداختن فدیة مسلمان نشدی؟

جواب داد: چون دوست نداشتم امیدی که مسلمانان در فدیة به من داشتند ضایع شود و آنها را از این بهره محروم کنم.

امام حاکم در مناقب شافعی - رحمه الله - روایت می کند که روزی سائب بیمار شد، عمر فرمود: بیا تا به عیادت سائب برویم چون یکی از اصیل ترین افراد قریش است.

هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به سائب و عمویش می رسید می فرمود:

^۱ تهذیب اسماء و لغات ۴۴/۱

^۲ . الاصابه ۱۱/۲

« هذا اخي وانا اخوه »^۱

(سائب برادر من و من هم برادی او هستم)

لقب امام:

امام شافعی رحمته به ناصر سنت ملقب گشته چون مشهور است که به دفاع از سنت پرداخته و بر پیروی از سنت خیلی حریص بوده^۲. به امید خدا تفصیل این موضوع را در بحث روش شافعی در اثبات عقیده بیان خواهیم کرد.

بحث دوم: تولد و آغاز زندگی امام.

همه مؤرخین اتفاق دارند که امام شافعی رحمته در سال ۱۵۰ هجری چشم به جهان گشود، همان سالی که امام ابو حنیفه به ملکوت اعلی پیوست.^۳

حاکم می گوید: هیچ خلافتی در این نیست که امام شافعی رحمته در سال ۱۵۰ هجری، سال وفات امام ابو حنیفه، به دنیا آمده، این تصادف به چیز دیگری هم اشاره می کند، یعنی امام شافعی - رحمه الله - در فقه جانشین امام ابو حنیفه می گردد و مقام و منزلت فقاهاست بعد از ابو حنیفه به او می رسد.

گفته شده که در روز وفات ابو حنیفه به دنیا آمده، هر چند بعضی این را دورغ و جعل می دانند ولی چنین نیست چون ابو حسن محمد بن حسین بن ابراهیم در مناقب شافعی - رحمه الله - با سند خودش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که گفته: شافعی - رحمه الله - در همان روزی به دنیا آمد که ابو حنیفه دار فانی را وداع گفت. هر چند این لفظ هم قابل تأویل است چون آنها یوم را به جای مطلق زمان هم به کار می برند.

وفات ابو حنیفه مشخص است که در سال ۱۵۰ هجری صورت گرفته هر چند بعضی می گویند: در سال ۱۵۱ هجری بوده و گروه دیگری هم سال ۱۵۳ هجری را ترجیح داده اند، اما هیچ کدام از مؤرخین ماه

۱. مناقب بیهقی ۴۷۲/۱ و توالی التأسیس ۴۰

۲. همان

۳. مصادر زندگی نامه شافعی - رحمه الله -

ولادتش را تعیین نکرده اند، همانطور که قبلاً گفتیم: هیچ کدام نه در سال ولادتش اختلاف دارند و نه ماه ولادت را تعیین کرده اند. و نمی توان روایت ربیع را بر ظاهرش حمل کرد.^۱

زادگاه امام:

روایات در مورد زادگاه امام اختلاف دارند، مشهورترین آنها روایتی است که می گوید: در غزه به دنیا آمده، روایت دیگر عسقلان و روایت دیگر یمن را ترجیح می دهد.

ابن ابی حاتم از عمرو بن سواد نقل می کند که شافعی - رحمه الله - فرموده: من در عسقلان به دنیا آمده ام و وقتی دو ساله شدم مادرم مرا به مکه برد.^۲

بیهقی با سندش از محمد بن عبدالله بن عبدالحکم نقل می کند و می گوید: از امام شافعی - رحمه الله - شنیدم که می فرمود: در غزه به دنیا آمدم و مادرم مرا به عسقلان برد.^۳

ابن ابی حاتم در باره زادگاه امام روایت دیگری دارد که برادر زاده اش از عبدالله بن وهب نقل می کند: از محمد بن ادريس شافعی رحمته شنیدم که می فرمود: در یمن به دنیا آمدم، مادرم از ترس جان و فراموش کردن نسبم مرا به مکه برد در حالی که یازده سالم داشت.^۴

بیهقی روایت را اینگونه جمع می کند: بعد از ذکر همه روایات می گوید: روایت غزه از همه روایت صحیح تر است و احتمال دارد هدف امام در روایات دیگر، سکونت گرفتن بعضی از قبائل یمن در غزه باشد. سپس می گوید: آنچه مدلول روایات دیگر است این است که امام در غزه به دنیا آمده سپس به عسقلان و مکه کوچ کرده است.^۵

ابن حجر رحمته می گوید: میان روایات اختلافی وجود ندارد چون در آن دوران عسقلان و غزه نزدیک هم بودند و غزه یکی از روستاهای تابع عسقلان بوده است پس اگر امام می فرماید: در غزه به دنیا آمده ام، هدفش روستای غزه است و اگر می فرماید: در عسقلان به دنیا آمده ام منظورش شهر عسقلان است.

۱. توالی التأسیس ۵۲.

۲. آداب شافعی - رحمه الله - ۲۲

۳. مناقب بیهقی ۷۱/۲

۴. آداب شافعی - رحمه الله - ۲۱

۵. مناقب ۷۵/۱

می گوید: آنچه روایات را با هم جمع می کند این است که امام شافعی - رحمه الله - در غزه به دنیا آمده و در سن دو سالگی مادرش او را به حجاز پیش پدرانیش می برد چون آنها از قبیله ازد اهل یمن بودند، سپس مادرش در سن ده سالگی او را به مکه برد تا نسبش را فراموش نکند.^۱ می توان با این نظریه میان روایات توافق ایجاد نمود.

رشد و یادگیری امام.

آغاز زندگی امام شافعی رحمته در غزه و با یتیمی بود. وقتی پدرش دار فانی را وداع گفت فقیری و یتیمی و غربت را برای شافعی - رحمه الله - به بار آورد، اما تمام مشکلات بعد از هموار شدن راه هدایت برای او آسان شدند و نتوانستند امام را از حرکت متوقف و منصرف کنند.

بعد از اینکه مادرش او را به حجاز برد - بنا به اکثر روایات یا مکه بوده یا منطقه ای در نزدیک آن - به حفظ قرآن شروع کرد، می گویند: در سن هفت سالگی حافظ کل قرآن شد.

امام شافعی رحمته می گوید: یتیم بودم نزد مادرم زندگی را در اوج فقر و تنگ دستی به سر می بردیم به گونه ای که مادرم نمی توانست هزینه تحصیل مرا پرداخت کند، اما استادم در دیر پرداخت کردن هزینه رعایت می کرد، این وضعیت ادامه داشت تا همه قرآن را حفظ نمودم سپس به مسجد رفتیم و در حلقه تدریس فقه و حدیث بزرگان شرکت می کردم و به حفظ حدیث و مسائل علمی پرداختیم، و مسائل را در استخوان و غیره می نوشتیم تا زیاد می شدند و همه آنها در کوزه ای در منزل که در دره خیف واقع بود می گذاشتم.^۲

همچنین امام می فرماید: وقتی وارد مکه شدم حدود ده سالم بود، نزد فردی رفتم که با هم نسبت فامیلی داشتیم، متوجه شد که من در جست و جوی علم هستم، اما توصیه کرد که در این کار شتاب به خرج ندهم، ابتداء باید به دنبال معاشی باشم، امام می فرماید: اما مشتاق علم بودم و از آن لذت می بردم، نمی توانستم آنرا برای امرار معاش رها کنم تا خداوند دریچه ای بر رویم گشود و از آن راه امرار معاش می نمودم.^۳

۱. توالی التأسیس ۵۱

۲. همان

۳. توالی التأسیس ۵۳

می فرماید: من در ابتدای جوانی که بدون مال و ثروت بودم به تحصیل علم شروع کردم، برای کاغذ به دفتر خانه می رفتم و از آنجا کاغذ و استخوان می آوردم تا در آنها بنویسم.^۱

امام بر طلب علم خیلی حریص بود، به گونه ای که در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در ده سالگی موفق به حفظ موطأ امام مالک - رحمه الله - شد، در سن ۱۵ سالگی به منسب افتا ارتقا پیدا کرد، اما بعضی می گویند: در سن ۱۸ سالگی از استادش مسلم بن خالد زنگی اجازه فتوا گرفت.

امام به شعر خیلی علاقه داشت، همه اشعار هذلییان را حفظ کرد و حتی مدت بیست سال نزد آنها سکنی گزید تا لغت آنها را فرا گیرد.

احادیث و روایات را از استادان و شیوخ فراوانی شنید و همه موطأ را برای امام مالک خواند، امام مالک از هوس و استعداد و ذکاوت او خیلی شگفت زده شد، سپس بعد از وفات مسلم بن خالد به عنوان شاگرد نزد امام مالک زانو زد و علم حجاز را از او فرا گرفت. قرآن را بر اسماعیل بن قسطنطین خواند که اسماعیل از شبلی از ابن کثیر از مجاهد از ابن عباس از ابی بن کعب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرائت را روایت کرده است.^۲

۱. توالی التأسیس ۵۳

۲. البدایة و النهایة ۲۶۳/۱۰

بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم

بعد از اینکه امام در مکه موفق به حفظ قرآن شد، علاقه و شور و شوق فراوانی به شعر و ادب و لغت عربی پیدا کرد، برای یادگیری آن، بارها پیش هذیل رفت، ظاهراً در عنفوان جوانی اشعار فراوانی را حفظ کرده است، ابری از طریق ربیع بن سلیمان از شافعی - رحمه الله - نقل می کند که امام فرموده: من در مدرسه به معلم گوش می دادم که به بچه ها درس می داد، فوراً آنرا حفظ می کردم، سپس امام می فرماید: بعد از رسیدن به سن بلوغ از مکه رهسپار قبیله هذیل شدم تا لغت و فصاحت آنها را یاد بگیرم، چون فصیح ترین قوم عرب بودند.^۱

امام حاکم از مصعب زبیری روایت می کند که می گوید: امام شافعی - رحمه الله - تمام اشعار هذیل را حفظ کرده است، سپس خطاب به من گفت: اینرا برای کسی تعریف نکن. راوی می گوید: امام شافعی - رحمه الله - همراه پدرم با شعر خواندن شب را به صبح می رساندند.

امام شافعی - رحمه الله - به دنبال شعر و ادب و تأریخ بود، سپس به فقه رو آورد، علت چرخش و عوض کردن مسیر را اینگونه بیان کرده اند که امام شافعی رحمته در حالی که سوار بر اسب بود به بیتهی استناد می کرد، نویسنده مصعب بن عبدالله زبیری خطاب به او گفت: فردی مثل تو با چنین استعدادی به چنین اشعاری استناد می کند؟ این کجا و فقه کجا؟

سخن نویسنده تأثیر عجیبی بر امام به جا گذاشت، تصمیم گرفت برای یادگیری فقه نزد مسلم بن خالد برود. مدتی پیش او کسب فیض کرد سپس رو به مدینه نزد امام مالک رفت.^۲

بعضی هم می گویند: فردی که امام را برای خواندن فقه تشویق کرد خالد بن مسلم، استادش بود. بیهقی از طریق ابی بکر حمیدی روایت می کند: امام می فرماید: برای یاد گرفتن ادب و لغب عربی به گشت و گذار پرداختم تا خالد بن مسلم را دیدم، خالد فرمود: ای جوان اهل کجای؟

گفتم: اهل مدینه.

فرمود: چه منطقه ای؟

گفتم: از ناحیه خیف.

فرمود: چه قبیله ای؟

^۱. توالی التأسیس ۵۵

^۲. مناقب بیهقی ۹۶/۱ و الحلیه ۷۰/۱ و توالی التأسیس ۵۴

گفتم: از فرزندان عبد المناف هستم.

فرمود: خیلی خوب است، خداوند در دنیا و آخرت به تو احترام بخشیده ولی استعدادت را در فقه به کار بگیر، منافع و بهره های فراوان تر به دست خواهید آورد.^۱

به هر حال هر علتی در تغییر جهت امام دخیل باشد روشن است که امام بعد از حفظ قرآن به شعر و ادب رو آورده بود و برای این هدف به مسافرت های فراوانی رفته بود و اطراف مکه را گشته، و همه لغت و اشعار آن دوران را حفظ کرده، سپس تصمیم گرفت مسیرش را به فقه تغییر دهد و برای عملی کردن تصمیم مبارکش پیش خالد بن مسلم زنجی رفت و از او کسب فیض کرد به گونه ای که هنگام رفتن به مدینه در دریا فقه خوب شنا می کرد.

سفر به مدینه و دیدار با امام مالک.

امام شافعی رحمته قبل از سفر کردن و دیدار با امام مالک، آمادگی قبلی داشت چون همه موطأ را حفظ کرده بود، حتی در بعضی روایات آمده که در ده سالگی و بعضی دیگر در ۱۳ سالگی موفق به حفظ موطأ شده است.^۲

امام شافعی رحمته داستان سفر و ملاقات را اینگونه بیان می فرماید:

وقتی از مکه بیرون رفتم در صحرا با مردی هذیلی آشنا شدم، برای فراگیری لغت آنها تلاش می کردم چون فصیح ترین قبیله عرب بودند، در طول سفر ملازم و همراه مرد هذیلی بودم تا در نهایت همه اشعار و لغت آنها را فرا گرفتم، وقتی به مکه برگشتم، شعر می سرودم و تاریخ را برای مردم تعریف می کردم، مردی از قبیله زهری خطاب به من گفت: ای بنده خدا، کاش استعداد و فصاحت و بلاغتت را در فقه به کار می بردید. گفتم: مگر کسی باقی مانده تا پیشش بروم؟

گفت: مالک بن انس در مدینه سرآمد عالمان و بزرگ مسلمانان است.

امام می فرماید: این سخن تأثیر عجیبی در روح گذاشت، به موطأ رو کردم و آنرا از فردی به امانت گرفتم، کتاب را حفظ کردم سپس پیش والی مکه رفتم تا مرا به والی مدینه معرفی نماید، او هم نامه ای نوشت، نامه را برداشتم و به سوی مدینه حرکت کردم، نامه والی مکه را به والی مدینه دادم، والی مدینه نامه را خواند و گفت:

^۱. مناقب بیهقی ۹۷/۱

^۲. توالی التأسيس ۵۴

ای پسر، میان مکه و مدینه را با پای برهنه طی کنم برایم آسان تر است که پیش مالک بروم چون ذلت و حقارت تنها بر روی در او به سراغم می آید.

گفتم: اگر ببیند امیر و همراهان آمده اند حاضر می شود.

گفت: چه می گوید!! ای کاش من و همراهانم پیش او می رفتیم و او هم برای استقبال بر ما خاک می پاشید.

برای عصر قرار گذاشتیم، هنگام فرا رسیدن موعد رهسپار خانه مالک شدیم، مردی در خانه امام را زد، برده سیاه پوستی بیرون آمد، امیر بدو گفت: به امام بگو من منتظر هستم، برده بعد از کمی تأخیر برگشت و گفت: امام می فرماید: اگر سؤالی دارد آنرا در تکه کاغذی بنویسد، بدو جواب خواهم داد و اگر در مورد حدیث است، روز جلسه حدیث را می داند.

امیر به جاریه گفت: بگو نامه ی والی مکه را به همراه دارم که در مورد امر مهمی است. جاریه داخل شود و بعد از مدتی با صندلی برگشت بعد از او امام بیرون آمد، امام قد بلند و با هیبت و عبای ابریشمی بر تن داشت، امام نشست و والی نامه را به او داد، امام شروع کرد به خواندن نامه تا به این جمله رسید « این مرد از ظاهرش مشخص است که مردی شریف و واراسته است » امام نامه را پرت کرد و گفت: علم و شریعت رسول خدا باید با واسطه به مردم یاد داده شود؟ ، شافعی - رحمه الله - می فرماید: والی از شدت ترس به خود می لرزید و جرئت سخن گفتن نداشت، من هم گفتم: خدا رحمتت کند من مردی مطلبی هستم از حال و وضعیتم مشخص است که چه کسی هستم، مالک برای چند لحظه ای به من خیره شد و گفت: اسمت چیست؟

گفتم: محمد.

گفت: ای محمد از خدا بترس و از گناهان پرهیز کن چون آینده خوبی دارید.

گفتم: بله، این نظر لطف شما است.

گفت: اگر فردا آمدی، کسی موطأ را به تو درس خواهد داد.

گفتم: موطأ را حفظ کرده ام می توانم آنرا از حفظ بخوانم.

امام می فرماید: صبح روز بعد پیش او رفتم و شروع کردم به خواندن موطأ، هرگاه از او می ترسیدم می خواستم خواندن را قطع می کردم ولی متوجه شدم که امام از خواندن و ایراد خیلی شگفت زده شده ، من هم قوت قلب پیدا می کردم و ادامه می دادم.

گفت: ای جوان بخوان تا در چند روزی همه موطأ را بر تو قرأت کنم چون لیاقت و شایستگی فراوانی دارید.

در مدینه باقی ماندم تا مالک به دیدار باقی شتافت سپس سفرکردن به ناحیه یمن را تعریف می کند.^۱ ظاهراً امام مدام در مدینه سکنی نمی گزید بلکه بعضی اوقات برای زیارت مادرش عازم مکه می شد در این رفت و آمدها بعضی از اشعار هدلیها را می شنید و از عالمان و بزرگان مکه هم استفاده می کرد. بنا بر این روایات، امام شافعی - رحمه الله - در سن ۱۳ سالگی از مدینه بیرون آمد یعنی در سال ۱۶۳ هجری، در این مدت میان مکه و مدینه و قبیله هدیل رفت و آمد می کرد، هر چند بیشتر اوقات را در مدینه نزد امام مالک به سر می برد تا امام در سال ۱۷۹ هجری به ملکوت اعلی پیوست، بعد از اینکه از علم و تقوای امام کسب فیض کرد، و به عرصه شهرت و فقاقت پای گذاشت و آوازه علمش در سرزمین وحی پیچید، تازه به سن ۲۹ سالگی پای گذاشته بود. در این برهه از زمان پیش سفیان بن عیینه و مسلم بن خالد زنجی و ابراهیم بن ابی یحیی و مالک بن انس در مدینه زانوی شاگردی زد و از آنها و دیگران کسب علم و ادب می کرد، همانطور که مصعب زبیری می گوید: همه علم و ادب بزرگان معاصر خود را یاد گرفت مگر مقداری کمی از علم مالک که اجل فرست را از استاد گرفت و نتوانست کاملاً علمش را به شافعی رحمته منتقل کند.^۲

مسافرت به یمن

بعد از بازگشت از مدینه به مکه به علم اندوزی بیشتر مشغول شد، شوق و علاقه عجیبی داشت اما ایشان هم مانند هر عالم و اراسته ی علم و ادب باید در فقر را می زد، بدین علت نمی توانست به تمام آثار علمی دست پیدا کند، ولی چنین مشکلی او را از شوق و علاقه اش منصرف نمی کرد چون تشنه علم است همانطور که پیامبر - صلی الله علیه و علی اله و سلم - می فرماید:

« منهومان لا یشبعان طالب علم و طالب دنیا »

(دو گرسنه دو قلو هرگز سیراب نمی شوند: طالب علم و دنیا)^۳

۱. مناقب بیهقی ۱۰۲/۱ و رازی ۱۰ و مختصر رازی در حلیه ۶۹/۹ و توالی التأسیس ۵۶

۲. معجم الادیاء ۲۸۳/۱۷

۳. دارمی ۹۶/۱ و حاکم در مستدرک ۹۲/۱ آنرا روایت کرده اند

امام در طلب علم مشتاق و مشتاق تر می شد و برای تحقق بخشیدن به آرزوهایش رهسپار یمن شد، در آنجا پیش یاران ابن جریر که تنها هشام بن یوسف و مطرف بن زمان - بزرگ ترین یاران جریر - باقی مانده بودند علم اندوزی می کرد، ابن جریر شاگرد عطا بن ابی رباح مکی بود.

اما امام شافعی - رحمه الله - به علت تنگ دستی نمی توانست به یمن سفر کند هر چند شنیده بود که علوم مختلفی از فراست و غیره در یمن توسط استادان خبره و مخصوصی تدریس می شود، بنابراین روز به روز شوق رفتن در وجود امام شدت می گرفت، تا اینکه شنید در این ایام کاروانی به یمن خواهد رفت، مادرش پیش عمو زاده اش رفت تا در مورد مسافرت پسرش با آنها مشورت کند و از او بخواهد که پسرش را یاری کند، اما چون هیچ چیزی نداشتند مادرش خانه مسکونی خود را به ۱۰ درهم برای یک سال به رهن گذاشت.

امام شافعی - رحمه الله - در مورد سفر به یمن می فرماید:

من و عموزاده ام با آن ده درهم به سوی یمن به راه افتادیم، وقتی به آنجا رسیدم مرا بر کاری گماشت که خدا را بخاطر آن سپاس می گوئیم، وقتی در ماه رجب کار به دستان مکه به یمن آمدند و از من تقدیر و تشکر به عمل آوردند مقام و منزلت من بالا رفت و احترام پیدا کردم، هنگام بیرون رفتن از یمن به ابن ابی یحیی رسیدم بر او سلام کردم، اما او مرا توبیخ کرد و گفت: هرگاه چیزی پیش بیاید پیش ما می آید و با ما می نشینید ولی هر کاری که دوست داشته باشید انجام خواهید داد - یا چیزهای مثل این - سخنش مرا خیلی نگران کرد و او را ترک کردم. مدتی بعد به مکه برگشتم و با استاد سفیان بن عیینه ملاقات نمودم، استاد فرمود: شنیدم که همه مردم از عمل تو تعریف می کنند و می گویند وظایف خود را خوب انجام می دهید. امام می فرماید: موعظه سفیان خیلی به دلم چسبید و از توبیخ ابن ابی یحیی خیلی بهتر بود.

سپس امام بیان می کند که به یمن برگشته و بعضی از کارها خود و حریص بودن بر علم و اجرا کردن عدالت در منصب قضاوت را ذکر می کند، آوازه امام به گونه ای بود که زبان زد خاص و عام شد حتی بعضی از دنیا دوستان به او حسادت می ورزیدند و از این هراس داشتند که به علت علاقه فراوان مردم به او دولت دوچار انشقاق شود^۱ بدین علت بعضی از رهبران هارون رشید از ترس مقام علویان به هارون رشید نامه ای نوشتند که در میان آنها مردی به نام محمد بن ادریس شافعی با زبان کاری کرده که از توان صد شمشیر زن ماهر خارج است، اگر در حجاز به او نیاز دارید او را به آنجا منتقل فرما. بعد از رسیدن

^۱. میان علوی و عباسیان محنت های فراوانی رخ داد بدین خاطر فرماندار یمن دچار واهمه و ترس شد که مبادا مردم عالم

علوی خود یعنی شافعی - رحمه الله - را امام کنند و عیله عباسی قیام کنند

این شکایت به دیوان حکومت، هارون رشید دستور دستگیری امام را صادر کرد، آنها هم امام را دست و پا بسته همراه بعضی از علویها به عراق بردند.^۱

این بود خلاصه سفر امام به یمن که حاکی از آن است امام در مدت اقامت در یمن به مکه رفت و آمد می کرد، همین رفت و آمد امام موجب شده که بعضی از تأریخ نگاران بگویند: شافعی - رحمه الله - چند بار به یمن مسافرت کرده است، ولی چنین نیست چون همه سفرها امام در یک زمان مشخص بوده که در یمن اقامت داشت و تنها یک بار برای کسب علم به یمن سفر کرده است، تنها فرماندار یمن به خاطر نیاز به او، ایشان را بر کارها می گماشت تا یاور او باشد وقتی فراست و شهرت امام را دید، کارها بیشتری بر دوش او گذاشت، ولی شافعی - رحمه الله - در هر حالتی علم اندوزی را فراموش نمی کرد تا اینکه نهایتاً این شوق و علاقه سر از شهرت و منزلت در آورد و او را به قله های بلند فقهی رسانید اما متأسفانه رسیدن به اوج قله های شهرت، مصادف بود با وارد شدن به دنیای آزمایش و امتحان.

درد و محنت امام

وقتی نامه ی اتهام به دست هارون رشید رسید به فرماندار یمن دستور داد که شافعی و علویها را دست و پا بسته پیش من بیاورید، خدا می داند که امام در این راه طولانی با دست و پای بسته چه درد و رنج های را تحمل کرده است، اما لطف و رحمت خداوند در چنین موقعیت های به داد مؤمنینی می آید که هیچ پناه گاهی جر پناه حق ندارند.

وقتی امام با عذاب به عراق رسید و او را پیش هارون رشید بردند البته روایات فراوانی در مورد دیدار شافعی رحمته با هارون رشید نقل شده که تقریباً همه یک معنی دارند بجز روایت دروغی که می گوید: محمد بن حسن و ابا یوسف هارون رشید را تشویق می کردند تا شافعی را بکشد، اما روایت دور از حقیقت و پرت و پلا و دروغ است چون شافعی رحمته می فرماید: وقتی در سال ۱۸۴ هجری مرا به عراق بردند ابا یوسف به دیدار حق شتافته بود پس چگونه به قتل او نظر می دهد، در حالی که هر دو در چنین مقام و منزل علم و فقه و تقوا قرار داشتند ممکن نیست هارون رشید را به چنین کاری تشویق کنند، در نتیجه روایت درست شده هستند و بوی بد تعصب مذهبی از آنها به مشام می خورد تا به هدف شوم و کثیف خود برسند که عبارت است از خارج کردن بعضی از مذاهب اسلامی و اثبات بعضی دیگر، چنین چیزی میوه شوم تعصب مذهبی است که امت اسلامی به آن مبتلا شد است، اگر انسان به کتب مذاهب نگاه

^۱ مناقب بیهقی ۱۰۵/۱

کند از این داستان های شاخ و دم دار فراوان می بیند که همه آنها انسان را به یک راه حل مجبور می کنند و آن هم بازگشت به قران و سنت و فاصله گرفتن از تعصبات مذموم مذهبی است، و الا هرگز امت اسلامی قدرت خود را به دست نخواهد گرفت. هر چند مجال شکاف این مسئله اینجا نیست تنها جمله ای بود که باید می گفتم.^۱

رشته ی کلام در مورد ملاقات با هارون رشید را به امام شافعی - رحمه الله - می سپاریم: امام می فرماید: در حالی که نیمه ای از شب گذشته بود یک نفر یک نفر بر هارون رشید وارد می شدیم، نفر نفر بلند می شدیم و پشت پرده با هارون رشید سخن می گفتیم، هارون رشید بعد از سخن گفتن با هر کدام دستور قتلش را هم صادر می کرد و او را اعدام می کردند تا نوبت به من رسید، بلند شدم و گفتم: ای امیر المؤمنین من محمد بن ادريش شافعی بنده و خادم شما هستم. گفت: گردنش را بزنید.

گفتم: ای امیر المؤمنین من سخن می گویم تو هم به من گوش فراده، دستت باز است و دستورت محکم و استوار و اگر صبر کنی فرصت را از دست نخواهی داد. گفت: بگو

گفتم: ای امیر المؤمنین مثل اینکه مرا متهم به قیام علیه تو و انحراف از تو و همراهی با قوم علوی کردند، نمونه تو و آنها را نسبت به خودم به تصویر می کشم: در مورد مردی که چند عمو زاده دارد که با یکی از آنها در زندگی شریک می شود، گمان می کند که مثل او است و مالش برای او حرام است مگر با اجازه خودش و نمی تواند دخترش را به نکاح خود در آورد مگر با اذنش و معتقد است که هر کدام نسبت به هم حقوق و واجباتی دارند، ولی در مورد عمو زاده دیگرش چنین فکر می کند که در نسب مثل او نیست بلکه عموزاده اش را عبد و بنده خود می پندارد و می تواند بدون ازدواج مانند کنیز دخترش را تصرف کند و مال و دارائیش را حلال می داند، چه می گوید؟ و اگر تو به جایی آن مرد باشی کدام یک از دو عموزاده ات را دوست و امین خود می پندارید، ای امیر المؤمنین نمونه شما و آنها با من هم مثل این است من عموزاده تو هستم چگونه علیه تو قیام می کنم و تو چرا به من اطمینان نداری؟ امام می فرماید: هارون رشید سه بار خواست که مثل را تکرار کنم، من هم هر بار به گونه ای آنرا بیان می کردم. هارون رشید گفت: بازداشتش کنید.

^۱. توالی التأسيس ۱۳۰ و کتاب تعصب مذهبی محمد عید عباس

در روایات دیگری از ابن عبد البر آمده که شافعی - رحمه الله - و چند نفر علوی یکی یکی وارد قصر هارون رشید شدند، با هر کدام صحبت می کرد در حالی که افراد دیگر پشت پرده سخنان آنها را می شنیدند.

امام شافعی - رحمه الله - می فرماید: من و یک نفر علوی که اهل مدینه بود باقی ماندیم، هارون رشید به مرد علوی گفت: آیا شما علیه ما شورش کرده اید؟ و گمان می کنید که من شایسته خلافت نیستم؟ مرد علوی گفت: پناه به خدا که چنین گمانی و ادعای صورت گرفته باشد، یا من چنین چیزی بر زبان رانده باشم.

هارون رشید دستور قتل او را صادر کرد، مرد علوی گفت: اجازه فرماید نامه ای به مادر پیرم بنویسم چون در مدینه تنها است و خبری از من ندارد، ولی هارون رشید قبول نکرد و او را به قتل رساند. سپس مرا به دادگاه بردند وقتی وارد شدم محمد بن حسن را دیدم که در مجلس محاکمه نشسته بود، هارون رشید مانند دیگران شروع کرد به پرس و جو از من، گفتم: ای امیر المؤمنین من نه طالبی هستم نه علوی، من مردی از طائفه بنی مطلب بن عبد المناف بن قصی هستم که دنبال علم و فقه بودم، قاضی خودش می داند من محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبدالمناف هستم که در حق من ظلم کرده اند.

هارون رشید گفت: تو محمد بن ادريس هستی؟!!

گفتم: بله، ای امیر المؤمنین.

گفت: کسی که محمد بن حسن در مورد او چیزهای گفته، سپس به محمد بن حسن رو کرد و گفت: در موردش چه می گوئید؟ آیا سخنانش را تأیید می کنید؟

گفت: بله، فردی دانا است و اتهامات وارده بر او دروغ هستند چون او اهل چنین کارهای نیست.

هارون گفت: او را پیش خودت نگه دار تا در مورد او تصمیم می گیریم.^۱

ابن کثیر می گوید: شافعی - رحمه الله - را سوار بر قاطر و در غل و زنجیر به بغداد اعزام نمودند، در یکی از روزهای سال ۱۸۴ که سنش ۴۸ سال بود به بغداد رسید و او را پیش هارون رشید بردند، شافعی - رحمه الله - و محمد بن حسن نزد هارون رشید به مناظره پرداختند، محمد بن حسن به علم و تقوای او اقرار کرد و از او تعریف و تمجید نمود و بیان فرمود که اتهامات وارده بی اساس هستند، محمد بن حسن

^۱. الانتقاء ۹۷

او را کنار خود نشاند و از او احترام گرفت، این جریان در سالی رخ داد که ابو یوسف دار فانی را وداع گفته بود.^۱

این خلاصه روایات بود در مورد اتهامات وارده و دست گیری امام و نجات ایشان از این درد و محنت و احترام و اکرام محمد بن حسن به امام شافعی - رحمه الله - و عفو هارون رشید و انعام و جوایزی که از هارون رشید دریافت کرد.^۲

ملازمت با محمد بن حسن بعد از آزادی

بعد از اینکه شافعی - رحمه الله - از اتهامات وارده تبرئه شد حدود پنج سال در منزل محمد بن حسن سکنی گزید و علم اهل عراق را از او فرا گرفت، همه احادیث و نوشته ها و سمعیات او را آموخت حتی خودش می فرماید: بار یک شتر کتاب را از محمد بن حسن شنیدم.

هر چند میان شافعی - رحمه الله - و محمد بن حسن اختلافات و مناظراتی به وجود آمد چون مذهب حنفی و شافعی اختلافات اساسی با هم دارند ولی امام خیلی از او تعریف و تمجید می کرد و اختلافات مذهبی هرگز درون شافعی - رحمه الله - را نسبت به ایشان مکدر نساخته و مدام از وی تمجید می نمود. امام در مورد او می فرماید: به جز محمد بن حسن هیچ فرد چاقی ندیدم که دانا و عاقل و فقیه باشد.^۳ باز هم می فرماید: هیچ انسانی را ندیدم که در هنگام سؤال پرسیدن چهره اش را به هم نزند مگر محمد بن حسن که همیشه و با هر سؤالی خوشحال می شد.^۴

اما با وجود محبت و احترامی که برای ایشان قائل بود هرگز هنگام طرح مسائل علمی و مخالفت در مسائل اختلافی، رد و مناظره با ایشان را فراموش نمی کرد بدین علت وقتی از حلقه درس فارغ می شد با شاگردانش به بحث و گفت و گو می پرداخت. محمد بن حسن خیلی دوست داشت با امام مناظره کند و هر وقت امام را به مناظره دعوت می کرد، امام به دعوتش لبیک می گفت و به میدان می آمد و بر روی

۱. البدایة و النهایة ۲۶۳/۱۰

۲. از این داستان متوجه می شویم که سلف با امیران چگونه رفتار کرده اند هر چند مورد ظلم هم واقع شده اند یا زندانی شده باشند، هرگز به قیام و شورش معتقد نبودند و دنبال زلات امیران نگشته اند، این امام شافعی - رحمه الله - است که چگونه او را اذیت کرده اند ولی هرگز زبان به ذم آنها نگشوده است. نگاه به السنة للخلال ۷۳/۱

۳. مناقب بیهقی ۱۵۹/۱

۴. مناقب بیهقی ۱۵۹/۱

صندلی مناظره در مقابل استاد قد علم می کرد، مناظرات گوناگونی بین استاد و امام در حضور هارون رشید و یا در حلقه تدریس استاد رخ داده که تأریخ آنها را به ثبت رسانده تا بیان کند اختلاف بزرگان چگونه و با چه ادبی حل و فصل شده است. هر چند امام همه کتاب های استادش را جمع آوری کرده ولی هیچ کدام از نظرات استاد را بدون دلیل و مدرک نپذیرفته و اگر در جاهای با دلیل استاد مخالفت کرده به رد آنها پرداخته و نظریه استادش را چالش کشانیده است، امام می فرماید: برای به دست آوردن کتاب های امام شست درهم را پرداخت نمودم سپس همه آنها را با دقت مطالعه کردم، در هر مسئله ای که با امام مخالف بودم در کنار آن حدیثی در رد استاد روایت کرده ام.^۱

این است ویژگی سلف صالح امت اسلامی که تقلید را رها می کردند و برای پذیرفتن هر چیزی تنها خواستار دلیل و حریص بر آن بودند هر چند با نظر و دیدگاه امامشان مخالفت کنند، با این روش نیکو امت اسلامی قله های معرفت و بزرگی را فتح کردند و سنت را به گوش جهانیان رسانیدند یعنی یکی از خطر ناک ترین اسباب ارتجاع و نابودی، تعصب برای مذهب معین در صورت مخالفت آن با دلیل صحیح و صریح می باشد نتیجه این میوه شوم است که امت اسلامی در جهالت غوطه ور شده و به بدعت و اماتة سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو آورده است.

بازگشت به مکه

وقتی که امام از بوستان معرفت و فقاہت عراق به اندازه توانای برجید و قبل از آن علم حجاز را از بزرگان آنجا گرفته بود متوجه شد که وقت آن فرا رسیده که علم یاد گرفته را به دیگران منتقل کند و از بهره ای که خدا به او ارزانی بخشیده دیگران را بهر مند سازد، بنابراین بعد از بخش آوازه و کسب شهرت تصمیم گرفت به مکه باز گردد، بازگشت و در حرم مکی شروع کرد به تدریس علوم که قبلاً از بزرگان این محله فرا گرفته بود.

در موسم حج هزاران نفر از اقصی و نقاط جهان برای اداء فریضه حج رهسپار مکه مکرمه شدند، زائرین خانه خدا از این جوان قریشی که مردم از علم و فقہش شگفت زده شده بودند چیزهای را می شنیدند و هنگام بازگش به زادگاه خود برای مردم بازگو می کردند و نام و شهرت امام را در جهان آنروز اسلام بخش می نمودند بدین علت شهرت امام شدت گرفت و در اقصی و نقاط جهان پیچید.

۱. آداب الشافعی ۳۳

در این مدت امام با عالمان معاصر خود ملاقات و رفت و آمد داشت، بزرگان معاصرش از وسعت اطلاع و حضور ذهن برای استدلال و حریص بودن بر سنت و توانایی در فقه و استنباط و بهره گیری از قواعدی که تأسیس کرده بود به شگفت آمدند که چگونه این همه قواعد و اصول را از قرآن و سنت استنباط کرده در حالی که بسیاری از آنها را نشنیده بودند، یکی از بزرگ مردانی که باری سخن امام را شنید امام سنت احمد بن حنبل رحمه الله بود، داستان از این قرار است: امام احمد برای اداء حج و دیدار با علامات و نشانه ها آن رهسپار مکه مکرمه شد بعد از تمام شدن عبادت در بیت الله الحرام به دیدار بزرگان فقه و حدیث شتافت تا از محضر آنها استفاده کند و از علم و فقه مکه مکرمه دیدار و باز دیدی کرده باشد، در آن دوران سفیان بن عیینه استاد شافعی سردم دار علم و فقه مکه بود، وقتی امام وارد مسجد شود و حلقه تدریس شریعت رسول خدا - صلی الله علیه و علی اله و سلم - را دید خنده خوشحالی بر لبانش نشست و با دقت بیشتر به حلقه ها نگاه کرد، در حلقه شافعی چیزی را مشاهده کرد که امام را به خود مشغول ساخت، به حلقه امام نزدیک شد تا بیشتر متوجه آن شود، چیز تازه ای را دید چون در این حلقه تنها حدیث روایت نمی شود بلکه فهم و فقه حدیث بیشتر منظور استاد است چیز های بر زبان می راند که تا حالا نشنیده است، با دیدن این صحنه تمام حلقات بزرگان و مشایخ را رها کرد و در حلقه امام شافعی رحمه الله حضور پیدا نمود.

محمد بن فضل فراء می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: با احمد بن حنبل به اداء فریضه حج پرداختم، در هر جایی همراه ایشان بودم تا اینکه روزی صبح زود بیرون رفتم و در مجلس ابن عیینه حضور پیدا کردم اما احمد بن حنبل را نمی دیدم، کمی به دور و بر خود نگاه کردم دیدم امام احمد نزد اعرابی^۱ نشسته است، بلند شدم و خطاب به او گفتم: ابا عبدالله حلقه تدریس ابن عیینه را رها کرده اید و پیش این آمده اید ؟ ؟

گفت: ساکت شو، اگر حدیثی را با درجه علو از دست دهید می توانید با درجه نازل آنرا بشنوید (یعنی ابن عیینه فقط در صحت سند حدیث به تو کمک می کند) ولی اگر عقل و درایت این عالم اعرابی را از دست بدهید هرگز به آن دست پیدا نخواهی کرد، هیچ جوانی را ندیدم که به کتاب خدا از این جوان دانا تر باشد.

گفتم: او کیست ؟

^۱ . شافعی مثل اعرابی بود چون لباس آنها را می پوشید زیرا مدت زیادی در میان آنها باقی مانده بود

گفت: محمد بن ادريس شافعی.^۱

از اسحاق بن راهویه روایت شده که گفته: من در مکه همراه احمد بن حنبل بودم، گفت: بیا تو را نزد مردی ببرم که هرگز چشمانت کسی مثل او را ندیده. وقتی با او رفتم شافعی را به من نشان داد.^۲ حمیدی می گوید: احمد بن حنبل همراه ما نزد ابن عیینه برای مدتی در مکه باقی ماند، روزی به من گفت: مرد قریشی اینجا است که دارای حکمت و معرفت فراوانی است.

گفتم: کیست؟

گفت: محمد بن ادريس شافعی.

احمد بن حنبل در عراق نزد شافعی می رفت تا در نهایت مرا هم جذب کرد.بیش او نشستیم، شافعی مسائل فراوانی را مطرح کرد، وقتی بلند شدیم احمد خطاب به من گفت: چگونه بود؟ من هم شروع کردم به دنبال کردن و پیدا کردن اشتباهات و خطاهای او چون به علم و فقه قریشی (شافعی) حسادت می ورزیدم.

احمد گفت: نمی توانی قبول کنی که مردی قریشی دارای چنین علم و منزلتی باشد، فرض کن در صد مسئله پنج یا ده مسئله را اشتباه بیان کرده باشد از آنها چشم پوشی کن و درست و صواب ها را بگیر و بدانها جامه عمل پوشان.^۳

امام شافعی مدت ده سال در حرم مکی برای تدریس سکنی گزید سپس از شهر مکه بیرون آمد به سوی عراق حرکت کرد.

مسافرت دوم امام به عراق.

امام شافعی برای بار دوم در سال ۱۹۵ رهسپار عراق شود اما این سفر با سفر قبلی تفاوت داشت چون این بار آزادانه و بدون اجبار وارد بغداد می شود ولی سفر اول در زنجیر و برای محاکمه بود، این بار قبل از خودش آوازه و شهرتش توسط استادان محدث و بزرگی چون احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و عبدالرحمان بن مهدی در بغداد پیچیده بود، با پخش خبر قدوم امام به بغداد، مردم به استقبال او شتافتند و بزرگان و عالمان دیگر را فراموش کردند.

۱. توالی التأسيس ۵۶

۲. صفة الصفوة ۲/۲۵۰

۳. آداب الشافعی ۴۴

بیهقی با سند خودش از ابی ثور روایت می کند که وقتی امام شافعی وارد بغداد شد حسین کرابسی که از اهل رأی بود و با هم اختلاف داشتیم پیش من آمد و گفت: یکی از اصحاب حدیث آمده بیا تا پیشش برویم و او را مسخره کنیم.

ابی ثور می گوید: رفتیم تا پیش او رسیدیم، حسین در مواردی از او سؤال پرسید، امام شافعی رحمه الله مدام در جواب می فرمود: خدا و رسول ﷺ چنین فرموده اند این عبارت را آنقدر به کار برد تا ما را وادار کرد که بدعت خود را ترک کنیم و استاد را مقتدای خود قرار دهیم.

احمد بن حنبل که قبلاً با امام ملاقات کرده بود به دیدار او شتافت، پیش او نشست و علم و فقه را از او یاد گرفت تا اینکه می فرماید: پیروان حدیث توسط طرفداران ابو حنیفه شکست خورده بودند تا شافعی پا به عرصه گذاشت - او در مورد قرآن و سنت از همه عالمتر بود - و پیروان ابو حنیفه را به زمین زد، امام شافعی همیشه در مورد حدیث تلاش می کرد و به کم قناعت نمی فرمود.

حسن بن محمد زعفرانی می گوید: یاران حدیث در خواب بودند تا شافعی سر رسید و همه را بیدار کرد. ابرهیم حربی رحمه الله می گوید: امام شافعی در حالی وارد بغداد شود که در مسجد جامعه غربی بیست حلقه ی تدریس به سرپرستی اهل رأی وجود داشت، جمعه بعد از قدم شافعی از آن تعداد تنها سه یا چهار حلقه باقی ماند.

امام شافعی میان ماندن در عراق یا برگشتن به مکه متردد بود، حسن بن محمد زعفران می گوید: امام در سال ۱۹۵ هجری وارد عراق شود دو سال در میان ما ماند سپس دوباره به مکه بازگشت و بعد از آن در سال ۱۹۸ برای بار سوم به عراق بازگشت و بعد از چند ماه رهسپار مصر شود.^۱

مسافرت امام به مصر

بعد از بازگشت دوباره امام به عراق حوادث ناگواری در پایتخت خلافت عباسی رخ داده بود که امام را در نهایت به فکر هجرت وادار کرد، شاید یکی از بزرگ ترین مصیبت های که دامن گیر خلافت در بغداد شده بود تسلط اهل کلام بر خلیفه عباسی مأمون بود که موجب میراندن سنت و انتشار بدعت گشته و خلیفه را در بحث های کلامی مذموم غرق ساخته بود، امام شافعی در علم کلام اطلاعات عمیقی پیدا کرد و به اهل کلام دانا بود و متوجه شده بود که کلام چه خطراتی مانند کینه به بزرگان حدیث و علم سنت به

^۱. توالی التأسيس ۷۲

بار می آورد، چنین خطری جامه عمل به تن پوشید، مأمون علمای کلامیان را مقرب دربار خود ساخت و به کتاب و جلسه های آنان رو آورد و بر اهل سنت خشم گرفت و از اداره جامعه اسلامی غافل گشت و خود را به چاله های گمراهی و سرگردانی انداخت، بعد از آن امت اسلامی دچار چنین مصیبت خطرناکی شد که خون بزرگان را حلال کردند و زندانها را از آنان پر نمودند، یکی از بزرگ ترین مصیبت ها، مصیبت خلق قرآن بود که کیان امت اسلامی را به لرزه در آورد چون گاهی حربه ای است در دست اغواگران برای تخریب پایه های عقاید اسلامی از آن استفاده می شود، این مصیبت و مصیبت های بی شمار دیگر که مسلمین مدام از آنها ضربه می خورند و از کلام و اهلش درد های کشیدند.

این بزرگ ترین علتی بود که امام شافعی رحمه الله را وادار به کوچ دوباره کرد، خواست از عراق بیرون رود و به جایی عزیمت کند که هنوز دست شوم فلسفه بدان نرسیده، برای این منظور مصر را انتخاب فرمود، احتمال دارد علت انتخاب مصر این باشد چون در مصر مذهب امام مالک رایج بود، و امام مالک یکی بزرگان حدیث است و با کلام و بدعت های دیگر سر خوشی ندارد.^۱

امام شافعی رحمه الله مشتاق مصر بود هر چند حقیقت این اشتیاق را هم نمی دانست اما در نهایت خودش را به قضا و قدر الهی تسلیم کرد تا با دین و عقیده اش از شهر شوم بدعت یعنی بغداد فرار کند، در حالی که این شعر را زمزمه می فرمود و به سوی مصر حرکت بود:

لقد اصبحت نفسی تتوق الی مصر و من دونها ارض المهامة و الفقر
فوالله لا أدری أالفوز و الغنی اساق الیها أم أساق الی القبر

نفسم آرزوی مصر می کند چون غیر از او خرابه و بیابان است، به خدا سوگند نمی دانم به پیروزی و بی نیازی دست می یابم یا به سوی قبر رانده می شوم.

وقتی امام به مصر رسید به مسجد جامع عمرو بن عاص رفت و در آنجا برای اولین بار سخن رانی کرد، با کلام شیوای خود مردم را دل نوایی می داد، مردم با شنیدن چنین سخنانی، محبت و عشق فراوانی نسبت به امام پیدا کردند.^۲

هارون بن سعید ایلی می گوید: تا حالا مانند شافعی هیچ انسانی را ندیده بودم که به مصر پا گذاشته باشد، مردم می گفتند: مرد قریشی از بغداد به اینجا آمده است، از همه مردم بهتر نماز می خواند و چهره

۱. مناقب بیهقی ۴۶۳/۱

۲. همان

اش از همه مردم نیکوتر و زیبا تر است، هیچ کس مانند او سخن نمی گوید، وقتی او را دیدم چگرم را کباب کرد.^۱

در مصر علم و فقاہت شافعی برای مردم آشکار شود، و امام هم به تعمق در سفرهایش پرداخت و از آنها درس می آموخت و به نوشته هایش رو آورد و آنها را تصحیح کرد و به نقد و پردازش نظرات و فتاوی خود مشغول شود، مذهب تازه ای پدید آورد و از نو به تألیف کتاب پرداخت، در این مدت بزرگانی که از علم شافعی بهره برده بودند ملازم امام شدند و بر روش و منهج ایشان حریص گشتند و او را بعد از تعصبات فراوان مذهبی برای مذهب مالک یا ابو حنیفه امام خود قرار دادند.^۲

وفات امام شافعی

امام شافعی رحمه الله در آخرین لحظات زندگی در مصر مشغول نشر علم و تصنیف کتاب بود به گونه ای سرگرم تدریس و تألیف بود که سلامتی امام را به خطر انداخت و به بیماری بواسیر مبتلا شد که موجب خون ریزی شدیدی شد، اما امام باز هم از کار و تلاش خود دست بردار نمی شود و آنرا بر سلامتی خود ترجیح می داد. این وضعیت ادامه یافت تا در آخر رجب سال ۲۰۴ هجری مرگ به استقبال امام آمد و روح پر فتوحش با همه تلاش و کوششی که در راه علم و معرفت انجام داده بود به بارگاه حق شتافت و با جهان عمل وداع نمود به دیار پاداش شتافت.^۳

مزنی می گوید: در بیماری مرگ امام شافعی به عیادت او رفتم، خطاب بدو گفتم: استاد در چه حالی هستی؟

گفت: در حالتی هستم که دنیا را جا می گذارم و از دوستانم جدا می شوم و شراب مرگ را می نوشم و به سوی خدا می شتابم و اعمال بد خود را می بینم، سوگند به خدا نمی دانم آیا به سوی بهشت می روم و خوش حال می شوم؟ یا به سوی آتش در راهم و عذاب می چشم؟

سپس به آسمان نگاه کرد و این شعر را زمزمه می نمود:

الیک اله الخلق ارفع رغبتی و ان کنت یاذا المن و الجود مجرمأ
ولما قسی قلبی و ضاقت مذاهبى وجعلت الرجا منى لعفوک سلمأ

۱. مناقب بیهقی ۲/۲۸۳

۲. همان مصدر ۱/۲۳۸

۳. مصدر سابق ۱/۲۹۱

بِعَفْوِكَ رَبِّي كَانِ عَفْوُكَ اعْظَمًا	تَعَاظَمَنِي ذَنْبِي فَلَمَّا قَرَنْتَهُ
تَجُودٌ وَتَعْفُو مَنَةٍ وَتَكْرَمًا	وَ مَا زَلْتِذَا عَفْوَعَنِ الذَّنْبِ لَمْ تَزَلِ
فَكَيْفَ وَ قَدْ أَغْوَى صَفِيكَ آدَمًا	فَلَوْلَا لَمْ يَصْمَدٌ لِابْلِيسَ عَابِدٌ
ظُلُومِ غَشُومٍ مَا يَزِيلُ مَاثِمًا	فَان تَعْفُ عَنِّي تَعْفُ عَنِ مَتَمْرِدٍ
وَ لَوْ أَدْخَلْتَ نَفْسِي بِجَرْمِي جَهَنَّمَ	وَ اِنْ تَنْتَقِمَ مِنِّي فَلَسْتَ بِأَيُّسٍ
وَ عَفْوِكَ يَا ذَا الْعَفْوِ اَعْلَى وَ اَجْسَمًا ^۱	فَجَرْمِي عَظِيمٍ مِنْ قَدِيمٍ وَ حَادِثٍ

ای خداوند مخلوقات امیدم را به سوی تو بلند می کنم ای صاحب نعمت و بخشش هر چند که مجرم هم باشم.

وقتی که قلبم سیاه شود و دریچه ها برایم تنگ گشتند امید را برای عفو تو نردبانی قرار دادم. وقتی گناهانم را بزرگ شمردم و آنها را با عفو و بخشش تو مقایسه کردم متوجه شدم که عفو تو بزرگ تر است.

تو مدام گناهان را می بخشایی و همیشه از روی منت و تکریم بخشش و عفو داری. اگر هیچ عابدی به شیطان سر گرم نمی شود پس چرا منتخب تو، یعنی آدم را گمراه کرد. اگر مرا ببخشی در حقیقت تجاوز گری را بخشیده ای، انسانی که ظالم و ستمگر و همیشه در گناه است. و اگر از من انتقام بگیری، هرگز مأیوس نمی شوم هر چند مرا به خاطر گناهانم به جهنم بیندازی. گناهان قدیم و تازه ی من بزرگ هستند اما ای صاحب عفو و بخشش، بخشش بزرگ تر و فراگیر تر است.

خداوند رحمت واسع و فراگیر خودش را شامل حال امام شافعی گرداند.

^۱. مناقب بیهقی ۲/۲۹۳

بحث چهارم: استادان شافعی

امام شافعی رحمه الله در عصر خود از بزرگان زیادی در اماکن مختلف از جمله مکه و مدینه و کوفه و بصره و یمن و شام و مصر کسب علم و معرفت نموده، بیهقی و ابن کثیر و مزنی و ابن حجر اسامی آنها را ذکر کرده اند.

ابن کثیر می فرماید: شافعی حدیث را از بزرگان فراوانی شنیده و همه مؤطاً را برای امام مالک خوانده حتی مالک از استعداد و تواناییهای امام شگفت زده شده بود که چگونه همه اینها را حفظ کرده است. بعد از مسلم بن خالد زنجی علم حجاز را امام مالک فرا گرفت^۱. حافظ مزنی بعضی از استادان امام شافعی رحمه الله را در تهذیب الکمال ذکر کرده است^۲.
بیهقی می گوید:

امام ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی بعضی از استادان خود را ذکر فرموده است، برخی از آنها مانند سفیان بن عیینه^۳ و عبدالرحمان بن ابی بکر بن عبدالله بن ابی ملکیه^۴ و اسماعیل بن عبدالله بن قسطنطین مقری^۵ و مسلم بن خالد زنجی^۶ و غیره اهل مکه بودند. برخی دیگر مانند مالک بن انس بن ابی عامر اصبحی^۷ و ابراهیم بن سعید بن عبدالرحمان بن عوف^۱ و عبدالعزیز بن محمد داراوردی^۲ و محمد بن اسماعیل بن فدیك^۳ و بعضی دیگر اهل مدینه بودند.

^۱. البداية و النهاية ۲۶۳/۱۰

^۲. تهذیب الکمال ۱۱۶۱/۳

^۳. سفیان بن عیینه ابو محمد کوفی ثقة و حافظ و امام و حجت است. التقریب ۲۴۵

^۴. ابی ملکیه ضعیف و اهل مدینه است. التقریب ۳۳۷

^۵. اسماعیل بن عبدالله بن قسطنطین ابو اسحاق مخزومی یکی از دوستان مکی امام و به قسط مقری معروف است در سال ۱۰۰ هجری به دنیا آمده و قرآن را بر ابن کثیر خوانده. در دوران خود از همه قاری تر و ثقة و ضابط بود. شافعی همه قرآن را بر او خواند. غایة النهاية ۱۶۵/۱.

^۶. یکی از یاران مکی که به زنجی معروف بود فقیه و صادق است. بعد از هشت سالگی یا بعد از آن دچار اوهام و گمان فراوانی شده بود.

^۷. مالک بن انس بن ابی عامر بن عمرو اصبحی ابو عبدالله مدنی فقیه و امام مدینه بود بزرگ متقیان و ثابت قدمان بود حتی امام بخاری می فرماید: صحیح ترین سند، سند مالک است در سال ۹۳ به دنیا آمد و در سال ۱۷۹ هجری وفات کرد. واقدی می گوید: ۹۰ سال سن داشت. التقریب ۵۱۶.

و بعضی دیگر مانند هشام بن یوسف صنعانی^۴ و مطرف بن مازن صنعانی^۵ و وکیع بن جراح^۶ و محمد بن حسن شیبانی^۷ و دیگران از سایر شهرهای دیگر بودند.

^۱ . اهل مدینه و ساکن بغداد بوده ، ثقه و حجت است . از طبقه هشتم بود و بدون اشکال حدیث روایت می کرد . التقریب ۸۹.

^۲ . دوست مدنی امام و فردی صادق بود از کتب دیگران حدیث روایت می کرد بعضی مواقع مرتکب اشتباه می شود . نسائی می گوید: حدیثی منکری از عبیدالله عمری روایت کرده است . از طبقه هشتم و در سال ۱۸۶ هجری وفات فرموده . التقریب ۳۵۸.

^۳ . یکی از دوستان مدنی امام است ، و خودش فردی صادق می باشد و از طبقه هشتم در سال ۲۰۰ هجری وفات کرده است . التقریب ۴۶۸.

^۴ . هشام بن یوسف صنعانی ابو عبدالرحمان قاضی و ثقه است از طبقه هشتم است در سال ۲۹۷ هجری وفات فرموده . التقریب شماره ۷۳۰۹.

^۵ . مطرف بن مازن صنعانی قاضی است ، علماء در مورد او اختلاف دارند: یحیی بن معین می گوید: دروغ گو است و نسائی می گوید: ثقه نیست .

^۶ . وکیع بن جراح بن ملیح رؤاسی ابو سفیان کوفی ثقه و حافظ و عابد بود یکی از بزرگان طبقه نهم به شمار می آمد . در پایان سال ۱۹۷ در هفتاد سالگی وفات کرد . التقریب ۵۸۱.

^۷ . محمد بن حسن شیبانی علامه و فقیه عراق بود ابو عبدالله شیبانی کوفی دوست ابو حنیفه در واسط به دنیا آمده و در کوفه رشد کرده است بعضی از فقه را از ابو حنیفه و بقیه را از ابی یوسف یاد گرفته ، شافعی علم فراوانی از او یاد گرفته و به اندازه ی بار یک شتر از او کتاب یاد داشت کرده است و در مورد او می گوید: هیچ انسان چاقی ندیدم که عاقل باشد مگر محمد بن حسن شیبانی ، اگر بگویم قرآن به لغت او نازل شده فصاحت او را بیان کرده ام . السیر ۱۳۴/۹ و الوسیط ۴۱.

بیهقی معتقد است که شافعی تنها در رد شیبانی نوشته است و با اصحاب و یاران او مناظره و مباحثه کرده است و قتی به محمد بن حسن خیر دادند که با یارانش مناظره می کند از او خواست که با خودش مناظره کند .

همچنین روایت شده که شافعی در مقابل هر مسئله ی محمد بن حسن حدیثی روایت می کرد . بیهقی ۱۶۲/۱

ابن تیمیه موافق بیهقی است در رد رافضی می گوید: رافضی ها می گویند: شافعی شاگرد محمد بن حسن بوده . در جواب آنها می گوئیم: چنین نیست چون شافعی با محمد بن حسن نشست و راه و روش او را شناخته و با مناظره کرده و شافعی اولین مخالف محمد بن حسن بوده و بر او رد نوشته است . منهاج السنة ۵۳۲/۷

ملاقات احمد بن حنبل با شافعی و استفاده ایشان از همدیگر:

بیهقی با سند خودش از ابی اسماعیل ترمذی روایت می کند که گفته از احمد بن حنبل شنیدم که در مورد شافعی می گفت: شافعی رحمه الله از سنت دفاع می کرد.^۱

دوباره بیهقی با سند خودش از عبدالله بن احمد بن حنبل روایت می کند که گفته: پدرم می گفت: شافعی خطاب به ما گفت: اگر حدیثی از احادیث رسول خدا نزد شما به صحت رسید به من اعلام کن تا بر اساس آن فتوا بدهم.^۲

باز هم با سندش از احمد بن ابی عثمان روایت کرده که گفته: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: بهترین و زیبا ترین کار شافعی این بود که اگر حدیثی را برای اولین بار می شنید بدان فتوا می داد و نظریه قبلی را رها می فرمود.^۳

بدین علت شافعی می فرمود: اگر یاران حدیث نمی بودند ما باقلا فروش می شدیم.^۴

از عبدالرحمان پسر ابی حاتم روایت شده که گفته از پدرم شنیدم که می گفت: احمد بن حنبل از شافعی بزرگ تر است چون شافعی علوم الحدیث را از او یاد گرفته است.^۵

عبدالله بن احمد می گوید: پدرم می گفت: شافعی خطاب به ما می گفت: شما در علوم حدیث و رجال از من دانا تر هستی، اگر حدیثی نزد شما به صحت رسید خواه شامی باشد یا کوفی یا بصری به من اعلام کن تا بدان بگروم.^۶

ابن تیمیه می فرماید: احمد بن حنبل شاگرد شافعی نبوده همان طور که شافعی شاگرد محمد بن حسن نبود بلکه با همدیگر می نشستند و از علم و اطلاعات همدیگر بهره می بردند.

امام شافعی و امام احمد بن حنبل در اصول با هم بیشتر از امام شافعی و محمد بن حسن اتفاق داشتند، امام شافعی چند سالی از امام احمد مسن تر بود، امام شافعی در سال هشتاد هجری در حالی وارد بغداد

۱. مناقب بیهقی ۴۷۱/۱.

۲. مصدر سابق ۴۶۷/۱.

۳. مصدر سابق ۴۷۷/۱.

۴. مصدر سابق ۴۷۷/۱.

۵. طبقات ابی یعلی ۲۸۰/۱.

۶. مصدر سابق ۲۸۲/۱.

شد که محمد بن حسن زنده و ابی یوسف دار فانی را وداع گفته بود ولی بار دوم در سال ۹۰ هجری به بغداد پای گذاشت، در این مرحله با احمد بن

مبحث پنجم: شاگردان امام شافعی

بیهقی و مزنی و ابن حجر برخی از شاگردان امام شافعی رحمه الله را ذکر کرده اند، اما افرادی که از علم و آگاهی امام بهره برده اند قابل شمارش نیستند و تنها خداوند مقدر آنها را می داند چون به هر ناحیه و منطقه ای وارد می شود سفره علم و معرفت را برای همه پهن می کرد و علوم و معارفی که اندوخته بود همراه استنباط های افزوده شده بر آن را به طالبان علم می آموخت.

مهمترین شاگردان امام

۱- ربیع بن سلیمان بن عبدالجبار بن کامل ابو محمد مرادی، امام و محدث و فقیه و بزرگ و سرشناس بود، یکی از شاگردان مصری و مؤذن و دوست امام شافعی است، ناقل علم ایشان و بزرگ مؤذنین مسجد جامع فسطاط و مرجع عالمان معاصر خودش بوده. در سال ۱۷۴ هجری چشم به جهان گشود و در سال ۲۷۰ به دیدار حق شتافته.

روایت شده که امام شافعی در مورد ایشان گفته: اگر امکان داشت که علم مانند غذا به حلقوم انسان انداخته شود با تو چنین می کردم و همچنین گفته: ربیع راوی کتابه های من است.^۱

۲- ابو ابراهیم اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل بن عمرو بن مسلم مزنی مصری، امام و علامه بود، علم زهد و تقوی را به امت اسلام یاد داد، در سال ۱۷۵ هجری نزد شافعی زانوی تلمذ زد و در سال ۲۶۴ هجری به ملکوت اعلی پیوست.

با تالیف مختصرش در فقه شافعی و شرح های که بر آن نگاشت بلاد اسلامی را پر کرد به گونه ای که در مورد آن کتاب گفته شده: باید نسخه ای از مختصر مزنی همراه جهیزیه ی هر دختر خانمی باشد. شافعی می فرماید: مزنی یاور مذهب من است.

^۱. السیر ۵۸۷/۱۲

ذهبی می گوید: عمرو بن تمیم مکی می گفت: از محمد بن اسماعیل ترمذی شنیدم که می گفت: از مزنی شنیدم که می فرمود: هر کس معتقد نباشد که خداوند با تمام صفاتش بر روی عرش استقرار یافته توحید پروردگار را به جایی نیاورده است.

گفتم: مانند چه صفاتی؟

گفت: مانند سمیع و بصیر و علیم.

۳- ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالحکم بن اعین بن لیث ابو عبدالله مصری، شیخ الاسلام و فقیه و عالم دیار مصر زمان مزنی بود در سال ۱۸۲ هجری دیده به جهان گشود.

امام شافعی در حالی که محمد بن عبدالله سوار بر اسبی بود به او خیره شود و گفت: دوست داشتم که هزار دینار بدهکار می بودم و نمی توانستم آنرا بپردازم ولی پسری مثل او می داشتم. می گویند: میان ابن لیث و بویطی بر جانشینی امام در حلقه تدریس اختلاف رخ داد، ابن لیث نگران شود و مذهب شافعی را رها کرد و به مذهب مالک گروید.^۱

۴- ابو یعقوب یوسف بن یحیی مصری بویطی، امام و علامه و بزرگ فقهاء و دوست امام شافعی بود مدت زیادی ملازم و همراه ایشان و در هر سفری همقطار امام بودند. در علم امام و در زهد الگو بود، زاهد و متقی و روحانی و شب زنده دار و مدام ذکر بود، خودش را بر فقه وقف کرده بود. شافعی در مورد او می فرماید: میان دوستانم از بویطی دانا تر نیست. دچار فتنه و آشوب خلق قرآن شود و آتش آن بویطی را هم سوزاند ولی جوان مردانه در مقابل این بلا صبر پیشه کرد تا آخرین لحظه در زندان به ملکوت اعلی پیوست.

ربیع بن سلیمان می گوید: بویطی همیشه ذکر و یاد خدا را زیر لبهایش زمزمه می کرد و تا حالا کسی را ندیدم که مانند ایشان به قرآن استناد کند، او را در غل و زنجیر و سوار بر قاطری دیدم که وزنه چهل کیلو ای بدن آویزان کرده بودند، با این حال دردناک می فرمود: خداوند همه مخلوقات را با کلمه «کن» آفرید، اگر «کن» مخلوق باشد، مثل این است که مخلوقی توسط مخلوق دیگر آفریده شده باشد. اگر مرا پیش واثق ببرند این را اثبات و تأیید می کنم و در همین غل و زنجیر ها جان می دهم تا لاحقین متوجه شوند که گروهی برای این موضوع در غل و زنجیر جان باختند.

بویطی رحمه الله در سال ۲۳۱ هجری در زندان بغداد دست و پا بسته دار فانی را وداع گفت.^۲

^۱ السیر ۴۹۲/۱۲.

^۲ السیر ۵۸/۱۲.

به جز این بزرگان افراد دیگری نزد شافعی زانوی تلمذ زده‌اند که ما به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم.^۱

بحث ششم: تالیفات امام شافعی.

دانشمندان کتابهای زیادی را به امام شافعی نسبت داده‌اند که در اینجا به دو مورد از آنها اشاره خواهیم کرد:

۱ - "الأم"، این کتاب از چهار مجلد تشکیل یافته و شامل صد و بیست و هشت سرفصل می‌باشد. ابن حجر پیرامون شمار سرفصلهای الام می‌گوید: صد و چهل و چند سرفصل است که با کتاب طهارات (پاکیزگیها) و سپس مبحث مربوط به نماز شروع و به همین ترتیب ادامه می‌یابد و آن را بر اساس ترتیب ابواب فقهی تنظیم نموده است، مزنی شاگرد برجسته ایشان کتاب مزبور را مختصر کرده که همراه با اصل کتاب به چاپ رسیده است. برخی گمان برده‌اند کتاب الام از نوشته‌های شافعی نیست بلکه بویطی شاگرد شافعی آن را به رشته تحریر در آورده و ربیع ابن سلیمان مرادی (یکی دیگر از شاگردانش) تغییراتی را در آن انجام داده است، ولی پژوهشگر کتاب "مناقب الشافعی" بیهقی^۲ و علامه احمد شاکر نیز در تحقیق خود بر کتاب "الرساله" آن را مردود دانسته‌اند^۳

نخستین کسیکه این دیدگاه را رد نموده ابوطالب مکی است که در کتاب "قوت القلوب" بدان اشاره کرده است.^۴ پس از وی ابوحامد غزالی در کتاب "احیاء علوم الدین ۱۸۵/۲" این موضوع را به اثبات رسانده و سپس تحقیقی نیز در این زمینه به رشته تحریر در آورده است.

چند کتاب دیگر هم به همراه کتاب الام به چاپ رسیده است از جمله:

- ۱- کتاب جماع العلم که در زمینه دفاع از سنت و عمل بدان بحث می‌کند.
- ۲- کتاب ابطال دلیل "استحسان" که شافعی آن را در رد فقهای حنفی مذهب نگاشته است.
- ۳- کتاب موارد اختلاف نظر شافعی و امام مالک.
- ۴- کتاب پاسخ به محمدبن حسن.

^۱ . مناقب بیهقی ۳۲۴/۲ و تهذیب الکمال ۱۱۶۱/۱.

^۲ مقدمه المناقب ۳۳/۱.

^۳ الرساله ۹.

^۴ قوت القلوب ۲۲۷/۲ - ۲۲۸.

۲ - "الرساله جدید"، این کتاب که در یک مجلد بزرگ جای داده شده و ربیع بن سلیمان مرادی آن را از امام شافعی نقل نموده، از سوی علامه احمد شاکر تحقیق و به زیور طبع آراسته است.

امام شافعی - رحمه الله - در کتاب الرساله به قرآن، سنت و جایگاهش نسبت به قرآن، ارائه دلایل بر حجیت سنت، ناسخ و منسوخ قرآن و سنت، علل احادیث، استناد به حدیث آحاد، تفکیک زمینه هایی که اختلاف نظر در آنها جایز است از دیگر زمینه ها، ارائه دلیل بر تأیید خبر آحاد، اجماع و افراد مورد اعتبار در انعقاد آن، قیاس، اقسام و شرایطش و بالاخره به اجتهاد، استحسان و دیگر مسائل پرداخته است. ایشان - رحمه الله - مقدمه ای طولانی برای کتاب مزبور نوشته که بیانگر اعتقاد خوب و پسندیده وی می باشد و در آن آمده است:

سپاس خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکیها و روشنایی را نیز ایجاد کرد ولی کافران از برنامه پروردگارشان تجاوز می کنند. و سپاس خدایی که هرکس شکر یکی از نعمتهایش را به جا آورد، نعمتش افزون کند که باز شکر ایشان بر وی واجب می گردد. هیچ ستایشگری توانایی پی بردن به واقعیت عظمت وی را ندارد و او طوری است که خودش می فرماید و والاتر از ویژگیهایی می باشد که مخلوقاتش ایشان را بدان توصیف می نمایند.

خدا را چنان سپاس می گویم که شایسته عظمت و بزرگیش باشد، او را گونه ای به فریاد می طلبیم که هیچ تغییر و تحولی جز به اراده وی تحقق نمی پذیرد، هدایتی را از ایشان می جویم که انسان بهره مند از آن گمراه نخواهد شد و بخاطر گناهان گذشته و آینده بسان کسی از او آمرزش می خواهم که به بندگیش اعتراف کرده و یقین دارد که هیچ کس جز وی توان بخشیدن گناهان و نجاتش را ندارد و به یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله نیز گواهی می دهم.

احمد شاکر مقدمه ی بسیار ارزشمندی را برای کتاب الرساله نوشته که در آن به بررسی جایگاه علمی، رد کسانیکه صحت انتسابش را به شافعی زیر سؤال برده اند و توضیح علت نگارش آن از سوی شافعی، پرداخته است.

نوشته های دیگری از جمله: کتاب المسند، السنن، پاسخ برهمنی ها و آزمون جانکاه شافعی، احکام قرآن و کتابهای دیگری نیز به ایشان نسبت داده شده که پاره ای از آنها از دست رفته و پاره ای هم از سوی برخی علمای شافعی مذهب گردآوری شده اند.^۱

^۱ برای آگاهی بیشتر از تالیفات شافعی به کتاب: مناقب البیهقی ۱/ ۲۴۶ - ۲۴۵، توالی التاسیس ۱۴۷ - ۱۵۷، معجم الادباء

فصل دوم:

اصول امام شافعی در زمینه اثبات عقیده و مقایسه روش پیشینیان و متکلمان.

این فصل سه بحث را در می گیرد:

بحث اول: روش پیشینیان در زمینه عقیده.

بحث دوم: روش متکلمان.

بحث سوم: اصول شافعی در زمینه اثبات عقیده.

بحث اول: روش پیشینیان در زمینه اثبات عقیده.

این بحث را با تعریف واژه "سلف" در لغت و اصطلاح و توضیح معنی مطلق آن آغاز می کنیم. واژه سلف از نظر زبان شناختی: نویسنده کتاب "اللسان" می گوید: فعل سَلَفَ يَسْلَفُ سُلْفًا وَسُلُوفًا به معنای تقدّم (پیشی گرفت) می باشد، و واژه سلف نیز به نیاکان و خویشاوندانی گفته می شود که مسن تر و دارای فضل و امتیاز بیشتری هستند. ولذا تابعین، سلف صالح (پیشینیان نیکوکار) گفته می شوند.^۱ ولی محققین پیرامون تعریف اصطلاحی واژه سلف اختلاف نظر دارند: برخی آن را - بدون در نظر گرفتن ویژگیهای زمینه ساز وی - بر مدت زمانی محدود اطلاق می کنند.

قلشانی در این باره می گوید: سلف صالح عبارت از نسل نخستین زبردست در دانش و هدایت یافته مکتب پیامبر و حامی سنت ایشان است که خداوند آنان را برای همراهی پیامبر، برپایی دین و پیشوایی امت برگزید، آنان بودند که تمام تلاش خویش را مصروف اعلاّی اسلام و دلسوزی برای امت نموده و جان و مالشان فدای برنامه خداوند کردند، و او نیز در کتاب خود ایشان را چنان می ستاید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ الفتح: ۲۹ ترجمه: محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. و یا می فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ الحشر: ۸ ترجمه: [این غنایم نخست] اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند

^۱ اللسان ۱۵۸/۹ - ۱۵۹.

خواستار فضل خدا و خشنودی [او] می‌باشند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند اینان همان مردم درست‌کردارند.

خداوند در قرآن به ذکر مهاجرین و انصار و سپس ستایش پیروانشان پرداخته و مخالفانی را که در برابر ایشان صف آرایی کرده تهدید کرده و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بُيِّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ النساء: ۱۱۵ ترجمه: و هر کس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده و گذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است}.

بنابراین باید از نقل قولها و آثار و کردار پیشینیان دنباله روی نمود و برایشان آموزش طلبید.

و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ الحشر: ۱۰ ترجمه: و [نیز] کسانی که بعد از آنان [مهاجران و انصار] آمده‌اند [و] می‌گویند پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ گونه] کینه‌ای مگذار پروردگارا به راستی که تو رؤوف و مهربانی.

پس واژه سلف یعنی پیشینیان، و سلف هر کس پدر و مادر وی می‌باشد.^۱ ابو الحسن^۲ در شرح خود بر کتاب الرسالة در شرح جمله (اتباع السلف الصالح) می‌نویسد: ایشان عبارت از یاران پیامبر در گفتار، کردار و اجتهاداتشان می‌باشند.

عدوی در حاشیه خود بر شرح مزبور می‌گوید: علت آنکه ابوالحسن اصطلاح سلف صالح را به صحابه اختصاص داده این است که چون "ابن ناجی" معتقد است: سلف صالح وصفی ثابت و وقتی به صورت مطلق بکار برده شود تنها بر صحابه اطلاق گردیده و دیگران را در بر نمی‌گیرد.

ولی دیگران معتقدند: صرف تحدید زمانی در معنای سلف کافی نیست و باید قید دیگری نیز بدان اضافه شود تا مفهوم واقعیش تحقق یابد. شیخ محمد احمد خفاجی در این زمینه می‌گوید: تحدید و تخصیص

^۱ تحریر المقالة ۳۶ این کتاب به صورت دست نوشته در دانشگاه اسلامیة موجود است.

^۲ او علی بن محمد بن محمد بن خلف منوفی نام دارد که یکی از شارحان رساله ابن ابی زید قیروانی است و در سال ۹۳۹هـ دارفانی وداع گفته است. نیل الابتهاج در حاشیه دیباج ۲۱۲ و حاشیه عدوی بر شرح پیشین ۱۰۶/۱.

زمانی در آن کفایت نمی کند بلکه بایستی علاوه بر آن، سازگاری با دیدگاه قرآن و سنت هم بدان افزوده گردد یعنی رای هرکس با نصوص کتاب و سنت همخوانی نداشت جزو سلف محسوب نمی شود هرچند در عصر صحابه، تابعین و اتباع ایشان نیز زیسته باشد.^۱

ابن حجر قطری می گوید: بنابراین مراد از مذهب سلف همان چیزی است که یاران بزرگوار پیامبر، تابعین، پیروان ایشان و پیشوایان مورد تایید و احترام عموم مسلمانان همچون: ائمه چهارگانه (ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد)، سفیان ثوری، لیث بن سعد، ابن المبارک، نخعی، بخاری، مسلم و سایر اصحاب سنن، بر آن بوده اند نه آنهایی که متهم به بدعت و یا شهرتی ناخوشایند مانند خوارج، رافضیان، مرجئه ها، جبریها، جهمیان و معتزلیان، بوده اند.^۲

از سخنان بالا چنین برداشت می شود که اصطلاح "سلف" بر پیشوایان گذشته یعنی علمای سه قرن نخستین از صحابه و تابعین و اتباع ایشان اطلاق می گردد که در حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدانها اشاره رفته است، می فرماید: (خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یحییء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه و یمینه شهادته)^۳ یعنی: بهترین دوران، دوران من است، سپس آنهایی که می آیند و سپس آنهایی که به دنبال ایشان می آیند، پس از آن گروهی می آیند که شهادت هرکدام از آنها از سوگندش پیشی گرفته و سوگندش به عنوان شهادت برایش محسوب می گردد.

و اما امروزه اصطلاح سلفی بر کسی اطلاق می گردد که پایبند عقاید، فقه و اصول این پیشوایان بزرگوار بوده، خط مشی و بینش ایشان را اتخاذ نماید و دوستی و دشمنی (ولاء و براء) را بر آن پایه ریزی کند گرچه فاصله های زمانی و مکانی زیادی نیز میان آنان به وجود آمده باشد، ولی کسیکه التزام کامل به راه و روش ایشان ندارد، سلفی محسوب نمی گردد هرچند خودش ادعا کرده و چنان بیندارد.^۴

این مصطلح به هنگام ظهور نزاع و کشمکش پیرامون اصول دین میان گروههای مختلف کلامی، سربرآورد و همه می کوشیدند خود را به سلف نسبت داده و اعلام نمایند بینش و منش وی با کردار و گفتار ایشان

^۱ العقیده الاسلامیة بین السلفیة و المعتزلة ۲۱.

^۲ العقائد الاسلامیة بادلتهما العقلیة و النقلیة اثر ابن حجر قطری.

^۳ یخاری در کتاب فضائل الصحابة ۳/۱۳۳۵ و مسلم ۴/۱۹۶۳ روایت کرده اند.

^۴ التفسیر و المفسرون مغراوی ۱۷/۱ - ۲۰، فضل علم السلف علی الخلف و الصفات الالهیة فی الكتاب و السنة ۵۷، قواعد المنهج السلفی ۳۵ و محاضرات فی السلفیة ۱۰ - ۱۲.

تطابق کامل دارد، از این رو لازم بود اصول و قواعدی روشن و ثابت برای بیان روش سلف تدوین گردد تا مردم دچار خلط و اشتباه نشوند و همچنین صفوف پیروان راستین از مدعیان دروغین تمایز یابد.^۱

اصول و مبانی مزبور را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

اصل اول: در تمامی مسائل اعتقادی باید از ظاهر کتاب و سنت پیروی نمود زیرا خداوند به ما نوید داده که در

صورت تمسک بدانها گمراه و تیره بخت نخواهیم شد، می فرماید: ﴿فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا

يَشْقَىٰ ۝۱۲۳ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ ۝۱۲۴﴾ طه:

۱۲۳ - ۱۲۴ ترجمه: هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت. و هر کس از یاد من دل

بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسور می کنیم.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: خداوند متعهد شده که هر کس قرآن خوانده و به مندرجاتش عمل نماید وی را نه

در دنیا گمراه می سازد و نه در آخرت سیه روزه می کند.^۲ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

(ترکت فیکم ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی ابدًا کتاب الله و سنتی)^۳ یعنی: چیزی را در میاتان جا

گذاشته ام که تا بدانها چنگ اندازید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت و روش من.

مهمترین چیزیکه باید برای فهم و دریافت صحیح آن به کتاب و سنت تمسک جست، مسائل اعتقادی است،

چون عقلها توانایی شناخت همه جانبه آن را جز از طریق وحی، ندارند، از این رو هر کس به وحی

ورهنمود الهی تمسک ورزد، به ریسمان محکم خدا چنگ زده و راه راست را باز شناخته است. این قاعده

امور ریزتری را نیز دربر می گیرد:

۱ - پیش انداختن نقل بر عقل، مراد از نقل دلایل شرعی کتاب و سنت و مراد از عقل نیز دلایل عقلی است که

متکلمان آنها را پدید آورده، به عنوان دین و میزان همه چیزها تلقیشان نموده و نصوص شریعت را تابعشان

کرده اند. البته این امر بدین معنی نیست که سلف (پیشینیان) عقل را تعطیل و از کار انداخته باشند بلکه

مراد این است که ایشان در راستای اثبات مسائل اعتقادی راه و روش متکلمان را در پیش نمی گیرند که

در امور خارج از محدوده عقل تنها به دلایل عقلی استناد نموده و دلایل شرعی متناقض با آنها را مردود

^۱ الصفات الالهية ۵۷ - ۵۸ و قواعد المنهج السلفی ۳۵.

^۲ سیوطی در تفسیر الدر الثور ۶۰۷/۵ آن را به فریابی، سعید بن منصور، ابن ابی شیبہ، عبد بن حمید، محمد بن نصر، ابن

المنذر، ابن ابی حاتم، حاکم - که صحیحش هم می داند - و بیهقی در شعب الایمان نسبت می دهد.

^۳ حاکم در المستدرک ۹۳/۱ از طریق ابن عباس و ابی هریره روایتش کرده و البانی نیز در الجامع ۲۹۳۴ آن صحیح می داند.

شمارند، ولذا متکلمان می گویند: هرگاه دلیل نقلی با دلیل عقلی تعارض پیدا کرد، دلیل عقلی را معتبر می شماریم، چون دلالت نقل ظنی و دلالت عقل قطعی و یقین آور است. بلکه اهل سنت تعارض و ناهمخوانی عقل و نقل را باور ندارند، ولذا ابن ابی العزحنفی می گوید: هیچ یک از موارد شریعت محال عقلی نیستند ولی چیزهایی در آن وجود دارد که عقل توانایی فهم و شناختشان را ندارد.^۱

امام ابو مظفر سمعانی در این زمینه می گوید: بنیان مذهب اهل سنت بر این امر استوار است که عقل، هیچ چیز را بر انسان واجب یا از وی بر نمی دارد و دخالت در زمینه تحلیل، تحریم، نیکو دانستن و یا زشت انگاشتن به وی واگذار نشده است، و اگر وحی و پیام آسمانی فرود نمی آمد هیچ تکلیفی متوجه انسانها نشده و پاداش و کیفری به ایشان تعلق نمی گرفت.^۲

سمعانی می افزاید: اهل سنت و جماعت معتقدند: اصل در دین اتباع و دنباله روی و معقولات تابع و وابسته محسوب می گردند، اگر دین بر اساس معقولات پایه ریزی می شد مردم از وحی و پیامبران بی نیاز گشته و معنی امر و نهی باطل می شد و هرکه هرچه دلش می خواست می گفت.^۳

شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - می گوید: یکی از روشهای اهل سنت این است که سخن خدا و هدایت محمد صلی الله علیه و آله را بر سخن مردم و هدایت دیگران ترجیح داده و از آثار آشکار و پنهان پیامبر دنباله روی می نمایند.^۴

وی در جایی دیگر می گوید: اهل سنت مسائل مربوط به اسماء و صفات، قضا و قدر، ترغیب و ترهیب، امر به معروف و نهی از منکر و دیگر مسائل را که مردم در آنها اختلاف نظر دارند، بر اساس میزان قرآن و سنت ارزیابی و الفاظ مجمل مورد نزاع را تفسیر می نمایند، هرچه با اصول کتاب و سنت سازگاری داشت بدان اعتقاد ورزیده و هرچه هم تناقض داشت باطل تلقی می کنند و هرگز از گمانهای بی

^۱ شرح العقیة الطحاویة ۳۹۹.

^۲ الحجة فی بیان المحجة ۳۱۵/۱. مراد وی از حسن و قبح، حسن و قبحی است که پاداش و کیفری بر آن مترتب شود.

ابن القیم الجوزیة می گوید: درست ترین دیدگاه این است که کردارها چنانکه در ذات خود دارای نفع یا ضرر اند، نیکو یا زشت نیز هستند ولی جز از طریق امر و نهی الهی پاداش و کیفری بدانها تعلق نمی گیرد... همه فسادها و اعمال شرم آور در ذات خود زشت و قبیح اند ولی تعلق گرفتن کیفر بدانها مشروط به وجود نصوص شریعت است. مدارج السالکین ۱۲۷/۱ و مجموع الفتاوی ۹۰/۸.

^۳ الحجة فی بیان المحجة ۳۱۵/۱.

^۴ مجموع الفتاوی ۱۵۷/۳.

اساس و هوای نفس پیروی نمی کنند زیرا پیروی از گمان پوچ جهل و نادانی و دنباله روی از هوای نفس نیز ظلم به شمار می آید.^۱

ایشان - رحمه الله - در جایی دیگر می فرمایند: آنچه باید دانست اینکه: هرگاه تفسیر آیات واحادیث از طرف خود پیامبر روشن شده بود، نیازی به گفته های دانشمندان علم لغت نیست، زیرا ایشان تفسیر و معنایش را به خوبی دریافته اند و لذا نیازی به استدلال لغت شناسان وجود ندارد، ارزشمند ترین چیزی که خداوند صحابه و تابعین را از آن بهره مند ساخته بود اینکه به ریسمان محکم کتاب و سنت چنگ انداخته بودند و یکی از اصول مورد اتفاق ایشان این بود که: هیچ کس حق ندارد با رای، سلیقه، عقل و قیاس در برابر قرآن قد علم کند. ولذا قرآن پیشوا و برنامه زندگیشان بود و در سخن هیچ کدام از آنان چیزی به چشم نمی خورد که بر اساس عقل، رای، قیاس، سلیقه، وجد و حال و مکاشفه با قرآن تعارض داشته و نه تنها اعتقادی به پیش انداختن عقل بر نقل نداشته اند که به تعارض عقل و نقل نیز معتقد نبوده اند. و باید نقل - یعنی قرآن، حدیث و گفتار صحابه و تابعین - یا به خدا واگذار گردد و یا تاویل شوند.

سلف صالح مقابله آیه ای را تنها با آیه ای دیگر که تفسیر یا نسخش نماید و یا با سنت مبین پیامبر صلی الله علیه و آله می پذیرفتند، زیرا سنت ایشان بیانگر قرآن و پرده از روی امور پنهان و مجملاتش را بر می دارد.^۲

ابن تیمیه - رحمه الله - کتاب "درء تعارض العقل والنقل" خود را بر اساس همین قاعده به رشته تحریر در آورده و روشن ساخته است که هیچ گاه نقل صحیح با عقل سلیم و صریح تعارض نخواهد داشت.

۲ - ایمان به ظاهر نصوص شریعت بدون اشتغال به تاویلات پوچ و بی ارزش متکلمان، تاویل دارای سه معنا است:

الف) تفسیر و بیان، مفسرانی همچون ابن جریر طبری و دیگران به هنگام بکار بردن واژه تاویل همین معنی را مد نظر دارند.

ب) حقیقتی که سخن بدان منتهی می گردد، چنانچه خداوند می فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي

تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ﴾ الأعراف: ۵۳ ترجمه: آیا [آنان] جز در

انتظار تاویل آنند روزی که تاویلش فرا رسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده اند می گویند حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند.

^۱ همان ۳/۳۴۷.

^۲ مجموع الفتاوی ۲۷/۱۳ - ۲۹.

ج) تغییر دادن واژه ای از معنای نزدیک وزود فهم به معنای دوری که نص مزبور به واسطه وجود قرینه ای، دربر می گیرد، این گونه تاویل حق و مقبول است ولی دارای شرایطی نیز هست که در صورت فقدان یکی از آنها باطل می گردد... متکلمان پایبند شرایط مزبور نبوده و آنها را نادیده گرفته اند. تاویل از دیدگاه متکلمان همان چیزی است که می گویند:

وکل نص أوهم التشبيها أوله أو فوض ورم تنزيها^۱

هر نصی که بوی تشبیه از آن استشمام می شود، یا تاویلش کن و یا آن را به خدا موکول نما و دنبال دور نگه داشتن خدا از معایب باش.

تاویل از دید متکلمان چنانکه از عقایدشان برداشت می شود عبارت از: تغییر لفظ از ظاهر راجح به معنای محتمل مرجوح است که قرینه ای خارجی دال بر آن می باشد، پیشینیان نیکوکار از قدیم وندیم این گونه تاویل را چون به تحریف ورد کلام خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله می انجامد، مردود شمرده اند.^۲ علامه صنعانی در این باره می گوید: اصل اول آن است که: جای تردید و گمان ندارد: هرچه در قرآن است حق است نه باطل، راست است نه دروغ، هدایت است نه گمراهی، دانش است نه جهل و نادانی و بالاخره یقینی است نه جای شک و گمان. این اصل که مورد اتفاق همه مسلمانان است، معیار پذیرش اعتقاد هر انسانی محسوب شده و ایمان هیچ کس بدون آن کامل نخواهد شد.^۳

ابن کثیر پیرامون آیه **﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾** الأعراف: ۵۴ ترجمه: سپس بر عرش استیلا یافت می گوید: مردم در این باره سخنان بسیار زیادی گفته اند که مجال پرداختن بدانها وجود ندارد بلکه راه و روش سلف صالح همچون: مالک، اوزاعی، ثوری، لیث بن سعد، شافعی، احمد، اسحاق بن راهویه و دیگران قدیم و جدید را می پیماییم. و آن اینکه صفات خدا را بدون تعیین کیفیت، تشبیه و یا تعطیل سر جای خویش قرار داده و بدانها معتقد باشیم. ظاهری که به ذهن تشبیه کنندگان (مشبهه) خطور می کند، از خداوند بعید و نفی می گردد زیرا او همتایی ندارد و شنوا و بینا است، بلکه واقعیت چنان است که پیشوایان بزرگوار از جمله: نعیم بن حماد استاد امام بخاری می گوید که: هرکس خدا را به یکی از مخلوقاتش تشبیه کند و یا توصیف وی را چنانکه خودش می فرماید، انکار نماید، کافر محسوب می گردد و در آنچه خداوند یا پیامبرش در حق ایشان می فرماید، تشبیهی وجود ندارد. بنابر این هرکه صفات وارده در قرآن

^۱ جوهرة التوحيد بیت شماره ۴۰.

^۲ ابن تیمیه وقضية التاویل ۱۵۱ - ۱۵۷.

^۳ تطهير الاعتقاد ۵.

یا احادیث صحیح را به گونه ای شایسته برای خدا اثبات کند و نواقص و کاستیها را از ایشان دور بدارد، راه هدایت را پیموده است.^۱

۳ - تفاوت قائل نشدن میان کتاب و سنت.

یکی از موارد بسیار مهم و ارزشمند که سلف را از بدعت گذاران تمایز می بخشد، احترام قائل شدن برای سنت پیامبر است، زیرا سنت از نظر آنان بیانگر قرآن در زمینه های مختلف اعتقادی و تشریحی به شمار می آید، از این رو سنت، مبین، شارح و مفسر مندرجات کتاب خدا محسوب می گردد و لذا اهل سنت و جماعت از ظاهر این احادیث پیروی کرده و هیچ یک از آنها را تاویل نمی کنند، و یا همچون متکلمان پاره ای از احادیث پیامبر را به بهانه اینکه یقین آور نیستند، مردود نمی شمارند.

امام احمد - رحمه الله - در باره احادیث صفات چنین می فرماید: بدانها ایمان آورده و تاییدشان می نمایم و هیچ یک از آنها را در صورت صحت سندهایشان، رد نمی کنیم.^۲

و درباره ی احادیث رویت خداوند در قیامت می گوید: احادیث صحیحی هستند که بدانها ایمان آورده و اعتراف می نمایم، و هرگاه با سندهایی جید روایت شوند بدانها ایمان می آوریم. (۳)

ابن عیینه پیرامون احادیث رویت چنین می گوید: همه ی آنها حق هستند و چنان که شنیده ایم از افرادی مورد اعتماد روایتشان می کنیم. (۴)

درباره ی احادیث صفات از محمد بن حسن سوال شد، در پاسخ گفت: این احادیث از طریق افرادی مورد اعتماد روایت شده اند که ما نیز آنها را روایت کرده، بدانها ایمان می آوریم و تاویل شان نمی کنیم. (۵)

ابو عبیده راجع به بعضی از احادیث صفات می گوید: این احادیث نزد ما معتبر هستند و و افراد معتبر آن را از یکدیگر روایت کرده اند (۶)

^۱ تفسیر ابن کثیر ۲/۲۲۰ و اضواء البیان ۱/۲۳۴.

^۲ شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة، اصل شماره ۷۷۷.

^۳ شرح اصول اهل السنة والجماعة ۸۸۹، و السنة اثر عبدالله ۱/۲۲۹.

^۴ همان ۸۸۷.

^۵ شرح اصول اعتقاد السنة " اصل شماره ۷۴۱

^۶ همان ۹۲۸.

قاعده‌ی دوم: بزرگداشت قول اصحاب رضی الله عنهم و پذیرفتن فهم آنها و آنچه از آنها روایت شده است نصوص شرعی بر آن دلالت می‌کند که اصحاب رضی الله عنهم فاضل‌ترین امت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و از جهت ایمان و علم و فهم و تقوی برترین امت پیامبر صلی الله علیه و آله و شایسته‌ترین کسانی هستند که باید از آنها پیروی شود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّيْفُورُ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱ التوبة: ۱۰۰ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند.

و می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾^۲ الفتح: ۲۹ محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. و راجع به فضل و بزرگی آنها روایات فراوانی آمده است.

از جمله حدیث ابوهریره - رضی الله عنه - است که روایت می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهباً ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه^(۱) در مورد اصحاب من بدگویی نکنید، سوگند به آن کسی که جان من در دست او است اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا و جواهرات را ببخشد به مشتی و یا نیم مشت از انفاق آنها نمی‌ارزد. به همین خاطر است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما دستور می‌دهد در حین اختلاف به آنها اقتدا نماییم. می‌فرماید: أنه من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدی تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ^(۲)

در حقیقت اگر کسی از شما بماند اختلاف بسیاری را می‌بیند، شما را به گرفتن راه من و راه خلفاء راشدین که هدایت یافتگانند تشویق می‌کنم. این سفارش را به بن دندان (نواجذ) بگیرید.

^۱ مسلم ۱۹۶۷/۴ شماره ۲۵۴.

^۲ ابوداود ۴۶۰۷، ترمذی ۲۸۱۶، ابن ماجه شماره ۴۳، احمد ۱۲۶/۴ و الدارمی ۴۴/۱. این حدیث از عریاض بن ساریه روایت شده است. و ترمذی بعد از ذکر این حدیث گفته است: این حدیث حسن و صحیح است. سنن ترمذی ۱۵۰/۴.

پس به خاطر ستایش خدا برای آنها و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی از آنها و به خاطر اینکه آنها شاهد نزول قرآن بودند و از مراد خدا و پیامبرش آگاهی داشتند و اسباب نزول را می شناختند به خاطر تمام اینها سلف منهج خود را بر همان راه و مسلک اصحاب رضی الله عنهم بنیان نهادند؛ و از جمله نکاتی که بر دقت فهم سلف برای نصوص دلالت می کند و بیانگر دانش و خیر و سلامتی و حکمت در پیروی کردن از آنها است نکات زیر می باشد:

۱- عصر و زمان آنها خالی از بدعت و فرقه و گرایشها و جدل و مشاجره بود و آنها به علم و عمل روی آورده بودند.

۲- هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای دین اسلام گفتن (لا اله الا الله) را از آنها خواست برخی از آنها آن را رد کردند و در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر را بیرون کشیدند، زیرا آنها از مفهوم آن عبارت درک کردند که به تمامی خدایان آنها بجز الله کفر ورزیده می شود و بینش آنها و پدرانشان احمقانه و ناچیز شمرده می شود و از شرک و اهل آن - اگر چه از اقربا هم باشد - تبرئه می شود و این همان چیزی است که آنها آن را نمی خواهند؛ اما آنگاه که سینه‌ی آنها برای پذیرش دین اسلام گشاده و فراخ گشت و ایمان در قلب آنها جایی گرفت و همانند ریشه دوانیدن کوههای سربه فلک کشیده در دل زمین ایمان هم در دل آنها ریشه دوانید شمشیرهایشان را برای نشر این دین و علیه هر دشمنی - اگر هم از اقربا باشد - برداشتند، و این دلیلی است بر اینکه ایمان آنها از روی فهم و درک قوی برای حقیقت دین اسلام و عقاید آن بوده است.

۳- سخن ابن عمر - رضی الله عنه - خطاب به یحیی بن یعمر: هر گاه به آنها رسیدی برایشان تعریف کن که من از آنها بری هستم و آنها هم از من بری هستند و سوگند به آن کسی که عبدالله بن عمر بدان سوگند یاد می کند اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا و جواهرات را ببخشد تا هنگامی که به قدر ایمان نداشته باش از او پذیرفته نمی شود. سپس حدیث مشهور جبریل را نقل می کند (۱) اگر ابن عمر چنین شناختی روی اهمیت ایمان به قضا و قدر نمی داشت و اینکه ایمان به قضا و قدر هم رکنی از ارکان ایمان است هرگز از منکرین آن تبرئه نمی کرد در حالی که اظهار اسلام می کنند.

۴- داستان صبیغ بن عسل مرادی که از متشابه قرآن سوال می کند و عمر - رضی الله عنه - شخصی را به دنبالش می فرستد و خوشه‌هایی از خرما را برایش آماده می کند، وقتی آن مرد نزد عمر می آید، عمر تا وقتی که سر او را زخمی می کند با آن خوشه‌ها او را می زند سپس او را بر مرکبی سوار می کند و

^۱ مسلم ج ۱ حدیث شماره ۱

تبعیدش می کند و به مردم دستور داد که با او مجالست نکنند، پس در میان مردم همانند یک شترگر زندگی را سپری می کرد هرگاه به میان گروهی می رفت همگی بلند می شدند و او را تنها می گذاشتند.^(۱)

قاعده سوم: حفظ عقول از تکلیف زیاد به مباحثی در عقیده که در توانش نباشد، زیرا خداوند متعال ظرفیت و توانایی محدودی را به عقل بخشیده است و عقل نمی تواند از آن محدوده تجاوز نماید. و سلف صالح - رحمهم الله - به این قضیه پی برده بودند به همین خاطر از غوطه ور شدن در امور غیبی خودداری می کردند و در برابر آن نصوصی که درباره‌ی آنها بحث می کند تسلیم می شدند و به آن ایمان می آوردند؛ عقل در عقیده غیبی سلفی چنین نقشی داشت: رضایت و اطمینان و ارج نهادن برای خدا و تفکر در آفریده‌های با عظمتی که در این هستی وسیع پراکنده شده‌اند و تأمل در آن آیات و نشانه‌ها و پند و عبرتهایی که خداوند در آنها قرار داده است، و نباید از این عبارت چنین فهم شود که عقل کنار زده شود و هیچ گونه بهره‌ای از آن گرفته نشود همچنانکه در مفهوم مسیحی و صوفی به چنین اندیشه‌ای ارج نهاده می شود، زیرا بحث و تحقیقات عقلی به طور کل مذموم نیست بلکه تنها زمانی مذموم است که به وسیله‌ی عقل اعلام بی نیازی از ادله‌ی شرعی شود و یا اینکه منتجات عقلی بر ادله شرعی تقدیم داده شوند و یا آن را معارض نصوص دین قرار دهند.

همچنانکه نباید عقل در میدان غیب - سمعیات - از مسایل عقیدتی دخالت نماید.

اما آن جمله مباحث از عقیده که به وسیله‌ی آن بر وحدانیت و علم و قدرت و حکمت خدا و زنده شدن و گرفتن پاداش بدان استدلال می شود قرآن در این راستا از عقل بشری خواسته است که به سوی آن قدم بردارند، زیرا اینها دلایلی هستند که نصوص را تقویت می نمایند و تأیید اعتقاد و باور را می افزاید. به همین خاطر است که در قرآن آیات فراوانی دیده می شود که انسان را به تفکر و تأمل و تدبر تشویق می کند.

هرگاه عقل از دایره‌ی وحی نصوص معصوم آزاد نگردد سریع با اشتباه روبرو می شود، زیرا عقل آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند است، آیا جایز است که از چشم دیدن چیزی خواسته شود که کیلومترها از او دور است؟ و آیا جایز است که از گوش خواسته شود راز و نیاز پرندگان بر سر قلعه‌ی کوهها را

^۱ شرح اصول اعتقاد اهل السنة شماره ۱۱۳۶.

باشند؟ و آیا جایز است که از دست خواسته شود کوهی را بردارد و این قضیه نسبت به عقل هم به همین صورت است. (۱)

قاعده‌ی چهارم: اجتناب و قطع ارتباط با بدعت و اهل بدعت و دوری کردن از افزایش جمعیت آنها و نشستن با آنها و اجتناب از انتقال شبهات آنها و عرضه کردن آن بر مسلمانان؛ و آنها با این کار خود قول خداوند را به تحقق می‌رسانند که می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ المجادلة: ۲۲ ترجمه: قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند.

و قول پیامبر صلی الله علیه و آله را به تحقق می‌رسانند که فرموده: او ثق عری الایمان الموالاة فی الله و المعاداة فی الله و الحب فی الله و البغض فی الله (۲) قوی‌ترین ریسمان ایمان عبارت است از اینکه دوستی و دشمنی و محبت و بغض و کینه را به رضائیت خداوند نسبت دهیم. و بغوی در «شرح السنة» از سفیان ثوری روایت می‌کند که گفته: هر کس بدعتی را شنید آن را برای دوستان خود بازگو نکند و آن را در دل آنها قرار ندهد (۳) هشدار در برابر بدعت در قرآن و سنت مسأله‌ی مشهور و ثابت است اما آنچه از مردم نهان است حکم همنشینی با اهل بدعت است؛ و اهل سنت و جماعت معتقد هستند که همنشینی و مجالست با اهل بدعت و کسانی که مشهور به اهل فرقه‌ها هستند جایز نیست، همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ الأنعام: ۶۸ ترجمه: و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب.

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ الكهف: ۲۸ ترجمه: و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است اطاعت مکن.

۱. علاقة الاثبات و التفویض بصفات رب العالمین ۲۳-۲۶.

۲. الطبرانی در "المعجم الكبير ۱۱۵۳۷" از ابن عباس این روایت را به سندی ضعیف نقل کرده است و این

۳. شرح السنة ۲۲۷/۱

به همین لحاظ وقتی مردی از اهل بدعت نزد ایوب سختیانی می آید و خدمت او عرض می کند: ای ابابکر می خواهم در مورد کلمه‌ای از شما سوال کنم. سختیانی رو بر می تابد و با دستهایش اشاره وار می گوید: نه حتی نیم کلمه را هم می‌پرس. (۱)

بعوی - رحمه الله - می گوید: این دوری‌گزینی و تبرئه و دشمنی تنها با اهل بدعت و مخالفین در اصول باید اجرا شود، اما اختلاف در فروع میان علما یک اختلاف رحمت است. خداوند خواسته است هیچ گونه عسر و حرجی در دین بر مومنین نباشد، پس به هیچ وجه دوری‌گزینی و قطع ارتباط با آنها جایز نیست، زیرا این نوع از اختلاف میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هم موجود بود با وجود اینکه همه‌ی آنها برادرانی متحد بودند و نسبت به هم مهر و محبت را اظهار می داشتند، و اقوال هر کدام از آنها مورد تأیید دسته‌ای از علمای بعد از خود گشته است، همگی در جستجوی حقیقت بودند و در پیمایش راه هدایت شریک بوده‌اند. (۲)

و این بهترین راه و مسلکی است که دنبال شود، اما به شرط اینکه دلیل صحیح را رد نکند و برای مذهب خویش تعصب نداشته باشد، زیرا این کار موجب رد کلام خدا و رسولش می شود. (۳)

قاعده پنجم: حریص شدن بر اتحاد و همنوایی گروه مسلمانان خداوند در کتاب خود این مسأله را بر مسلمانان واجب گردانیده است و می فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰۳﴾ وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾﴾ آل عمران: ۱۰۳ - ۱۰۴

ترجمه: و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رها کنید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند

^۱ شرح السنة ۱/ ۲۲۷.

^۲ شرح السنة ۱/ ۲۲۹ - ۲۳۰.

^۳ احتمالاً بعوی - رحمه الله - به آن عبارت اشاره کند که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شد که گفته است (اختلاف امتی رحمة (اختلاف میان امت من مایه‌ی رحمت است ، در حالی که این عبارت اصل و اساسی ندارد و مخالف بیانات نصوص در این مورد می باشد که تفرقی نعمت و عذاب است و اجتماع رحمت و برکت است (الضعیفة ۱/ ۷۶.

باشد که شما راه یابید * و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند.

و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ الأنعام: ۱۵۹ کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستی. و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض»^۱ بعد از من کافر نشوید و برخی از شما گردن برخی دیگر را بزند.

و باز می فرماید: «لا تحاسدوا و لا تبغضوا و لا تقاطعوا و کونوا عباد الله اخواناً»^۲ نسبت به همدیگر حسادت و دشمنی و قطع ارتباط را برقرار نکنید، بلکه بندهی خدا و برادر همدیگر باشید. و آیات و احادیث در مورد نکوهش تفرقه و دعوت به اتحاد بسیار فراوان هستند، و سلف صالح - رحمهم الله - بسیار به دقت روی مسأله‌ی اتحاد مسلمانان در ابتدای اسلام تدبر کردند و فهمیدند که تنها وسیله‌ی اتحاد مسلمانان بعد از به وجود آمدن تفرقه همان چیزی است که در ابتدای اسلام مسلمانان را گرد هم آورده بود، به همین خاطر آنها جهت فراهم آوردن وسیله‌ی گردهمایی آنها و کنار گذاشتن هر گونه وسیله‌ی تفرقه و اختلاف میان آنها خود را وقف دعوت مردم کردند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَئِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ الأنفال: ۶۳ ترجمه: و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت چرا که او توانای حکیم است.

و این مسأله از ویژگی‌های سلف و کسانی بود که راه و منش سلف را دنبال می‌کردند، اما سایر مردم بنا بر خواسته و خواهشات نفس و مصالح خود در برابر دیگران و لاء و براء را عرضه می‌داشتند، تمامی فرقه‌ها در این مسأله با یکدیگر اختلاف داشتند هر کدام از آنها برای مصلحت خویش تقلا و تلاش می‌کرد هر چند آن مصلحت آنها موجب به وجود آمدن فساد و تفرقه در میان امت اسلامی شود، و بدون شک این

^۱ البخاری مع الفتح ۳۱۷/۱، و مسلم ۸۲/۱.

^۲ مسلم ۱۹۸۳/۴.

مسأله‌ای است که امت اسلامی را متفرق و پراکنده می‌کند بر خلاف آن مسلک سلفی که مردم را پیرامون کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله گرد هم می‌آورد و هیچ‌گونه مصلحت شخصی را در نظر نمی‌گیرد. (۱)

مبحث دوم: روش اهل کلام در اثبات عقیده

شناخت علم کلام:

بعد از اینکه سلف را شناختیم و روش آنها در اثبات عقیده را ذکر کردیم مذهب دوم یعنی مذهب مقابل سلف که مشهور به خلف هستند را ذکر می‌کنیم، و همچنانکه بیان داشتیم مذهب سلف بر ادله‌ی نقلی از کتاب و سنت و ادله‌ی عقلی به تبع آن بنیان گذاری شده است.

اما مذهب خلف بر ادله‌ی عقلی و آنچه آنها علم کلام می‌نامند بنیان شده است و حقیقت این است که پیروان آنها در شناسایی علم کلام با هم اختلاف نظر دارند و این اختلاف نظر هم نتیجه‌ی بینش متفاوت فرقه‌های آنها و اندازه‌ی دور و نزدیک بودنشان از ادله‌ی سمعی است.

و اکنون برخی از تعریفات و شناسایی‌های آنها برای این علم را ذکر می‌کنیم:

ابن خلدون می‌گوید: کلام علمی است که به وسیله‌ی دلایل عقلی برای عقاید ایمانی دلیل می‌آورد و به بدعت‌گذارانی که در اعتقادات از مذهب سلف و اهل سنت منحرف شده‌اند پاسخ می‌دهد. (۲)

و این یک تخصیص واضح و روشنی بود که سایر کسانی (مذهب سلف) را از دایره‌ی خود بیرون می‌کند که در عقاید خویش با دلایل شرعی استدلال می‌کنند.

اما خواننده‌ی این تعریف به جای آن سلفی‌هایی که علم کلام از عقاید آنها دفاع می‌کند سوالی را مطرح می‌نماید؟

آیا آنها چه کسانی هستند؟ فلاسفه یا شاگردانشان از مسلمانان فلاسفه و یا جهمیه و یا معتزله و یا اشاعره و یا ماتریدی و یا کسانی دیگر از سلف امت اسلامی هستند که متکلمین کتابهایشان را پر کرده‌اند از رد بر آنها و طعنه زدن و نامیدنشان به هر گونه اسم زشتی همانند حشویه و مجسمه و مشبهه و سایر الفاظی که تنها شایسته‌ی آنها است بدان نامیده شوند.

^۱ به کتاب " منهج السلف فی العقیده و اثره فی وحدة المسلمین " نوشته‌ی شیخ دکتر صالح بن سعد السحیمی مراجعه شود

^۲ مقدمه ابن خلدون ۴۵۸.

و تنها صفت مناسبی که ممکن باشد برای توصیف این علم ذکر شود این است که گفته شود علم کلام علمی است که به وسیله‌ی آن به اثبات عقیده‌ی اهل آن و دفاع از آن و رد شبهه از طریق جدل می‌رسیم و این چیزی است که به ادله‌ی عقلی نامیده می‌شود.

پس تمامی فرقه‌های متکلمین حتی کسانی که برخی سمعیات را نیز داخل علم کلام کرده‌اند زیر این تعریف قرار می‌گیرند، زیرا تنها سببی که آن را داخل این تعریف می‌کند همان منهج و روشی است که در اثبات عقیده و دفاع از آن، آن را دنبال می‌نماید. (۱)

و برای تمایز این فرقه‌ها از سلف در اینجا به ذکر اصول آنها در اثبات عقایدشان می‌پردازم.

اصل نخست: تقدیم عقل بر نقل

این بزرگترین اصل آنها است و سایر اصلها بر همین اصل بنیان شده‌اند و به خاطر همین اصل بسیاری از عقاید ثابت در کتاب و سنت را به دلیل مخالفت با عقل رد کرده‌اند.

و لازم است دانسته شود که عقل نزد آنها عبارت است از آراء و افکاری که از فلاسفه‌ی متحیر گرفته‌اند و در کتابهایشان ترجمه کرده‌اند و گمان می‌برند که آنها قطعی هستند و غیر از آن ظنی می‌باشد.

و مراد از عقل تدبیر و تأمل عقل سالم فطری نیست، زیرا میان عقل سالم فطری و شرع هیچ گونه تعارض و تضادی وجود ندارد، بلکه عقل سالم هر آنچه نقل آورده است می‌پذیرد و بر آن دلالت می‌کند و در باب روش اهل سنت و جماعت این را ذکر کردیم.

این افکاری که آنها آن را عقلیات نامیده‌اند نزد آنها اصل دین محسوب می‌شود و این همان چیزی است که نفی می‌کند و اثبات می‌گرداند، و سمعیات بر آن عرضه می‌شود اگر با آن موافق در آمد پذیرفته می‌شود و اگر با آن معارض در آمد رد می‌شود. اما در روش رد میان آنها اختلاف وجود دارد؛ سمعانی می‌گوید: آنها عقل خود را وسیله‌ی دعوت به سوی خدا قرار داده‌اند و در میان خود آن را در جایگاه پیامبران گذاشته‌اند و اگر کسی بگوید: (لا اله الا الله، عقلی رسول الله) هیچ خدایی بجز الله وجود ندارد و عقلم فرستاده‌ی خدا است، از جهت معنی میان متکلمین حامل هیچ گونه انکاری نمی‌باشد. (۲) و این قضیه برای ما بسیار واضح و روشن می‌گردد اگر آن قانون کلی را مطالعه کنیم که فخر رازی در این مورد برای آنها تألیف کرده است، نظر به اینکه می‌گوید:

^۱ شرح الطحاویة ۱۱۷ - ۱۱۸ ، و بیان تلبیس الجهمیة ۱ / ۲۴۲ .

^۲ الحجة فی بیان المحجة ۱ / ۳۱۷ .

بدان هرگاه دلایل قطعی عقلی بر اثبات چیزی اقامه شد سپس دلایلی نقلی را یافتیم که ظاهر آن بر خلاف آن بود حال از سه امر خالی نیست:

۱- یا اینکه باید مفهوم و مقتضای هر کدام از عقل و نقل تصدیق شوند پس تصدیق دو نقیض به وجود می آید و این هم محال است.

۲- و یا اینکه مقتضای هر دو باطل اعلام شود، پس تکذیب دو نقیض به وجود می آید و این یکی نیز محال است.

۳- و یا اینکه ظواهر نقلیه تصدیق شود و ظواهر عقلی تکذیب شود و این باطل است. زیرا ممکن نیست صحت ظواهر نقلی را بشناسیم مگر اینکه با دلایل عقلی اثبات صانع و صفات او و کیفیت دلالت معجزه بر صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و پیدایش معجزات بر محمد صلی الله علیه و آله را شناخته باشیم. و اگر دلایل قطعی عقلی کوچک و پست شمرده شود عقل متهم می شود و آرای او پذیرفته نمی شود و اگر اینگونه باشد از پذیرفتن آرای او در این اصول خارج می گردد و هرگاه این اصول ثابت نشود دلایل نقلی از ارزش می افتند.

پس روشن شد که بد جلوه دادن عقل برای تصحیح نقل منجر به پست شمردن هر کدام از عقل و نقل می گردد و این هم باطل است.

و هنگامی که هر کدام از اقسام سه گانه باطل شدند راه چاره‌ای جز پذیرفتن مقتضای دلایل قطعی عقلی باقی نمانده است به این صورت که اعلام بداریم این دلایل نقلی یا اینکه غیر صحیح هستند و یا اینکه صحیح هستند اما مراد ظواهر آنها اصلی نیست.

سپس اگر تأویل را از باب اعانه و یاری رسانی برای ذکر این تأویلات به طور مفصل اجازه بدهیم، و اگر تأویل جایز نباشد آگاهی از آنها را به دانش خداوند متعال می سپاریم، این یک قانون کلی است که در تمامی متشابهات به آن مراجعه می شود و توفیق در دست خدا است. ^(۱)

این همان قانون کلی است که اهل کلام عقاید خویش را بر آن بنیان کرده‌اند و این قانون ارزش و مقام قرآن و سنت را نزد آنها روشن می کند و واضح می گردد که تأویل آنها برای قرآن و سنت از باب اعانه و احسان است و گر نه در اثبات عقیده هیچ گونه نقشی ندارد.

و شیخ الاسلام - رحمه الله - در کتاب خویش «درء تعارض العقل و النقل» که در رد بر آنها تألیف کرد این قانون کلی را ذکر کرده نموده و به طور مفصل آن را نقض و ابطال گردانیده است. ^(۱)

^۱ اساس التقدیس ۱۶۸ - ۱۷۳.

و به همین لحاظ آنها در کتابهای خویش به طور صریح اعلام می دارند که دلایل نقل یعنی قرآن و سنت یک دلایل ظنی هستند و مفید یقین نمی باشند و اما دلایل عقل دلایلی قطعی هستند به همین خاطر هرگاه آنها در نقطه مقابل همدیگر قرار گرفتند دلایل نقلی ساقط می شوند. (۱)

و به همین لحاظ از آوردن دلایل نقلی در کتابهای عقاید صرفه نظر کرده‌اند و آن را به زعم خود پراز کلام فلاسفه و حکما کرده‌اند و برخی از آنها به طور صریح اعلام داشته‌اند که - نعوذ بالله - تمسک به ظواهر قرآن و سنت از اصول کفر است.

سنوسی (ت ۸۸۵) در شرح الکبری می گوید:

و اما کسانی که گمان می برند تنها راه شناخت خدا قرآن و سنت است و سواي آنها را حرام دانسته‌اند پس رد بر آنها این است که بگوییم حجیت آنها از راه نظر عقلی شناسایی می شود و همچنین در قرآن و سنت مسایلی وجود دارد که هر کس به ظواهر آنها اعتقاد داشته باشد نزد جماعتی کفر ورزیده و بدعت را به وجود آورده است.

و می گوید: اصول کفر شش مورد هستند پنج مورد آنها را ذکر می کند سپس می گوید:

ششم: اینکه در اصول عقاید تنها به ظواهر قرآن و سنت تمسک شود بدون اینکه بر براهین عقلی و قواطع شرعی عرضه شود. (۲)

و حال نمی دانم اگر عقل در شناسایی عقیده به طور مفصل مستقل باشد فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابهای آسمانی چه فایده و ارزشی دارند، مثل اینکه خداوند جهت رد و تأویل آنها را نازل کرده است و این قاعده‌ای که آنها در اصول پیاده کرده‌اند در فروع نیز عین آن را پیاده کرده‌اند، پس تقلید از یکی از ائمه‌ی چهارگانه را واجب اعلام داشته‌اند و مخالفت با آنها را ممنوع کرده‌اند حتی اگر اقوال آنها با ظواهر قرآن و سنت و اقوال صحابه هم مخالف باشد، زیرا به نظر آنها پیروی از ظاهر قرآن و سنت یکی از اصول کفر محسوب می شود. (۳)

^۱ درء تعارض العقل والنقل و ۴/۱.

^۲ شرح اصول اعتقاد اهل السنة ۵۳/۱ - ۵۴.

^۳ شرح الکبری "نوشته‌ی سنوسی ۵۰۲.

^۴ این سخن و رد آن را در رساله‌ی ابن حجر قطری به نام "تنزیه السنة و القرآن و اضواء البیان ۷ / ۴۲۸" مطالعه کن.

به همین لحاظ آنها زبانهایشان را با تمام جرأت در رد احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به کار انداخته‌اند و این کار خود را چنین توجیه کرده‌اند که نمی‌توان به وسیله‌ی اخبار آحاد در باب عقیده اقامه‌ی حجت کرد.

و صفات ذکر شده در سنت امثال نزول و ضحک (خنده) خشم و .. را رد کرده‌اند و انشاء الله در مبحث بعدی منزلت و مقام خبر آحاد و حجیت آن در عقیده را ذکر می‌کنیم آنگاه که موضع‌گیری امام شافعی - رحمه الله - در برابر اخبار آحاد را بیان می‌داریم.

اصل دوم: تأویل نصوص

مراد از تأویل در اینجا همان تحریفی است که منجر به تغییر لفظ از ظاهرش می‌شود و قبلاً انواع تأویل را بیان داشتیم، و تأویل متکلمین عبارت است از اینکه لفظی از ظاهر آن به معنی دیگری که غیر مراد است تغییر داده شود تا با اصول کلامی آنها موافق در آید و از جمله‌ی این تأویلات این است که آنها صفات خدا را تأویل کرده‌اند و برخی از آنها نیز عذاب و نعیم قبر و بهشت و جهنم و آنچه در آنها است همه را تأویل کرده‌اند. و صاحب "الجوهرة" در این مورد می‌گوید:

و كل نص اوهم التشبيها اوله اوفوض ورم تنزيها (۱)

هر نصی که بیم و گمان تشبیه را می‌داد آن را تأویل کن و یا اینکه آن را به علم خدا تفویض کن و او را از تشبیه پاک نگهدار.

تأویل کن یعنی آن را تحریف کن به عنوان مثال در معنی استوی بگو: تسلط پیدا کرد و یا قدرت و ملکش برای او یکنواخت شد و یا تأویلاتی در همین راستا.

و مراد از تفویض این است که در اثبات و نفی آن توقف شود به دلیل اینکه آیات صفات از جمله‌ی آیات متشابهی است که عقول در برابر آن متحیر می‌شود.

و مذهب سلف این گونه نیست بلکه مذهب سلف این است که صفت را به وجهی که شایسته‌ی خدا باشد اثبات می‌کنند و آگاهی از کیفیت آن را به علم خدا تفویض می‌نمایند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - می‌گوید: قول سلف - رضی الله عنهم - که می‌گویند: - صفات را آنچنان که آمده سر جای خویش قرار دهید - ردی است بر معطله یعنی آنهایی که صفات را تعطیل

^۱ الجوهرة شماره ۴۰.

کرده‌اند؛ و آنجا که می‌گویند: بدون کیفیت باید نگهداشته شوند ردی است بر ممثله یعنی آنهایی که خدا را تشبیه می‌کنند.

و باز قول آنها که گفته‌اند: صفات را آنچنان که آمده سر جای خویش قرار دهید - مقتضی حفظ معانی صفات بر آن شیوه‌ی خود می‌باشد، در حقیقت الفاظی آمده‌اند که بر معناهایی دلالت می‌کنند اگر معانی آنها منتفی شود بهتر این بود که گفته شود لفظ آن را آنچنان که آمده بر جای خویش قرار دهید و اعتقاد داشته باشید که مفهوم آنها مراد نیست و یا اینکه لفظ آن را آنچنان که آمده بر جای خویش قرار دهید و اعتقاد داشته باشید که در حقیقت خداوند به آنچه صفات بر آن دلالت می‌کنند توصیف نمی‌شود، پس شما صفات را آنچنان که آمده بر جای خویش قرار نداده‌اید و بعد از آن نمی‌توان گفت بدون کیفیت و تشبیه باقی مانده است، زیرا نفی کیفیت از چیزی که ثابت نیست سخن پوچ و بی‌ارزشی است. (۱)

موضع گیری اهل سنت و جماعت در برابر علم کلام

اهل سنت و جماعت در برابر بدعت کلام موضع گیری بزرگی را نشان داده‌اند آنها به طور قاطعانه این بدعت را انکار کردند و در هر مناسبتی از آنها بحث می‌کردند و بر آنها رد می‌دادند، بلکه برخی از آنها نوشته‌هایی در رد بر آنها به رشته‌ی تحریر در آوردند، بلکه از آنها دور می‌گشتند و به دانش آموزانشان توصیه می‌کردند که از آنها دوری جویند.

امام ابوحنیفه - رحمه الله - می‌گوید:

من اهل کلام را یافتم که افرادی سنگ دل و بی‌رحم هستند و در مخالفت با قرآن و سنت پیشی می‌گیرند و هیچ گونه ورع و تقوایی در آنها دیده نمی‌شود. (۲)

و - رحمه الله - می‌گوید: و از آنچه در میان مردم به وجود آمده که در مورد اعراض و اجسام سخن می‌رانند از او سوال شد در جواب فرمود: از آثار و راه و منش سلف پیروی کن و از هر گونه مسایل جدید و تازه‌ای بپرهیز، زیرا آنها بدعت هستند (۳)

^۱ مجموع الفتاوی ۵ / ۳۹، ۴۱، ۴۲.

^۲ سیر اعلام النبلاء ۶ / ۳۹۹.

^۳ صون المنطق و الکلام ۳۲.

و شاگرد اما ابوحنیفه یعنی قاضی ابویوسف خطاب به بشر مریسی فرمود: آگاهی از کلام نادانی است و عدم آگاهی از کلام علم و دانش است و هر گاه مردی در کلام فرو رفت در مورد او گفته می شود زندیق است.

و فرمود: هر کس به وسیله‌ی کلام علم را دنبال کند زندیق می شود و هر کس به وسیله‌ی کیمیا مال را دنبال کند مفلس می گردد و هر کس احادیث غریب را دنبال کند دروغ می گوید. (۱)

امام مالک - رحمه الله - می گوید: اهل کلام بدترین قوم و ملت هستند از آنها سلام نمی شود و دوری کردن از آنها نزد من دوست داشتنی ترین کار است. (۲)

و امام احمد - رحمه الله - گفته است: صاحب و همیاران علم کلام هرگز رستگار نمی شوند، علماء کلام زندیق هستند (۳)

و ابن جوزی گفته است: فقهای قدیم این امت به خاطر عدم آگاهی آنها نبوده که در مورد کلام بحث نرانده‌اند، بلکه آنها چاره و علاج هیچ گونه سوزدلی را در آن نمی دیدند، سپس هنگامی که دیدند علم کلام انسان سالم را بیمار می کند از بهره‌گرفتن از علم کلام خودداری کردند و مردم را از فرو رفتن در آن نهی می کردند. (۴)

علماء سلف که از علم کلام متنفر بودند تنها به این لحاظ نبوده که کلام اصطلاحی جدید برای معنای صحیح باشد همانند تمامی الفاظی که برای علوم صحیح و درست اصطلاح شده‌اند؛ و به این لحاظ هم نبوده که آنها دلیل آوردن برای حق و محاجه کردن با اهل باطل را دوست نداشته باشند، بلکه آن را به این لحاظ نمی پسندیدند که مشتمل بر مسایلی دروغین و مخالف با حق بود. از جمله:

مخالفت آنها با قرآن و سنت و تمامی آن علوم صحیحی که در آنها است؛ در واقع آنها راه تحصیل آن علوم را ناهموار کرده‌اند و بدون فایده برای اثبات آن سخن را به درازا کشانده‌اند، پس کار آنها عبارت است از:

گوشت شتر لاغری که بر قلعه‌ی کوهی ناهموار است، رفتن به سر آن قلعه نه آنچنان آسان است که بتوان ساده به آن دست یافت و نه آن شتر آنچنان چاق است که ارزش چنین زحمتی را داشته باشد؛ و و

^۱ شرح العقیده الطحاویة ۷۵ .

^۲ الانتفاء ۳۴

^۳ تلبیس ابلیس ۱۱۲ .

^۴ همان مصدر

زیباترین چیزی که نزد آنها است به طور صحیح تری در قرآن تأیید شده و تفسیری بسیار زیباتر از کار آنها بر آن ذکر شده است، پس کار آنها بجز زحمتی فراوان و طولانی کردن راه و گنگ و مجهول کردن مسایل چیز دیگری نیست، همچنان که گفته شده:

لولا التنافس فی الدنيا لما وضعت
کتب التناظر لا المغنی و لا العمد
یحللون بزعم منهم عقدا
و بالذی وضعوه زادت العقد (۱)

اگر در دنیا سبقت و پیشی نمی بود کتابهای مناظره تألیف نمی شدند و کتاب "المغنی" و "العمد" تألیف نمی شدند، به گمان خود با این کار گره‌ای می گشایند، اما سوگند به آن کسی که گره را گذاشته آنها گره را پیچیده‌تر کرده‌اند.

آنها گمان می برند با این کار خود شبهه و شک را دفع می کنند، اما انسان بزرگواری و زرنگ می داند که این کار موجب بیشتر شدن شک و شبهه می شود.

و محال است که شفا و هدایت و علم و یقین به وسیله‌ی کتاب خدا و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله یافت نشود، اما به وسیله‌ی کلام این افراد متحیر یافت شود. (۲)

و ذهبی - رحمه الله - می گوید: بجز چند نفری هر کس به دقت در علم کلام نظر افکنده باشد حتما دچار اجتهاداتی شده که مخالف سنت است، و به همین خاطر است که علماء سلف نظر در علم اوائل از اهل کلام را نکوهش می کردند؛ حقیقت این است که علم کلام زاده‌ی علماء و حکمای دهریه است پس هر کس بخواهد به وسیله‌ی درک و فهم خویش میان علم انبیاء - علیهم السلام - و علم فلاسفه جمع بندی را به وجود بیاورد راه چاره‌ای جز مخالفت با یکی از آنها را ندارد. (۳)

و محمد بن عبدالقوی در منظومه‌ی الاداب گفته است:

و ایاک عن آراء کل مزخرف
مقالته کالسم فی ضمنها الردی
فقد مات خیر الناس و الدین کامل
غنی عن التیین من کل ملحد
فطالب دین الحق بالرأی ضائع
و من خاض فی علم الکلام فما هدی
کفی بهم نقصا تناقض قولهم
و کل یقول الحق عندی فقلد

^۱ المغنی فی علم الکلام " نوشته‌ی قاضی عبدالجبار بن احمد همدانی استاد معتزله، و کتاب العمد... فی علم الکلام " که

این هم از نوشته‌های عبدالجبار است

^۲ شرح الطحاویة ۱ / ۲۳۸

^۳ میزان الاعتدال ۳ / ۱۴۴

و من قلد المعصوم فی الدین یهتدی
عن الله و الهادی البشیر محمد (۱)

فمن قلد الآراء ضل عن الهدی
فما الدین الا الاتباع لما اتی

ترجمه: سعی کن از آراء و نظریات بی خردی بپرهیز، زیرا سخنان او همانند سمی است که ذلت و پستی را در ضمن گرفته است، بهترین مردمان (پیامبر صلی الله علیه و آله) در حالی فوت کرد که دین کامل گشت، و نیازی به تبیینات هیچ ملحدی ندارد، پس دنبال کردن دین حق به وسیلهی رأی و نظر ضایع کردن وقت است و کاری است بی بهره، و هر کس در علم کلام فرو رفت هرگز هدایت را نیافت، همین تقص برای آنها کافی است که در میان سخنانشان تناقض و تضاد دیده می شود، و هر کدام از آنها می گوید حق با من است و از من پیروی کن، هر کس از آراء تقلید کند هدایت را گم کرده است و هر کس در دین از معصوم تقلید کند هدایت را یافته است، دین بجز پیروی از آنچه از خدا و هدایت دهنده‌ی و مژده دهنده (پیامبر صلی الله علیه و آله) آمده چیز دیگری نیست.

و ابن ابی العز حنفی - رحمه الله - در حالی که در " الفتاوی " از اصحاب حنفی بحث می کند می گوید: اگر برای علماء شهر خود وصیت نماید متکلمین شامل آن وصیت نمی شود و اگر انسانی برخی از کتابهای علمی را وقف نماید سلف فتوی داده‌اند که کتابهای وقف شده‌ی مربوط به علم کلام فروخته شود. مفهوم و معنی همین قول و سخن را در فتاوی " الظهیریه " ذکر کرده است، پس چگونه بدون تبعیت از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله به علم اصول دست یافته می شود، و چه بسیار زیبا است:

آیها المغتدی لیطلب علما
تطلب الفرع کی تصحح اصلا
کل علم عبد لعلم الرسول
کیف أغفلت علم أصل الأصول

ای آن کسی که صبح زود به دنبال علم بیرون می روید، بدان که همه‌ی علمها عبد و بنده‌ی علم پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، چرا جهت تصحیح اصل از فرع جستجو می کنید، چگونه از علم اصل اصول غافل مانده‌اید؟

شروع و پایان کلام و جوامع کلام به پیامبر صلی الله علیه و آله ما داده شده است، پس او همراه تمامی علوم ابتدایی و پایانی به بهترین وجه و صورت مبعوث شد، همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: و ایم الله لقد ترکتمک علی

^۱ مجموع القوائد المفیده ۳۴۲

مثل البیضاء لیلها و نهارها سواء^(۱) به خدا سوگند شما را در روشنایی چنان جا گذاشته‌ام که شب و روز آن مساوی است. اما هرگاه شخصی بدعتی را به وجود آورده است جواب و پاسخ آن را پر دامنه کرده‌اند، به همین خاطر است که کلام متأخرین بسیار زیاد است اما برکت ندارد بر خلاف کلام متقدمین که سخنان آنها اندک است اما بسیار پر برکت می باشد، نه مانند آنچه گمراهان و نادانان متکلمین راجع به روش فقهاء بیان داشته‌اند که: متقدمین به خاطر سرگرم شدنشان به برخی مسایل دیگر به طور کامل به استنباط فقه و ضبط قواعد و احکام آن نپرداخته‌اند اما متأخرین خود را یکسره وقف این کار کرده‌اند پس آنها فقیه‌تر هستند.

این افراد همگی از شناخت منزلت سلف و عمق دانش آنها و قلت تکلفاتشان و بینش کامل آنها محروم هستند، و به خدا سوگند تنها چیزی که متأخرین را از متقدمین جدا می سازد عبارت است از تکلف و سرگرم شدن به مسایل حاشیه‌ای آن موضوعاتی که متقدمین اصول آن را پایه‌ریزی و قواعد آن را ضبط و گره آن را بسته بودند، و همت آنها در هر چیزی به سوی مطالب عالی و بلند روی می آورد، پس متأخرین در حال و وضعی بودند و متقدمین هم در حال و وضعی دیگر و خداوند برای هر کدام از آنها مقام و منزلتی را قرار داده است.

گفته است: علماء سلف که از جوهر و جسم و عرض و امثال این کلمات متنفر بودند تنها به این لحاظ نبوده که اینها اصطلاحی جدید برای معنایی صحیح باشند همانند تمامی الفاظی که برای علومی صحیح و درست اصطلاح شده‌اند؛ و به این لحاظ هم نبوده که آنها دلیل آوردن برای حق و محاجه کردن با اهل باطل را دوست نداشته باشند، بلکه آن را به این لحاظ نمی پسندیدند که مشتمل بر مسایلی دروغین و مخالف با حق می باشد. از جمله اینکه این کلمات با قرآن و سنت مخالف هستند، و به همین خاطر است که شما هرگز هیچ گونه یقین و شناختی نزد اهل آن کلمات نمی یابی در حالی که این یقین و شناخت پیش توده‌ی مومنین چه رسد به علماهایشان به طور کامل یافت می شود.

و به خاطر اینکه مقدمات آنها مشتمل بر حق و باطل است مرء و جدل فزونی یافته است و قیل و قال منتشر شده و اقوالی مخالف با شریعت صحیح و عقل صریح از آنها صادر شده است که بحث از آنها سخن را به درازا می کشاند. (۲)

^۱ مقدمه ابن ماجه شماره ۱

^۲ شرح العقیة الطحاویة ۷۶ - ۷۷، و الصواعق المرسله ۱ / ۱۵۷ - ۱۷۰.

به نظر نگارنده - خدا بهتر می داند - همین نکته سبب شیوع و انتشار علم کلام شده است، نظر به اینکه علماء کلام برخی سمعیات را در علم کلام آمیختند و به گمان خویش با این کار بر علیه مخالفین از عقیده‌ی توحید دفاع می کنند، پس به همان اندازه‌ای که حق در آن دیده می شود باطل هم در آن شیوع یافته است.

و ابن قیم - رحمه الله - در این مورد می گوید: دلیل پنجاه و ششم: آنهایی که به وسیله‌ی عقلیاتشان (که در حقیقت جهلیات و نادانی است) از قرآن و سنت اعراض کرده‌اند واقعیت این است که آنها در این مسایل امور خویش را بر اقوالی مشتبه و محتمل برای چندین معنی بنیان کرده‌اند و آن اشتباهاتی که در معنی و اجمالهایی که در لفظ وجود دارد موجب شامل شدن آن برای حق و باطل می شود، پس وجود حقی که در آن است موجب آن شده که کسانی از میان آنهایی که درجه‌ی علمی آنها به حد کامل نرسیده است باطل آن را نیز قبول کنند، زیرا با اشتباهات و التباساتی روبرو شده‌اند سپس به وسیله‌ی آن باطل با نصوص انبیا معروضه می کنند. و همین مسأله باعث به وجود آمدن آن گمراهان گذشته گشته است و همین مسأله منشأ تمامی بدعتها می باشد. (۱)

^۱ الصواعق المرسله ۳ / ۹۲۵ - ۹۲۶.

مبحث سوم: اصول شافعی در اثبات عقیده

اصل نخست: التزام به قرآن و سنت و تقدیم آن بر عقل

نخستن اصل از اصول اهل سنت و جماعت پذیرفتن ظاهر قرآن و سنت است، زیرا تنها مصدرهایی که برای دریافت عقیده اسلامی پذیرفته شود قرآن و سنت هستند و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که آنها را به چیزهای دیگری تبدیل نماید، پس هر آنچه قرآن و سنت اثبات کرده‌اند واجب است مسلمان نیز آن را اثبات نماید و هر آنچه قرآن و سنت نفی کرده‌اند واجب است انسان مسلمان هم آن را نفی نماید و هدایت و صلاح تنها در چنگ زدن به آنها یافت می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ الأحزاب: ۳۶ ترجمه: و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد.

و این حال و وضع کسانی است که به خدا و رسولش ایمان دارند و به همین خاطر است که خدا وجود ایمان را در درون کسانی نفی کرده است که از پیروی کردن از پیامبر صلی الله علیه و آله سرباز می‌زنند و تکبر می‌نمایند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ النساء: ۶۵

ترجمه: ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.

و خداوند به مومنین دستور داده است که در هنگام اختلاف مسأله‌ی مورد اختلاف را به خدا و پیامبرش عرضه بدارند، زیرا حل هرگونه اختلافی در آنها یافت می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ

فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ النساء: ۵۹
ترجمه: پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

عطاء رحمته در تفسیر این گفته است: به خدا یعنی به کتاب خدا و به پیامبرش یعنی به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله. (۱)
 بر همین منوال سلف - رحمهم الله و رضی عنهم - قدم به قدم جلو رفته‌اند، آنها به خدا و پیام او و به رسول خدا و پیام او ایمان آوردند و در حد توان از آن بحث می‌کردند و خدا هم به آنها اجازه داده بود و در برابر چیزهایی که توان آن را نداشتند سکوت را رعایت می‌کردند و خدا هم به آنها اجازه نداده بود که از آن بحث نمایند. به همین خاطر است که در این قرنهای با برکت میان اهل سنت هیچ گونه اختلافی در عقاید دیده نمی‌شود و هیچ گونه دودلی و تردیدی در چیزی از ابواب عقاید از آنها روایت نشده است و این نتیجه‌ی حتمی تمسک آنها به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ طه: ۱۲۳ هر کس از هدایت‌م پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت.

و خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ الأنعام: ۱۵۳ ترجمه: و [بدانید] این است راه راست من پس از آن پیروی کنید و از راه‌ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی نکنید اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است باشد که به تقوا گرایید.
 و قبلاً روش سلف - رحمهم الله - را در رابطه با اثبات عقیده ذکر کردیم.

و شافعی - رحمه الله - یکی از ائمه‌ی سلف است، ایشان هم در این مسأله همانند سلف صالح قدم گذاشته است، ایشان معتقد هستند که قرآن و سنت مصدر تشریح می‌باشند و مفتی باید به آنها مراجعه کند؛ به همین خاطر است که دیده می‌شود در هنگام اثبات اصطلاحات عقیده قبل از هر چیز نصوص ذکر شده در قرآن و سنت را بیان می‌کند و به وسیله‌ی آنها بر علیه مخالفان استدلال می‌نماید و هیچ گاه نشنیده‌ایم که - رحمه الله - به تأویل آیات روی آورده باشد و یا اینکه آیات را به وسیله‌ی دلیلی از اهل کلام رد کرده باشد و ایشان - رحمه الله - به مناسبت رد بر قائلین به استحسان می‌گوید:

هر آنچه از حکم خدا و رسول خدا و حکم مسلمانان که توصیف کرده‌ام همراه آنچه که ذکر کرده‌ام و آنچه از آن بحث نکرده‌ام و به ذکر شده‌ها از ذکر نشده‌ها اکتفا کرده‌ام تمامی اینها دلیلی است بر اینکه قضاوت و فتوی جایز نیست برای کسانی که اهلیت قضاوت و فتوی را پیدا کرده‌اند مگر اینکه از یک خبر لازم

^۱ آجری این را در الشریعة ۵۳ روایت کرده است و امثال آن را در " الدر المنثور ۲ / ۵۷۹ از مجاهد نگاه کن .

استفتا کرده باشند و خبر لازم هم عبارت است از قرآن سپس سنت یا آنچه یکی از اهل علم بدان رأی داده باشد و دیگران با او مخالفت نکرده باشند و یا اینکه بر برخی از اینها قیاس شده باشد و برای او جایز نیست که به وسیله استحسان قضاوت کند و یا فتوی دهد، اگر کسی بگوید: چه چیزی بر عدم جواز استحسان دلالت می کند وقتی که استحسان داخل هیچ یک از این معانی همراه آنچه در این کتاب ذکر کرده اید نشود؟ در پاسخ گفته می شود: خداوند متعال فرموده است: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى

﴿۳۶﴾ القیامة: ۳۶ آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود. مفسرین و اهل علم به قرآن هیچ گونه اختلافی با هم ندارند و سدی را به چیزی معنی کرده اند که بدان امر نمی شود و از آن نهی نمی شود و هر کس در مورد چیزی فتوی دهد و یا قضاوت کند که بدان امر نشده است پس به خود اجازه داده است که در

معنای سدی و بی هدف قرار بگیرد، حال اینکه خداوند به او اعلام داشته است که او را بی هدف رها نکرده است و معتقد است که بگوید: هر آنچه که بخواهم می گویم و در مسایلی ادعای چیزی می کنم که قرآن به خلاف آن است. (۱)

سپس دلایلی بر وجوب حکمیت قرآن و سنت ذکر می کند و اعلام می دارد که مخالفت با آنها جایز نیست، پس می گوید: خداوند متعال خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ^ط﴾ الأنعام: ۱۰۶ ترجمه: از آنچه از پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن.

و فرموده است: ﴿وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ المائدة: ۴۹ ترجمه: و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن.

سپس قومی آمدند و در مورد اصحاب کهف و کسانی دیگر از او سوال کردند؟ فرمود: فردا خبر آنها را به شما یاد می دهم، یعنی ابتدا از جبریل می پرسم سپس آن را به شما یاد می دهم، پس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَلَا نُفُوكُنَّ لَشَيْءٍ إِيَّائِي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا ﴿۳۳﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادُّرُّرَبُّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ الكهف: ۲۳ - ۲۴ ترجمه: و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد * مگر آنکه خدا بخواهد و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن. (۲)

^۱ الام ۷/۲۹۸

^۲ تفسیر ابن جریر طبری ۱۴ / ۱۹۱ - ۲۹۱ ، و ابن کنیر ۷۰/۳

و همسر اوس بن صامت خدمت آن بزرگوار می آید و از اوس شکایت می کند اما پیامبر صلی الله علیه و آله به او جواب نمی دهد تا اینکه خداوند این آیه را نازل می کند ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ المجادله: ۱ ترجمه: خدا گفتار [زنی] را که در باره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می کرد شنید. و عجلانی خدمت آن بزرگوار می آید و همسر خود را متهم می کند پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب می فرماید: در مورد شما چیزی نازل نشده است و منتظر وحی ماندند، پس هنگامی که آیه نازل شد آنها را فر خواند ملاعنه را میان آنها برقرار نمود همان طور که خدا به او دستور داده بود و خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿وَأَن أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ المائدة: ۴۹ ترجمه: و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن.

و خداوند متعال فرمود: ﴿يٰۤاٰدَمُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ ص: ۲۶ ای داوود ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن. و به هیچ کس دستور داده نمی شود که به حق داوری کند مگر اینکه حق شناخته شده باشد و حق هم جز به وسیله نص و یا دلالتی از طرف خدا شناخته نمی شود، خداوند حق را در کتاب خویش بعد در سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله قرار داده است، پس هیچ واقعه و رویدادی به وجود نمی آید مگر اینکه قرآن به طور صریح و یا مجمل حکم آن را روشن کرده است.

و برای آن و آنچه که به طور مجمل نازل شد است مثالهایی را ذکر کرده و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مفصل از آن بحث کرده است و اعلام داشته هر کس چیزی را از پیامبر صلی الله علیه و آله بپذیرد در واقع آن را از خداوند پذیرفته است و در این موضوع به طور مفصل بحث رانده است (۱)

این سخن بر آن دلالت دارد که ایشان شافعی - رحمه الله - معتقد بوده اند که خداوند از میان خواسته های مورد نیاز ما هیچ چیزی را جا نگذاشته است مگر اینکه حکم آن را در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان داشته است و خداوند در کتاب خود هر چیزی را که به نفع انسان باشد ذکر کرده است، پس هیچ خیری یافت نمی شود مگر اینکه خداوند بدان اشاره کرده است و هیچ شری یافت نمی شود مگر اینکه در برابر آن هشدار داده است و و هر آنچه درباره ی آن ساکت مانده کسی نمی تواند آن را بر دیگری واجب گرداند، و از جمله ی آن می توانیم به مسایل مربوط به عقیده اشاره کنیم بلکه بحث از عقیده مهمترین چیزی است که خداوند آن را ذکر کرده و به آن راهنمایی کرده است، زیرا مسایل مربوط به عقیده چیزی

است که عقل به تنهایی از شناخت مفصل آن در می ماند، پس به همین خاطر خداوند هیچ مسأله‌ای که اعتقاد بدان واجب باشد فرو نگذاشته مگر اینکه در کتاب خود و بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله از آن بحث رانده است. و هنگامی که شافعی رحمته به بغداد می رود ابو ثور و حسین کرابسی که به خدمت مفتیها رفت و آمد می کردند به عنوان مسخره به خدمت شافعی - رحمه الله - هم می روند، پس حسین در مورد مسأله‌ای از او سوال کرد و شافعی - رحمه الله - هم مدام می فرمود: خداوند در این مورد چنین فرموده و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرموده است، ابو ثور می گوید: تا اینکه تاریکی اتاق را فرا گرفت و در نهایت ما بدعت را کنار گذاشتیم و از او پیروی کردیم. (۱)

و مشهور است که گفته شافعی - رحمه الله - می گفت: به خدا و آنچه او فرستاده بنا به مراد خدا ایمان آوردم، و به رسول خدا و آنچه از او نقل شده بنا به مراد رسول خدا ایمان آوردم. (۲)
و - رحمه الله - گفته است: رضایت مردم بی پایان است و کسی نمی تواند بدان دست یابد، پس سعی کن مسأله‌ای را بگیری که برای شما مصلحت دارد، آن را در دست بگیر و سواي آن را ترک کن و هیچ توجهی بدان مکن. (۳) و مشخص است که بدون پیروی از قرآن و سنت هیچ گونه صلاحی به وجود نمی آید و شافعی - رحمه الله - هم برای اثبات تمامی معتقدات خویش بر همین اصل جلو می رفت.

و - رحمه الله - در مسأله‌ای از مسایل ایمانی گفته است: هیچ چیزی بهتر از آیه‌ی زیر بر علیه مرجئه استعمال نمی شود، آنجا که خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ﴾ البینه: ۵ ترجمه: و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین [خود] را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است. (۴)

و شخصی از او سوال کرد و گفت: چه دلیلی بر رسول خدا بودن محمد صلی الله علیه و آله دلالت می کند؟ فرمود: قرآن نازل شده و اجماع مسلمانان و آیاتی که تنها شایستگی او را دارند بر نبوت او دلالت می کنند. (۵)

۱ مناقب البیهقی ۲۲۱/۱

۲ مجموع الفتاوی ۲/۴، ۳۵۴/۶

۳ المناقب ۴۷۲/۱.

۴ همان مصدر ۳۸۶/۱

۵ همان مصدر ۴۰۰/۱

و در مورد اثبات قدر گفته است: خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

﴿۲۹﴾ التکویر: ۲۹ ترجمه: و حال اینکه نمی توانید بخواهید جز چیزهای را که خداوند جهانیان بخواهد خداوند به بندگانش اعلام کرده که مشیت در دست او است نه در دست بندگان و مشیت بندگان در گرو مشیت و خواست خداوند است و مشیت عبارت است از اراده‌ی خداوند متعال. (۱)

و انشاء الله در موقع توضیح عقیده امام شافعی - رحمه الله - مثالهای زیادی را ذکر می کنیم. آنچه مهم است اینکه شافعی رحمه الله ابتدا آیات مربوط به آن مسأله را ذکر می کند سپس احادیث روایت شده را بعد از آن می آورد و هرگاه آیه‌ای را برای موضوع مورد نظر نیافتند به احادیث نقل شده اکتفا می کند. و ایشان - رحمه الله - بدون تلاش برای تغییر معنی ظاهری مطابق عادت علماء کلام معنی ظاهری آیات و احادیث را می گیرد. و این کار بیانگر عدم آگاهی شافعی رحمه الله به معانی قرآن و حدیث و دلالت لغوی آنها نمی باشد، زیرا حجت بودن شافعی در لغت به ثبت رسیده است. ابوجارود مکی می گوید: گفته می شد: محمد بن ادريس به تنهایی منبعی از لغت است که به اقوال او استدلال می شود همچنانکه به قبیلہ‌ی عرب استدلال می شود. (۲)

بیهقی به سند خویش از جاحظ نقل می کند که گفته است: کتابهای شافعی را مطالعه کردم در نهایت به این نتیجه رسیدم که در مورد آنها بگویم این کتابها مرواریدهایی هستند که در کنار هم چیده شده‌اند. (۳) و بیهقی به سند خویش از محمد بن عبدالله فقیه نقل می کند که گفته: از ابو عمر غلام ثعلب - شخصی که هرگز شبیه او را ندیده‌ام - در مورد حروفی سوال کردم که آنها را از شافعی - رحمه الله - گرفته بودم، در پاسخ گفت: سخنان شافعی صحیح هستند از ابوالعباس ثعلب شنیدم که می گفت: از شافعی اشکال می گیرند در حالی که شافعی منبع لغت است و واجب است که مردم لغت را از او بگیرند. (۴)

و روایات نقل شده از علما راجع به آگاهی شافعی - رحمه الله - در لغت بسیار فراوان هستند. و اهل کلام هم بدان اعتراف کرده‌اند و آن را در کتابهایشان ذکر نموده‌اند و آنها زعم و گمان کسانی را رد می کنند که بر خلاف این اعتقاد دارد. (۵)

^۱ همان مصدر ۴۱۲/۱.

^۲ مناقب البیهقی ۴۹/۲. ورد الانتقاد ۶۳.

^۳ المناقب ۵۱/۲.

^۴ همان مصدر ۵۱/۲، ۵۲، ورد الانتقاد ۶۴.

^۵ الزاهر فی غریب الفاظ الشافعی ورد الانتقاد نوشته‌ی بیهقی.

پس چرا شافعی - رحمه الله - با وجود آگاهی فوق العاده از لغت به تأویل پناه نبرد اگر تأویل جایز است ؟

پاسخ این است که تأویل اهل کلام باطل است و هیچ نصی بر جواز آن دلالت نمی کند و تأویل در لغت جایز نیست، و این شافعی است که در علوم مختلفی از جمله علم لغت جزو فرزانه‌های امت اسلامی می باشد اما روایت نشده که ایشان یک صفت را تأویل کرده باشد، و روش و منهج سالم و تمسک به ظاهر قرآن و سنت تنها علت اصلی این کار ایشان بوده و هرگز با عقل و لغت برخورد نمی کرد و ایشان معتقد بودند که حتی با یک کلمه هم تعارض با قرآن و سنت جایز نیست و در این مورد می گفت: در برابر اصل هرگز چرا و چگونه گفته نمی شود. (۱)

و اعلام می داشت که قدرت و توانای عقل محدود است و جز آنچه خدا به او یاد داده چیز دیگری را نمی داند، پس جایز نیست که انسان عقل خود را در چیزهایی به کار گیرد که توانایی آن را ندارد بلکه بر او واجب است که در برابر نص توقف نماید، و شافعی - رحمه الله - در این مورد می گوید: همچنانکه چشم حد و مرزی دارد و نمی تواند بیشتر از آن قدم بردارد عقل هم حد و مرزی دارد و نمی تواند بیشتر از آن جلو برود. (۲)

منزلت سنت از دیدگاه امام شافعی و رد ایشان بر کسانی که حجیت آن را انکار کرده‌اند: شافعی رحمته معتقد است که سنت جهت تشریح و قانون گذاری در مقام قرآن است و آنچه به وسیله سنت به ثبت رسیده همانند چیزی است که به وسیله قرآن به رسیده است و آنچه به وسیله سنت حرام گشته همانند چیزی است که به وسیله قرآن حرام شده است و علت آن همین است که منبع هر کدام از قرآن و سنت خداوند متعال می باشد؛ شافعی - رحمه الله - راجع به این مسأله می گوید: هیچ رویدادی به وجود نمی آید مگر اینکه نحوه برخورد صحیح و درست با آن قضیه در کتاب خدا وجود دارد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿الرَّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿۱﴾﴾ ۱ ابراهیم: ۱ ترجمه: الف لام راء کتابی است که آن را به سوی

^۱ مناقب البيهقي ۳۰/۲، و سير اعلام النبلاء ۲۰/۱۰.

^۲ آداب الشافعي ۲۷۱.

تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارش از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده.

و می فرماید: ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

﴿۴۴﴾ النحل: ۴۴ ترجمه: و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند.

و می فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۸۹﴾

النحل: ۸۹ ترجمه: و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم.

و می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا

تَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ الشوری: ۵۲ ترجمه: و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی. (۱)

سپس شافعی رحمته بیان می دارد که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله همان حکمتی است که خداوند در آیات بسیاری آن را مقارن و برابر با کتاب خود قرار داده است، امثال این آیه که خداوند می فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۱۷۴﴾ آل عمران: ۱۷۴ ترجمه: به یقین خدا بر

مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و در رابطه با همین موضوع آیات فراوانی ذکر شده‌اند.

او رحمته می‌فرماید: هر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریح کرده است و در قرآن ذکر نشده و ما آن را در این کتاب (الرسالة) آورده‌ایم از جمله ذکر چیزهایی از امثال تعلیم کتاب و حکمت که خداوند به وسیله‌ی آنها بر بندگانش منت گذاشته است، این دلیلی است بر اینکه حکمت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

سپس منزلت سنت در برابر قرآن را ذکر می‌کند و بیان می‌دارد که سنت همانند شرحی است برای قرآن و مراد خداوند را روشن می‌نماید و برخی اوقات سنت احکامی را تشریح می‌نماید هر چند که اصل آنها در قرآن نیامده باشد، پس می‌گوید:

همراه آنچه که ذکر کردیم که خداوند اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر بندگانش واجب گردانیده است و مقامی که خداوند در برابر دینش به او بخشیده است این دلیلی است بر اینکه توضیح و تبیین فرائض منصوص در کتاب خدا به یکی از روشهای زیر صورت می‌گیرد:

از جمله: مسایلی که به طور کامل در قرآن بیان شده‌اند و نیازی به توضیحات دیگر ندارند.

و از جمله: مسایلی که فرض بودنش به طور کامل اعلام شده و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز واجب گردانیده است، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نیابت از خداوند آن را توضیح داده است که چگونه فرض شده و آن را بر چه کسانی فرض گردانیده و چه وقت پاره‌ای از آن زایل می‌شود و ثابت می‌ماند و واجب می‌گردد. و از جمله: آنچه خداوند از طریق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون نص قرآن آن را بیان کرده است. و هر کدام از اینها در کتاب خدا بیان شده است.

پس هر فرائضی که از خداوند پذیرفته شود سنتهای مربوط به آن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته می‌شود با توجه به اینکه خداوند اطاعت و فرمانبرداری از پیامبرش را بر بندگانش واجب گردانیده و دستور داده که بنا به قضاوت او کارهایشان را خاتمه دهند. و هر کس دستوری را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بپذیرد در واقع آن را از خداوند پذیرفته است، نظر به اینکه خداوند فرمانبرداری از او را فرض گردانیده است^(۱)

سپس دلایل حجیت قرآن را ذکر می‌کند و می‌گوید:

و خداوند پیامبرش را نسبت به دین و دستور و کتابش در جایگاهی قرار داده است که آن را واضح و روشن نموده است خداوند پیامبر را به عنوان علم و نشانه‌ای برای دینش قرار داده است به این صورت که اطاعت و پیروی از او را فرض گردانیده و مخالفت و سرپیچی با او را حرام اعلام داشته است و و پرده از فضیلت او را برداشته به این صورت که ایمان به پیامبرش را مقارن ایمان به ذات خود قرار داده است.

^۱ الرسالة / ۳۲-۳۳.

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً أَنْتَهُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ﴾ النساء: ۱۷۱ پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید [خدا] سه گانه است باز ایستید که برای شما بهتر است خدا فقط معبودی یگانه است منزله از آن است که برای او فرزندی باشد. (۱)

و خداوند می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾ النور: ۶۲ ترجمه: جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند تا از وی کسب اجازه نکنند نمی روند.

^۱ شیخ احمد شاکر - رحمه الله - روی استدلال شافعی - رحمه الله - به این آیه در این موضع تعلیقی بدین صورت نوشته است: عصمت مخصوص خدا و کتاب خدا و پیامبران خدا می باشد و هم چنانکه برخی از سلف گفته اند خداوند عصمت را برای هیچ کتابی غیر از کتاب خود قرار نداده است؛ شافعی - رحمه الله - این آیه را در اینجا ذکر کرده است تا به وسیلهی آن استدلال نماید که خداوند ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله را با ایمان به ذات خود مقارن قرار داده است، و این موضوع در آیات بسیاری از آیات قرآن آمده است از جمله قول خداوند در آیهی ۱۳۶ سورهی نساء که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالَّذِي مِنْ قَبْلُ﴾ النساء: ۱۳۶. (ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلاً نازل کرده بگردید) و از جمله قول خداوند که در آیهی ۱۵۸ سورهی اعراف می گوید: ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْتِيكُمُ الْكَلِمَاتِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ الأعراف: ۱۵۸ (پس به خدا و فرستاده او که پیامبر درس خوانده ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد بگردید و او را پیروی کنید امید که هدایت شوید) و در آیهی ۸ سورهی تغابن می فرماید: ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ التغابن: ۸ (پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید و خدا به آنچه می کنید آگاه است).

و ام آن آیه ای که شافعی - رحمه الله - آن را در این موضع ذکر کرده است بر مراد او دلالت نمی کند، زیرا در این آیه امر شده که به خدا و پیامبران به طور عموم ایمان آورده شود، و علت اشتباه از شافعی این است که ایشان آیه را به لفظ مفرد (الرسول) ذکر کرده است و در اصل ربیع هم به همین صورت نوشته شده است و سه بار هم به چاپ رسیده است در حالی که این نوشتار بر خلاف تلاوت است، و برای کسی که مبتدی باشد چنین وانمود می شود که قرائت مفرد (الرسول) هم آمده باشد؛ هر چند اگر هم یافت شود استدلال بدان برای مراد شافعی مفید فایده نیست، زیرا این آیه در مورد حال و وضع عیسی علیه السلام بحث می کند، پس اگر لفظ آیه (و رسوله) هم باشد مراد از آن عیسی است؛ اما من هیچ قرائتی را حتی در قرائتهای شاذه هم آن را به صورت مفرد نیافتم. الرسالة / ۷۳-۷۵.

پس خداوند تکمیل ابتدای ایمان - که ایمان به ما سوای آن پیرو آن هستند - را ایمان به خدا سپس به رسولش قرار داده است، لذا اگر شخصی به خدا ایمان بیاورد اما به رسولش ایمان نیاورد هرگز ایمان کامل برای او به کار گرفته نمی شود تا وقتی که همراه خدا به رسولش هم ایمان بیاورد، و پیامبر صلی الله علیه و آله همین روش را برای تمامی کسانی که می خواست آنها را امتحان نماید به کار می گرفت. ..

و برای این سخن خویش به حدیث آن جاریه مثال آورده است آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله از او می پرسد: (خداوند کجا است؟ گفت: در آسمان است. پرسید: و من کی هستم؟ گفت: شما فرستاده‌ی خدا هستید. راوی می گوید: پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد (۱) سپس می گوید: پس خداوند پیروی از سفارشات و سنتهای پیامبر صلی الله علیه و آله را بر مردم عرضه نمود و در کتاب خویش اعلام داشت و فرمود: ﴿رَبَّنَا

وَأَبَعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ ﴿۱۳۹﴾ البقرة: ۱۲۹ ترجمه: پروردگارا در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی.

و در آیه‌ی دیگری می فرماید: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۱۵۱﴾ البقرة: ۱۵۱ ترجمه: همان طور که در میان شما فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم [که] آیات ما را بر شما می خواند و شما را پاک می گرداند و به شما کتاب و حکمت می آموزد و آنچه را نمی دانستید به شما یاد می دهد.

و می فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۱۷۴﴾ آل عمران: ۱۶۴ ترجمه: به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾﴾ الجمعة: ۲ ترجمه: اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و می فرماید: ﴿وَأذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ﴾ البقرة: ۲۳۱ ترجمه: و آنچه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده و به [وسیله] آن به شما اندرز می‌دهد به یاد آورید.

و می فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾﴾ النساء: ۱۱۳ ترجمه: و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.

و می فرماید: ﴿وَأذْكُرْكَ مَا تَلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾﴾ الأحزاب: ۳۴ ترجمه: و آنچه را که از آیات خدا و [سخنان] حکمت [آمیز] در خانه‌های شما خوانده می‌شود یاد کنید در حقیقت خدا همواره دقیق و آگاه است.

خداوند کتاب را ذکر کرده که همان قرآن است و حکمت را نیز ذکر کرده است، و از مفسرین قرآن شنیده‌ام که می‌گفتند: حکمت همان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

زیرا قرآن ذکر است و حکمت به دنبال آن آمده است و خداوند به خاطر تعلیم قرآن و حکمت بر بندگانش منت گذاشته است، پس جایز نیست در اینجا گفته شود حکمت چیزی غیر از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است. نظر به اینکه حکمت مقرون با قرآن آمده است و خداوند فرمانبرداری از پیامبرش و پیروی از دستورات او را بر مردم واجب و حتمی گردانیده است، بنابر این جز کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن هیچ کس دیگری فرض و واجب نیست، با توجه به آنچه توصیف نمودیم که خداوند ایمان به پیامبرش را مقرون به ایمان به خودش قرار داده است و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله یک تبیین و توضیحاتی از جانب خداوند برای معنی مورد نظر می‌باشد، سپس حکمت را با قرآن مقارن قرار داده و به دنبال قرآن، حکمت را ذکر کرده است و جز برای پیامبرش برای هیچ کس دیگری این را قرار نداده است. (۱)

سپس شروع کرده به ذکر برخی از انواع دلایل بر حجیت سنت:

از جمله اینکه خداوند فرمانبرداری از پیامبرش را قرون با فرمانبرداری از خودش و به صورت مستقل فرض گردانیده است و آیات دلالت کننده بر این نوع را ذکر کرده است. از جمله قول خداوند که می فرماید:

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ﴾ ﴿٤٠﴾ الأنفال: ٢٠ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا و فرستاده او را فرمان برید و از او روی برنتابید در حالی که [سخنان او را] می شنوید.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ ﴿٣٦﴾ الأحزاب: ٣٦ ترجمه: و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ ﴿٥٩﴾ النساء: ٥٩ ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک فرجام تر است.

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ ﴿٦٩﴾ النساء: ٦٩ ترجمه: و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.

و از جمله آیاتی که بر وجوب اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت می کنند:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ ﴿٨٠﴾ النساء: ۸۰ ترجمه: هر کس از پیامبر فرمان ب برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا سَلِيمًا﴾ ﴿٦٥﴾ النساء: ۶۵ ترجمه: ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ ﴿١٠﴾ الفتح: ۱۰ ترجمه: در حقیقت کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند دست خدا بالای دستهای آنان است پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلِيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ﴿١٣﴾ النور: ۶۳ ترجمه: خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید خدا می‌داند [چه] کسانی از شما دزدانه [از نزد او] می‌گریزند پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.

﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ ﴿٤٨﴾ ﴿٤٩﴾ ﴿٥٠﴾ ﴿٥١﴾ النور: ۴۸ - ۵۲ ترجمه: و اگر حق به جانب ایشان باشد به حال اطاعت به سوی او می‌آیند * آیا در دل‌هایشان بیماری است یا شک دارند یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم ورزند [نه] بلکه خودشان ستمکارند *

گفتار مؤمنان وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم اینانند که رستگارانند * و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند آنانند که خود کامیابند.

شافعی در توضیح آیه مزبور می‌گوید: خداوند در این آیه به مردم اعلام کرده که درخواستشان از پیامبر برای داوری میان آنان، به عنوان درخواست داوری کردن خدا محسوب می‌شود، زیرا داوری بر عهده پیام آور او است، و هرگاه به داوری پیامبر تن در دهند براساس حکم خدا بوده است. و همچنین به مردم خبر داده که حکم رسول، حکم خدا به شمار می‌آید، چون او است که حکم وی را واجب کرده و در علم ایشان نیز گذشته که پیامبر معصوم و مورد تایید و توفیق الهی بوده و شهادت هدایت و پیروی از دستورات الهی را هم برایش داده است.

بنابراین خداوند از طریق واجب کردن پیروی از پیامبر و اینکه فرمانبرداری خدا محسوب می‌گردد، هم دنباله روی از دستورات خود و هم پیروی از اوامر رسول را بر مردم فرض کرده است، سپس به ایشان اعلام فرموده که پیروی از اوامر ایشان بر پیامبر نیز واجب می‌باشد.^۱

آنگاه شافعی به نوعی دیگر از دلایل وجوب پیروی از پیامبر و جحیت سنت پرداخته و می‌گوید: خداوند برای مردم روشن ساخته که دنباله روی از وحی الهی بر پیامبر واجب بوده و خدا خودش شهادت چنین چیزی را برایش داده و اعلام فرموده که پیامبر راهنمای کسانی است که از وی پیروی می‌نمایند.

وی می‌افزاید: خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿بَيَّأُهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝۱﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝۲﴾ (الأحزاب: ۱ - ۲ ترجمه: ای پیامبر از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر که خدا همواره دانای حکیم است. و آنچه را که از جانب پروردگارت به سوی تو وحی می‌شود پیروی کن که خدا همواره به آنچه می‌کنید آگاه است.

یا می‌فرماید: ﴿أَتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۝۱۰۶﴾ (الأنعام: ۱۰۶) {از آنچه از پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان}.

و یا می فرماید: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱۸)

﴿الجانیه: ۱۸﴾ ترجمه: سپس تو را در طریقه آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم پس آن را پیروی کن و هوسهای کسانی را که نمی دانند پیروی مکن.

شافعی در توضیح آیات فوق می گوید: در شهادت خدا به اینکه پیامبر مردم را به راه راست رهنمون گشته و رسالت و مسؤولیتش را به نحو احسن انجام داده است، اقامه حجت خدا بر مردم - که به حکم پیامبرگردن نهند و دستوراتش را به اجرا در آورند - نیز نهفته است.^۱

ایشان در ادامه می گویند: در مواردی که حکم مستقیم خدا وجود ندارد و پیامبر اقدام به قانون گذاری

نموده، حکم خدا محسوب می گردد، چون خداوند به ما خبر داده که: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ﴾ (۵۴) صِرَاطِ اللَّهِ ﴿الشوری: ۵۲ - ۵۳﴾ {تو به خوبی به راه راست یعنی به راه خدا هدایت می کنی}.

پیامبر در کنار کتاب خدا و در مواردی که قرآن ساکت مانده است، قانون گذاری نموده و خداوند نیز پیروی از آن را بر ما واجب کرده است و انحراف از راه و روش ایشان را گناهی نابخشودنی تلقی می نماید که راه برون رفتی از آن وجود ندارد.^۲

امام شافعی سپس به ارائه دلیل بر حجیت حدیث پیامبر پرداخته و با سند خویش از ابو رافع خدمت گذار پیامبر نقل می کند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (لا الفین احدکم متکئا علی اریکته یاتیه الامر من امری مما امرت او نهیت عنه فیقول لا ادری ما وجدناه فی کتاب الله اتبعناه)^۳ یعنی: هیچ یک از شما را نبینم که بر متکای خویش تکیه زده و در حالیکه یکی از دستورات یا منهیات من به گوشش رسیده بگوید: از آن اطلاعی نداریم و هرچه را در کتاب خدا بباییم از آن پیروی می کنیم.

بیانات مزبور و دیگر سخنان شافعی نیز که در نوشته هایش موجود است، بیانگر بزرگداشت و اهتمام ایشان به سنت بوده و اینکه آن را از لحاظ قانون گذاری به مثابه قرآن تلقی می نمایند، بعدا به نقطه نظراتش در این باره اشاره خواهیم نمود که وی سرپیچی از سنت را نه تنها در اصول جایز نمی داند بلکه

^۱ الرسالة ۸۸.

^۲ الرسالة ۸۸ - ۸۹.

^۳ امام احمد ۱۳۰/۴ - ۱۳۱ - ۱۳۲، دارمی ۱۴۴/۱، ابوداود ۳۲۸/۴، ترمذی ۱۱۱/۲ روایت کرده اند، ابن ماجه ۱/۵ آن را جزو احادیث حسن دانسته و احمد شاکر نیز در الرسالة ۹۱ صحیحش می داند.

در فروع واحکام عملی نیز جایز نمی شمارد، این هم پاسخی است به متکلمانی که اگر در فروع به سنت عمل کنند در اصول اعتقاد بدان عمل نمی نمایند.

بیهقی با سند خود یکی از سخنان شافعی را از سعیدبن اسد در این باره نقل می نماید که: از شافعی پرسیدم: درباره حدیث رؤیت خدا در قیامت چه دیدگاهی داری؟ در پاسخ گفت: ای پسر اسد! زنده باشم یا بمیرم درباره من چنین قضاوت کن که هر حدیث صحیحی از پیامبر را اگرچه هم نشنیده باشم، پذیرفته و بدان حکم می کنم.^۱

باز هم بیهقی با سند خود از حمیدی روایت می کند که: یک نفر در مصر پیرامون مساله ای از شافعی سؤال کرد، وی نیز پاسخش را داد و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنان فرموده است. سؤال کننده پرسید: آیا به این امر اعتقاد داری؟ فرمود: مگر کمربند کشیشان (زنار) بر تن دارم؟^۲ آیا دیده ای از کلیسا بیرون بیایم؟ من می گویم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنان فرموده است و تو می پرسی مگر بدان اعتقاد داری؟ چیزی را از ایشان روایت کنم ولی بدان معتقد نباشم؟^۳

در روایتی از ربیع آمده که: یک نفر در باره موضوعی از شافعی سؤال کرد، ایشان در پاسخ گفتند: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که چنان می فرمودند. سؤال کننده پرسید: ای ابو عبدالله! مگر تو به این امر معتقد هستی؟ شافعی در حالیکه لرزید و رنگش پریده بود فرمود: ای وای بر تو، کدام زمین مرا در خود جای داده و کدام آسمان بر من سایه می افکند که چیزی را از پیامبر روایت کنم ولی بدان معتقد نباشم؟ آری گفته ایشان را روی سر و چشمانم می گذارم.

ربیع می گوید: از شافعی رحمته شنیدم می گفت: هیچ کس نیست که پاره ای از احادیث پیامبر از دستش در نرفته و یا فهمش بر وی دشوار نیاید، لذا هرگاه سخنی گفتم یا قاعده ای را بر خلاف گفته ایشان رحمته پایه ریزی کردم، حق به جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و دیدگاه من نیز بر اساس حدیث ایشان می باشد.^۴ ربیع می افزاید: ایشان چند بار پشت سر هم این گفته را تکرار می کرد.

^۱ المناقب ۱/۴۲۱.

^۲ یعنی مسیحی نیستم تا حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را رد نمایم. کسیکه خود را مقلد شافعی می پندارد باید متوجه این حکم شگفت آور باشد که برخلاف امام خود احادیث پیامبر را به بهانه تاویل و امثال آن، رد و تعطیل می کند.

^۳ المناقب ۱/۴۷۴، الحلیة ۱۰۶/۹، توالی التاسیس ۶۳ و مفتاح الجنة ۵۴.

^۴ المناقب ۱/۴۷۵ والحلیة ۱۰۶/۹.

در روایتی دیگر آمده است: هرگاه حدیثی از پیامبر را روایت ولی بدان عمل نکردم، بدانید که عقلم سر جای خویش نمانده است.^۱

زعفرانی می گوید: از شافعی شنیدم در پاسخ کسیکه از او می پرسید: آیا این حدیث را قبول داری؟ می گفت: مگر مرا در دیر یا کلیسا دیده ای و یا لباس کافران را بر تن دارم؟ من چنانم که می بینی در مسجد مسلمانانم، لباسشان را بر تن داشته و رو به قبله آنان ایستاده ام، یعنی باید حدیثی را از پیامبر روایت ولی بدان معتقد نباشم؟^۲

یکی دیگر از نشانه های جایگاه حدیث نزد امام شافعی اینکه: امام احمد رحمته پیرامون حدیث صحیح از ایشان سؤال می کرد، در پاسخ می فرمود: هرگاه حدیث صحیحی را از پیامبر صلی الله علیه و آله یافتید بدان حکم کنید تا من نیز دیدگاه خود را بر اساس آن تنظیم نمایم.^۳

در روایتی دیگر چنین آمده که شافعی گفت: شما در باره حدیث وراو یان آن از من داناتر هستی، پس هرگاه حدیث صحیحی را یافتید به من نیز خبر دهید خواه کوفی، بصری یا شامی باشد، تا بدان حکم نمایم.^۴

ولذا ربیع بن سلیمان شاگرد شافعی گفت: هرگاه حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله به خلاف گفته من یافت شد، در حال حیات و پس از مرگ نیز از آن برگشته و به حدیث ایشان برمی گردم.^۵

امام شافعی رحمته چنان مدافع سنت بود که لقب "ناصر السنة" را از آن خود کرد.^۶

امام احمد رحمته در باره ایشان می فرماید: هیچ کس را به اندازه شافعی دنباله رو احادیث ندیده ام.^۷

در جایی دیگر می گوید: شافعی به شدت از احادیث و اخبار دفاع می کرد.^۸

و نیز می گوید: بهترین ویژگی شافعی این بود که هرگاه از حدیثی که قبلاً نشنیده بود، اطلاع می یافت، بدان حکم کرده و دیدگاه خویش را کنار می زد.^۱

^۱ آداب الشافعی ۶۷، المناقب ۴۷۴/۱ و الحلیة ۱۰۶/۹.

^۲ طبقات السبکی ۱۳۸/۲.

^۳ المناقب بیهقی ۴۷۶/۱ و الحلیة ۱۰۶/۹.

^۴ المناقب ۵۲۸/۱ و الحلیة ۱۱۰/۹.

^۵ المناقب ۴۷۳/۱ و توالی التاسیس ۹۳.

^۶ المناقب ۴۷۲/۱ و الحلیة ۱۷/۹.

^۷ المناقب ۴۷۱/۱ و الحلیة ۲۰۹/۹.

^۸ المناقب ۴۷۱/۱ و توالی التاسیس ۵۷.

یکی از نشانه های احترام و تجلیل وی از حدیث اینکه محدثان و راویان را مورد احترام قرار می داد، ایشان در این باره چنین می گویند: اگر محدثان در صحنه گیتی حضور نداشتند، ما فروشنده باقلا بودیم.^۲ و یا می فرماید: هرگاه یک نفر از محدثان را می بینم، احساس می کنم یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله دیده ام.^۳

و لذا شافعی - رحمه الله - نوشته هایش را مملو از دفاع از سنت پیامبر ورد مخالفان استدلال بدان نموده و به ارائه دلیل از کتاب، سنت و اجماع در راستای اثبات آن پرداخته است، که بیشتر به فراهایی از سخنانش در این باره اشاره شد و اکنون نیز باب این بحث را بیشتر می شکافیم:

پاسخ امام شافعی رحمته به منکرین حجیت سنت.

ایشان در این زمینه می گویند: از هیچ کس - که خود یا دیگران وی را اهل علم دانسته باشند - نشنیده ام در این امر مخالفت کرده باشد که: خداوند دنباله روی و گردن نهادن به دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما واجب کرده و جز کتاب و سنت مرجع دیگری وجود ندارد و سایر منابع تابع و وابسته بدانها می باشند، و همچنین خداوند بر ما و پیشینیانمان واجب کرده که حدیث پیامبر را قبول نماییم. به جز گروهی که اکنون به توضیح دیدگاهشان می پردازیم:

ایشان می گویند: متکلمان^۴ و کسانی که از نظر توده مردم فقیه نام دارند، در تایید احادیث روایت شده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دچار اختلاف گشته اند^۵، برخی از آنان در امر تقلید^۶، غفلت و عجله داشتن در دست یابی به مناصب دنیایی زیاده روی و از تامل و دقت نظر کاسته اند. که من در اینجا به ذکر نمونه هایی در باره گروههای مختلف ایشان می پردازم.

آنگاه مخالفین سنت را به سه دسته تقسیم کرده و می گوید:

^۱ المناقب ۴۷۶/۱ و توالی التاسیس ۶۳.

^۲ المناقب ۴۷۷/۱.

^۳ المناقب ۴۷۷/۱ والحلیة ۱۰۹/۹.

^۴ چنانچه ملاحظه می شود دانشمندان علم کلام از آغاز کارشان سنت را انکار و اکنون نیز چنین دیدگاهی دارند.

^۵ شافعی بعدا به ذکر مثالهایی در پاسخ به ایشان می پردازد.

^۶ امام شافعی - رحمه الله - تقلید را مذموم و ناپسند می دانست که بعدا به دیدگاه ایشان در این باره اشاره خواهیم نمود.

گروه اول: کسانی اند که سنت را به طور کلی انکار و اعتبار آن را به عنوان یکی از منابع قانون گذاری، قبول ندارند، به بهانه اینکه قرآن شامل همه نیازهای بشر در زمینه هدایت بوده و امکان اعتماد به احادیث نقل شده از سوی انسانهای جایز الخطا و فراموشکار، وجود ندارد.

گروه دوم: آن دسته از احادیث را نمی پذیرند که بیانگر مسائلی زائد بر قرآن هستند و می گویند: ما تنها احادیثی را قبول داریم که بیانگر مندرجات کتاب خدا باشند.

گروه سوم: احادیث موسوم به "آحاد" را قبول ندارند گرچه او یانش در اوج عدالت و قوت نیروی حافظه باشند، و تنها احادیث متواتر را می پذیرند. که در اینجا به پاسخ امام شافعی به این دسته و دیدگاه ایشان پیرامون حدیث آحاد اشاره خواهیم نمود.

شافعی در بیان دیدگاه گروه نخست، گفته ها و دلایلشان را به طور مفصل ذکر می کند ولی ما به بازگویی فرازهایی از پاسخ ایشان بسنده می کنیم:

شافعی می گوید: مخالف حجیت سنت گفت: اگر چیزی را به خاطر داری بگو.

گفتم: خداوند می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَنِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾﴾ الجمعة: ٢ ترجمه: اوست آن کس که

در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

گفت: می دانیم که مراد از واژه "کتاب" قرآن است ولی "حکمت" کدام است؟

گفتم: مراد از حکمت، سنت پیامبر خدا ﷺ است.

گفت: آیا احتمال دارد خداوند کتاب را به طور اجمال به ایشان آموزش داده و حکمت نیز به صورتی خاص بوده که مقصود از حکمت هم احکام خدا باشد؟

گفتم: مقصودت این است که پیامبر به نیابت از خدا جمله های قرآن همچون نماز، زکات، حج و دیگر احکام را به مسلمانان یاد داده است و بدین ترتیب خداوند پاره ای از واجباتش را در کتاب خود بیان نموده و چگونگی انجام دادنشان را به پیامبر واگذار کرده است؟

گفت: چنین احتمالی وجود دارد.

گفتم: اگر این دیدگاه را بپذیری در چاقوب احکام نخست جای گرفته و جز از طریق حدیث پیامبر امکان دسترسی بدانها وجود ندارد. (یعنی سنت شارح قرآن به شمار می آید).

گفت: اگر بگویم در آیه مورد نظر مراد از حکمت نیز قرآن است چه اشکالی دارد؟

گفتم: اگر بگوییم هرکدام از واژه های "کتاب" و "حکمت" داری معنای مستقلی است بهتر است یا اینکه هردو را بر یک مصداق حمل نماییم؟

گفت: ممکن است کتاب و حکمت چنان باشد که تو گفتی وامکان دارد هردوی آنها به یک معنی باشد. گفتم: قرآن دیدگاه مرا تایید و گفته تو را مردود می شمارد.

گفت: در کجای قرآن چنان چیزی یافت می شود؟

گفتم: در این آیه که می فرماید: ﴿وَأَذْكُرُكَ مَا مِثْلِي فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ ﴿۳۴﴾ الأحزاب: ۳۴ ترجمه: و آنچه را که از آیات خدا و [سخنان] حکمت [آمیز] در خانه های شما خوانده می شود یاد کنید در حقیقت خدا همواره دقیق و آگاه است. خداوند می فرماید: در خانه هایشان دو چیز تلاوت می شد.

گفت: تلاوت قرآن که مشخص است، حکمت چه طور تلاوت می گردد؟

گفتم: معنای تلاوت این است که قرآن و سنت تلفظ گردند چنانچه به سنت تلفظ می شود.

گفت: پس این امر بیانگر آن است که حکمت به طریق اولی جدای از قرآن می باشد.

سپس شافعی به ذکر نوعی دیگر از دلایل حجیت سنت پرداخته و می گوید: خداوند پیروی از پیامبرش را بر ما واجب کرده است.

گفت: در کجا؟

گفتم: خداوند سبحان می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ ﴿۶۵﴾ النساء: ۶۵ ترجمه: ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.}

یا می فرماید: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ ﴿۸۰﴾ النساء: ۸۰ ترجمه: هر کس از پیامبر فرمان ب برد در حقیقت خدا را فرمان برده.

و یا می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ﴿۶۳﴾ النور: ۶۳ ترجمه: پس کسانی که از فرمان او تمرد می کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.

گفت: دلیلی وجود ندارد که تفسیر حکمت به سنت پیامبر خدا ﷺ برتری دهد. اگر پاره ای از گفته های یارانمان مبنی بر اینکه خداوند گردن نهادن به دستور پیامبر را فرمان داده است، درست بوده و حکمت نیز بخشی از وحی الهی باشد، جایز است حکم دنباله روی از سنت ایشان به وی نسبت داده شود. (چون هم از قرآن و هم از حکمت که به اعتقاد وی بخشی از وحی محسوب می گردد، پیروی نموده است. واما اگر حکمت به معنای سنت باشد جایز نیست چنان چیزی به او نسبت داده شود چون قائل به حدیث نمی باشد).

گفتم: خداوند پیروی از دستوراتش را بر ما واجب کرده و می فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ الحشر: ۷ ترجمه: و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید}.

گفت: خداوند در قرآن روشن ساخته که بر ما فرض کرده آنچه را فرستاده بگیریم و از آنچه پیامبر ﷺ منع نموده، بازایستیم.

گفتم: آیا تکلیف ما و گذشتگان و آیندگانمان یکی است؟
گفت: آری.

گفتم: اگر دنباله روی از اوامر پیامبر ﷺ بر ما واجب باشد، آیا می توانیم بگوییم شیوه انجام دستوراتش را نیز به ما ارائه داده است؟
گفت: آری.

گفتم: آیا برای کسانی که پیامبر را ندیده اند امکان دارد جز از طریق حدیث پیامبر تکالیف الهی را در چارچوب پیروی از اوامر ایشان، انجام دهند؟ و اگر آن را جز از طریق حدیث برنگیرم، نمی توانستم دریابم که خداوند قبول گفته های پیامبر را بر من واجب کرده است.

آنگاه شافعی رحمته با مساله ناسخ و منسوخ قرآن علیه وی اقامه دلیل کرده و می گوید: باز به او گفتم: برای آگاهی از ناسخ و منسوخ قرآن باید سنت را پذیرفته و بدان گردن نهید.
گفت: مثالی بیاور.

گفتم: خداوند در باره وصیت می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا

الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ البقرة: ۱۸۰ ترجمه: بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] وصیت کند}.

وراجع به تقسیم بندی میراث هم می فرماید: ﴿وَلَا بَوَّيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَكُلٌّ فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَكُلٌّ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ﴾ النساء: ۱۱ ترجمه: و برای هر یک از پدر و مادر وی [=متوفی] یک ششم از ماترک [مقرر شده] است این در صورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می برد] و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم می برد. بنا بر این از طریق خبر پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته ایم که آیه فرائض (آیه ۱۱ نساء) آیه وصیت (آیه ۱۸۰ بقره) را نسخ و حکمش را برداشته است. پس اگر حدیث را نپذیریم و یک نفر بگوید: آیه وصیت آیه فرائض را نسخ کرده است، آیا جز به وسیله خبر پیامبر می توانیم علیه وی اقامه دلیل کنیم؟^۱

پاسخ شافعی - رحمه الله - را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

- ۱ - خداوند پیروی از پیامبر را صلی الله علیه و آله بر ما واجب کرده و باید به دستورات و منهیاتش گردن نهیم.
- ۲ - در این مسأله فرمانبرداری از خداوند امکان پذیر نمی باشد مگر اینکه به مرویات پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نماییم و در برابر آنها دلی سالم و دور از شبهه و تردد دارا باشیم و تسلیم دستورات و داوریهای پیامبر صلی الله علیه و آله باشیم.
- ۳ - مسلمان جهت توضیح پاره‌ای از مجملات قرآن به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز دارد، و شافعی رحمته برای این مسأله به آیهی میراث و آیهی وصیت مثال آورد.

پاسخ شافعی - رحمه الله - به طایفه‌ی دوم:

گروه دوم گفته‌اند روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در صورتی پذیرفته می شود که برای آن اصلی در قرآن موجود باشد.

شافعی - رحمه الله - می گوید: آیا از احکام خداوند در قرآن اطلاع دارید که اطاعت از پیامبرش را واجب گردانیده و جایگاهی که خداوند او را در آن قرار داده است عبارت از این است که خاص و عام و ناسخ و منسوخ قرآن را تبیین نماید؟

گفت: آری؛ و من قبلاً همیشه خلاف این را اعلام می داشتم تا اینکه در نهایت فهمیدم که این دیدگاه، دیدگاهی اشتباه است. و مردم در این مورد دو دیدگاه دارند:

یکی از آنها معتقد هستند مادام در قرآن بیان و توضیح وجود دارد هیچ حدیث و خبری پذیرفته نمی شود.

گفتم: چه نتایجی به دنبال دارد؟

^۱ کتاب جماع العلم ۲۱ - ۲۳.

گفت: دچار اشتباه بسیار بزرگی شده‌اند، پس گفت: هر کس نمازی را بخواند که بتوان نام نماز را برای آن به کار برد و یا اینکه کمترین سهم زکاتی را ادا نماید که بتوان نام زکات را بر آن نهاد و هیچ اهمیتی برای وقت و زمان قرار ندهد و هر چند اگر هر روز و یا اینکه در طول چند روز تنها دو رکعت نماز هم بخواند در واقع وظیفه‌ی خود را انجام داده است.

و گفت: هر آنچه در کتاب خدا موجود نباشد بر هیچ احدی واجب نیست آن را انجام دهد. و دیگری گفته است: قرآن در مورد هر چیزی بحث کرده باشد خبر هم در آن مورد پذیرفته می شود و در مورد چیزهای که قرآن از آن بحث نکرده است سخنی قریب به همین را بیان داشته‌اند، پس تقدی همانند نقد دیدگاه نخست و یا قریب به آن بر اینها وارد شده است.

و بر آن نقد وارد شده که بعد از رد خبر به پذیرفتن آن روی آوردند. و در نهایت منجر به این شده که هیچ ناسخ و منسوخ و خاص و عامی را نشناسند و این اشتباه است، و گفت: گمراهی در این دو مذهب واضح و روشن است و من معتقد به هیچ یک از آنها نیستم. (۱)

و هر آنچه برای رد طایفه‌ی اول مورد استفاده قرار گیرد برای رد طایفه‌ی دوم هم امکان پذیر می باشد. و پیروان این طایفه به حدیثی که آن را روایت می کنند استدلال می نمایند و در آن حدیث چنین اعلام شده: (هر آنچه از جانب من برای شما بیان شد آن را بر قرآن عرضه بدارید، پس هر آنچه با قرآن موافق خواندی بدانید که من آن را گفته‌ام و هر آنچه با قرآن مخالف بود پس بدانید که من آن را نگفته‌ام) (۲) و شافعی در رد آنها گفته است: کسی این روایت را نقل نکرده که حدیث او در چیزی کوچک و یا بزرگ پذیرفته شود، و باز گفته: و این روایتی منقطع است و از مردی مجهول نقل شده و ما امثال این روایت را در هیچ چیزی نمی پذیریم.

گفت: آیا شما برای این سخن خود روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله را در دست داری؟ گفتم: آری. پس حدیث رافع از پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان داشت که فرموده است: (لا الفین احدکم متکئا علی اریکته یأتیه الامر من امری مما امرت به او نهت عنه فیقول: لا ادری ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه) (۳) گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله با توضیح اینکه خداوند تبعیت از اوامر او را بر مردم واجب گردانیده است به شدت با کسانی برخورد نموده که امر او را رد می نمایند. (۴)

۱ الرسالة / ۲۸ - ۲۹

۲ این روایت موضوع است به کتاب "کشف الخطا ۸۶/۱"، و الرسالة ۲۲۴ نگاه کنید.

۳ سند آن ذکر شد

این داستان سخنان آن دو طایفه و رد بر آنها بود، اما طایفه‌ی سوم که منکر اخبار آحاد هستند انشاء الله در مبحث جداگانه‌ای از آنها بحث می‌کنیم.

سخن امام شافعی - رحمه الله - راجع به خبر آحاد

شناسایی خبر آحاد:

علماء حدیث و اصول احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به دو دسته تقسیم نموده‌اند:

(۱) متواتر

(۲) آحاد

و متواتر به روایتی گفته می‌شود که تعداد بسیاری که توافق آنها بر دروغ محال باشد آن را از تعدادی دیگر روایت کنند و آن را به چیز محسوسی نسبت دهند.

و آحاد حدیثی است که فاقد شرایط متواتر و یا اینکه فاقد یکی از شرایط آن باشد. (۲)

و حدیث احاد از نظر مقبول و یا مردود بودنش بر چند قسم است، بر حسب حال راوی از نظر وجود عدالت و عدم آن و سایر شرایط پذیرفته شدن راوی برخی از آنها مقبول و برخی دیگر هم مردود می‌باشند.

شافعی - رحمه الله - این تقسیم را ذکر کرده و آن را علم عامه و علم خاصه نامیده است.

می‌گوید: شخصی پرسید: علم چیست؟ و در مورد علم چه چیزی بر مردم واجب است؟ در جواب

گفتم: دو نوع علم داریم: یکی علم عامه است که همه‌ی مردم عاقل و بالغ آن را می‌دانند.

گفت: مانند چه چیزی؟

گفتم: مانند نمازهای پنجگانه و اینکه خداوند روزه‌ی ماه رمضان و حج بیت الله را بر افراد توانمند واجب

گردانیده و پرداخت زکات را در دارایی آنها واجب نموده و او زنا و قتل و دزدی و مشروبات الکلی را

حرام کرده، و احکامهای دیگری که بندگان مکلف هستند آنها را فهم نمایند و آن را در زندگانی و دارایی

خویش به نمایش بگذارند و اینکه با کمال معنی از چیزهای حرام دوری و امتناع جویند.

^۱ الرسالة / ۲۲۴ - ۲۲۶

^۲ شرح ابن حجر نخبه الفکر ۸/۴، و الاحکام آمدی ۳۱/۲.

و این قسم به صورت نص در کتاب خدا وجود دارد و در میان توده‌ی اهل اسلام هم موجود است و مردم عوام آن را از عوامهای قبل از خود نقل می‌کنند و آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند و در نقل و وجوب آن بر آنها هیچ گونه اختلافی ندارند.

ممکن نیست در نقل خبر این نوع از علم عام اشتباه و تأویل صورت گیرد و اختلاف هم در مورد آن جایز نیست.

گفت: پس نوع دوم چه چیزی است؟

گفتم: نوع دوم عبارت است از فروع فرائض و احکامهای مربوط به آنها و چیزهای دیگری که بندگان آن را انجام می‌دهند و نصی برای آنها در قرآن ذکر نشده و در سنت هم جز برای پاره‌ای از آنها نصی نیامده است، این نوع مربوط به اخبار خاصه است نه اخبار عامه؛ و برخی از احکامهای این نوع تأویل را می‌پذیرند و با قیاس فهم می‌شوند. (۱)

و شافعی جدا از اینها سخنان بسیاری دارد که انشاء الله هنگام ذکر دلایل ایشان جهت استدلال برای وجوب عمل به خبر آحاد پاره‌ای از آنها را ذکر می‌نمایم.

شرایط صحت و پذیرش حدیث از منظر امام شافعی:

ایشان - رحمه الله - می‌فرمایند: یک نفر از من خواست حداقل شرایطی را که باید در حدیثی وجود داشته باشد تا بتوان بدان استدلال کرد، برایش توضیح دهم، در پاسخ گفتم: حدیث مقبول حدیثی است که زنجیره راویان، یکی پس از دیگری آن را روایت کرده تا به شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یا به فردی پایین تر از ایشان می‌رسد، و استناد به حدیث آحاد جایز نیست مگر اینکه دارای شرایط زیر باشد:

باید راوی مورد اعتماد در دین و صادق و راستگو بوده، آنچه را روایت می‌کند فهمیده باشد و آگاه از معانی الفاظ حدیث باشد و همچنین بایستی حدیث را با همان الفاظ و عباراتی نقل کند که شنیده نه اینکه خودش قالب ریزی و جملات جدیدی اختراع کرده و تعبیر اصلی را تغییر دهد، چون اگر چنین کند و در عین حال از مفهوم و مدلولش آگاه نباشد شاید حلالی را به حرام تغییر دهد ولی اگر همان نصوص و واژه‌ها را بکار برد احتمال مزبور منتفی است، و بالاخره اگر حدیث را از حفظ روایت می‌کند باید حافظ و اهل دقت بوده و دچار فراموش کاری نشده باشد و اگر هم از روی کتابی روایتش می‌نماید کتاب را حفظ کرده و از آن آگاهی کامل داشته باشد.

هرگاه محدثان معتبر و اهل حفظ حدیث وی را نقل کرده بودند باید با روایت ایشان سازگاری داشته باشد، نباید اهل تزویر و دروغ پردازی بوده و چیزی را که از کسی نشنیده به دروغ به وی نسبت ندهد و یا چیزی را از پیامبر خدا نقل نماید که او یان مورد اعتماد خلاف آن را روایت کرده باشند، و به همین ترتیب باید او یان پیش از وی نیز چنان باشند تا حدیث مروی به پیامبر صلی الله علیه و آله یا فرد پایین تر از ایشان منتهی می گردد، زیرا هرکدام از آنها تایید کننده حدیثی است که روایت کرده و به عنوان شاهد و تصدیق کننده فرد پایین تر از خودش نیز محسوب می گردد و لذا باید ویژگیهای مزبور در یکایک او یان وجود داشته باشد.^۱

شرایطی که امام شافعی بدانها اشاره نموده همان اصول و ضوابطی است که دانشمندان و متخصصان دانش حدیث آنها را در نظر گرفته اند و عبارتند از:

۱ - متصل بودن سند حدیث.

۲ - عدالت راویان.

۳ - باید راوی اهل حفظ و دقت باشد.

۴ - باید حدیث جزو احادیث شاذ یعنی مخالف روایت راوی معتبرتر از خودش نباشد.

۵ - باید فاقد علت آسیب رسان باشد.^۲

شرایط مزبور به طور پراکنده در سخنان شافعی وجود دارد که بیانگر دانش و اطلاع سرشار ایشان از علم حدیث می باشد و لذا نوشته هایش را مملو از ارائه دلایل بر اثبات حجیت سنت و رد مخالفان آن نموده است.

حدیث آحاد مفید ظن است یا علم؟

دانشمندان در باره مدلول خبر آحاد که آیا یقین آور است یا تنها ظن راجح را به دنبال دارد سه دیدگاه دارند:

^۱ علامه احمد شاکر - رحمه الله - در ارزیابی سخنان شافعی می گوید: شبیه همین بیانات را در کتاب "اختلاف الحدیث" که در حاشیه جلد هفتم "الام ۳۸/۲" چاپ شده و همچنین در کتاب "جماع العلم"، مطالعه نمایید. وی در ادامه می گوید: هرکس سخنان ایشان را دریابد به این نتیجه می رسد که وی به قواعد صحیح دانش حدیث اشاره کرده و پرده از روی آنها برداشته است، و همچنین می فهمد که شافعی تواناترین پشتیبان حدیث به شمار می آید که در راستای لزوم عمل به احادیث استدلال کرده و در برابر مخالفان حدیث به مقابله برخاسته است، مردمان مکه چه قدر راست گفته اند که ایشان را "ناصر الحدیث" نامیده اند. الرسالة ۳۶۹.

^۲ اختصار علوم الحدیث ۱۰، تدریب الراوی ۲۲ و لمحات فی اصول الحدیث ۱۱.

دیدگاه اول: دانشمندانی همچون امام احمد - بنا به یکی از دو روایت از ایشان - معتقدند: حدیث آحاد بدون در نظر گرفتن قراین، یقین آور و مفید علم است. شاید این روایت صحیح ترین نقل قول از ایشان باشد زیرا مشهور است که وی احادیث مشتمل بر دیدن خداوند در قیامت را یقین داشته است و این بیانگر آن است که احتمالاً احادیث مزبور از نظر ایشان جزو احادیث متواتر معنوی بوده و شاید هم به آحاد بودنشان معتقد بوده باشد.

دیدگاه مشهور از امام احمد این است که ایشان درباره ثبوت احادیث جامع شرایط اطمینان و یقین داشته است، مروزی^۱ می گوید: به ابو عبدالله گفتیم: برخی معتقدند: خبر آحاد موجب عمل است ولی یقین بخش نمی باشد، وی این دیدگاه را به باد انتقاد گرفت و فرمود: نمی دانم این چه جور دیدگاهی است. اینکه ایشان دیدگاه مزبور را انکار کرده بیانگر آن است که وی میان علم و عمل به حدیث آحاد تفاوتی قائل نشده است. ابن القیم الجوزیه - رحمه الله - این روایت از امام احمد را ترجیح داده و روایت دوم را ضعیف دانسته است و اثبات نموده که مذهب امام احمد بر این بوده که حدیث آحاد در صورت وجود شرایط لازم مفید علم و عمل می باشد.^۲

امام مالک^۳، ابن حزم^۴، حسن کرابیسی از پیروان امام شافعی^۵ و اکثر قریب به اتفاق پیشینیان و بیشتر فقها نیز این دیدگاه را پسندیده اند^۶

دیدگاه دوم: عده ای دیگر از دانشمندان همچون غالب اصولیان و برخی محدثین متأخر مانند امام نووی بر این باورند که: حدیث آحاد قطع نظر از وجود قرائن و نشانه ها یقین آور نبوده و تنها ظن راجحی را به بار می آورد.^۱

^۱ او احمد بن محمد بن حجاج بن عبدالعزیز ابوبکر مروزی است که به علت ورع و فضایلش جزو شاگردان ممتاز امام احمد به شمار می آید و مسایل زیادی را از ایشان روایت کرده و در سال ۲۷۵ هـ دارفانی را وداع گفته است. طبقات الحنابله ۵۶/۱.

^۲ مختصر الصواعق ۳۶۳ والموضوع از صفحه ۳۵۵ تا ۴۴۶.

^۳ همان ۳۶۳.

^۴ الأحکام ۱۰۷/۱ و مختصر الصواعق ۴۸۷.

^۵ وی حسین بن علی بن یزید کرابیسی است، نامبرده راستگو و فاضل بوده ولی امام احمد بخاطر اعتقاد لفظی به مخلوق بودن قرآن انتقاداتی از او دارد چون مساله خلق قرآن بدعتی جهمیان محسوب می گردد، او در سال ۲۴۸ وفات یافته است. التقریب ۱۳۳۷.

^۶ المسوده ۲۴۰ و مختصر الصواعق ۴۸۰.

دیدگاه سوم؛ وبالاخره گروهی از علما همچون برخی از پیروان مذاهب، اصولیان و آمدی معتقدند خبر آحاد اگر همراه قراین بود مفید علم و یقین آور به شمار می آید.^۱

شوکانی در این باره می گوید: اختلاف نظری که در آغاز بحث بدان اشاره رفت (مبنی بر اینکه خبر آحاد مفید علم است یا ظن)، در صورتی است که قرائن و دلایل تقویت کننده ای در میان نباشد، ولی اگر چنان نشانه هایی وجود داشت و یا خبر مزبور جزو احادیث مشهور یا مستفیض بود، علما در باره یقین آور بودنش اختلافی ندارند.^۲

بنابر این بسیاری از دانشمندان معتقدند: هرگاه دلایلی تقویت کننده ضمیمه حدیث آحاد گشت، مفید علم و یقین خواهد بود.

ابن تیمیه - رحمه الله - می گوید: اصولیان پیرو ابوحنیفه، شافعی و احمد به استثنای گروه کمی از متکلمان معتقدند: حدیث آحاد در صورت پذیرش و تایید از سوی امت اسلامی موجب علم خواهد بود.^۳

فتوحی می گوید: ابن عقیل، ابن الجوزی، قاضی، ابوبکر بن باقلانی، ابن حامد، ابن برهان، فخررازی، آمدی و دیگران معتقدند: خبر آحاد هرگاه از سوی امت، مورد تایید قرار گرفت، علم و یقین به بار می آورد.

ولی علما راجع به حدیث مشهور و مستفیض اختلاف نظر دارند: برخی می گویند: مفید ظن است و برخی هم معتقدند: مفید علم و یقین می باشد.^۴

ظاهرا هیچ یک از علما جز آن عده که به قول ابن تیمیه از زمره متکلمان اند، در باره آن مطالب اختلاف نظری ندارند، بلکه نزاع بر سر این است که آیا خبر آحاد مفید علم و یقین است یا تنها ظنی غالب به بار می آورد.^۵

از این رو درست نیست مفید بودن خبر آحاد برای علم یا ظن را به صورت مطلق بکار برد، بلکه باید این حکم را به تناسب حدیث مورد نظر صادر کرد که اگر منتقدان وارسته دانش حدیث از عدالت راویش

^۱ تدریب الراوی ۱۳۲/۱ و شرح صحیح مسلم ۲۰/۱.

^۲ الأحکام آمدی ۳۲/۲.

^۳ إرشاد الفحول ۴۹.

^۴ مجموع الفتاوی ۴۱/۱۸ - ۴۸.

^۵ شرح الکواکب المنیر ۲۴۸/۲ - ۲۴۹.

^۶ اصول مذهب الامام احمد ۲۶۹ - ۲۸۶.

اطلاع داشته و علاوه بر آن قرائن و شواهدی نیز در میان بود، مفید علم و یقین است و گرنه موجب ظن خواهد بود^۱

عمل کردن به حدیث آحاد:

همه صحابه، تابعین و پیشینیان این امت - اعم از آنهایی که معتقد به یقین یا ظن آور بودن خبر واحد اند - به جز گروهی از معتزلیان و رافضیها که دیدگاههایشان فاقد اعتبار است، بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد اتفاق نظر دارند.^۲

خطیب بغدادی - رحمه الله - در این باره چنین می گوید: تمامی تابعین و فقهای پس از ایشان در مناطق مختلف جهان اسلام تا کنون نیز بر این باورند که باید حدیث آحاد به مورد اجرا درآید، و هیچ گونه مخالفت یا اعتراضی از سوی ایشان گذارش نشده است.^۳

پیشینیان این امت در همه زمینه ها اعم از مسائل اعتقادی و دیگر موضوعات به حدیث آحاد عمل نموده اند. ولی متکلمان و بدعت گزاران با ایشان مخالفت کرده و میان مسائل اعتقادی و دیگر زمینه ها تفاوت قائل گشته اند و می گویند: احادیث آحاد زیر بنای مسائل اعتقادی قرار نمی گیرند چون عقاید باید بر اساس علم و یقین پایه ریزی گردد حال آنکه احادیث آحاد موجب ظن و فاقد چنان ویژگی هستند پس بدانها اعتماد نمی شود، و لذا بسیاری از احادیث اثبات کننده پاره ای صفات خداوند و دیگر مسائل دینی را مردود شماره اند.^۴

ولی در مقابل ایشان، اهل سنت و جماعت معتقدند: میان مسائل اعتقادی و دیگر زمینه ها هیچ گونه تفاوتی وجود ندارد، از این رو هر حدیث ثابتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پذیرفته، بدان عمل کرده و سرپیچی از آن را حرام دانسته اند.

^۱ أخبار الأحاد فی الحدیث النبوی ۵۵.

^۲ الاحکام آمدی ۶۴/۲ و ارشاد الفحول ۴۸ - ۴۹.

^۳ الکفایة ۷۲.

^۴ شرح الاصول الخمسه ۲۶۹ - ۶۷۲.

شارح کتاب "الکوکب المنیر" در این زمینه می گوید: ابن عبدالبر اجماع علما را بر این امر ذکر کرده که: در اصول دین به احادیث آحاد عمل می شود.^۱

ابن القیم الجوزیه - رحمه الله - می فرماید: این گونه اخبار اگر موجب یقین هم نباشند ظن غالبی را به بار می آورند و همچنانکه می توان احکام عملی را به وسیله آنها اثبات نمود، اثبات اسماء وصفات الهی نیز از طریق احادیث آحاد اشکالی ندارد، زیرا چه تفاوتی میان احکام طلبی و مسائل خبری وجود دارد به گونه ای که در یکی از آنها به حدیث آحاد عمل شود ولی در دیگری فاقد اعتبار باشد، بنابر این همواره احادیث آحاد در هر دو زمینه ها مورد اعتماد بوده و یاران بزگوار پیامبر خدا، تابعین ومحدثان این گونه احادیث را در زمینه اسماء وصفات، قضا و قدر و احکام تکلیفی معتبر دانسته اند واز هیچ کدام از ایشان روایت نشده که در پذیرش احادیث آحاد میان احکام عملی و خبر دادن از خدا واسماء وصفاتش تفاوتی قائل بوده باشند.^۲

محمد امین شنقیطی - رحمه الله - نیز در این باره می گوید: واقعیتی که سرپیچی از آن جایز نمی باشد این است که: احادیث آحاد صحیح چنانچه در فروع واحکام عملی معتبر است در اصول نیز پذیرفته می شود، بنابر این احادیثی که در زمینه صفات خداوند روایت شده باید بدانها معتقد بود و آنها را به گونه ای شایسته برای ایشان اثبات کرد، چون ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (الشوری: ۱۱) ترجمه: چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا. بدین ترتیب روشن می شود آنچه متکلمان و پیروانشان می گویند که: چون اخبار آحاد یقین آور نیستند نمی توان مسائل اعتقادی را بدانها اثبات کرد زیرا باید عقاید بر پایه علم و یقین بنا نهاده شوند، مردود و از درجه اعتبار ساقط می باشد، برای اثبات غلط بودنش همین قدر کافی است که مستلزم مردود شمردن روایات بسیاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها از روی هواپرستی می گردد.^۳

امام شافعی - رحمه الله - پیرامون موضوع عمل کردن به حدیث آحاد در همه زمینه ها مذهب پیشینیان (سلف) را پشتیبانی کرده و نه تنها میان امور اعتقادی و دیگر مسائل تفاوتی قائل نشده بلکه از ایشان نقل گشته که در پاسخ سعید بن اسد درباره حدیث روایت خداوند در قیامت گفته است: ای پسر اسد! زنده

^۱ شرح الکوکب المنیر ۳۵۲/۲ ولوامع الانوار البهیة ۱۹/۱.

^۲ مختصر الصواعق ۴۱۲/۲.

^۳ مذكرة فی اصول الفقه ۱۰۴ - ۱۰۵.

بمانم یا بمیرم راجع به من چنین قضاوت کن که: هر حدیث صحیحی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پذیرفته و بدان معتقدم گرچه آن را هم نشنیده باشم.^۱

بنابر این شافعی معیار پذیرش حدیث آحاد را صحت انتساب به پیامبر اکرم قرار داده - که پیشتر به شرایط قبول خبر واحد از نظر وی اشاره شد - و میان حدیث متواتر و آحاد هیچ گونه تفاوتی نگذاشته است بلکه از منظر ایشان همه آنها مفید علم و موجب عمل بدان خواهد بود.

ایشان - رحمه الله - در این باره چنین می گویند: هرگاه یک نفر پرسید: بر اساس کدام نص، خبر یا اجماعی حدیث آحاد را حجت می دانید؟ در پاسخ می گویم: ابن مسعود رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که: (نَصْرُ اللَّهِ عِبَادًا سَمِعَ مَقَالَتِي فحفظها ووعاها وأدأها فربّ حامل فقه غير فقيه وربّ حامل فقه إلى من هو أفقه منه ثلاث لا يغل عليهن: قلب مسلم إخلاص العمل لله والنصيحة للمسلمين ولزوم جماعتهم فإن دعوتهم تحيط من ورائهم).^۲ ترجمه: { خداوند چهره آن بنده را شاداب و با طراوت گرداند که سخن مرا حفظ کرده، به خاطر سپرده و در وقت مناسب خود آن را به دیگران برساند، چون بسیاری از حاملان فقه و علوم خود غیر فقیه و یا نسلهای پس از ایشان داناتر هستند. سه چیز مورد خیانت قرار نمی گیرند: قلب انسان مسلمان (یعنی هیچ گاه قلب وی به خیانت و غرض ورزی مبتلا نمی گردد تا مانع تبلیغ علم شود)، خالصانه برای خدا کوشیدن و دلسوزی برای مسلمانان و همراهی با گروه ایشان، زیرا دعوت آنان افراد پس از خود را دربر می گیرد. }

شافعی در تحلیل حدیث بالا می گوید: وقتی پیامبر خدا تک تک افراد را به حفظ و فراگیری سخنانش فراخوانده باشد، بیانگر این نکته است که ایشان مردم را جز به چیزی که حجت بر دیگران باشد دستور نمی دهد، زیرا هرچه از وی روایت می گردد یا در ارتباط با حلال و حرام، یا حدود، یا اموال و یا دلسوزی برای دین و دنیا می باشد. و همچنین دال بر این امر است که گاهی یک نفر غیر فقیه حامل چیز ارزشمندی است که خودش بدان پی نبرده و تنها آن را به خاطر سپرده است، و فرمان ایشان به همراهی با گروه مسلمانان لزوم اجماع و همبستگی ایشان را می رساند.

^۱ المناقب بیهقی ۴۲۱/۱.

^۲ ترمذی، حدیث شماره ۲۷۴۹، ابن ماجه ۸۵/۱ و مسند احمد (۴۱۵۷) همراه تحقیق احمد شاکر. این حدیث از طرقی بسیاری روایت گشته که به حد تواتر رسیده و استاد عبدالمحسن العباد در تحقیق تحت عنوان: دراسة حدیث نضرا لله امرء سمع مقالتي رواية ودرایة، به گردآوری آنها پرداخته است.

آنگاه با سند خود حدیث ابورافع رضی الله عنه خدمتگذار پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل می کند که: (لا الفین احدکم متکئا علی أریکته یأتیہ الأمر من أمری مما نهیت عنه أو أمرت به فیقول: لا ندری ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه) ^۱ {هیچ کدام از شما را نبینم در حالیکه بر بستر خویش تکیه زده، امر یا منعی از سوی من به وی برسد و بگوید: اطلاعاتی از آن نداریم، هرچه را در کتاب خدا بیابیم از آن دنباله روی می کنیم.}

شافعی در توضیح حدیث مزبور نیز می گوید: این حدیث دال بر تایید خبر از پیامبر خدا بوده و همچنین اعلام ایشان به لزوم پیروی از آن را می رساند گرچه در کتاب خدا هم وجود نداشته باشد. یکی دیگر از دلایل ایشان روی گردانی ساکنان منطقه "قبا" به سوی کعبه به وسیله خبر دادن یک نفر، است. زیرا وی با سند خود از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که: (مردم قبا در حین ادای نماز صبح بودند که یک نفر آمد و گفت: دستور روکردن به قبله برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده است لذا رو به قبله نمایید، نمازگذاران که روبه شام نماز می خواندند، به طرف کعبه برگشتند.) ^۲

شافعی در تحلیل حدیث بالا می گوید: مردم منطقه قبا که جزو سابقین انصار و دارای بینشی عمیق بوده و بیشتر روکردن به طرف قبله ای بر ایشان واجب گشته بود، حق نداشتند از جهت فعلی خود برگردند مگر از طریق دلیلی الزام آور، حال آنکه ایشان نه خدمت پیامبر اکرم رسیده بودند و نه شاهد نزول وحی مرتبط با تحویل قبله بودند بنابر این تنها بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش روبه قبله کردند نه از طریق خبر عمومی. و گزارش یک نفر راستگو و مورد اعتماد را جهت اثبات آن پذیرفته و فرمان پیامبر خدا را به اجرا در آوردند.

مردم قبا جز به واسطه خبر آحاد از قبله پیشین خود دست نکشیدند و یقین داشتند چنان اخباری اگر از طرف فردی راستگو اعلام شود، حجت محسوب می گردد. و ممکن نبود آنان به چنین امر مهمی اقدام کنند مگر اینکه از روی علم و یقین باشد، و ادعا نداشتند خبر آن را به پیامبر خدا برسانند، و اگر در زمینه تحویل قبله پذیرش خبر یک نفر مورد اعتماد را واجب نمی دانستند، بدون تردید پیامبر به ایشان اطلاع می داد که حق نداشتید از قبله خود دست بکشید مگر در صورت وصول خبری عام و یا گزارش بیش از یک نفر که موجب علم و یقین می باشد. ^۳

^۱ سند این حدیث بیشتر بررسی شد.

^۲ صحیح بخاری ۱/۱۵۷، مسلم ۱/۱۴۸ و الام ۱/۸۱.

^۳ الرسالة ۴۰۱ - ۴۰۸. بیانات شافعی دال بر آن است که ایشان معتقد به یقین بخش بودن خبر آحاد بوده اند.

آنگاه پس از اشاره به پاره ای روایات دال بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد و یقین بخش بودنش و ذکر نمونه هایی در این زمینه، می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان سرپرست حجاج که از مناطق مختلف آمده بودند، معرفی نمود، وی نیز به نمایندگی از طرف پیامبر مناسک حج را به آنان آموزش داد و از حقوق و تکالیف مربوطه هم مطلعشان ساخت.

در همان سال علی بن ابی طالب را گسیل داشت تا در روز عید قربان ضمن قرائت فراهایی از سوره توبه در جمع حجاج، ایشان را از اوامر ونهی هایی نیز خبر دهد. ابوبکر و علی در میان ساکنان مکه به فضل، دین و صداقت شهرت یافته بودند و هر که نیز از ایشان بی اطلاع بود راجع به زندگیشان پرس و جو کرده و کسی پیدا می شد که اوضاع و احوالشان را برایش توضیح دهد. اگر یک نفر از نظر پیامبر خدا حجت محسوب نمی شد، هرگز به چنان کاری اقدام نمی کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کارگزارانی را به مناطق مختلف فرستاد که اسامی و محل کارشان در تاریخ ثبت و از آن اطلاع کامل داریم:

قیس بن عاصم و زبیرقان بن بدر و ابن نُویره را چون در میان قومشان از جایگاه علمی و صداقت و اعتماد برخوردار بودند، به سوی ایشان گسیل داشت.

هیئتی از سرزمین بحرین خدمت پیامبر آمدند و در ضمن درخواست کردند کسی را به سوی ایشان روانه فرماید، وی نیز پسر سعید بن عاص را همراهشان فرستاد.

معاذ بن جبل را به علت برخورداری از جایگاه مطلوب و صداقت میان مردم یمن به سوی ایشان روانه کرد و به وی فرمان داد با پیروانش به جنگ مخالفان رفته و واجبات الهی را به مردم تعلیم دهد، و همچنین سهم مقرر از اموالشان را جمع آوری نماید.

پیامبر خدا هر که را به سوی سرزمینی می فرستاد به وی فرمان می داد: تکالیف دینی را به مردمان تحت امرش آموزش دهد. و از هیچ کدام از آنان گزارش نشده که خطاب به فرستاده پیامبر گفته باشد: تو یک نفر هستی و حق نداری آنچه را از پیامبر خدا شنیده ایم از ما بگیری.^۱

این هم یک نکته بسیار روشن است که - چنانکه در حدیث معاذ آمده است - بزرگترین پیام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نمایندگانش مساله توحید و یکتاپرستی بود.

^۱ الرسالة ۴۱۴ - ۴۱۷.

شافعی در ادامه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرماندهانی را در راس دسته هایی روانه می کرد و هرکدام از ایشان مسئول پیگیری وظیف محوله بود، زیرا آنان مکلف بودند پیام دین را به گوش کسانی برسانند که از آن بی اطلاع اند، و همچنین با مخالفان ستیزه جو وارد میدان نبرد شوند.

ایشان می توانستند چند نفر را به سوی هر سرزمینی بفرستند ولی چنان نکردند، و همچنین در یک زمان دوازده نفر را به سوی دوازده پادشاه گسیل داشت تا تعالیم اسلام را به ایشان خبر دهند. کارگزاران و فرمانداران، اوامر و نواهی مندرج در نامه های پیامبر خدا را اجرا نموده و هیچ یک از ایشان حق نداشت دستوراتشان را نادیده بگیرد، و در مقابل وی نیز نمایندگانش را جز در میان افراد صادق و درستکار انتخاب نمی نمود.

شافعی می گوید: جانشینان و فرمانروایان پس از ایشان هم چنان رفتار نموده و بالاخره مسلمانان اجماع کردند که باید هم شخص اول مملکت (خلیفه)، هم قاضی، هم امیر و هم امام یکی باشند، ولذا ابوبکر و سپس عمر را انتخاب نموده و عمر نیز دستور داد از میان شش نفر اهل مشورت تعیین شده یکی را به عنوان خلیفه خود انتخاب کنند که نهایتاً عبدالرحمن بن عوف، عثمان بن عفان را برگزید.

بنابر این وقتی می بینیم در نامه ی عمرو بن حزم آمده که پیامبر خدا می فرماید: (وفی کل إصبع مما هنالك عشر من الإبل)؛ {دیه هر یک از انگشتان انسان ده نفر شتر است}، مردم با وجود آنکه پیشتر مخالف بودند از آن دنباله روی نموده، و تا زمانیکه صحت نامه را به اثبات نرساندند، از آن سر باز می زدند.^۱

نامه عمرو بن حزم دو نکته را به اثبات می رساند: یکی پذیرش خبر، و دیگری قبول خبر در همان حالی که صحتش ثابت شده است، گرچه زمان عمل کردن ائمه بدان نیز سپری نشده باشد.^۲

^۱ علامه احمد شاکر پیرامون نامه عمرو بن حزم می گوید: نامه ی ارزشمندی است که پیامبر خدا برای مردم یمن نوشت و به وسیله عمرو برایشان فرستاد، سپس نامه مزبور پیش برخی از افراد خانواده عمرو پیدا شد و مردم آن را روایت نمودند. دانشمندان در رابطه با متصل یا منقطع بودن سندش تحقیقات زیادی انجام داده اند که دیدگاه معتبر از نظر ما متصل بودنش است. حاکم در کتاب: المستدرک ۱/۳۹۵ - ۳۹۷ حدیث مزبور را به صورت مبسوط آورده و تصحیحش کرده و سیوطی نیز در کتاب: الدر المنتور ۱/۳۴۳ از وی نقل نموده است. الرسالة ۴۲۳.

ابن عبد البر می گوید: نامه ابن حزم به صورت مسند روایت گشته و نزد دانشمندان چنان شهرت یافته که نیازی به سند ندارد. الموطأ ۱/۱۹۹.

^۲ الرسالة ۴۱۷ - ۴۲۳.

و همچنین بر این نکته دلالت دارد که اگر زمان عمل یکی از ائمه نیز بدان سپری شده باشد ولی بعد از آن حدیث دیگری از پیامبر را بیابد که با عمل وی در تضاد بود، باید رفتار قبلیش را بخاطر خبر مزبور وانهد، و همچنین بیانگر این است که حدیث پیامبر خدا به وسیله خودش اثبات می گردد نه رفتار پس از ایشان.^۱

شافعی پس از اشاره به نمونه های زیادی از کتاب و سنت و اجماع صحابه و علمای بعد از آنان بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد، می گوید: اگر برای یک نفر از مردم پیرامون علم خاص و جزئی جایز باشد بگوید: مسلمانان از قدیم و ندیم بر تایید حدیث آحاد و گردن نهادن بدان اجماع کرده و هیچ کدام از فقها خلاف آن را نگفته اند، برای من نیز جایز است معتقد به چنان چیزی باشم.^۲

از بیانات مزبور به این نتیجه می رسیم که: امام شافعی - رحمه الله - در وجوب عمل کردن به حدیث آحاد میان مسائل اعتقادی و دیگر زمینه ها - چنانکه از مثالها پیدا است - تفاوتی قائل نمی باشند. حکم کسیکه حدیث آحاد را مردود می شمارد:

امام شافعی - رحمه الله - در این باره می فرماید: از نظر من برای هیچ دانشمندی درست نیست از یک سو بیش از حد خبر آحاد را تایید و چیزها را به وسیله آن حلال یا حرام شمارد و از سوی دیگر امثال چنان اخباری را رد نماید مگر اینکه حدیثی مخالف آن را شنیده، یا به معتبرتر از آنچه و آن کس که از وی شنیده، دست یافته باشد، یا فردی که از وی شنیده به درجه حافظی نرسیده یا متهم بوده و یا راوی پیش از او متهم باشد و یا حدیث مزبور دو معنا را در بر داشته و یکی از آن دو را انتخاب نماید. ولی اگر هیچ کدام از عوامل مزبور در رد خبر آحاد دخیل نبود - که پاره ای از آنها به عنوان معذرت برایش محسوب می شوند - به باور ما مرتکب اشتباه معذرت ناپذیری گشته است.^۳

شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - در کتاب «رفع الملام عن الائمة الاعلام» برای مخالفت علما با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله به ده سبب اشاره می کند که - ان شاء الله - یکی از آنها باعث بخشودگی گناهشان خواهد شد.

ابن تیمیه می افزاید: یکی از آن معذرتها این است که حدیث مزبور به وی نرسیده باشد، یا از آن اطلاع حاصل کرده ولی برایش ثابت نشده، یا از روی خطا معتقد به ضعفش بوده، یا از یاد برده باشد، یا به

^۱ همان ۴۲۴.

^۲ همان ۴۵۷.

^۳ همان ۴۵۹ - ۴۶۰.

هنگام صدور فتوی متوجه معنایش نشده و یا اصلاً معتقد باشد معنایی دربر ندارد، و یا بالاخره معتقد باشد دلیلی دیگر دال بر ضعف، منسوخ بودن و یا تاویلش وجود دارد و نهایتاً به این نتیجه رسیده که هر یک از حالتها و شرایط گوناگون حکم خاص خود را می طلبد. هر کدام از علما یکی از معذرت‌های مزبور را داشته باشد معذور و در غیر این صورت - مانند کسیکه تنها از روی تعصب حجیت حدیث آحاد را انکار و یا عمل کردن بدان را ترک می کند - معذرتش غیر قابل قبول می باشد.

موضعگیری امام شافعی - رحمه الله - در برابر تقلید:

دانشمندان در تعریف تقلید گفته اند: پذیرش بدون دلیل دیدگاه دیگران، تقلید به شمار می آید.^۱

پیشینیان - رحمه الله - تقلید و دنباله روی کورکورانه از دیگران را نکوهش نموده و تنها برای توده مردم تجویزش کرده اند، ابن عبدالبر - رحمه الله - بآبی را تحت عنوان "فساد التقلید و نفیه و الفرق بین التقلید و الاتباع" گشوده و می گوید: خداوند در چند جای قرآن تقلید را نکوهش کرده و می فرماید: ﴿أَتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ التوبة: ۳۱ ترجمه: اینان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند.

سپس به حدیث عدی بن حاتم اشاره می کند که می فرماید: در حالیکه صلیبی برگردن داشتم خدمت پیامبر خدا ﷺ رفتم، فرمود: ای عدی این بت را از گردنت دور انداز، پس از آنکه صلیب را پرت کردم پیامبر شروع به خواندن سوره توبه کرد تا به آیه ﴿أَتَّخِذُوا﴾ رسید. گفتم: ای پیامبر خدا! ما آنان را به جای خدا اله خویش قرار نداده بودیم، فرمود: آری چنان کرده بودی، مگر حرامهای خدا را حلال و حلالهایش را حرام نمی کردند و شما نیز از ایشان دنباله روی می نمودید؟ گفتم: آری، فرمود: عبادت کردنشان هم همینگونه است.^۲

آنگاه به پاره ای نصوص در این زمینه اشاره کرده و می گوید: آیات زیادی پیرامون نکوهش تقلید از نیاکان و پیشینیان وارد گشته که علما این آیات را مستند رد تقلید قرار داده اند. سپس می گوید: ابیاتی را در نکوهش تقلید سروده ام که پاداش فراوان آنها را از خدا می جویم، چون برخی مردم اشعار را به زودی حفظ کرده ولی به خاطر سپردن نثر بر وی دشوار می آید:

^۱ روضة الناظر ۳۴۳.

^۲ ترمذی در تفسیر سوره براءت ۴/۳۴۱ - ۳۴۲ آن را روایت کرده و می گوید: حدیث غربی است که جز از طریق عبدالسلام بن حرب و غطف بن اعین روایت نشده و ایشان هم معروف نیستند. ابن حجر در کتاب التقریب، شرح حال شماره: ۵۳۶۴ غطف را ضعیف می پندارد.

یا سائلی عن موضع التقليد خذ	عنی الجواب بفهم لبّ حاضر
وأصغ إلى قولی و دین بنصیحتی	واحفظ علی بوادری و نوادری
لا فرق بین مقلد و بهیمه	تنقاد بین جنادل و دعائر
تبا لقااض أولفت لا یری	عللا و معنی للمقال السائر
فإذا اقتدیت فبالکتاب و سنة	المبعوث بالدين الحنيف الطاهر
ثم الصحابة عند عدمک سنة	فأولاک اهل نهی و اهل بصائر
و کذاک إجماع الذین یلوئهم	من تابعیهم کابرا عن کابر
إجماع أمتنا و قول نیینا	مثل النصوص لدى الکتاب الزاهر ^۱

ای کسیکه از جایگاه تقلید می پرسید! همچون شخصی عاقل و دانا پاسخ را از من بشنو، به اندرزهایم گوش بده و آنها را بپذیر و تیز هوشیها و شگفتیهایم را نگه دار، هیچ تفاوتی میان انسان مقلد و حیوانی وجود ندارد که خود را در بین صخره ها و چهارپایانی گیر داده باشد. نابود باد آن کسیکه در مسند قضاوت یا فتوا نشسته ولی در علل و مدلولات گفته ها دقت نمی کند. پس هرگاه خواستی دنباله روی نمایی، از کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کن که آئین راستین و پاکیزه است، و به هنگام فقدان سنت از یاران بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله دنباله روی نما، چرا که ایشان اهل خرد و بینش و آگاهی بودند، و همچنین است اجماع فرزندانگان و نجیب زاده گان پس از آنان. اجماع امت و گفته های پیامبرمان از نظر کتاب فروزان و تابناک خدا بسان نصوص الهی اند.

این خویز منداد بصری مالکی مذهب در این زمینه می گوید: تقلید از نگاه شریعت به معنی بازگشت به گفته ای بدون دلیل است که ممنوع محسوب می شود، و اتباع و دنباله روی عبارت از چیز دارای دلیل و حجت می باشد.

ایشان در جایی دیگر می گویند: هرگاه بدون دلیلی الزام آور از کسی پیروی کردی مقلد وی شده ای که چنین کاری در دین خدا ممنوع می باشد، ولی اگر دلیلی معتبر پیروی از کسی را بر تو واجب کرد دنباله رو او به حساب می آید که از منظر شریعت جائز و بدون اشکال است.^۲

خویز منداد - رحمه الله - نصوصی از کتاب و سنت و گفته های سلف را در ذم و نکوهش تقلید جمع آوری نموده و سپس می گوید: گروهی از فقها علیه معتقدان به جواز تقلید دلایلی عقلی ارائه داده اند و

^۱ جامع بیان العلم ۱۰۹/۲ - ۱۱۵.

^۲ همان ۱۱۷/۲.

زیباترینشان استدلالات مزنی - رحمه الله - است که از شاگردان ممتاز و برجسته شافعی به شمار می آید، وی می گوید: از کسیکه معتقد به تقلید است پرسیده می شود: آیا در آنچه بدان حکم کرده ای دلیلی داری؟ اگر گفت آری، بنیان تقلیدش فرو می ریزد، زیرا از روی دلیل بدان پایبند شده نه بخاطر تقلید از دیگران. واگر هم پاسخ منفی داد از او می پرسیم: چرا خونها را ریخته، آبروریزی کرده و اموال مردم را تباه ساخته ای حال آنکه خداوند آنها را جز از روی دلیل و مدرک حرام شمرده است؟ ﴿إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّن سُلْطٰنٍ﴾ یونس: ۶۸ ترجمه: آیا شما را بر این [ادعا] حجتی نیست.

مزنی می افزاید: اگر گفت: من می دانم به هدف اصابت کرده ام گرچه دلیلش را هم ندانم، چون از یکی از علمای بارز پیروی نموده ام که او بدون دلیل سخن نمی گوید ولی دلیلش از من پوشیده است، به او می گوئیم: اگر درست باشد از معلمت که بدون دلیل حرف نمی زند، دنباله روی نمایی، جایز است از معلم معلمت نیز پیروی کنی چون او هم بدون دلیل اقدام به صدور رای نمی کند، اگر گفت آری چنان است، او تقلید از معلمش را بخاطر معلمی والاتر کنار گذاشته و به همین ترتیب ادامه می یابد تا به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله منتهی می شود. واگر هم سخن خویش را نقض کرد، به وی می گوئیم: چطور ممکن است تقلید از شخصی پایین تر درست باشد ولی تقلید از کسی والاتر و آگاهتر به مسائل جایز نباشد؟ اگر در توجیه آن پاسخ داد: زیرا گرچه معلم پایین مرتبه تر است ولی چون دانش پیشینیان خویش را گردآوری و به حیطه معلومات خود افزوده است، دانایتر و دارای بینشی عمیق تر می باشد، جواب می دهیم: کسیکه شاگرد معلم توبوده هم چنان است زیرا وی دانش معلمت و اساتید پیش از وی را آموخته پس باید از وی (شاگرد) دنباله روی کرده و تقلید معلمت را وانهد، و همچنین تو به تقلید از خودت سزاوارتر هستی چون تو اطلاعات پیشینیان را در سینه داری. اگر سخنان پیشین را تکرار نمود، تقلید از دانشمندان پایین مرتبه را سزاوارتر از دنباله روی از یاران پیامبر می پندارد، و همچنین از نظر وی باید صحابه دنباله رو فرد پایین تر از خود (تابعی) بوده و به همین ترتیب فرد والاتر پیرو پایین تر از خودش باشد که منتهی گشتن به چنان نتیجه ای برای اثبات پوچی و بی ارزشی این دیدگاه، کفایت می کند.^۱

آنچه از سخنان ابن عبدالبر استنباط می شود اینکه: پیشینیان نه تنها تقلید را نکوهش کرده که در صورت تعصب کورکورانه حرام نیز قلمدادش نموده اند، وی در این راستا می گوید: تقلید عبارت از این است که بدون شناخت و اطلاع از مدلول سخن کسی از آن دنباله روی کرده و بخاطر بیم دست برداشتن از آن با

^۱ جامع بیان العلم ۱۱۶ - ۱۱۷.

وجود آگاهی از خطا بودنش، نگذارید پرده از روی آن برداشته شود، که این گونه تقلید در دین خدا حرام محسوب می گردد.^۱

البته بیشتر به دیدگاه ایشان پیرامون تجویز تقلید برای توده مردم اشاره شد.

ابن تیمیه - رحمه الله - این موضوع را بیشتر شکافته و می فرماید: مسائل فرعی متکلمان و فقیه نماها نیز از آن نوع است که تامل و اجتهاد در آنها را حتی بر مردم عامی هم لازم می دانند، زیرا اگر چنان چیزی بر تک تک افراد واجب باشد باید به همراه قدرت فهم و دریافت مسائل و بیرون کشیدن آنها از دل دلایل تفصیلی باشد که انجام چنین کاری از توان بیشتر مردم خارج است.

در مقابل ایشان، پیروان مذاهب، تقلید را بر همه افراد پس از ائمه - اعم از دانشمندان و توده مردم - واجب دانسته اند، برخی از آنان تقلید را از دوران ابوحنیفه و مالک به بعد، لازم می دانند.

در باره لزوم پیروی از مجتهد معینی در همه عزیمتها و رخصتها دو دیدگاه وجود دارد که پیروان امام احمد و شافعی بدانها اشاره کرده اند، ولی آیا آن کار بر فرد عامی نیز واجب است؟

اکثر قریب به اتفاق علما اجتهاد و تقلید را به طور کلی جایز می دانند، نه اینکه اجتهاد را بر همه واجب و تقلید را حرام پنداشته و یا تقلید را بر همه واجب و اجتهاد را حرام بدانند، بلکه معتقدند پرداختن به امر اجتهاد برای شخص جامع شرایط جایز و تقلید نیز برای کسیکه فاقد قدرت استنباط است درست می باشد. و اما درباره جواز تقلید برای انسان توانا بر انجام اجتهاد اختلاف نظر دارند، صحیحترین دیدگاه در این زمینه این است که در صورت و اماندن از انجام اجتهاد بخاطر برابری ادله با یکدیگر، یا کمی وقت و یا روشن نبودن دلیل برایش، جایز و بلامانع است، چون در آن صورت وجوب اجتهاد از وی ساقط و تقلید که جانشین اجتهاد محسوب می گردد بر او واجب می شود، چنانکه اگر از استعمال آب برای پاکیزگی عاجز بود به تیمم روی می آورد.

انسان عامی (غیر مجتهد) نیز چنان است، یعنی اگر توانایی اجتهاد در برخی زمینه ها را داشت، پرداختن بدان برایش جایز می باشد، چون اجتهاد امری تجزئه پذیر و قابل انقسام است و حکم آن براساس قدرت و عدم قدرت تغییر می یابد.

گاهی یک نفر در پاره ای چیزها توانا و در برخی دیگر درمانده است، ولی قدرت اجتهاد جز در صورت دست یابی به علوم و ابزار لازم امکان پذیر نمی باشد. و اما اجتهاد در تنها یک مساله از مسائل علمی بعید به نظر می رسد.^۱

^۱ همان ۳۷/۲.

این بود چکیده مذهب پیشینیان در این مساله که بخاطر اهمیتش با اندک تفصیلی بدان پرداختم و اکنون نیز - ان شاء الله - به دیدگاه شافعی در زمینه می پردازم:

شافعی - رحمه الله - در بیان موضعگیری مردم نسبت به حدیث می گوید: متکلمان در باره تایید خبرهای دریافتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اختلاف نظر شدیدی دارند، دیگران نیز که از دید توده مردم به فقیه شهرت یافته اند، به دسته های متعددی پراکنده شده اند، گروهی از ایشان در امر تقلید، کاستن از دقت و تامل، غفلت و شتاب در دست یافتن به ریاست غلو و زیاده روی نموده اند^۱

ایشان می گویند: کسانی از آنان به واسطه سرگرم شدن به تقلید و دنباله روی از دیگران دچار غفلت و بی خبری گشته اند که امیدوارم خداوند از ما و ایشان درگذرد.^۲

آنچه از سخنان بالا به دست می آید اینکه: شافعی رحمته تقلید را نکوهش و به باد انتقاد می گیرد، چون به رد نصوص ثابت شریعت و دقت نکردن در کتاب و سنت و غفلت از آنها می انجامد، البته مخفی نماند برخی مردم به علت مقام دوستی از آن غفلت می ورزند.

شافعی در موارد متعددی تقلید را به باد انتقاد گرفته است که به فرازهایی از آنها اشاره می کنیم:

• هرگاه چیزی گفتم که خلاف حدیث صحیح پیامبر بود، حدیث ایشان صلی الله علیه و آله را برگرفته از من دنباله روی نکنید.^۳

• هرگاه در نوشته هایم چیزی را خلاف سنت پیامبر یافتید، سنت ایشان را گرفته و آنچه را من گفته ام، وانهید.^۴

• هرگاه حدیث صحیحی یافت شد، مذهب من نیز چنان است.^۵

شافعی نیز مانند دیگر علمای اهل سنت و جماعت متهم شده که گو یا بخاطر منافع دنیایی تقلید را کنار گذاشته است، وی می گوید: برخی معتقدند: من تنها بخاطر دنیا با ابو فلان مخالفت کرده ام، چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه دنیا در کنترل ایشان می باشد؟ انسان دنیا را تنها بخاطر پرکردن شکم و

^۱ مجموع الفتاوی ۲/۲۰۳ - ۲۰۴.

^۲ جماع العلم ۱۲.

^۳ الرسالة ۴۲.

^۴ المناقب ۱/۴۷۳، آداب الشافعی ۶۷ - ۶۸ و الحلیة ۹/۱۰۶ - ۱۰۷.

^۵ المناقب ۱/۴۷۲ و توالی التاسیس ۶۳.

^۶ رسالة السبکی از مجموعه: الرسائل المنیریة ۳/۹۸.

تامین غریزه جنسی می خواهد ولی من از غذاهای لذیذ محروم شده و راه چاره ای نیز برای ازدواج - یعنی به علت بیماری بواسیر - ندارم، بلکه فقط بخاطر سرپیچیش از سنت پیامبر با وی مخالفت ورزیده ام.^۱

ولذا مزنی شاگرد برجسته اش که در ابتدای این بحث بیانات ایشان را در مناظره با مقلد، نقل کرد، در مقدمه مختصرش - که آن را از فقه و معلومات شافعی جمع آوری نموده - می گوید: این کتاب را از روی معلومات و مفهوم گفته های محمد بن ادریس شافعی - رحمه الله - نقل کرده ام تا آن را به ذهن طالبانش نزدیک سازم، البته جلوگیری ایشان را نیز از تقلید وی و دیگران اعلام می نمایم تا در دین خود تامل کرده و جانب احتیاط را برگزینند.^۲

بدین ترتیب دیدگاه امام شافعی - رحمه الله - در زمینه نکوهش تقلید و علاقه شدید وی به پیروی از سنت و جلوگیری از تقلید او و دیگران، روشن می گردد که پیشینیان این امت - رحمهم الله - نیز چنان عمل کرده اند.^۳

اصل سوم: ارج نهادن وی به برداشت صحابه و پیروی از ایشان.

هنگام بحث از روش پیشینیان این امت در زمینه اثبات عقیده به بیان جایگاه رفیع والگو بودن صحابه از نظر ایشان، پرداختیم. در واقع یاران بزرگوار پیامبر شایستگی احراز چنین مقامی را دارند، زیرا ایشان چنان اند که عبدالله بن مسعود درباره ی آنان خطاب به مردم گفت: ای مردم! هرکدام از شما می خواهد به کسی اقتدا کند باید به شخص مرده ای تاسی جوید چراکه انسان زنده مورد اطمینان قطعی نیست، یاران پیامبر برترین این امت و از همه بیشتر دارای درونی بیدار، دانشی ریشه دار و آسانگیرتر بودند، ایشان گروهی بودند که خداوند آنان را برای همراهی پیامبر و اقامه آئینش برگزیده بود، پس مقامشان را ارج نهدید، از ایشان دنباله روی نموده و در حد توان اخلاق و دینشان را سرمشق زندگیتان قرار دهید چون آنان بر راه راست حرکت می نمودند.^۴

^۱ المناقب ۱/۱۷۲.

^۲ مختصر المزنی ۱.

^۳ ایشان - رحمه الله - می گویند: هر که پیرو سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد موافق وی هستم و هر کس آن را وانهد از او

سرپیچی خواهیم کرد

^۴ جامع بیان العلم ۲/۹۷، درء تعارض العقل والنقل ۵/۶۹

سپس شافعی به ذکر نمونه های زیادی از کتاب و سنت و اجماع صحابه و دیگران بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد پرداخته و می گوید:

حذیفه در این زمینه می فرماید: ای گروه قُرّاء! بر راه راست حرکت نموده و پیشینیان را الگو قرار دهید، به خدا سوگند اگر چنین کنید بسیار پیش رفت کرده و اگر هم به طرف راست یا چپ حرکت نمایید به گمراهی بزرگی دچار گشته اید.^۱

امام احمد - رحمه الله - می فرماید: پایه های سنت از نظر ما چنگ انداختن به روش و رفتار یاران پیامبر است.^۲

امام شافعی نیز - رحمه الله - چنین دیدگاهی داشته و همین راه را پیموداند است. ایشان در پاسخ به پرسش شخصی پیرامون موضعگیری درست به هنگام اختلاف نظر صحابه بر سر مسأله ای، فرمود: به آنچه با قرآن، سنت، اجماع یا قیاس مطابقت دارد تمسک می ورزیم، مناظره کننده گفت: اگر یکی از ایشان دیدگاهی داشت که موافقت یا مخالفت دیگران با وی محرز نشده باشد آیا دلیلی از کتاب، سنت و یا اجماع در دست داری که پیروی از وی را ایجاب نماید؟

امام می گوید به او گفتم: نه در کتاب و نه در سنت چنین چیزی را نمی یابیم، ولی دانشمندان را می بینیم گاهی از رأی ایشان پیروی می نمایند، گاهی هم بدان اهتمام نمی ورزند و برخی اوقات نیز در آنچه ایشان بدان تمسک ورزیده اند با هم اختلاف نظر دارند.

گفت: تو خودت به چه نتیجه ای رسیده اید؟

گفتم: هرگاه به چیزی برخوردیم که در کتاب، سنت، اجماع و یا قیاس یافت نمی شد، به دیدگاه یکی از ایشان تمسک می ورزم، و کمتر مواردی به چشم می خورد که یکی از آنان دیدگاهی داشته و دیگران با وی مخالفت نکرده باشند.^۳

ایشان در جایی دیگر می فرمایند: در هر جا که حکم قرآن و سنت محرز و مشخص بود، گوش فرادادن و پیروی از آن اجتناب ناپذیر است، و در غیر این صورت به گفته های صحابه یا یکی از ایشان روی می آوریم، سپس در صورت تقلید پیروی از آراء پیشوایانی همچون ابوبکر، عمر یا عثمان نزد ما پسندیده

^۱ منهاج السنة ۵/۸۱، البته محقق آن راجع به صحت و سقم این سخن اظهار نظری ننموده است. در کتاب الابانة اثر ابن بطّة ۱/۳۳۲ نیز بدان اشاره شده است.

^۲ جامع بیان العلم ۲/۹۷، منهاج السنة ۶/۸۱.

^۳ الرسالة ۵۹۶-۵۹۸.

تراست، چون اگر دلیلی برزددیکتر بودن یکی از آراء با کتاب و سنت در میان نبود از دیدگاهی پیروی می کنیم که نشانه ای همراه داشته باشد، زیرا مشهور است که گفته امام برای مردم الزام آور بوده و چنین شخصی معتبرتر از کسی است که برای یک نفر فتوا می دهد و احتمال قبول ورد آن از سوی مردم وجود دارد، بیشتر مفتیان هم در مجالس و مناسبتهای گوناگون به اظهار نظر می پردازند ولی مردم بسان ارزش قائل شدن برای دیدگاه امام، به رأی وی اهتمام نمی ورزند. پیشوایان راستین را می بینیم وقتی که راجع به مسأله ای از کتاب و سنت از ایشان سؤال می شود و پاسخ را چنانکه می پندارند عرضه می کنند ولی هنگامیکه خلاف دیدگاهشان را به آنان خبر می دهند می پذیرند، و از اینکه به تقوای الهی و کمالاتشان برگردند، سرباز نمی زنند، بنابراین هرگاه راجع به موضوعی از هیچ یک از ائمه چیزی در دست نبود یاران پیامبر خدا در جایگاهی قرار دارند که برای ما حجت و دنباله روی از ایشان بهتر از دیگران است. و علم نیز دارای درجات متفاوتی می باشد:

۱) کتاب و سنت صحیح.

۲) اجماع علماء در صورتی که دلیلی از کتاب و سنت وجود نداشته باشد.

۳) دیدگاه برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که مخالفتی با ایشان برای ما محرز نباشد.

۴) اختلاف نظر یاران پیامبر در زمینه کتاب و سنت.

۵) قیاس بر برخی طبقات، البته در صورت وجود کتاب و سنت غیر آن مرجع قرار داده نمی شود بلکه علوم و معارف تنها از مرجع بالاتر برگرفته میشود.^۱

یکی دیگر از دلایل دنباله روی امام شافعی از صحابه رضی الله عنه و ارج نهادنش به فهم و برداشت ایشان، این است که بیهقی از سخنان شافعی در الرسالة قدیم روایت حسن بن محمد زعفرانی را نقل می نماید که امام می فرماید:

خداوند سبحان در قرآن، تورات و انجیل یاران پیامبر را مورد تمجید و ستایش قرار می دهد و از زبان پیامبر نیز به گونه ای تعریف شده اند که هیچ کس دیگری به چنان جایگاهی دست نیافته است، پس خداوند آنان را مورد رحمت و محبت خویش قرار داده و رساندشان را به والاترین مقام صدیقین، شهداء و صالحین را به آنان شادباش می گوید. از طریق ایشان بود که سنتهای پیامبر بدون واسطه به ما انتقال داده شد، بنابر این آنان بودند که عام، خاص، عزم و راهنماییهای دین را دریافتند و آنچه را ما نمی دانستیم

^۱ الام ۲۶۵/۷، نظیر همین سخنان را از قول امام احمد در کتاب إعلام الموقعین ۱/۳۰-۳۱ ببینید.

شناختند، پس ایشان در هر دانش، اجتهاد، ورع، عقل و رأیی که موجب استنباط علوم و معارف می شود، برتر از ما هستند و دیدگاههایشان برای ما ارزشمندتر از آراء خودمان است.

ایشان در ادامه می گویند: هرگاه در صورت عدم وجود سنت پیامبر دیدگاه صحابه برایمان بازگوشد از آن دنباله روی می نماییم خواه اجماع داشته باشند یا اختلاف نظر و از چارچوب گفته هایشان بیرون نمی رویم، و اگر یک نفر از ایشان دیدگاهی داشت و دیگران با وی مخالفت نورزیدند رأیش را می پذیریم و بدان عمل می نماییم.^۱

بدون شک مسائل عقیده مهمترین چیزی است که در آنها از صحابه دنباله روی می شود بنابراین پیروی از ایشان برای هر مسلمانی بهتر و سزاوارتر از دیگران می باشد.

ابن القیم الجوزیه - رحمه الله - در راستا می فرماید: یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که رهبران مسلمانان و کاملترینشان هستند - در بسیاری از مسائل باهم اختلاف نظر داشته اند ولی خدا را شکر که در هیچ کدام از مسائل اعتقادی از قبیل: اسماء، صفات و افعال خداوند دچار اختلاف نشدند، بلکه همه آنان بدون استثناء اظهارات قرآن را گردن نهادند و به تأویل و تحریف آن روی نیاوردند، هیچ یک از ایشان نگفتند باید حقایقش را از مسیر اصلی خویش منحرف و بر معنای مجازی حمل نمود بلکه آن را با تمام و کمال پذیرفته و با ایمان و بزرگداشت به استقبالشان رفتند، روش واحدی را بر همه دستورات و فرامین قرآن و سنت حاکم نمودند و همانند منحرفان و بدعت گذاران نکردند که بدون آگاهی و دلایل آشکار پاره ای از آن را پذیرفته و پاره ای دیگر را وانهد حال آنکه همان موضعگیری که در قبال بخش مورد تأییدشان بر آنان لازم بود در برابر بخش مورد اختلاف و انکار نیز لازم و ضروری بود.^۲

اصل چهارم: کناره گیری از گروههای تفرقه انگیز (اهل اهواء)، بدعت گذاران و متکلمان و نکوهش آنان. هوی یعنی اینکه: انسان چیزی یا کسی را به اندازه ای دوست داشته باشد که دلش را تسخیر نماید.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ النزعات: ۴۰ ترجمه: یعنی نفس خویش را از شهوات و آرزوهای نفسانی بازداشت.^۳

راغب اصفهانی می گوید: هوی یعنی میل و علاقه نفس به شهوات، و به نفس مایل به شهوات هوی گفته می شود.

^۱ مناقب بیهقی ۴۴۳/۱، مناقب رازی ۴۹، منهاج السنة ۸۱/۶ و درء تعارض العقل والنقل ۳۱/۵.

^۲ إعلام الموقعین ۴۹/۱.

^۳ اللسان ۳۷۲/۱۵.

برخی معتقدند: علت نامگذاری آن (علاقه نفس به شهوات) به هوی این است که چون صاحبش را در دنیا به هر دره ای می افکند و در آخرت سبب سقوطش به جهنم می گردد.

خداوند پیروی از هوی را به شدت نکوهش نموده و می فرماید: ﴿أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ الجاثیه: ۲۳

ترجمه: پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده. و یا اینکه می فرماید ﴿وَلَّيْنِ

اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ البقرة: ۱۴۵. ترجمه: اگر از هوسهای ایشان پیروی کنی.

علت آنکه خداوند واژه هوی را با صیغه جمع آورده بدین خاطر است تا به ما بفهماند که هرکسی دارای هوی و ایده مخصوص به خود بوده و هواهای افراد پایان ناپذیر می باشد، بنابر این پیروی از آنها موجب نهایت گمراهی و سردرگمی می گردد.^۱

بدعت از نظر زبان شناختی از ریشه ابتداع گرفته شده است، می گویند: بدع الشيء ببدعه بدعا وابتدعه، یعنی: آن را ایجاد نمود و آغازش کرد، واژه «بدع» به چیز بدون سابقه گفته می شود. در قرآن کریم آمده

است ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ﴾ الأحقاف: ۹ ترجمه: یعنی من نخستین پیامبران نیستم «بلکه پیش از من پیامبران بسیاری برگزیده شده اند» {

بنابر این بدعت یعنی چیز تازه و آنچه پس از اتمام دین بدان افزوده گشته است.

در زبان عربی گفته می شود: بدّعه، یعنی: وی را به بدعت نسبت داد، بدیع یکی از نامهای مبارک خداوند است زیرا همه چیز توسط ایشان پدید آمده و جامه هستی را برتن کرده اند.^۲

شاطبی - رحمه الله - می گوید: اصل ریشه «بدع» برای چیزی بدون سابقه به کار می رود، این آیه نیز بدان

معنا اشاره دارد که ﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ البقرة: ۱۱۷ ترجمه: [او] پدید آورنده آسمانها و زمین

[است] { یعنی آسمانها و زمین را بدون اینکه بیشتر وجود داشته باشند، پدید آورده است...

می گویند: ابتدع فلان بدعة، یعنی روش بدون سابقه ای را آغاز کرد.^۳

شاطبی در تعریف اصطلاحی بدعت می گوید: روشی پدید آمده در دین است که با شریعت شباهت داشته و هدف از آن افراط در عبادت و بندگی برای خداوند است.^۴

^۱ مفردات راغب ۵۴۸.

^۲ اللسان ۳۵۱/۹.

^۳ الاعتصام ۳۶/۱.

^۴ الاعتصام ۳۷/۱.

این تعریف از جامع ترین و بهترین تعاریف بدعت به شمار می آید. بی گمان علم کلام از جمله بدعتهای پدیدآمده در دین محسوب می گردد و لذا در عنوان اصل چهارم بدان تصریح شد، چراکه بسیاری از دانشجویان و امثال ایشان فریب داده شده و آن را جزو دین به حساب آورده و نصوص کتاب و سنت را بخاطر آن وا نهاده اند.

بدون تردید ابتداع (نوآوری در دین) با اتباع (دنباله روی از پیشینیان در امور دینی) تضاد و ناهمگونی دارد که بیشتر به دیدگاه اهل سنت و جماعت پیرامون لزوم اتباع و پرهیز از ابتداع و نکوهش بدعتها و پیروان آنها اشاره رفت.

پاره ای از بدعت گذاران سخنی از امام شافعی در رابطه با تقسیم بدعت به دو بخش: بدعت پسندیده و بدعت گمراه ساز را، دستاویز قرارداده و به امر بدعت گذاری و نوآوری در دین پرداخته اند، حال آنکه کسی به عمق سخنان ایشان فرورود انحراف بدعت گذاران برایش محرز می گردد، زیرا امام در زمینه دنباله روی از سنت بیش از همه اصرار ورزیده و با بیاناتی روشن و بدون ابهام می فرماید:

نوآوریها دو گونه اند:

(۱) نوآوریهایی که با کتاب، سنت، گفتار صحابه و یا اجماع دانشمندان تضاد و ناهمخوانی دارد، این بخش از بدعتها موجبات گمراهی را فراهم می سازند.

(۲) کارهای خوب و شایسته ای که پدید آمده و با هیچ یک از موارد مزبور ناسازگاری ندارند، این نوع دوم ناپسند محسوب نمی گردد.

عمر بن خطاب رضی الله عنه راجع به نماز تراویح رمضان گفت: (نعمت البدعة هذه) یعنی: بهترین بدعت این است.

یعنی پدیدآمده و قبلاً نبوده و اکنون که هست به عنوان رد گذشته محسوب نمی گردد^۱

در روایتی آمده (البدعة بدعتان: بدعة محمودة و بدعة مذمومة، فما وافق السنة فهو المحمود و ما خالف السنة فهو المذموم)^۲: بدعت دو نوع است، بدعت پسندیده و بدعت نکوهیده، هرچه موافق سنت بود پسندیده و هرچه با آن مخالفت داشت نکوهیده به شمار می آید.

و همچنین حدیث پیشین عمر نیز مورد استناد قرار گرفته است.

^۱ صحیح بخاری، کتاب التراویح، باب: فضل من قام فی رمضان ۲/۷۰۷.

^۲ مناقب البیهقی ۱/۴۶۹.

^۳ حلیة الاولیاء ۹/۱۱۳ و الباعث علی انکار البدع ۱۵.

سخنان شافعی که بدان اشاره رفت با مدلول نصوص شریعت سازگاری کامل دارد، یعنی اینکه پیروی از کتاب و سنت مبنای حرکت و سنت محسوب می‌گردد، و غیر آن که با قرآن و سنت تضاد داشته باشد بدعت به شمار می‌آید، استناد ایشان به روایت عمر بن خطاب این برداشت را به اثبات می‌رساند، چون نماز تراویح - چنانکه معلوم است - بدعت در دین نیست و پیامبر آن را به صورت جماعت با اصحاب اقامه کرد ولی بعداً بخاطر ترس از واجب گشتنش از آن دست برداشت، وقتی پیامبر خدا دارفانی را وداع گفتند و عمر از واجب نشدنش اطمینان داشت مردم را به همان شیوه دوران ایشان برگرداند که این امر بدعت شرعی به حساب نمی‌آید و اگر هم اصطلاح بدعت بر آن اطلاق گردد معنای لغویش مد نظر است، و لذا شافعی فرمود: هر سخنی براساس قرآن و سنت باشد این همان چیزی است که پایبندی بدان واجب می‌باشد و گرنه هذیان و بیخردی قلمداد می‌گردد.^۱

درجایی دیگر می‌فرماید: علم مزین و آراسته نمی‌گردد مگر اینکه شکافهایش با سه چیز ارزشمند یعنی: پرهیزگاری، همگامی با سنت و ترس همراه با تعظیم از خدا، پر گردد.^۲

پس ایشان در تمام سخنانی که از وی روایت شده شرط پیروی از سنت را ذکر نموده اند، و اینکه بدعت در تضاد آشکار با سنت می‌باشد جای تردید نیست، پس چگونه امکان دارد پسندیده و نیکو محسوب شود حال آنکه بر پایه ای فاسد و مخالف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بنیان نهاده شده است.

چه طور ممکن است امام شافعی که حامی و مدافع سنت است این گفته پیامبر را بشنود که: (وکل بدعة ضلالة)^۳ {هر بدعتی به گمراهی منتهی می‌شود}، ولی با وی مخالفت نماید، اصلاً امکان ندارد چنان مخالفتی از او سر بزند حال آنکه گفته پیشینش بیانگر نهایت تلاش وی بر دنباله روی از سنت می‌باشد، از این رو معنای سخن ایشان باید چنین باشد که: هر آنچه بعد از پیامبر پدید آمده از لحاظ لغوی بدعت محسوب می‌گردد، پس اگر با کتاب و سنت همخوانی داشت اشکالی ندارد و گرنه از نظر لغت و شریعت نیز بدعت به شمار آمده و ناپسند است.

این است دیدگاه حق و بدون اشکال، چنانکه امام ابن تیمیة - رحمه الله - پیرامون این مسأله می‌گوید: نماز تراویح از نظر شریعت بدعت محسوب نمی‌گردد بلکه بر اساس گفتار و کردار پیامبر که آن را به صورت

^۱ مناقب البیهقی ۱/۴۷۰.

^۲ همان ۲/۱۴۸.

^۳ بخشی از حدیث عرباض بن ساریة که در مسند امام احمد ۴/۱۲۶، ابوداود ۶۴۰۷، ترمذی ۲۶۷۶ و ابن ماجه ۴۲-۴۴ آمده است.

جماعت اقامه کرد، سنت قلمداد می شود، چه ایشان فرمودند: (ان الله فرض عليكم صيام رمضان وسنت لکم قیامه)^۱: «همانا خداوند روزه رمضان را بر شما فرض نمود ومن نماز آن را برایتان سنت قرار دادم.» اقامه آن به صورت جماعت هم سنت است... واما اینکه عمر بن خطاب رضی الله عنه تعبیر بدعت را برایش بکار برد از لحاظ معنای لغویش بود نه اینکه از دیدگاه شریعت نیز بدعت محسوب گردد. زیرا از نظر زبان شناختی هر چیز بدون سابقه ای رابدعت گویند، واما بدعت شرعی به چیزی گفته می شود که دلیلی شرعی بر آن دلالت نکنند...

بنابر این گرد آمدن مردم در مسجد واقدا به یک امام، کاری بدون سابقه بود ولذا بدعت نامگذاری شد چون معنای لغوی بدعت همین است نه اینکه شرعا نیز بدعت نامیده گردد، زیرا سنت مهر تأیید بر آن نهاده بود و اگر بیم فرض گردیدن در میان نبود همواره در مسجد وبه صورت جماعت اقامه می شد ولی با فوت پیامبر خدا احتمال مزبور منتفی ومانعی سرراه باقی نماند^۲

بدین ترتیب صحت سخنان شافعی را درمی یابیم وهیچگاه دستاویز بدعت گذاران محسوب نمی گردد. این بود چکیده دیدگاه ایشان پیرامون اهل اهواء و بدعت گذاران، به امید خدا در پایان کتاب به دیدگاه وی راجع به برخی گروهها و دسته جات توضیح بیشتری خواهیم داد و بحث مستقلی را بدان اختصاص می دهیم.^۳

دیدگاه امام شافعی درباره گواهی دادن هواپرستان و بدعت گذاران

شافعی -رحمه الله- در این باره می فرماید: مردم پیرامون تأویل قرآن واحادیث و یا برخی از ایشان به نتایجی دست یافته اند که شدیداً با هم اختلاف دارند.. بعضی از آنان چیزهایی را نسبت به یکدیگر حلال پنداشته اند که پرداختن بدان، بحث را به درازا می کشد، پاره ای از آنها در دوران گذشته بوده وسپری گشته اند و برخی تاکنون نیز ادامه دارند.

از میان پیشینیان مورد اعتماد این امت وتابعین و پیروانشان کسی را سراغ نداریم که گواهی دادن کسی را بخاطر تأویل کردن رد نموده باشد، گرچه وی را مرتکب خطا یا گمراه دانسته و یا دیده باشد در تأویلش چیزی را حلال پنداشته که بر وی حرام است.

^۱ مسند امام احمد ۱/۱۹۱، ابن ماجه ۱۳۲۸ و احمد شاکر نیز تصحیحش نموده است.

^۲ اقتضاء الصراط المستقیم ۲/۵۸۸.

^۳ به باب پنجم همین کتاب مراجعه فرمایید.

هیچ کدام از ایشان شهادت دیگران را بخاطر تأویلی که احتمالی برایش وجود داشته باشد، مردود ندانسته است، گرچه تأویلش به هدر دادن خون، مال و یا به حد افراط رسیده باشد، و آن بدین خاطر بوده که چون پس از شرک، خون بزرگترین گناه به شمار می آید و برخی را می بینیم به بهانه های مختلف به هدر دادنش فتوا می دهند حال آنکه دانشمندان همطرازشان ایشان را از این کار منع می نمایند ولی از توصیه هایشان سربچی نموده اند، و اما ایشان بخاطر این اعتقاد و روش، شهادتشان را مردود ندانسته اند، بنابراین گواهی چنین کسی پذیرفته شده و بخاطر تأویلات فاسدش رد نمی گردد.

سپس شافعی به آن دسته از ایشان اشاره می نماید که شهادتشان غیر قابل اعتماد است و می گوید: مگر آنهایی که به حلال شمردن شهادت دروغ علیه کسی معروف اند، چه در آن صورت جان یا مال وی را هدر می داند و لذا بخاطر این دروغ گواهیش رد می شود.^۱

ایشان رافضیان (اهل تشیع) را مصداق این گروه دانسته و می فرماید: هیچ کس را دروغگوتر از رافضیان ندیده ام.^۲ و یا می گوید: گواهی همه بدعت گذاران را به جز رافضیان می پذیرم، چون آنان (رافضیان) به نفع یکدیگر شهادت می دهند.^۳

بنابر این شرط پذیرش شهادت بدعت گذاران از نظر امام شافعی -رحمه الله- این است که باید ایشان در ذات خود اهل عدالت و دادگری باشند گرچه از روی تأویل مرتکب پاره ای اشتباهات نیز شده باشند. ولی شهادت کسیکه اساساً به عادل نبودن شهرت یافته و یا پیرو گروهی است که دروغ را جایز می داند، مردود و غیر قابل اعتماد محسوب می گردد، ایشان دلیلش را اینگونه ذکر می نمایند که: هرکه از این گناه (دروغگویی) بدور است شهادتش را تجویز می نمایم و همچنین گواهی کسیکه دروغگویی را شرک و یا گناه مستحق آتش جهنم می داند، می پذیرم و نزد من خوشایندتر از پذیرش شهادت کسی است که گناه آن را سبک و کم ارزش جلوه می دهد.^۴

قطع ارتباط با بدعت گذار از منظر امام شافعی

پیشینیان این امت -رحمه الله- نسبت به همنشینی با بدعت گذاران و هواپرستان هشدار داده و دوری گزیدن از ایشان را واجب دانسته اند، امام مسلم -رحمه الله- در صحیح خود از عبدالله بن عمر رضی الله

^۱ الام ۲۰۵/۶ و ۲۰۶.

^۲ آداب الشافعی ۱۸۷، مناقب البیهقی ۴۶۸/۱ والسنن الکبری ۲۰۸/۱۰.

^۳ همان.

^۴ الام ۲۰۶/۶.

عنه نقل می کند که خطاب به حمید بن عبدالرحمن ویحی بن یعرم گفته است: (اذالقیث أولئك - القدرية - فأخبرهم أني بريء منهم وأنتم براء مني)^۱: هرگاه آنها - قدریها - رادیدی به ایشان بگو من از آنان بری و آنها نیز از من بری اند.

قبلا به هنگام بحث از روش سلف در اثبات عقیده به دیدگاه برخی از ایشان اشاره نمودیم.

دارمی - رحمه الله - در سنن خود به نقل از ابوقلابه می گوید: (لا تجالسوا اهل الاهواء ولا تجادلوهم فانی لا آمن ان یغمسوکم فی ضلالهم او یلبسوا علیکم ما کتمت تعرفون)^۲: از همنشینی و مجادله با هواپرستان و مبتدعان بپرهیزید زیرا بیم این دارم که شما را به دریای گمراهیهایشان فروبرند و یا در آنچه می شناسید شما را فریب داده و دچار ابهام و تردیدتان کنند.

از حسن بصری و ابن سیرین نقل شده که: (لا تجالسوا أصحاب الأهواء ولا تجادلوهم ولا تسمعوا منهم)^۳: از معاشرت، مجادله و گوش فرادادن به بدعت گذاران و هواپرستان پرهیز نمایید.

حسن بصری می گوید: (لا تجالس صاحب بدعة فإنه یمرض قلبک)^۴: با بدعت گذار معاشرت و همنشینی نداشته باش زیرا او دلت را بیمار می کند.

و این همان چیزی است که شافعی نیز بدان معتقد بود تا آنجا که می گویند سبب ترک گفتن بغداد و سکنی گزیدن در مصر، سربر آوردن گروه معتزلیان و تسلطشان بر مردم بود و از سوی دیگر حکومت وقت نیز حامی و پشتیبانان بود و سر تسلیم را برای آراء و دیدگاههایشان فرود آورده بود، از جمله گفته های ایشان - رحمه الله - در راستای فرو گذاشتن بدعت گذاران اینکه فرمود: با کسیکه دانسته باشم از زمره بدعت گذاران است، مناظره و گفتگو ننموده ام^۵.

امام بیهقی در توضیح گفته ایشان می گوید: و این بدین خاطر است که دست برداشتن بدعت گذار از راه مناظره کمتر پیش می آید، و لذا امام با کسی مباحثه می نمود که امید بازگشت به راه حق را در وی سراغ می داشت.^۶

^۱ پیشتر به سندش اشاره شد.

^۲ سنن دارمی ۱/۱۰۸.

^۳ همان ۱/۱۱۰.

^۴ البدع والنهی عنها اثر ابن وضاح ۴۷.

^۵ مناقب البیهقی ۱/۱۷۵.

^۶ همان.

ربیع می گوید: شافعی را دیدم که از پله ها پایین آمد و مردمانی در مجلس وی بر سر چیزی به جر و بحث نشستند، امام فریاد برآورد و گفت: یا باید به شیوه ای خوب و پسندیده همسایه ی ما باشید و یا بلند شده و بیرون روید.^۱

شافعی -رحمه الله- برخی از مبتدعان همچون قائلان به خلق قرآن را تکفیر کرده است.

ربیع می گوید: وقتی شافعی با «حفص المفرد» به مناظره نشست، نامبرده گفت: قرآن مخلوق است، ایشان در پاسخ گفتند: تو به زمره کافران پیوستی.^۲

این مرد در حالیکه امام در بستر مرگ بود پیش ایشان رفت، امام بیهوش گشت پس از به هوش آمدن، حضار یکی یکی از او می پرسیدند: من کیستم، در پاسخ می گفت: تو فلان پسر فلان هستی، حفص نیز همین سؤال را از وی پرسید، فرمود: تو حفص هستی، خدا تو را نگه ندارد مگر اینکه توبه نمایی.^۳

یکی از قدریهای بدعت گذار پیش امام رفت تا وصیت نامه ای را برایش بنویسد، شافعی خواست جمله بسم الله الرحمن الرحیم را در آغاز آن قید نماید، آن مرد گفت: من اینگونه نمی خواهم بلکه بنویس: اگر حوادث روزگار بر من وارد آمد، سخنانش را به پایان نبرده بود که شافعی وی را با پایش لگد زد و گفت: برو بیرون ای بی دین!^۴

امام شافعی -رحمه الله- نشانه ایمان را پیروی از سنت و نشانه مبتدع بودن را سرپیچی از سنت قرار داده و اهمیاتی به غیر از آن همچون: سحر و حقه بازیهای که بدعت گذاران زیر نقاب کرامت بدانها دامن می زنند، نداده است.

یونس بن عبدالاعلی می گوید: به شافعی گفتم: دوست ما لیث بن سعد معتقد است: اگر مبتدعان و هواپرستان را در حال راه رفتن برآب نیز ببینم اعتباری برایش قائل نیستم، ایشان فرمودند: او کم گفته، من اگر آنان را در حال پرواز در آسمان هم مشاهده نمایم نمی پذیرم.^۵

این شاعر عرب زبان چه خوب گفته که:

^۱ همان ۴۵۹/۱ و آداب الشافعی ۱۸۴.

^۲ مناقب البیهقی ۴۰۷/۱.

^۳ همان ۴۷۰/۱.

^۴ همان، معنای این سخنان این است که آن فرد قدری مذهب از آغاز نمودن وصیت نامه با بسم الله... چنین برداشت نمود که امام همچون اهل سنت می نویسد: مرگ، نیکی و بدی مقدر و در نقشه قبلی خدا مقررگشته است، او هم که اعتقادی بدان نداشته و لذا آن را به زمانه نسبت داده است.

^۵ همان.

إذا رأيت شخصا قد يطير
و فوق ماء البحر قد يسير
ولم يقف على حدود الشرع
فإنه مستدرج و بدعى

هرگاه شخصی را در حال پرواز یا راه رفتن بر آب دیدی ولی پایبند چارچوب شریعت نبود، به وی مغرور مشو و بدان که اغوا شده و بدعت گذار است.

جایگاه علم کلام از منظر امام شافعی.

در مباحث قبل به تعریف کلام و موضعگیری پیشینیان (سلف) در برابر آن پرداختیم، ابن عبدالبر-رحمه الله- اجماع علما را بر نکوهش علم کلام ذکر می کند و می گوید: فقها و دانشمندان مناطق مختلف بر این امر اتفاق نظر دارند که متخصصین علم کلام اهل بدعت و انحراف اند و نزد هیچ یک از ایشان در زمره علما به شمار نمی آیند بلکه اصطلاح علما بر اهل فقه و حدیث اطلاق می گردد و میان خود به میزان برخوردارى از دانش و بینش بریکدیگر تمایز می یابند.

از ابو عبدالله محمد بن احمد بن اسحاق بن خويز منداد مصرى مالکى مذهب نقل شده که در کتاب «إجارات» کتاب خویش به نقل از امام مالک می گوید: اجاره در هیچ یک از کتب بدعت گذاران و ستاره شناسان جایز نیست، کتابهایی را در این زمینه نام می برد و آنگاه می گوید: از نظر یاران ما کتب بدعت گذاران عبارت از کتب معتزلیان و دیگر فرق هواپرست می باشد که عقد اجاره در آنها باطل محسوب می گردد. و همچنین است کتابهای ستاره شناسان، افسون گران و امثال آنان.

نامبرده در کتاب «شهادات» در توضیح این گفته مالک که: گواهی اهل بدعت و هواپرستی مقبول نیست، می گوید: مصداق هواپرستان از دیدگاه امام مالک و سایر یاران ما اهل کلام می باشد، از این رو هر متکلمی خواه اشعری مذهب باشد یا غیر اشعری جزو بدعت گذاران به شمار آمده و شهادت وی هیچگاه پذیرفتنی نیست، و همچنین بخاطر بدعتش مورد تأدیب و کنار گذاشتن قرار گرفته می شود تا از آن دست برمی دارد، اگر همچنان بر عقیده خویش پافشاری نمود به اظهار پشیمانی و توبه کردن و ادا می گردد.

ابوعمر می گوید: تمام مسائل مربوط به أسماء و صفات خداوند، یاد قرآن آمده، یا در سنت صحیح پیامبر بدان پرداخته شده و یا علمای امت بر آن اجماع نموده اند و موضع ما در برابر آن دسته از احادیث آحاد که در این زمینه آمده گردن نهادن بدان و فرو گذاشتن جروبحث می باشد.^۱

^۱ جامع بیان العلم ۲/۹۵-۹۶.

بیشتر نیز به دیدگاه امام ابوحنیفه پیرامون نکوهش علم کلام و متکلمان اشاره نمودیم که به صورت واضح بر تحریم ونهی از آن دلالت می‌کرد، بنابر این همه گروههای کلامی همچون اشعریها و ماتریدیها داخل دایره تحریم گشته اند گرچه خود را اهل سنت و جماعت می‌پندارند.

دیدگاهی شبیه دیدگاه سلف در راستای نکوهش کلام و متکلمان از امام شافعی -رحمه الله- بازگوشده است، مثل اینکه می‌گوید: به مواردی از متکلمان برخورد کرده ام که قسم به خدا هیچگاه به ذهنم خطور نکرده است و اگر خدا انسانی را با همه آنچه از وی منع نموده - به استثنای شرک - مورد امتحان و آزمایش قرار دهد بهتر از آن است که وی را با علم کلام گرفتار نماید.^۱

در روایتی دیگر از ایشان آمده که: اگر انسانی با کوهی گناه پیش خدا برود بهتر از آن است با اعتقاد به یک حرف از عقاید این مرد (یعنی حفص الفرد که معتقد به خلق قرآن بود) پیش وی برود.^۲

باز از ایشان نقل شده که: هرکس جامه علم کلام را بر تن نماید رستگار نشده است.^۳ و یا می‌گوید: حکم من در باره متکلمان این است که: با چوب خرما و کفش زده شده، سوار بر شتر در میان قبائل و مردمان مختلف دورزده شوند و بر ایشان داد زده شود که این مجازات کسی است که از کتاب و سنت روگردان شده و به دانش کلام روی آورده است.^۴

مزی می‌گوید: میان من و یک نفر بحث و مناظره ای درگرفت، او پیرامون علم کلام از من سؤال کرد که نزدیک بود مرا به شک اندازد، پیش شافعی رفتم و ماجرا را برایش تعریف کردم، ایشان گفتند: تو کجا بودی؟ گفتم: مسجد بودم، گفت: تو در جایی همچون «تاران»^۵ بوده ای که در مسیر امواج متلاطمش قرار گرفته ای، این مسأله از مسائل ملحدان به شمار آمده و پاسخش چنین وچنان است، اگر خداوند انسان را با همه مضراتش بیازماید برایش بهتر از آن است که وی را به دانش کلام گرفتار کند.^۶

^۱ آداب الشافعی ۱۸۲ و مناقب البیهقی ۴۵۴/۱.

^۲ مناقب البیهقی ۴۵۴/۱ و الامر بالاتباع والنهی عن الابتداع اثر سیوطی ۷۱.

^۳ آداب الشافعی ۱۸۶، اللالکائی ۱۴۶/۱ و البیهقی ۴۶۳/۱.

^۴ البغوی فی شرح السنة ۲۱۸/۱، ابن عبدالبر فی الإلتفاء ۸۰، أبو نعیم فی الحلیة ۱۶/۹ و البیهقی فی المناقب ۴۶۲/۱.

^۵ تاران نقطه ای در دریای سرخ است که امواجش متلاطم و کشتیهای زیادی در آن غرق می‌شوند، معجم البلدان ۲/۶۰۶ گویا فرعون و دارودسته اش در آن غرق شدند.

در گذشته علم کلام علم گمراهی نامیده می شد، چنانکه از عبدالله بن صالح نویسنده لیث نقل شده که: ما پیش امام شافعی بودیم، ایشان شروع به تثبیت خبر واحد نمودند و ما نیز مطالب تدریس شده را نوشتیم، بعداً آنها را پیش ابراهیم بن علیة بردیم که نامبرده از شاگردان ابوبکر أصم و کلاس درسش در مصر نزدیک باب الضوال بود، وقتی مسائل مزبور را برایش خواندیم شروع به ابطالش نمود، ما نیز مطالب وی را هم نوشتیم و بیش شافعی بردیم، ایشان نظرات ابن علیة نقض و بی اعتبار جلوه داد و گفت: ابن علیة خودش گمراه است و نزدیک باب الضوال نشسته و سرگرم گمراه کردن مردم می باشد.^۱

برخی از متکلمان و بعضی از آنهایی که تحت تأثیر تأویل سخنان پیشین شافعی قرار گرفته اند کوشیده اند تا از بدعتهایی که مورد نکوهش شافعی قرار گرفته است بیرون آیند، از جمله ایشان بیهقی است که - پس از نقل قول شافعی پیرامون تکفیر حفص الفرد - می گوید: این روایات بیانگر مقصود ایشان در رابطه با نکوهش علم کلام به صورت عموم می باشد و آنهایی را که بدانها اشاره نکرده نیز شامل می شود.

چگونه ممکن است عقاید اهل سنت و جماعت از دید ایشان ناپسند باشد حال آنکه ایشان راجع به آن مسائل به مناظره با مخالفان پرداخته و پرده از روی افکار و ایده های بدعت گذاران برداشته که در صد رساندن پیام خویش به گوش شاگردان شافعی بودند.^۲

بیهقی در جایی دیگر به هنگام توضیح این گفته شافعی که: هرکس لباس علم کلام را برتن کند رستگار نشده است، می گوید: مقصود ایشان از کلام در اینجا سخنان هواپرستانی است که کتاب و سنت را کنار گذاشته، تنها بر عقل خود تکیه نموده اند و در صد تطبیق قرآن بر آنها برآمده اند و هرگاه حدیثی در نقض گفته هایشان روایت شده را و یانش را از درجه اعتبار ساقط نموده و از آن سرباز زده اند.

نامبرده در ادامه می گوید: ولی مذهب اهل سنت در اصول و مسائل اعتقادی براساس قرآن و سنت پایه ریزی گشته است، و هرکدام از ایشان که عقل را معتبر دانسته بخاطر ابطال دیدگاه آنهایی بوده که می پنداشتند عقل و نقل با هم سازگاری ندارند.^۳

در جایی دیگر به یکی دیگر از عوامل نکوهش علم کلام از نظر شافعی - رحمه الله - اشاره نموده و می گوید: وقتی شافعی از یک سو با چنین افرادی برخورد نمود و از دیگر سو تکیه زدن معتزلیان را بر اریکه قدرت و وادار نمودن مردم به پذیرش عقایدشان مشاهده کرد و همچنین علاقه نداشتن خود و امثال خویش

^۱ مناقب البیهقی ۱/۴۸۵.

^۲ همان/۴۵۴-۴۵۵.

^۳ همان/۱/۴۶۳.

به نرفتن پیش فرمانروایان و قطع ارتباط با ایشان را احساس کرد، نپرداختن به این گونه مسائل را برای شاگردان و یارانش مصلحت دانست، تازمینه همنشینی و مناظره با ایشان و در نتیجه گرفتار شدنشان فراهم نگردد، از این رو به ابویعقوب بویطی - رحمه الله - که به شدت با بدعت مخالفت می کرد و حامی و پشتیبان سنت بود - فرمود: ولی تو ای ابو یعقوب چنانکه خودت پیش بینی کرده ای در این غل و زنجیر جان می سپارید.

سپس به برخی از آنهاپی که مورد اذیت و آزار قرار گرفتند همچون: امام احمد بن حنبل، احمد بن نصر خزاعی، مزنی و دیگران اشاره می نماید و می گوید:

همه آنها بیانگر این است که درخواست سرگرم نشدن به علم کلام از سوی بزرگان دین بخاطر همان معنایی بوده که بدان اشاره کردیم و گفتار و عقاید مذموم و ناپسند از آن بدعت گذاران مخالف کتاب و سنت می باشد، ولی سخنان کسیکه با قرآن و سنت سازگاری دارد و به وسیله عقل و تجربه تبیین گشته، پسندیده و در مواقع ضروری مطلوب است که شافعی و دیگر ائمه - رحمهم الله - به هنگام نیاز بدانها پرداخته اند.^۱ این بود چکیده سخنان بیهقی که حول دو محور می چرخد:

۱- سخن مذموم همان سخنان بدعت گذاران دور از کتاب و سنت است که مصادیق آنها از نظر وی معتزلیانی هستند که در دوران رشید عباسی و پس از او نیز پایه عرصه وجود نهاده و همچنین رافضیان و قدریها می باشند.

۲- جلوگیری از پرداختن به دانش کلام بخاطر خود علم نیست بلکه بخاطر شهرت یافتن فرد متخصص به وسیله آن بوده و آنگاه از سوی حکام وقت فراخوانده شده و بسان امام احمد، بویطی و دیگران مورد اذیت و آزار قرار گیرد.

چنانچه ملاحظه شد بیهقی علم توحید پایه ریزی گشته بر اساس کتاب و سنت را با علم کلامی که بر پایه فلسفه یونان بنیان نهاده شده، خلط نموده و ابوابش را نیز با مسائلی از شریعت درهم آمیخته تا میان دانشجو یان رواج یابد، و لذا وقتی به سخنی از شافعی پیرامون علم توحید و درکنار آن جلوگیری ایشان از علم کلام برخورد کرده به همان شیوه ای که گذشت میان آنها جمع و تلفیق انجام داده است.

فخرالدین رازی کوشیده تا آراء به ظاهر متعارض امام شافعی را در این زمینه باهم جمع کند که چطور ممکن است شافعی از توحید و اصول عقاید بحث نماید و به دفاع از آنها برخیزد، سپس علم کلام

^۱ مناقب البیهقی ۴۶۵-۴۶۷.

ومتکلمان را به باد انتقاد بگیرد؟ چون رازی تنها راه رسیدن به خدا، توحید و شناخت پیامبران را علم کلام می داند، ولذا درصدد سازگار نمودن آنها با یکدیگر برآمده و می گوید:

راه چاره آن است که سخنان شافعی راجع به علم کلام را بر تأویلات زیر حمل نماییم:

۱- گرفتاریها و مشکلات آن دوران به سبب غوطه ور شدن مردم در مسأله خلق قرآن رخ دادند، بدعت گذاران نیز فرمانروایان را تکیه گاه خویش قرار داده و بر اهل حق غلبه یافتند و اعتباری برای دلایل ومدارک محققین قائل نشدند، ولذا وقتی امام شافعی وضعیت را چنان ناگوار دید که بحثها و تحقیقات علمی بخاطر خدا و درچارچوب شریعت انجام نمی پذیرفت بلکه به هدف دست یابی به مطامع دنیا و تکیه زدن بر آریکه قدرت بود، ناگزیر از آن روگردان شد و به نکوهش افراد مشغول بدان پرداخت.

۲- بایستی این همه نکوهش علم کلام که از شافعی روایت شده، بر علم کلامی حمل گردد که بدعت گذاران از آن دفاع نموده و بر آن تکیه می ورزیدند. این تأویل دوم درست همان سخنان پیشین بییهی است.

۳- شاید مقصود شافعی از آن سخنان این بوده باشد که اکتفا به دلایل قرآنی واجب و پرداختن به دلایل دیگر و فرورفتن در تنگناهایی که خارج از حیطه عقل است جایز نمی باشد. از این رو در نکوهش غوطه ور شدن در آن ریزه کاریها مبالغه نموده است.

رازی آنگاه به ذکر دلایل خود جهت اثبات مدعایش پرداخته و از جمله به مناظره ابراهیم با قومش اشاره کرده و می گوید: بنابر این هرکه حامی علم اصول بوده و به تحکیم دلایل توحید پردازد در زمره پیروان ابراهیم علیه السلام محسوب شده و سزاوار بزرگداشتی خواهد بود که در این آیه آمده است: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا﴾ الأنعام: ۸۳ { و آن حجت ما بود } ولی هرکس دانش اصول را انکار نموده و بر تقلید و پیروی از پیشینیان اصرار ورزد جزو هواداران آزر پدر ابراهیم به شمار آمده و راه و روش گمراکننده وی را در پیش گرفته است.^۱

یکی دیگر از دانشمندانی که دیدگاه امام شافعی - رحمه الله - در نکوهش علم کلام را تأویل نموده، ابن عساکر است که در کتاب تبیین خود می گوید:

اگر گفته شود نهایت چیزی که می توانید در توصیف ابوالحسن اشعری بگویید اینکه متکلم بودنش را اثبات نموده و بر آگاهی از دانش بحث و مناظره استدلال کنید حال آنکه چنان چیزی از نظر علمای پیرو سنت اصلا جای افتخار نیست، زیرا ایشان معتقد بودند کسیکه سرگرم تحصیل و مطالعه آن علم باشد جزو

^۱ مناقب الشافعی ۱۰۰-۱۰۶.

مبتدعان به حساب می آید و این دیدگاه (نکوهش کلام و متکلمان) از دانشمندان متعددی نقل گشته است، و اگر غیر از شافعی هیچ کس دیگری چنان اعتقادی نداشت سخنان وی برای اثبات ناپسند بودن علم کلام کافی بود، چه ایشان - رحمه الله - در نکوهش آنان مبالغه نموده و پرده را از روی واقعیتشان برداشته است، حال شما که خود را پیرو شافعی می دانید آیا در آن عقاید از وی دنباله روی نمی کنید؟

سپس ابن عساکر به نقل پاره ای از آراء پیشینیان از جمله شافعی در رابطه با نکوهش علم کلام پرداخته و همچنین تأویل بیهقی برای این نصوص را هم ذکر می کند مبنی بر اینکه: مراد سلف کلام بدعت گذاران بوده و گر نه اهل سنت جز در حالت اضطرار کمتر بدان می پرداختند. آنگاه در ادامه می گوید:

احتمال دیگری برای دیدگاه ایشان وجود دارد و آن اینکه تنها سرگرم شدن به علم کلام و کنار گذاشتن دانش فقهی که وسیله شناخت حلال و حرام و عدم پایبندی به دستورات و فرامین شریعت، ناپسند و نکوهیده است. آنگاه به پاره ای آثار موجود در این زمینه اشاره نموده و آنهایی را که با دیدگاه وی سازگاری دارد برگرفته و بقیه را تأویل کرده است، و سپس می گوید: خلاصه تنها دو گروه علم کلام را انکار و مردود می شمارند، یا کسانی اند که به تقلید از دیگران میل دارند و پیمودن راه محققین بر آنان دشوار آمده و از ایشان دوری گزیده اند، و هرکس دشمن ناشناخته ها است، و هنگامیکه از تحقیق و پژوهش در این علم دست برداشته از پرداختن دیگران نیز بدان جلوگیری کرده اند تا همانگونه که خود گمراه گشته ایشان را هم به کزراهه ببرند.

و یا کسانی اند که دنباله رو مذاهبی فاسد هستند که دربرگیرنده بدعتهای پنهانی اند و معایب مذهب و رسواییهای عقایدشان را از مردم پنهان می نمایند و می دانند که تنها دانشمندان پرده از روی بدعتهایشان برداشته و زشتی و بوجی سخنانشان را برملا می سازند، چون فریبکار دوست ندارد سکه های تقلبیش را پیش صراف کارآموده ای ببرد تا مبادا سره را از ناسره تشخیص دهد. خداوند نیز در این باره می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ الزمر: ۹ { بگو آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند }^۱

این بود سخنان برخی از کسانی که دیدگاه شافعی راجع به نکوهش متکلمان را تأویل کرده اند که می توان آنها را در نکات زیر خلاصه نمود:

^۱ تبیین کذب المفتری ۳۳۳-۳۵۹.

۱- سرزنش وارده در سخنان ایشان مربوط به کلام بدعت گذاران یعنی: معتزلیان، رافضیها، قدریها و خوارج است ولی کلام منتسبین به اهل سنت و جماعت که شامل اشعریها و دیگران می شود، از این قاعده مستثنی هستند.

۲- ذم ایشان شامل کسانی می شود که علم کلام را دستاویزی برای دست یابی به قدرت و مطامع دنیایی قرار داده اند.

۳- ائمه، شاگردانشان را از ترس گرفتار شدن به دست فرمانروایان هواپرست و بدعت گذار، از پرداختن به علم کلام منع نموده اند.

۴- مراد این است که همه تلاش و توانایی انسان مصروف فراگیری علم کلام گردد و آموختن فقه و حلال و حرام به بوته فراموشی سپرده شود و در نتیجه شانه از زیر بار دستورات الهی خالی گردد.

۵- نکوهش ایشان ویژه کسانی است که می کوشد وارد دایره مسائل مشکل و پیچیده ای گردد که عقل را یارای غوطه ور شدن در آنها نیست.

در واقع همه این تأویلات کوششهایی برای تصحیح و خوب جلوه دادن بدعتها و راه برون رفتی است از نکوهش پیشینیان (سلف) به ویژه برای آنهایی که خود را پیرو مذهب امام شافعی می دانند، البته برای ایشان جای تعجب نیست چون می خواهند سخنان شافعی را با آنچه خود بدان اعتقاد دارند، هماهنگ سازند. آنان اهل تاویل و تحریف اند و در این راستا گوی سبقت را از همگان ربوده اند، بنابر این برای کسانی که کتاب و سنت نیز از تیغ تاویلشان در امان نمانده شگفت آور نیست سخنان علما را هم به تاویل ببرند، قبلا به دیدگاهشان راجع به نصوص کتاب و سنت و اینکه به زعم ایشان خارج نشدن از ظاهر آنها جزو اصول کفر به شمار می آید، اشاره شد و گرنه بیانات شافعی -رحمه الله- آشکارا روشی را به باد انتقاد می گیرد که نصوص را بخاطر آن مردود می شمارند و جایی برای تاویلش وجود ندارد، از این رو هر که قرآن و سنت را وانهد و در مسائل اعتقادی عقل را تکیه گاه و معیار خویش قرار داد، مشمول نکوهش سلف واقع می شود و هر کس کتب اشعریان را به دقت و ارسی نماید به قرار گرفتنشان در زیر مجموعه این گروه مذموم، پی می برد.

شیخ الاسلام ابن تیمیة -رحمه الله- این موضوع را به تفصیل مورد پژوهش قرار داده و پس از اشاره به سخنان ابن عساکر، بیهقی و دیگران می گوید: دانشمندان اشعری مذهب با دیگر فرق پیرو سلف اتفاق نظر دارند که: کلام ناپسند از نظر سلف کلام کسی است که کتاب و سنت را فرو گذاشته و بر عقل خویش تکیه زند پس وای به حال کسی که عقل را در برابر کتاب و سنت قرار داده و اعتباری برای نصوص شریعت قائل

نباشد و مقصود ما هم نقض دیدگاه چنین افرادی (آنهاييکه با گروه معتزليان هم مسيرند) است که نویسنده کتاب الارشاد در زمره آنان قرار می گیرد^۱، و اما رازی و امثال وی از معتزلیها نیز پیشی جسته اند... پیشتر توضیح دادیم که نقد شافعی از سخنان حفص^۲ و امثال او بخاطر انکار قضاو قدر نبوده چون حفص آن را انکار نمی کرد بلکه بخاطر انکار صفات و افعال مبتنی بر دلیل اعراض بود.^۳

جملات بالا بیانگر این امر هستند که بزرگان دین از جمله شافعی کلام و متکلمان را - چون بر پایه معارضه قرآن و سنت با عقل بنیان نهاده شده و یا اینکه بخاطر تعظیم عقل و فروگذاری کتاب و سنت در باب عقاید که مهمترین ابواب به شمار می آید - به طور عموم نکوهش کرده اند.

این بحث را با بیانات مهمی از امام شافعی - رحمه الله - به پایان می بریم تا دقت ایشان در این زمینه و اعتمادشان بر کتاب و سنت روشن گردد، ربیع بن سلیمان می گوید: پیرامون صفات خداوند از شافعی سؤال کردم، در پاسخ گفتند: حرام است عقل نمونه ای برای خدا به تصویر بکشد، پندارها او را محدود نمایند، گمانها به نتایج قطعی دست یابند، نفسها فکر کنند، دلها فروروند، اندیشه ها چارچوبی مشخص نمایند و یا عقلها به استدلال عقلی بپردازند مگر در همان دایره ای که خود را بدان توصیف نموده و یا از زبان پیامبرش بیان فرموده است.

برای کسیکه این گونه سخنان در این موضوع حساس و خطرناک از زبانش جاری شود، امکان ندارد با بدعتهای متکلمان موافق بوده و مهر تایید را بر گفته هایشان زده باشد.

^۱ کتاب: الارشاد الی قواطع الادلة فی اصول الاعتقاد، اثر: ابوالمعالی عبدالملک جوینی است. البدایة و النهایة ۱۲/۱۲۸.

^۲ حفص فردی مبتدع و گمراه بود.

^۳ مجموع الفتاوی ۴/۶.

باب دوم

ایمان از منظر شافعی و روش وی در اثبات آن.

این باب شامل چهار فصل می شود:

- فصل اول: حقیقت ایمان و ورود اعمال در مفهوم آن.
- فصل دوم: زیاد و کم شدن ایمان.
- فصل سوم: استثناء در ایمان و ارتباطش با اسلام.
- فصل چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره.

اول :

حقیقت ایمان و ورود اعمال در مفهوم آن

اهل سنت بر این امر اتفاق نظر دارند که مفهوم ایمان شامل اعتقاد درونی، تلفظ به زبان و عمل به واجبات و فرایض می گردد، و به وسیله عبادات افزایش و با نافرمانیها کاهش می یابد.

امام بغوی -رحمه الله- در این باره می فرماید: از نظر صحابه، تابعین و دانشمندان اهل سنت اعمال و کردارها داخل مفهوم ایمان است، و می گویند: ایمان عبارت از گفتار، کردار و عقیده می باشد که با عبادات فزونی یافته و با نافرمانیها کاهش می یابد.^۱

امام ابو عبید قاسم بن سلام -رحمه الله- می گوید: آنچه اهل سنت بدان اعتقاد دارد اینکه: ایمان با مجموع نیت، گفتار و کردار تحقق یافته و دارای درجات متفاوتی است.^۲

امام محمد بن حسن آجری رحمته در این راستا چنین می فرماید: بدانید که - خدا ما و شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد - آنچه علمای مسلمان بر آن اتفاق دارند اینکه: ایمان بر همه مردم واجب و عبارت از تصدیق درونی، اقرار زبانی و اعمال بیرونی است.

سپس بدانید که: بر اساس نصوص کتاب، سنت و آراء علما، شناخت و تصدیق درونی بدون تایید زبانی تحقق نمی یابد و شناخت درونی و تلفظ نیز بدون اعمال ظاهری فاقد اعتبار است ولی هرگاه این سه خصلت در شخصی با هم گردآمدند مؤمن به شمار می آید.^۳

حافظ ابوالقاسم اللالکائی نیز در این زمینه می فرماید: از آنچه از پیامبر خدا روایت شده چنین برداشت می شود که: ایمان با مجموع تلفظ زبانی، اعتقاد درونی و کردار ظاهری تحقق می یابد. آنگاه به روایات زیادی از صحابه، تابعین و فقها اشاره می کند که مجال پرداختن بدانها وجود ندارد.^۴

از امام بخاری -رحمه الله- روایت شده که: بیش از یک هزار نفر دانشمند را ملاقات نموده ام...همگی معتقد بودند که دین عبارت از گفتار و کردار می باشد.^۵

^۱ شرح السنة ۱/۳۸.

^۲ الايمان ابو عبید ۶۶.

^۳ الشريعة اثر آجری ۱۱۹.

^۴ شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة ۴/۸۳۰.

^۵ همان ۱/۱۷۳ وفتح الباری ۱/۴۷.

چنانکه اشاره شد امام بغوی اجماع علما را در این باره نقل می‌کند. ابن عبدالبر - رحمه الله - نیز در کتاب التمهید بدان اشاره نموده و می‌گوید: همه فقها و محدثین بر این امر اتفاق نظر دارند که ایمان با مجموع گفتار و کردار تحقق یافته و عمل هم بدون نیت و اعتقاد درونی فاقد اعتبار و ارزش است، و از نظر ایشان ایمان با انجام کارهای خوب و پسندیده افزایش و با نافرمانیها کاهش می‌یابد و همه فرمانبرداریه‌ها ایمان محسوب می‌گردد.^۱

بیتهی در کتاب الاعتقاد به اسامی آن دسته از صحابه، تابعین و دیگر بزرگان دین اشاره می‌کند که دارای چنان دیدگاهی بوده‌اند و این هم صحت سخن کسانی را به اثبات می‌رساند که اجماع مزبور را نقل نموده‌اند.^۲

این امر نه تنها در میان اهل سنت جای اختلاف نیست که به عنوان یکی از ویژگیهای اساسی ایشان نیز قلمداد شده و آنها را از گروههای منحرف و گمراه تمایز می‌بخشد، امام عبدالله بن امام احمد بن حنبل - رحمه الله - با سند خویش از عبدالرزاق نقل می‌کند که: معمر، ابن جریج، ثوری، مالک و ابن عیینه معتقد بودند: ایمان گفتار و کردار بوده و قابل افزایش و کاهش می‌باشد، عبدالرزاق خودش می‌گوید: من نیز چنان اعتقادی دارم و اگر از آن سرپیچی نمایم گمراه گشته و از زمره هدایت یافته گان بیرون می‌روم.^۳

شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - هم در زمینه می‌گوید: ولذا اعتقاد به ورود قول و عمل در مفهوم ایمان جزو شعائر اهل سنت محسوب شده و افراد زیادی اجماع ایشان را بر آن گزارش کرده‌اند.^۴

اهل سنت این اجماع و اتفاق نظر را با تعابیر مختلفی بیان نموده‌اند:

برخی می‌گویند: ایمان مجموع گفتار و کردار است.

عده‌ای می‌گویند: ایمان با سه خصلت گفتار، کردار و نیت تحقق می‌یابد.

برخی دیگر می‌گویند: ایمان عبارت از قول، عمل، نیت و پیروی از سنت است.

گروهی هم این تعبیر را بکار برده‌اند که ایمان تلفظ زبانی، اعتقاد درونی، و اعمال ظاهری می‌باشد.^۵

و گاهی نیز می‌گویند: ایمان گفتار، کردار و عقیده است.^۱

^۱ التمهید ۹/۲۳۸.

^۲ الاعتقاد ۱۸۰.

^۳ السنة ۱/۳۰۷، حدیث شماره ۷۲۶.

^۴ الايمان ۲۹۲.

^۵ همان ۱۶۲.

این تیمیه در ادامه می گوید: آن دسته ای که در تعریف ایمان دو شرط قول و عمل را در نظر گرفته اند، مقصودشان از قول، قول قلب و زبان و از عمل، عمل قلب و اعضای ظاهری است، کسیکه شرط اعتقاد را بدان افزوده بدین سبب بوده که به اعتقاد وی قول تنها گفتار ظاهری را می رساند و یا اینکه بیم چنین احتمالی داشته ولذا قید اعتقاد را نیز بدان اضافه کرده است. گروهی که با تعبیر قول و عمل و نیت از آن یاد کرده اند به خاطر آن بوده که به باور ایشان قول شامل اعتقاد درونی و گفتار زبانی هم می گردد

و لی گاهی عمل نیت را در بر نمی گیرد ولذا قید نیت را در تعریف ایمان لحاظ کرده اند، آنهایی که قید پیروی از سنت را بدان افزوده اند بدین خاطر بوده که هیچ گفتار و کرداری جز در صورت اتباع سنت مورد پسند و پذیرش خداوند قرار نمی گیرد. نکته قابل توجه اینکه هیچ کدام از آنها اقوال و اعمال را به صورت مطلق بکار نبرده اند بلکه مقصودشان گفتارها و کردارهای مشروع است، و هدفشان نیز از لحاظ کردن قید قول و عمل در تعریف ایمان رد دیدگاه مرجئه است که تنها قول را در مفهوم ایمان معتبر می دانند، ایشان هم در رد آنان گفته اند بلکه ایمان با هر دو شرط قول و عمل تکامل می یابد و بالاخره آنان که ایمان را چهار بخش دانسته اند مراد خویش را توضیح داده اند، چنانچه وقتی پیرامون ایمان از سهل بن عبدالله تستری سؤال شد، در پاسخ گفت: ایمان عبارت از گفتار، کردار، نیت و اتباع سنت است، زیرا اگر گفتار بدون کردار باشد کفر، اگر گفتار و کردار بدون نیت باشد نفاق و اگر هم گفتار، کردار و نیت بدون اتباع سنت باشد بدعت محسوب می گردد.^۲

پیشینیان این امت -رحمهم الله- برای اثبات مدعای خویش نصوص بسیاری از کتاب و سنت را مورد استناد قرار داده اند، زیرا ایشان جز در صورت واری و فهم کامل نصوص شریعت در هیچ زمینه ای به اظهار نظر نمی پردازند که به امید خدا در حین بررسی دیدگاه امام شافعی پیرامون این موضوع به پاره ای از آنها اشاره خواهیم نمود.^۳

^۱ شرح السنة ۱/۳۹.

^۲ همان ۱۶۳.

^۳ الشریعة آجری ۱۱۹.

دیدگاه امام شافعی رحمته پیرامون حقیقت ایمان

هرکس به بررسی آراء نقل شده از امام شافعی و آنچه ائمه در نوشته های خویش از ایشان نقل نموده اند، بپردازد به این نتیجه می رسد که مذهب وی تطابق کامل با مذهب و روش سلف دارد چه او معتقد است ایمان با دو شرط قول و عمل تکامل یافته و قابلیت افزودن و کاستن را دارد. و اینک پاره ای از سخنان نقل شده از ایشان و بیان روش وی در اثبات این قضیه تا انطباق مذهبش با دیدگاه سلف روشن گردد:

۱- ابن ابی حاتم^۱ می گوید: پدرم^۲ برایمان حدیث روایت کرد و گفت: از حرمله بن یحی^۳ شنیدم که: حفص الفرد^۴ و مصلاق اباضی مذهب^۵ نزد شافعی در مصر با هم گردآمده و برسر موضوع ایمان به مناظره نشستند، حفص در راستای افزایش و کاهش یافتن ایمان استدلال می کرد و مصلاق هم معتقد بود ایمان تنها قول است، حفص با بیانات خود مصلاق را به زانو در آورده بود و لذا شافعی از مقام دفاع برآمد و تبیین مسأله را بر عهده گرفت و ثابت نمود که ایمان از مجموع قول و عمل پدید آمده و قابلیت زیاد شدن و کاهش یافتن را دارا می باشد، امام با استدلالات خویش حفص را نیست و نابود کرد.^۶

^۱ او عبدالرحمن بن ابی حاتم بن ادریس رازی است، هم خودش حافظ بوده و هم پدرش به این مقام نائل آمده بود که در سال ۳۲۷هـ دارفانی را وداع گفته است. المیزان ۵۸۷/۲.

^۲ وی محمد بن ادریس بن منذر داود بن مهران عطفانی حنظلی کنیه اش ابو حاتم رازی است و یکی از چهره های سرشناس دین می باشد که در سال ۱۹۵ تولد یافته و در سال ۲۷۷هـ وفات یافته است. طبقات الشافعیة ۲۹۹/۱.

^۳ نام وی حرمله بن یحی بن حرمله بن عمران ابو حفص تجیبی مصری است و یکی از شاگردان شافعی می باشد و در سال ۲۴۳ یا ۲۴۴هـ فوت کرده است. التقریب ۱۵۶.

^۴ حفص الفرد مبتدع بوده است، نسائی راجع به او می گوید: متکلم بوده و احادیثش از درجه اعتبار ساقط اند و شافعی در مناظره ای که با وی داشته تکفیرش نموده است. اللسان ۳۳/۲.

^۵ شرح حال مصلاق را در هیچ منابعی ندیده ام، اباضیه شاخه ای از خوارج که تاکنون نیز به حیات خویش ادامه داده اند، برای آگاهی بیشتر از ایشان به کتاب الاباضیه اثر: صابر طعیمة مراجعه فرمایید.

^۶ ابن ابی حاتم در کتاب آداب الشافعی منافیه ۱۹۱، اللالكائی ۹۶۲/۵، بیهقی در کتاب مناقب شافعی با سند خود ۳۸۷/۱، الحلیة ۱۱۵/۹، تاریخ ابن عساکر ۴۰۶/۱۴، طبقات الشافعیة ابن کثیر ق ۱/۱۴ و ابن تیمیه در کتاب الایمان، به این اثر اشاره کرده اند و سندش صحیح می باشد.

این اثر پرده از روی مذهب شافعی در موضوع ایمان برمی بردارد و اثبات می نماید که با مذهب سلف تطابق کامل دارد. البته حمایت ایشان از مصلاق اباضی مذهب در مسأله ورود اعمال در مفهوم ایمان به معنای موافقتش با وی در سایر اصول مذهبش نیست، اباضیه در این مسأله با اهل سنت همگام اند ولی در موضوع کاهش یافتن ایمان، مرتکب گناه کبیره و دیگر

امام بیهقی - رحمه الله - با سند خویش از ربیع بن سلیمان مرادی نقل می کند که: از شافعی شنیدم می گفت: ایمان مجموع گفتار و کردار و قابل زیاد شدن و کم شدن است.^۱

بیهقی با سندی دیگر از ربیع روایت می نماید که: شافعی این اشعار را برایم دیکته کرد:

شهدت بأن الله لا شيء غيره
وأشهد أن البعث حق وأخلص
وأن عرى الإيمان قول محسن
وفعل زكي قد يزيد وينقص^۲

گواهی می دهم که جز خدا چیزی نیست (یعنی همه چیز از او تأثیر پذیرفته و هستی می یابند) و خالصانه شهادت می دهم که روز رستاخیز حق است، ایمان از تار و پود گفتار و کردار پاکیزه تافته شده و قابلیت فزونی یافتن و کم شدن را دارد.

ابن حجر - رحمه الله - می گوید: حاکم در مناقب الشافعی می گوید: ابوالعباس أصم^۳ برایمان حدیث روایت کرد، ربیع به ما خبر داد که: از شافعی شنیدم می گفت: ایمان قول و عمل است و زیاد و کم می شود.^۴

ابو نعیم در کتاب الحلیة نیز شبیه همین سخن را می آورد با این تفاوت که: ایمان بر اثر عبادات افزایش و با نافرمانیها کاهش می یابد، سپس شافعی این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَيَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾^۵ المذثر: ۳۱ ترجمه: و ایمان کسانی که ایمان آورده اند افزون گردد.^۶

مسائل مشهور از ایشان مخالف اهل سنت هستند، از این رو شافعی در این خصوص به دفاع از او برخاست زیرا حفص از مرجئه هایی بود که معتقد به ورود اعمال در حقیقت ایمان نیستند.

^۱ اوربوع بن سلیمان بن عبدالجبار مرادی ابو محمد مؤذن است که یکی از شاگردان شافعی، مورد اعتماد و راوی کتابهای ایشان می باشد و در سال ۲۷۰ هـ دارفانی را وداع گفته است. التقریب: ۲۰۶.

^۲ بیهقی در المناقب ۱/۳۸۵، ابن عبدالبر در الانتقاء ۸۱، ذهبی در السیر ۱۰/۳۲، ابن عساکر در تاریخ دمشق ۱۴/۴۰۶، ابن کثیر در طبقات الشافعیة ۱۴، ابن حجر در توالی التأسیس ۱۰ و ابن القیم در عون المعبود شرح سنن ابی داود ۱۲/۴۵۰، این اثر را آورده اند.

^۳ المناقب بیهقی ۱/۴۴۰، تاریخ دمشق ابن عساکر ۱۴/۴۰۶ و دیوان اشعار شافعی ۵۴.

^۴ ابوالعباس اصم محمد بن یعقوب بن یوسف بن معقل اموی است که ارباب امویان و موسوم به محدث مشرق زمین می باشد. حاکم راجع به وی می گوید: هفتاد و شش سال داشت و صداقت و صحت احادیثش مورد اطمینان همگان بود، در سال ۳۴۶ هـ وفات یافت، او جدای از اصم معتزلی مذهب است. تذکرة الحفاظ ۳/۸۶۰.

^۵ فتح الباری ۱/۴۷.

^۶ الحلیة ۹/۱۱۵.

شافعی - رحمه الله - در کتاب الام - کتاب السیر - ^۱ می گوید: هرگاه یک نفر کافر حربی در حال شرک وارد سرزمین اسلامی (دارالاسلام) گشت سپس پیش از آنکه بازداشت شود ایمان آورد، جان ومالش در امان خواهد بود، اگر گروهی از ایشان نیز چنان کنند همان طور با آنان برخورد می شود. و اگر در آغاز با جنگ و پیکار وارد دارالاسلام شدند و در نتیجه به اسارت در آمدند و آنگاه مسلمان شدند، جان ومالشان غنیمت خواهد شد ولی بخاطر ایمانشان کشته نمی شوند. و اگر این وقایع در سرزمین کفار (دارالکفر) به وقوع پیوست اسلام آوردنش موجب حفظ خونس خواهد گشت و قید بردگی نیز از گردنش برداشته می شود، و همچنین اگر نماز می خواند، نمازش داخل ایمان محسوب می گردد، اگر آن یک نفر گمان برد که مؤمن است جان و مال خویش را نگه داشته ولی اگر می پنداشت نمازش داخل ایمان نیست، غنیمت محسوب شده و امام سرنوشتش را رقم می زند: یا وی را از پای در می آورد و یا به عنوان اسیر با او برخورد می نماید.^۲

ایشان در مسأله ای دیگر می گویند: ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوان، اگر علاوه بر آن ذکر دیگری هم گفت کار خوبی کرده است، به باور من درود فرستادن بر پیامبر نیز شایسته است و بلکه زیاد انجام دادنش در شرایط گوناگون را می پسندم چون ذکر خدا و درود فرستادن بر پیامبر نشانه ایمان به خدا و عبادتی دارای اجر محسوب می گردد. از عبدالرحمن بن عوف روایت شده که: روزی همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بوده که پیامبر از وی پیشی جست، عبدالرحمن دنبالش رفته تا ببیند پیامبر کجا تشریف برده، می بیند ایشان به سجده افتاده اند، منتظر می شود تا سرش را بلند نماید ولی پیامبر سجده اش را طولانی کرد و وقتی سر از خاک بلند کرد عبدالرحمن گفت: ترسیدم خدا جانانت را گرفته باشد، ایشان می فرمایند: (یا عبدالرحمن انی لما کنت حیث رأیتنی لقبی جبریل فاخبرنی عن الله عزوجل انه قال من صلی علیک صلیت علیه فسجدت لله شکرًا)^۳: ای عبدالرحمن همانجا که با تو بودم جبریل پیش من

^۱ الام ۴/۲۸۹-۲۹۰، شعب الایمان بیهقی ۱/۱۰۶ و المناقب ۱/۳۸۵.

^۲ امام ابن ابی العز حنفی در شرح خود بر عقیده الطحاویة ۲۳ می گوید: در اینجا مسائلی هست که فقها از آنها بحث کرده اند، مثل اینکه اگر کسی نماز خواند و یا دیگر آداب اسلامی را انجام داد ولی شهادتین را بر زبان جاری نساخت آیا مسلمان محسوب خواهد شد یا نه؟ ابوالعز در پاسخ این سؤال می گوید: رأی صحیح این است که مسلمان به شمار می آید. شافعی - رحمه الله - نیز چنین دیدگاهی دارد و تا زمانی که واقعیت امر روشن می شود دست از سرش برداشته خواهد شد. دلیل این دیدگاه ایشان نیز این است که وی نماز را داخل مفهوم ایمان می داند و نماز هم عمل محسوب می شود.

^۳ احمد در مسند ۱/۱۹۱، ابویعلی ۲/۱۵۸، اسماعیل قاضی در کتاب: فضل الصلاة علی النبی و هیثمی در الزوائد ۲/۲۸۷ این حدیث را روایت کرده اند، هیثمی پیرامون آن می گوید: این حدیث را احمد روایت نموده و روایانش معتبر می باشند.

آمد و گفت: خداوند می فرماید: هر که بر تو درود بفرستد من براو درود می فرستم، ولذا به پاس این نعمت سر به خاک ساییدم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جایی دیگر می فرماید: (من نسی الصلاة علیّ خطی به طریق الجنة) ^۱ {هرکس صلوات فرستادن بر من را فروگزارد، از راه بهشت منحرف کرده می شود.}

شافعی می گوید: نمی دانم هیچ مسلمانی جز از روی ایمان به خدا بر پیامبر درود بفرستد، می ترسم شیطان به درون برخی از جاهلان رخنه کرده و به هنگام ذبح حیوان به بهانه ای که بر دل جاهلان عارض می گردد او را از صلوات فرستادن بر پیامبر منع نماید حال آنکه هیچ مسلمانی جز بخاطر ایمان به خدا، بزرگداشت پیامبر و تقرب به ایشان، بر وی درود نمی فرستد ^۲

حافظ اللالكائی - رحمه الله - می گوید: امام شافعی - رحمه الله - در کتاب الام - باب النية في الصلاة - می گوید: نماز جز در صورت داشتن نیت جایز نمی باشد، چون در حدیث عمر بن خطاب از پیامبر آمده (انما

^۱ طبرانی در الكبير ۱۲۸/۳، بیهقی در الشعب حدیث شماره ۱۷۱ و سیوطی در الجامع الصغیر این حدیث را روایت نموده اند، در فیض القدير شرح جامع الصغیر ۲۳۲/۶ آمده و حسن دانسته شده است. حدیث مزبور از طرق متعددی روایت شده که برخی از آنها موصول و برخی مرسل اند و هیچ کدامشان خالی از ضعف نمی باشد ولی در مجموع دلالت بر این دارند که اصلی برایش وجود دارد ولذا کسانی همچون سیوطی و دیگران آن را جزو احادیث حسن برشمارده اند. واژه «نسی» در اینجا به معنای «ترک: فروگذاشت» می باشد، چنانکه در قرآن آمده است: ﴿قَالَ كَذَلِكَ أَنْتَ أَيْتُنَا فَنَسِينَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ نُنسِيكَ﴾ ^{۱۱۶} طه: ۱۲۶ القول البديع ۱۵۲.

^۲ الام ۲۳۹/۲ - ۲۴۰ والمناقب بیهقی ۳۸۶/۱.

ابن القيم الجوزیه در این باره می فرماید: دانشمندان پیرامون صلوات فرستادن بر پیامبر به هنگام ذبح حیوان، اختلاف نظر دارند: شافعی آن را مستحب دانسته و کسانی دیگر از جمله پیروان ابوحنیفه - رحمه الله - با وی مخالفت کرده اند، چه ایشان درود فرستادن را در این مقام مکروه می دانند، نویسنده محیط ضمن اشاره به این قضیه دلیلش را چنین ذکر می کند: چون شائبه ذکر نام غیر خدا در آن وجود دارد.

پیروان امام احمد - رحمه الله - در این باره اختلاف نظر دارند: قاضی و یارانش آن را مکروه می دانند، ابو الخطاب در «رؤوس المسائل» بدان اشاره نموده است، ابن شاقلامی گوید چون شافعی بدان اعتقاد است، مستحب می باشد جلاء الافهام ۲۴۰ و المغنی ابن قدامة ۵۴۱/۸ دلیل آنکه شافعی ذکر خدا، تکبیر و صلوات بر پیامبر را جزو ایمان دانسته، این است که وی ایمان را قول، عمل و نیت می داند، صحت اعتقاد ایشان درباره ی جواز توسل به صلوات نیز از همین امر نشات می گیرد، چون صلوات فرستادن جزو اعمال انسان به شمار می آید، ولی چنانچه بدعت گذاران انجام می دهند، توسل به ذات یا جاه و مقام پیامبر را انجام نداده است.

الاعمال بالنیات) {معیار پذیرش همه کردارها نیت است.} سپس می افزاید: تمامی اصحاب و تابعین اتفاق نظر دارند که: ایمان از مجموع گفتار، کردار و نیت پدید می آید و هیچ یک از آنها بدون دیگری ارزش ندارد.^۱

ابن عبدالبر - رحمه الله - می گوید: ابوالقاسم عبیدالله بن عمر بغدادی شافعی مذهب که امیرالمؤمنین المستنصر بالله^۲ وی را احضار و در شهر الزهراء^۳ اسکانش داد، می گوید: محمد بن علی برایمان حدیث بازگو کرد و گفت: ربیع به ما خبر داد که از شافعی شنیدم می گفت: ایمان عبارت از گفتار، کردار و اعتقاد درونی است، مگر نمی بینی خداوند می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ﴾ البقرة: ۱۴۳ ترجمه: و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند {یعنی نمازتان را به سوی مسجدالاقصی ضایع نمی کند، پس خداوند نماز را ایمان خوانده که ایمان قول، عمل و اعتقاد می باشد.

ابونعیم در کتاب الحلیة با سند خویش از ربیع بن سلیمان نقل می کند که: یک نفر از اهالی بلخ پیرامون ایمان از شافعی سؤال کرد، ایشان در پاسخ گفتند: نظر تو در این باره چیست؟ گفت: من معتقدم ایمان تنها قول است، شافعی گفت: این تعریف را از کجا استنباط نموده ای؟ گفت: از این آیه که می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ البقرة: ۲۷۷ ترجمه: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند {و او عاطفه ایمان و عمل را از هم جدا کرده است بنابراین ایمان قول و اعمال نیز احکام و نتایجش به شمار می آیند. شافعی گفت: از نظر تو واو عاطفه میان آنها فاصله انداخته؟ گفت: بله، گفت: پس تو دو خدا را می پرستی، یکی در مشرق و دیگری در مغرب چون خداوند می فرماید: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ الرحمن: ۱۷ ترجمه: پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب. آن مرد به خشم آمد و گفت: سبحان الله تو مرا بت پرست قرار دادی؟ شافعی گفت: تو خودت چنان کردی، گفت: چگونه؟ گفت: با این پندار که واو فاصله انداخته است، مرد گفت: بخاطر آنچه گفتم از خدا آمرزش می خواهم بلکه جز یک خدا کسی را نمی پرستم و از این تاریخ به بعد هم نمی گویم واو عاطفه میان ایمان

^۱ شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة ۵/۸۸۶، جامع العلوم والحکم ۲۵ والایمان ابن تیمیة ۱۹۷. این سخنان را در الام ندیده ام.

^۲ مستنصر بالله حکم بن عبدالرحمن ناصراست که از جزو بهترین پادشاهان و دانشمندان به شمار می آید و در سال ۳۶۶ هـ دارفانی را وداع گفته است. البدایة والنهایة ۱/۳۸۵.

^۳ الزهراء شهر کوچکی نزدیک قرطبه است. معجم البلدان ۳/۱۶۱.

و عمل فاصله انداخته است، بلکه می گویم: ایمان عبارت از قول و عمل و قابلیت زیاد شدن و کاهش یافتن را نیز دارد.

ربیع می افزاید: شخص مزبور اموال بسیاری را تقدیم شافعی نمود، کتابهایش را جمع آوری کرد و با عقاید اهل سنت از سرزمین مصر بیرون رفت.^۱

ابومحمد بن ابی حاتم^۲ با سند خود از شافعی نقل می نماید که به حمیدی فرمود: این آیه بهترین دلیل علیه مرجئه ها است^۳ که می فرماید: ﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾ البینه: ۵ ترجمه: و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را

^۱ عطف اعمال بر ایمان از جمله مهمترین دلایل کسانی است که کردارها را از مفهوم ایمان خارج کرده اند و دلیلی پوچ و بی ارزش محسوب می گردد، زیرا عطف همواره برای مغایرت نیست بلکه گاهی به منظوریان اهمیت چیزی از قبیل عطف بعض بر کل است چنانکه خداوند می فرماید: ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ البقره: ۹۸ جبریل و میکال با وجود آنکه در شمار ملائکه اند ولی خداوند بخاطر والایی مقام و منزلتشان نامشان را به صورت مستقل ذکر فرموده است، عطف اعمال بر ایمان نیز از همین قبیل می باشد نه اینکه با او مغایرتی داشته باشد. برای توضیح بیشتر این موضوع به کتاب الایمان ابن تیمیه ۱۶۳ مراجعه فرماید.

به این عبارت اخیر ربیع که می گوید: با عقاید اهل سنت از مصر بیرون رفت، دقت کن که دال بر علاقه شدید سلف به سلامت عقیده و پیراسته بودنش از اوهام و خرافات است، گرچه از نظر مخالفان کم اهمیت جلوه دهد. مفهوم بیانات ایشان این را می رساند که: هرکس اعمال را از مفهوم ایمان خارج نماید، در زمره اهل سنت محسوب نمی گردد. این جملات را با مذهب متاخرین که خود را منتسب به امام شافعی می دانند، مقایسه کن که از لحاظ روش استدلال و نتیجه گیری تفاوت زیادی با هم دارند.

^۲ آداب الشافعی و مناقبه ۱۹۱، اللالكائي ۵/۸۸۶، المناقب بیهقی ۱/۳۸۶، احکام القرآن ۱/۴۰، توالی التاسیس ابن حجر ۱۱۰، تاریخ دمشق ابن عساکر ۱۴/۴۰۶، تبیین کذب المفتوی ۳۴۱، طبقات الشافعیة ابن کثیر ۱۴ و الایمان ابن تیمیه ۱۹۶.

^۳ شیخ الاسلام - رحمه الله - می گوید: مرجئه کسانی اند که معتقدند: ایمان از مجموع تصدیق درونی و گفتار زبانی پدید می آید ولی اعمال داخل مفهومش نمی گردند، مرجئه ها به سه گروه تقسیم می شوند:

گروه اول - که بیشتر ایشان را تشکیل داده و ابوالحسن اشعری در کتاب خود به اقوال ایشان اشاره می کند - معتقدند ایمان تنها اعتقاد درونی است، سپس برخی از آنان می گویند اعمال درونی هم داخل آن می گردند. برخی دیگر از همین گروه همچون جهم و صالحی، اعمال را داخل آن نمی کنند.

گروه دوم: بر این باورند که ایمان مجرد تلفظ زبانی است، تنها کرامیه ها این دیدگاه دارند.

گروه سوم: عقیده دارند که ایمان عبارت از تصدیق قلبی و تلفظ زبانی می باشد، اهل فقه و عبادت به این دیدگاه شهرت یافته اند. آنگاه ابن تیمیه به رد همه آنها می پردازد. الایمان ۱۸۳-۱۸۴.

بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین [خود] را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است.^۱

خلاصه اعتقاد امام شافعی - رحمه الله - پیرامون مفهوم و مدلول ایمان.

امام شافعی معتقد است: ایمان با سه خصلت گفتار، کردار و اعتقاد درونی تحقق می‌یابد، و آیات متعددی را برای اثباتش ذکر می‌نماید که پیشینیان این امت به پاره‌ای از آنها اشاره کرده‌اند و ایشان به نقد و بررسی برخی از اعتراضات وارد بر آنها نیز پرداخته‌اند.

شافعی در اثبات دیدگاه خود ورد عقیده مخالفانش قرآن و سنت را مستند قرار داده و از روش استدلالی علم مذموم کلام دوری گزیده است، در مباحث آینده بیشتر پرده از روی شیوه استدلال ایشان پیرامون اثبات عقیده برمی‌برداریم.^۲

فصل دوم: زیاد و کم شدن ایمان.

سایر سلف - رحمه الله - نیز همچون شافعی اعتقاد به زیاد و کم شدن ایمان دارند، بغوی در این باره می‌گوید: صحابه، تابعین و علما اهل سنت نسبت به این مسأله اتفاق نظر داشته و معتقدند: ایمان عبارت از قول و عمل است و براساس نصوص قرآن و سنت قابلیت زیاد و کم شدن را دارد.

اعتقاد به زیاد و کم شدن از صحابه، تابعین و ائمه روایت گشته است: از عمیر بن حبیب نقل شده که: ایمان قابل افزایش و کاهش یافتن است، از او سؤال شد زیاد و کم شدنش چگونه می‌باشد؟ در پاسخ

^۱ نحوه دلالت آیه بر آن بدین گونه است که: خداوند در این آیه اعمال را دین نام نهاده و ما را به انجام مخلصانه آنها برای وی فرمان داده است و مرجئه اعمال را از مفهوم ایمان خارج نموده‌اند.

^۲ بسیاری از ائمه این دیدگاه را ذکر کرده و به امام شافعی - رحمه الله - نسبت داده‌اند، برای آگاهی بیشتر از آن کتابهای زیر را به عنوان نمونه مطالعه فرمایید: شرح اصول اعتقاد اهل السنة ۴/۸۳۲، الاعتقاد بیهقی ۱۸۰، فتح الباری ۱/۴۷ و جامع العلوم والحکم ۲۵.

^۳ شاید مقصودش از سنت، حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه پیرامون نقصان دین زنان باشد، که در آینده بدان اشاره خواهیم نمود.

گفت: هرگاه به یاد، سپاس و بیم از خدا مشغول بودیم افزایش یافته و هرگاه از وی غافل گشتیم کاهش می یابد.^۱

عمر بن خطاب رضی الله عنه به یارانش فرمود: بیاید ایمانمان را افزایش دهیم و پس از آن به ذکر و یاد خدا می پرداختند.^۲

ابن عباس و ابوهریره رضی الله عنهما معتقد بودند: ایمان زیاد و کم می شود.^۳
 امام ابو عبدالله بخاری در صحیح خود بابی را تحت این گشوده و می گوید: باب زیادة الايمان و نقصانه (بحث زیاد و کم شدن ایمان). خداوند سبحان نیز در این زمینه می فرماید: ﴿وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ ۱۳
 ﴿الكهف: ۱۳﴾ {و بر هدایتشان افزودیم} یا می فرماید: ﴿وَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا اِيْمَانًا﴾ ۳۱ {و ایمان کسانی که ایمان آورده اند افزون گردد} و یا اینکه می فرماید: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ﴾ ۳ {پس از ایشان مترسید و از من بترسید امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم}. بنابراین این هرگاه چیزی از کمال را ترک نماید، ناقص می باشد.

ابن عبدالبر - رحمه الله - می گوید: فقها و محدثین بر این امر اجماع دارند که ایمان قول و عمل است و عمل نیز بدون نیت و اعتقاد درونی ارزشی ندارد، و ایمان از نظر ایشان به وسیله عبادتها افزایش و با نافرمانیها کاهش یافته و همه عبادتها هم ایمان محسوب می گردد.

ابن القاسم از مالک روایت می کند که: ایمان زیاد می گردد ولی راجع به کاهش یافتنش توقف نمود. عبدالزاق، معمر بن عیسی، ابن نافع و ابن وهب از ایشان نقل می نمایند که: ایمان با انجام عبادات افزایش و با نافرمانیها کاهش می یابد، خدا را شکر که محدثین معتقد به این دیدگاه می باشند.^۴

شیخ الاسلام ابن تیمیة - رحمه الله - این دیدگاه دوم را ترجیح داده و می فرماید: برخی از فقهای تابعین موافق اطلاق واژه نقصان بر ایمان نبوده اند زیرا تنها بحث افزایش یافتنش را در قرآن دیده اند. این قول یکی از دو روایت منسوب به مالک است ولی روایت دوم که نزد پیروانش از اعتبار و شهرت بیشتری برخوردار است، مانند دیدگاه سایر علما می باشد که: ایمان زیاد و کم می شود.^۵

^۱ الشریعة ۱۱۲.

^۲ همان.

^۳ همان.

^۴ التمهید ۹/۲۳۸-۲۵۲.

^۵ مجموع فتاوی شیخ الاسلام ۷/۵۰۶.

بنابر این همه اهل سنت و جماعت بر این نکته اتفاق نظر دارند که: ایمان با عبادات افزایش و با گناهان کاهش می یابد، ایشان جهت اثبات مدعای خویش دلایل زیادی از قرآن و سنت را ارائه می دهند که به طور اختصار مهمترینشان را مورد بحث قرار خواهیم داد، از جمله آنها آیات زیر می باشند:

۱- ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ

يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ التوبة: ۱۲۴ ترجمه: و چون سوره‌ای نازل شود از میان آنان کسی است که می گوید این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند {

۲- ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا ﴿٢﴾ الأنفال: ۲

ترجمه: مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید {

۳- ﴿لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ وَزَادُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا ﴿٣١﴾ المدثر: ۳۱ ترجمه: تا آنان که اهل کتابند یقین به هم

رسانند و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد {

آیات بسیاری زیاد شدن ایمان را می رسانند که به طریق دلالت التزام کاهش یافتنش را نیز اثبات می کنند، زیرا چیزیکه قابلیت زیاد شدن داشته باشد، قابل کم شدن نیز هست. واینک به پاره ای از دلایل موجود در سنت که سلف بدانها استناد نموده اند، اشاره خواهیم کرد:

۱- حدیثی که درابتدای این بحث بدان اشاره شد و آن اینکه ابوسعید خدری - رضی الله عنه - از پیامبر خدا نقل می نماید که ایشان زنان را به صدقه دادن فرمان داد و سپس فرمود: (مارأیت من ناقصات عقل و دین أذهب للب الرجل الحازم من إحداهن) ^۱ یعنی: در میان افراد دارای عقل و دین ناقص کسی را ندیده‌ام مانند شما خرد مرد دورانیدش را از بین ببرد.

۲- (الایمان بضع و سبعون شعبة أعلاها قول لا اله الا الله وأدناها إمطة الأذى عن الطريق، والحیاء شعبة من الایمان) ^۲

یعنی: ایمان دارای هفتاد واندی شاخه است، بالاترین قسمت آن جمله توحید و پایین ترینش برداشتن چیززیان آوری سرراه عمومی مردم می باشد، و آزرم بخشی از ایمان محسوب می گردد.

^۱ صحیح البخاری، کتاب الحيض ۱۱۶/۱ و صحیح مسلم ۸۶/۱.

^۲ بخاری و مسلم روایتش کرده اند، فتح الباری ۴۴/۱ و شرح نووی بر صحیح مسلم ۶/۱.

۳- (من رأی منکم منکراً فلیغیره بیده فإن لم یستطع فبلسانه فإن لم یستطع فبقلمه وذالک أضعف الایمان)^۱: هرکه چیز ناپسندی را مشاهده نمود باید با دست از آن جلوگیری نماید، اگر این کار را نتوانست با زبانش به مبارزه آن برخیزد و اگر این را هم نتوانست انجام دهد با دلش از آن بیزار باشد و این گزینه سوم پایین ترین مرتبه ایمان به شمار می آید.

احادیث بیشمار دیگری نیز در این راستا وجود دارند که پیشینیان بدانها استناد نموده اند ولی ما مشهورترینشان را مدنظر قرار دادیم.^۲

و اکنون به سخنان منسوب به امام شافعی - رحمه الله - در این باره اشاره می نمایم که روش ایشان را در اثبات عقیده به اثبات می رساند:

ربیع - رضی الله عنه - می گوید: از شافعی شنیدم می گفت: ایمان گفتار و کردار است که با انجام تکالیف افزایش و بر اثر نافرمانیها کاهش می یابد، آنگاه آیه ۳۱ سوره مدثر را تلاوت کرد.^۳

بیشتر در بحث حقیقت ایمان به مناظره شافعی با حفص الفرد اشاره کردیم که ایشان از موضوع دلالت ایمان برگفتار و کردار و قابل زیاد و کم شدنش دفاع کرده است^۴ انتساب این عقیده به شافعی - رحمه الله - به حد تواتر رسیده و جایی را برای ظن و گمان باقی نگذاشته است و لذا دیدگاه آن کس که می پندارد اعتقاد به زیاد و کم شدن ایمان ارتباطی با ایشان ندارد مردود و غیر قابل اعتماد می باشد.

سبکی می گوید^۵: شافعی، مالک، احمد و بخاری دیدگاه سلف (اعتقاد به اینکه ایمان قول و فعل و نیت و قابل زیاد و کم شدن است) را داشته اند.... اینان - جز شافعی و احمد - به زیاد و کم شدن ایمان تصریح می کنند. در این زمینه هیچ نصی از شافعی در دست نیست، البته گروهی از نویسندگان شرح حالش به این موضوع اشاره نموده اند ولی از نظر ما ثابت نمی باشد چنانکه سایر آرای ایشان ثابت و محقق است. پایان سخنان سبکی.

^۱ صحیح مسلم ۲/۲۲۲.

^۲ برای آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب الایمان ابن تیمیه و الایمان ابن منده و امثال آنها مراجعه فرمایید.

^۳ کتاب الحلیة ابونعیم ۹/۱۱۵.

^۴ به بحث مزبور مراجعه فرمایید.

^۵ یعنی سبکی پسرکه در کتاب طبقات الشافعیة ۱/۱۳۰ بدین موضوع اشاره می کند.

در مباحث قبلی به دیدگاه امام مالک - رحمه الله - در این باره اشاره نموده و روشن کردیم که رأی راجح در مذهب ایشان اعتقاد به زیاد و کم شدن ایمان می باشد.^۱

و اما درباره دیدگاه امام شافعی نقل قولهای صحیحی در این راستا وجود دارند که بیشتر به پاره ای از آنها اشاره کردیم، چنانکه بسیاری از علما در حین بحث از فضایل شافعی و همچنین در نوشته های سلف به انتساب این دیدگاه به ایشان تصریح کرده اند، از جمله کسانی که به این امر تصریح نموده اند افراد زیر می باشند:

ابن ابی حاتم^۲، حافظ اللالكائی^۳، ابونعیم^۴، بیهقی^۵، ابن عبدالبر^۶، ابن عساکر^۷، رازی^۸، نووی^۹، ابن تیمیة^{۱۰}، ذهبی^{۱۱}، ابن القیم^{۱۲} و ابن حجر^{۱۳} - رحمهم الله - همه ایشان اعتقاد به زیاد و کم شدن ایمان را از شافعی - رحمه الله - نقل نموده اند بلکه برخی از آنها همچون ابن تیمیة^{۱۴} و ابن رجب^{۱۵} می گویند شافعی اجماع سلف را در این زمینه نقل می نماید، پس چطور سبکی گمان می کند این دیدگاه از شافعی به اثبات نرسیده است؟! وقتی اعتقاد شافعی به دخول اعمال در مفهوم ایمان نزد وی ثابت گشته چه چیزی شافعی را از اتباع سلف در حکم به زیاد و کم شدن ایمان، بازمی دارد. ولی واقعیت امر این است که: افراط در محبت و دوستی، انسان را کور و کر می کند.

^۱ التمهید ۲۵۲/۹.

^۲ آداب الشافعی و مناقبه ۱۹۲.

^۳ شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة ۵/۸۸۶، ۸۹۰ و ۹۵۷.

^۴ الحلیة ۹/۱۱۵.

^۵ الاعتقاد ۱۸۰ و المناقب ۱/۳۸۵.

^۶ الانتقاء ۸۱.

^۷ تاریخ دمشق ۱۴/۴۰۶ - ب.

^۸ مناقب الشافعی ۱۳۰-۱۳۲.

^۹ تهذیب الاسماء واللغات ۱/۶۶.

^{۱۰} الايمان ۲۹۲.

^{۱۱} سیرا غلام النبلاء ۱۰/۳۲.

^{۱۲} عون المعبود ۱۲/۴۵۰.

^{۱۳} فتح الباری ۱/۴۷.

^{۱۴} الايمان ۱۹۷.

^{۱۵} جامع العلوم والحکم ۲۵.

این بحث را با روایتی طولانی از امام شافعی به پایان می‌برم که بی‌هقی با سند خویش از ابو محمد زبیری نقل می‌نماید:

مردی پیش شافعی آمد و از او پرسید: برترین کردار نزد خداوند چیست؟
شافعی گفت: آنچه هیچ کرداری بدون آن پذیرفتنی نیست.

سؤال کننده: آن چیز کدام است؟

شافعی: ایمان به یکتایی خداوند است که دارای برترین جایگاه و منزلت می‌باشد.

سؤال کننده: از نظر شما ایمان از مجموع گفتار و کردار پدید می‌آید یا تنها گفتار بدون کردار است؟

شافعی: ایمان عبارت از انجام اعمال برای خداوند می‌باشد که گفتارها نیز بخشی از اعمال به شمار می‌آیند.

سؤال کننده: آن را برایم تعریف کن تا به خوبی بفهمم.

شافعی: ایمان دارای حالات و درجات متفاوتی است، پاره‌ای از آنها در نهایت کمال، پاره‌ای کاملاً ناقص و ناتمام و پاره‌ای نیز جانب کمالش بر جانب نقصانش برتری دارد.

سؤال کننده: مگر ایمان زاد و کم شدن هم دارد؟

شافعی: بله.

سؤال کننده: دلیل آن چیست؟

شافعی: خداوند سبحان تکالیف ایمان را بر اعضای انسان تقسیم کرده است به گونه‌ای که هر کدام از آنها مسئولیت ویژه خود را دارد و با دیگری فرق می‌کند، برای مثال: قلبی که امیر و فرمانده بدن است ابزار شناخت و درک و فهم بوده و سایر اعضا زیر نظر قلب کار می‌کنند، چشمها وسیله دیدن و مشاهده کردن هستند، گوشها ابزار شنوایی اند، دستها وسیله کار و فعالیت اند، پاها وسیله راه رفتن هستند، زبان ابزار سخن گفتن و ابراز نهانیهای درون است و بالاخره سر نیز مکان امنی برای چهره و صورت می‌باشد.

هریک از این اعضا دارای تکلیف منحصر به فرد خود بوده و سایر اعضا از عهده اش برنمی‌آیند: وظیفه قلب درک و شناخت، فراگیری آموزه‌های پاکیزه و بدور از خرافات و بدعت، پذیرش یکتایی خدا و رسالت آخرین پیام‌آورش و اقرار به هر آنچه از جانب ایشان به انسان معرفی می‌گردد، خداوند در این زمینه چنین می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ النحل: ۱۰۶ ترجمه: مگر آن کس که مجبور شده [ولی] قلبش به ایمان اطمینان دارد { ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ الرعد:

۲۸ ترجمه: آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد، ﴿مِنَ الَّذِينَ قَالُوا ءَامَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ﴾ المائدة: ۴۱ ترجمه: از آنانکه با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آنکه دلهایشان ایمان نیاورده بود؛ و یا ﴿وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ البقرة: ۲۸۴ ترجمه: و اگر آنچه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند؛ این بود چارچوب مسؤولیت قلب که کرداروی محسوب می‌گردد.

وظیفه زبان تعبیر از عقاید نهانیهای درون است چنانچه می‌فرماید: ﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ﴾ البقرة: ۱۳۶ {بگوئید ما به خدا ایمان آورده ایم} و یا ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ البقرة: ۸۳ {و با مردم [به زبان] خوش سخن بگوئید} این هم وظیفه زبان است.

تکلیف نیروی شنوایی نیز پرهیز از گوش فرادادن به سخنانی است که موجبات خشم خدا را فراهم می‌کند، در این باره می‌فرماید: ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلَهُمْ﴾ النساء: ۱۴۰ ترجمه: و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود؛ سپس فراموشی را از آن استثنا فرموده است: ﴿وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ ﴿۶۸﴾ الأنعام: ۶۸ ترجمه: و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین، ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ؕ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ أَهْلُ الْإِتِّبَابِ ﴿۱۸﴾﴾ الزمر: ۱۷ - ۱۸ ترجمه: پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان، ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. ﴿۱﴾ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿۵﴾﴾ المؤمنون: ۱ - ۵ ترجمه: به راستی که مؤمنان رستگار شدند. همانان که در نمازشان فروتنند. و آنان که از بیهوده رویگردانند. و آنان که زکات می‌پردازند. و کسانی که پاکدامند،

﴿ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ ﴾ القصص: ۵۵ { و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی تابدند } و یا می فرماید: ﴿ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴾ (۷۲) الفرقان: ۷۲ { و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می گذرند }.

وظیفه چشم این است که به محرمت ننگرد و خود را از آنچه خدا ممنوع کرده فروبندد، می فرماید: ﴿ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ﴾ النور: ۳۰ { به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند }

شافعی در توضیح این آیه گفت: هر جا در قرآن از حفظ عورت بحث شده باشد مراد از آن نگهدارنده ارتکاب زنا می باشد جز این آیه که مقصود از آن کنترل کردنش در برابر نگرستن به حرامها است.

آنگاه خداوند در یک آیه به وظیفه قلب، نیروی شنوایی و بینایی اشاره کرده می فرماید: ﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴾ (۳۱) الإسراء: ۳۶ ترجمه: و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد { وظیفه عورت این است که از طریق ارتکاب محرمت موجبات هتک حرمت خویش را فراهم نکند، می فرماید: ﴿ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴾ (۵) المؤمنون: ۵ و یا می فرماید: ﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَوْرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ ﴾ فصلت: ۲۲ ترجمه: و [شما] از اینکه مبدا گوشه‌ایتان و دیدگانتان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند [گناهانتان را] پوشیده نمی داشتید {

مراد از ﴿ جُلُودُكُمْ ﴾ در اینجا عورتها و رانها است. این هم مسؤلیت عورت بود.

تکلیف مربوط به دستها این است که وسیله انجام فعالیت‌های حرام نگردد بلکه کارهای مورد پسند خدا از قبیل صدقه، صلّه رحم، جهاد و پاکیزگی برای ادای نمازها را انجام دهد، چنانچه می فرماید: ﴿ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ﴾ المائدة: ۶ { ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به [عزم] نماز برخیزید صورت و دستهایتان را تا آرنج بشوید... } و یا می فرماید: ﴿ فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَنتَحَمْتُمُوهُمُ فَشَدُّوا أَلْوَتَاقَ فَمَا مَتَّأ بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ ﴾ محمد: ۴ { پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردنها [یشان] را بزنید تا چون آنان را [در کشتار] از

پای درآوردید پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیة [و عوض از ایشان بگیرید]؛

زیرا مبارزه مسلحانه و کشتار کفارمتجاوز، صله رحم و صدقه از اعمال دست محسوب می گردند و وظیفه پاها این است که به سوی حرامها نرود و از آنها دوری گزیند، قرآن پیرامون مسؤولیت پاها می فرماید:

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ الإسراء: ۳۷ {و در [روی] زمین به نخوت گام برم دار چرا که هرگز زمین را نمی توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی توانی رسید}.

وبالآخره وظیفه صورت، کرنش بردن شب و روز و به هنگام نمازها برای خداوند سبحان است: ﴿

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعِبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

﴿الحج: ۷۷﴾ {ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید باشد که رستگار شوید} و یا می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا

﴿الجن: ۱۸﴾ {و مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید} مراد از واژه مساجد همان اندامهایی است (مانند صورت و دیگر اعضا) که انسان در حال سجود بر آنها تکیه می زند^۱

این بود توضیح تکالیف اعضای انسان. خداوند در قرآن پاکیزگی و نمازها را نیز ایمان نامیده است، و آن هنگامی است که پس از شانزده ماه نمازخواندن به سوی بیت المقدس، خداوند به پیامبرش فرمان داد روبه کعبه نماز بخواند، مسلمانان پیرامون نمازهای گذشته (که رو به بیت المقدس بود) از پیامبر سؤال نمودند که وضعیتشان چطور بوده و آیا ارزشی داشته اند یا نه؟^۲ خداوند این آیه را در پاسخ ایشان فرود

^۱ این تفسیر شافعی برای واژه مساجد از بزرگانی همچون: سعید بن مسیب، طلق بن حبيب، عطاء وسعيد بن جبیر نیز روایت شده است، واز قتاده، عكرمه و ابن عباس نقل شده که مراد از آن اماکن عبادت است، یعنی موحدانه خدارا در آنها پرستش نموده واز شرک پرهیزید. حسن بصری می گوید: مقصود از آن همه نقاط سرزمین می باشد زیرا زمین برای پیامبر سجده گاه و پاکیزه قرار داده شده است.

گروهی از مفسرین همچون: ابن جریر طبری، ابن کثیر و قرطبی دیدگاه دوم (دیدگاه ابن عباس و دیگران) را ترجیح داده اند و لذا رأی شافعی ضعیف می باشد. تفسیر طبری ۱۱۷/۲۹، ابن کثیر ۴۳۱/۴ و تفسیر قرطبی ۲۰/۱۹.

^۲ صحیح بخاری ۲۳/۱ حدیث شماره ۴۰، مسلم حدیث شماره ۵۲۵ و تفسیر ابن جریر ۱۶/۲.

آورد که: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (البقره: ۱۴۳) { و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است } یعنی خداوند در این آیه نماز را ایمان خوانده است، بنابراین هرکس نمازها را به جا آورده، اعضایش را از ارتکاب محرمات نگه دارد و با هریک از آنها دستورات الهی را انجام دهد، با ایمانی کامل به سوی خدا برگشته و وارد بهشت می گردد ولی هرکس در انجام یکی از مسؤولیتهای مزبور کوتاهی نماید با ایمانی ناقص پیش خدا برمی گردد. سؤال کنند: نقصان و کمال ایمان را فهمیدم ولی مسأله زیاد شدنش از کجا استنباط می گردد؟

شافعی: از این آیه شریفه که می فرماید: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ

إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ (۱۲۴) وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ (التوبه: ۱۲۴ - ۱۲۵ ترجمه: و چون سوره‌ای نازل شود از میان آنان کسی است که می گوید این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند. اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است پلیدی بر پلیدی‌شان افزود و در حال کفر درمی گذرند}. و یا می فرماید: ﴿مَنْ نَقَضَ عَلَيْكَ نَبَاهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّمَّ فْتِيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ (۱۲۳) الكهف: ۱۳ ترجمه: ما خبرشان را بر تو درست حکایت می کنیم آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم}.

شافعی در ادامه گفت: اگر ایمان قابلیت زیاد و کم شدن را نداشت، مردم همه در یک مستوی بوده و کسی بردیگری برتری نداشت ولی بر اثر ایمان است که مؤمنان داخل بهشت گشته و باز یاد شدنش به درجات و مقامات والایی نزد خدا نائل می آیند، و همچنین بخاطر نقصانش است که افراد مقصر به عذاب و خشم خدا دچار می گردند.

و نیز می فرماید: خداوند در میان بندگان سبقت و پیشی گرفتن را قرار داده است همچنانکه میان اسبهای دونه پیشی گرفتن برگزار می گردد، سپس ایشان دارای درجات متفاوتی می باشند، هر که از دیگران پیشی گرفت بر اساس شایستگی خود پاداش کامل خواهد گرفت و فرد درجه دومی بر او مقدم نمی شود و همین امر موجب برتری پیشینیان این امت بر سایرین گردیده است، و اگر افراد نخستین دارای

امتیاز بیشتری نمی بودند تفاضلی میان افراد پدید نمی آمد و پایین ترین فرد به والاترین این امت می رسید.^۱

فصل سوم: استثناء در ایمان و ارتباطش با اسلام

این فصل دو بحث را درمی گیرد:

بحث اول: استثناء در ایمان.

بحث دوم: تفاوت میان ایمان و اسلام

بحث اول: استثناء در ایمان

شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - می گوید: استثناء در ایمان این است که کسی بگوید: من مؤمنم اگر خدا خواسته باشد. علما در این زمینه سه دیدگاه دارند: برخی معتقد به وجوب آن هستند، برخی تحریمش نموده اند و گروهی نیز صدور وعدم صدور این گونه اقوال را از دو جهت مختلف جایز دانسته اند که این دیدگاه سوم صحیحترین آنها می باشد.^۲

محمد بن حسین آجری - رحمه الله - می گوید: یکی از ویژگیهای علمای اهل حق استثناء در ایمان است البته نه از روی شک و گمان - از داشتن شک در ایمان به خدا پناه می بریم - بلکه بخاطر پرهیز از خودستایی بوده است، بدین معنی که نمی دانسته اند آیا ایمانشان چنان بوده که ایمان راستین خوانده شود یا نه ولذا هرگاه از یکی از ایشان سؤال می شد: آیا تو مؤمن هستی؟ در پاسخ می گفت: به خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبران، روز واپسین، بهشت، جهنم و امثال آن ایمان آورده ام، کسیکه به این

^۱ مناقب الشافعی ۳۸۷/۱ - ۳۹۳. امام احمد راجع به نقل مزبور می گوید: این پاسخها را به صورت مفصل تر از ابو عبید دیده ام، اگر هر دوی آنها درست باشند احتمال دارد ابو عبید آن را از شافعی برگرفته و چیزهایی بدان افزوده باشد و احتمال دارد این ماجرا برای هر دوی ایشان رخ داده باشد.

خلاصه اینکه: نصوص بالا و دیگر نصوص منقول از شافعی پرده از روی دیدگاه ایشان پیرامون ایمان برمی دارد و آن اینکه ایمان از نظروی عبارت از گفتار، کردار و نیت است که با عبادات افزایش و بر اثر نافرمانیها کاهش می یابد. شافعی این عقیده را از نصوص قرآن برگرفته که یا به صورتی صریح و بدون ابهام بدان اشاره نموده و یا می توان از آن برداشت کرد و قبلا نیز به پاره ای از دلایل سلف در این زمینه اشاره کردیم.

^۲ الايمان ۴۱۰.

جملات تلفظ نموده و قلبا نیز بدانها اعتقاد و یقین داشته باشد، مؤمن محسوب می شود، و استثنائش بخاطر این است که نمی داند آیا ایمانش آنچنان هست که سزاوار ستایش خداوند باشد یا نه؟

صحابه و تابعین رضی الله عنهم - معتقد بودند استثناء در اعمال شامل گفتار و تصدیق قلبی نمی گردد بلکه در اعمال زمینه ساز حقیقت ایمان رخ می دهد. و مردم از نظر ایشان مؤمن واحکام گوناگون اسلام همچون: ارث و نکاح بر آنان تطبیق می شود.^۱

بیانات آجری - رحمه الله - عین مذهب پیشینیان یعنی صحابه، تابعین و دانشمندان وارسته پس از ایشان است، ابو عبید با سند خویش روایت می کند که: یک نفر پیش ابن مسعود گفت: من مؤمنم. ایشان گفتند: آیا تو از اهل بهشت هستید؟ گفت: امیدوارم. ابن مسعود گفت: چرا نخستین (یعنی اینکه به طور قطع گفتید من مؤمنم) را موکول نکردی چنانکه دومی را موکول نمودی (یعنی گفتی امیدوارم).^۲

امام احمد می گوید: از یحیی بن سعید شنیدم می گفت: هیچ کس را جز بر استثناء ندیده ام.^۳ پیشینیان این امت جهت اثبات جواز استثناء دلایلی از کتاب و سنت نقل می نمایند که در اموری ثابت و محقق استثناء بکار رفته است، از جمله این آیه: (لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ) فتح/۲۷ ترجمه: بدون شک به خواست خدا با خاطری آسوده در مسجد الحرام در خواهید آمد. و در سنت نیز این حدیث پیامبر را به عنوان دلیل ذکر می نمایند که به هنگام سلام کردن بر ساکنان قبرستان می فرمود: (السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا انشاء الله بکم لاحقون)^۴ یعنی: درود بر شما ای ساکنان خانه مؤمنان! به خواست خدا مانیز به جمع شما می پیوندیم.

با وجود اینکه موضع گیری سلف در موضوع استثناء ایمان واضح و اینکه بخاطر ترس از خود ستایی بوده است، ولی سؤال کردن از آن را نمی پسندیدند، آجری - رحمه الله - در این باره چنین می گوید: هرگاه مردی از تو پرسید آیا مؤمن هستید؟ در پاسخ بگو: به خدا، فرشتگان، پیامهای آسمانی، روز آخرت، مرگ، رستاخیز، بهشت و دوزخ ایمان دارم. و اگر هم دوست داشتی بگو: سؤال بدعت است و جوابت نمی دهم. و اگر هم خواستی به همان شیوه ای که بیان شد در پاسخ بگو: به خواست خدا مؤمنم، ولی از بحث

^۱ الشریعة ۱۳۶.

^۲ الایمان ابن تیمیه ۶۷.

^۳ الشریعة ۱۳۷.

^۴ مسلم روایت کرده است ۲۱۸/۱.

ومناظره در این زمینه پرهیز کن، زیرا این کار نزد علما ناپسند و نکوهیده است و لذا از پیشوایان دین پیروی کن تا به خواست خدا در امان بمانید^۱

علت آنکه پیشینیان سؤال درباره ایمان را دوست نداشته اند این بوده که چون سؤال مزبور از جانب مرجئه مطرح می گشت، خلال از امام احمد روایت می نماید که مردی از ایشان پرسید: یک نفر از من پرسید: آیا تو مؤمن هستی؟ در پاسخ گفتم: بله، آیا اشکالی دارد؟ مگر مردم به دودسته کافر و مؤمن تقسیم نمی شوند. امام به خشم آمد و فرمود: این نوع سخنان از طرف مرجئه مطرح می گردد حال آنکه خداوند می فرماید: ﴿وَأَخْرُوكَ مُرَجَّوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ﴾ التوبه: ۱۰۶ اینان چه کسانی هستند؟ سپس فرمود: مگر ایمان قول و عمل نیست؟ شخص مزبور گفت: آری چنان است، امام گفت: آیا قول را انجام داده ایم؟ گفت: بله، گفت: آیا کردار را انجام داده ایم؟ گفت: نه، امام گفت: پس چطور از تو اعتراض می کند که بگویند به خواست خدا و استثناء می کنید؟ (یعنی چون بخشی از ایمان که کردار است هنوز صورت نگرفته استثناء از آن جایز می باشد).^۲

این بود چکیده دیدگاه سلف رحمهم الله در این موضوع و در برخی موارد بدون استثناء پاسخ داده اند و اینکه داخل شدن ایشان به دایره ایمان حاصل می گردد نه اینکه مقصودشان رسیدن به کمال بوده باشد.^۳

دیدگاه امام شافعی درباره استثناء در ایمان:

ابوالبقاء فتوحی - که یکی از فقها و اصولیان حنبلی مذهب است - می گوید: استثناء در ایمان جایز است بدین گونه شخصی بگوید: من به خواست خدا مؤمنم. شافعی، احمد و ابن مسعود رضی الله عنهم نیز بدان تصریح نموده اند.^۴

فخرالدین رازی به پاره ای از انتقادات وارده بر عقیده امام شافعی اشاره کرده و از جمله به مسأله استثناء در ایمان می پردازد، سپس به توضیح معنایش پرداخته و می گوید آنچه شافعی گفته مربوط به اعتقاد وی پیرامون داخل شدن اعمال در مفهوم ایمان و اینکه استثناء تنها بر اعمال واقع می گردد نه عقاید،

^۱ الشریعة ۱۴۰.

^۲ السنة ابوبکر خلال ۵۹۷/۳.

^۳ الايمان ابو عبیدة ۶۹-۷۰ والايمان ابن تیمیة ۳۹۷.

^۴ شرح الكواكب المنیر ۴۷.

می باشد. آنگاه به بررسی پاره ای تأویلات و توضیحات در دفاع از شافعی می پردازد. همه اینها دال بر صحت انتساب دیدگاه مزبور به امام شافعی می باشد و اینکه ایشان همچون سلف معتقد به جواز استثناء در ایمان بوده اند.^۱

بحث دوم: تفاوت میان اسلام و ایمان.

این مسأله یکی از مسائلی است که پیشینیان درباره اش اختلاف نظر دارند، البته خدا را سپاسگذاریم که این اختلاف آسیبی به دین نمی رساند^۲ ایشان در این زمینه سه دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: معتقدند اسلام و ایمان با هم تفاوتی نداشته و دو روی یک سکه اند، امام بخاری - رحمه الله - که در این گروه جای می گیرد، در صحیح خود بابتی را برایش گشوده و می فرماید: (باب سؤال جبریل النبی عن الایمان و الاسلام له ثم قال جاء جبریل یعلمکم دینکم جعل ذالک کله دینا. وما بین النبی لوفد عبدالقیس من الایمان و قوله تعالی ﴿ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا ﴾: جبرئیل راجع به ایمان، احسان، اسلام و زمان وقوع قیامت از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد و ایشان نیز به توضیح پرداخت و سپس فرمود: آن شخص جبرئیل بود و می خواست از این طریق دین را به شما بیاموزد. پس پیامبر همه آنها را دین نامید. و آنچه پیامبر در تبیین ایمان برای هیئت نمایندگی عبدالقیس ارائه فرمودند. و همچنین خداوند سبحان می فرماید: ﴿ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴾^{۸۵} آل عمران: ۸۵ ترجمه: و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است.

ابن حجر در شرح بیانات بخاری می گویند: بیشتر اشاره شد^۳ که مصنف معتقد به اتحاد مفهوم ایمان و اسلام است، ولی وقتی پرسش جبریل از ایمان و اسلام و پاسخ پیامبر موجب مغایرتشان می باشد و اینکه ایمان عبارت از تصدیق اموری مخصوص و اسلام ابراز اعمالی مخصوص است، خواست آن را تأویل و دیدگاه خویش را اثبات نماید.

^۱ مناقب الشافعی رازی ۱۴۷.

^۲ زیرا اصول و منهج ایشان یکی است و اختلاف مزبور بسان اختلاف در فروعیات می باشد، برعکس اختلاف خلف با سلف که چون به اختلاف در اصول، روش، اعتبارادله و طبعاً نتیجه برمی گردد، اثرات منفی بر عقاید گذاشته و اختلافاتی پدید آورده است.

^۳ فتح الباری ۱/۵۵.

(و بیان) یعنی همراه توضیح این امر که اعتقاد و عمل جزو دین به شمار می آیند. (ومابین) یعنی همراه آنچه برای هیئت مزبور توضیح داد که ایمان همان اسلام می باشد، یعنی بخاری ایمان را در آن جریان به چیزی تفسیر نموده که اسلام را در اینجا بدان تفسیر می نماید. و اینکه گفت (وقول الله) یعنی به همراه آنچه آیه مزبور بر آن دلالت می کند مبنی بر اینکه اسلام همان دین است و حدیث ابوسفیان نیز که ایمان خود دین است، بر آن دلالت می نماید، بنابراین اسلام و ایمان هیچ تفاوتی باهم ندارند. این بود چکیده دیدگاه ایشان پیرامون این موضوع^۱.

امام ابو عبدالله محمد بن نصر مروزی نیز در کتاب «تعظیم قدر الصلاة» به اختلاف پیشینیان در این زمینه اشاره نموده و سپس طی بحث مفصلی دیدگاه معتقدین به اتحاد ایمان و اسلام را ترجیح می دهد.^۲ یکی دیگر از کسانی که معتقد به اتحاد ایمان و اسلام بوده اند، امام حافظ ابن منده - رحمه الله - می باشد که در کتاب «الایمان» بابتش گشوده و به ذکر اخبار دال بر آن و تبیینات روشنگر کتاب و سنت مبنی بر اتحادشان، می پردازد.^۳

دیدگاه دوم: گروهی از پیشینیان معتقد به تفاوت میان ایمان و اسلام بوده اند، امام زهری در این باره می گوید: اسلام عبارت از گفتار و ایمان کردار می باشد.^۴ عبدالملک میمونی^۵ می گوید: از احمد بن حنبل پرسیدم: آیا اسلام و ایمان از نظر تو با هم تفاوت دارند؟ در پاسخ گفت: بله، گفتم: چه دلیلی را مستند قرار دهیم؟ گفت: این آیه که می فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ الحجرات: ۱۴ ترجمه: [برخی از] بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده اید لیکن بگوئید اسلام آوردیم { در ادامه گفت: جایز است به صورت استثناء بگویم: من به اگر خدا خواسته باشد مؤمنم ولی اگر بگویم: من مسلمانم استثناء در آن جایز نیست.

^۱ فتح الباری ۱/۱۱۴.

^۲ تعظیم قدر الصلاة ۲/۵۷۵ تألیف محمد بن نصر مروزی متوفای ۳۹۴ هـ السیر ۱۴/۳۳.

^۳ الایمان ۱/۳۲۱ اثر حافظ محدث ابو عبدالله محمد بن اسحاق متوفای ۳۹۵ هـ السیر ۱۴/۱۸۸.

^۴ همان ۳۱۱.

^۵ او عبد الملک بن مهران میمونی رقی از یاران امام احمد بوده که امام وی را بیش از دیگران مورد احترام قرار می داد، در سال ۲۷۴ هـ وفات یافته است. السیر ۱۳/۹۰.

ابن منده می گوید: عده ای از اصحاب و تابعین از جمله عبدالله بن عباس، حسن بصری و محمد بن سیرین این دیدگاه دوم را پذیرفته اند.

شماری از ائمه آثار نیز دیدگاه دوم را داشته اند و استناد ایشان به حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه^۱، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه^۲ و ابوهریره رضی الله عنه^۳ است.

دیدگاه سوم: شیخ الاسلام ابن تیمیة، خطابی و ابن رجب - رحمهم الله - که در گروه سوم جای دارند. و ابن رجب پیرامون این مسأله بحث ارزشمندی دارند که چکیده آن بدین ترتیب است:

می گوید: پاره ای از واژه ها وقتی به صورت مفرد و مطلق بکاربرده شوند، شامل مصادیق متعددی خواهند شد، لذا هرگاه واژه مزبور در کنار واژه ای دیگر استعمال گردد، بر بعضی از آن مصادیق دلالت کرده و واژه دیگر نیز سایر مصادیق را دربرمی گیرد. مانند: واژه فقیر و مسکین، حالا هرگاه یکی از آنها به تنهایی استعمال گردد شامل تمام افراد نیازمند می گردد ولی اگر به هم استعمال شوند، یکی از آنها بعضی افراد نیازمند را شامل گشته و دیگری نیز سایر آنها را در برمی گیرد.

واژه ایمان و اسلام نیز چنین هستند، یعنی هرگاه به تنهایی استعمال شوند مصادیق دیگری را هم شامل می شود، ولی اگر در کنار هم بکاربرده شدند، یکی از آنها برخی مصادیق را دربر گرفته و دیگری نیز بقیه را در خود جای می دهد.

توضیحات بالا مورد تأیید عده ای از پیشوایان نیز می باشد، ابوبکر اسماعیلی^۴ در نامه ی خود به ساکنان "جبل" می نویسد: بسیاری از اهل سنت و جماعت معتقدند: ایمان مجموع گفتار و کردار است. اسلام عبارت از انجام کرداری است که خداوند بر انسان واجب نموده است، هرگاه در کنار هم استعمال گشتند هر یک

^۱ حدیث ایشان همان حدیثی است که جبریل پیرامون اسلام، ایمان و احسان از پیامبر سؤال کرد، که پیامبر خدا میان اسلام و ایمان جدایی انداخت. صحیح مسلم ۳۶/۱.

^۲ حدیث سعد این است که می گوید گروهی آمدند خدمت پیامبر خدا ایشان نیز به هر یک از آنها چیزی داد جز یک نفر که از نظر من مهمتر از همه بود، رفتم خدمتشان آهسته عرض کردم: چرا به فلانی ندادی به خدا قسم او را مؤمن می دانم فرمود: مؤمن یا مسلمان، کمی ساکت ماندم و سپس دیدگاهم نسبت به وی قوت گرفت و باز گفتم: چرا فلانی را استثناء نمودی؟ قسم به خدا او را مؤمن می دانم فرمود: مؤمن یا مسلمان؟ من از بیم اینکه مبدا وارد دوزخ گردد به او خواهم داد در حالیکه دیگران نزد من محبوبتر هستند. فتح الباری ۳/۳۴.

^۳ حدیث وی همان حدیث مشور عمر بن خطاب می باشد. بخاری ۱/۱۱۴ و مسلم ۱/۳۹.

^۴ امام حافظ، حجت، فقیه، شیخ الاسلام ابوبکر احمد ابن ابراهیم بن اسماعیل بن عباس جرجانی اسماعیلی شافعی، شیخ شافعیان، متولد ۲۷۷ و فات ایشان ۳۷۱ بود. (السیر ۱۶/۲۹۲)

بر مصداق ویژه خود دلالت دارد ولی اگر به تنهایی اطلاق شدند هر کدام از آنها شامل همه مصداق خواهد شد.

ایشان در ادامه می گویند: خطابی نیز در کتاب "معالم السنن ۴/۳۲۱" به این معنا اشاره نموده وعده ای از دانشمندان هم دیدگاه وی را پذیرفته اند.

این رجب در توجیه معنای مزبور می گوید: دلیل این تفکیک آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث هیئت نمایندگی عبدالقیس^۱ واژه ایمان را - که به تنهایی ذکر کرده بود - چنان تفسیر فرمود که واژه اسلام را در حدیث جبریل تفسیر کرده است، و در حدیثی دیگر توضیحات ایمان را برای اسلام بکار برد، چنانکه در حدیث عمرو بن عبسۀ رضی الله عنه آمده است: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پیرامون اسلام از ایشان سؤال کرد، در پاسخ گفتند: اسلام این است که دلت تسلیم خدا شده و مسلمانان از زبان و دستت درمان باشند، گفت: برترین دستورات اسلام کدام است؟ فرمود: ایمان برتر از همه آنها می باشد، گفت: ایمان چیست؟ فرمود: اینکه به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران و روز رستاخیز اعتقاد داشته باشید.^۲

پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان را برترین دستورات اسلام برشمارد و اعمال را زیرمجموعه ایمان قرار داد. بنابراین تفاوت مزبور که گفته می شود: هرگاه به تنهایی ذکر شدند باهم تفاوت ندارند ولی اگر در کنار هم بودند هر یک بر مصداقی اطلاق می گردند، بر طرف می گردد. واقعیت این است تفاوتشان در این نکته می باشد که ایمان عبارت از تصدیق و شناخت قلبی و اسلام فرمانبرداری و گردن کچی انسان برای خدا است و آن هم از طریق انجام اعمال تحقق می یابد که اعمال نیز عین دین محسوب گردیده و خداوند در کتابش آن را اسلام نامیده است. پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله هم در حدیث جبرئیل اسلام، ایمان و احسان را دین قلمداد کرد. این هم یکی دیگر از دلایل تفاوت مزبور (یعنی اتحاد مدلول در صورت ذکر یکی و اختلاف معنا به هنگام ذکر هر دو آنها) محسوب می گردد، از این رو محققان گفته اند: هر مؤمنی مسلمان است زیرا هرگاه ایمان در درون انسانی جای گرفت و ریشه دوانید پایبند اعمال و تکالیف محوله خواهد گشت، چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: (ألا و إن فی الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله وإذا فسدت فسد الجسد كله ألا وهی

^۱ مسلم در صحیح خود ۴۶/۱ روایت نموده است و در آن آمده: پیامبر ایشان را به چهار چیز دستور داد و از چهار چیز جلوگیری کرد، راوی می گوید: آنان را به اعتقاد و ایمان به خدا فرمان داد و فرمود آیا می دانید ایمان به خدا چیست؟ گفتند: خدا و پیامبرش داننا تر اند، فرمود: ایمان به خدا عبارت از گواهی دادن به یکتایی او و رسالت محمد، برپایی نماز، پرداخت زکات، روزه رمضان و ادای خمس غنایم می باشد.

^۲ امام احمد در مسند خود ۱۱۴/۱ روایت کرده است.

القلب^۱ ترجمه: آگاه باشید درجسم انسان تکه گوشتی هست هرگاه آن تکه صلاح یابد سایر جسم نیز صلاح خواهند یافت و هرگاه فاسد گردد جسم هم فاسد می شود، آگاه باشید آن تکه گوشت قلب است {لذا هرگاه نور ایمان به دل راه یافت اثرش بر اعضا و اعمال ظاهری نیز متبلور می گردد. ولی هر مسلمانی مؤمن محسوب نمی شود، چون گاهی نور ایمان ضعیف و کم سو است و کردارها متأثر از آن نخواهند شد. چنانچه خداوند می فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ الحجات: ۱۴ پس ایشان بر اساس صحیحترین آراء (که ابن عباس و دیگران بدان اعتقاد دارند) منافق به شمار نمی آیند بلکه ایمانشان ضعیف و کم رنگ بوده است^۲

بنابراین با توضیحات ارزشمند ابن رجب تفاوت میان اسلام و ایمان برایمان روشن می گردد، خداوند پاداش فراوانی را به ایشان ارزانی فرماید.

دیدگاه امام شافعی درباره تفاوت میان ایمان و اسلام

آنچه از سخنان منتسب به امام شافعی - رحمه الله - برمی آید اینکه ایشان قائل به تفاوت میان ایمان و اسلام نبوده اند بلکه در برخی روایات به اتحاد مدلول آنها تصریح نموده است. زیرا در کتاب "الأم - باب عتق الرقبة المؤمنة في الظهار" می گوید: هرگاه کفاره ظهار بر کسی واجب گشت باید در صورت توانایی آزاد نمودن برده یا داشتن قیمتش، برده مؤمنی را از قید اسارت و بردگی آزاد نماید و غیر برده یا آزاد کردن برده غیر مؤمن موجب سقوط کفاره از گردنش نمی گردد، چون خداوند راجع به کفاره قتل خطأ می فرماید: ﴿فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾ النساء: ۹۲ این آیه به مثابه دلیلی است برای آن که برده غیر مؤمن در هیچ کفاره ای قابل قبول نیست زیرا درمسأله قتل نیز برای کفاره می باشد، چنانکه خداوند در دو مورد^۳، شرط عدالت را برای اعتبار شهادت واجب نموده و در سه مورد^۴ نیز به صورت مطلق بدان پرداخته است، در اینجا چون همه موارد در دایره شهادت می گنجند، به شرط مورد نظر خداوند اکتفا کرده و بر موارد مطلق شهادت چنین استدلال می کنیم که اگر خداوند همان معنی را قصد می کرد شرط نمی

^۱ بخاری روایت کرده است، فتح الباری ۱/۱۲۶.

^۲ جامع العلوم والحکم ۲۶-۲۷.

^۳ در آیات: ۱۰۶/مائده و ۲/طلاق.

^۴ در آیات: ۲۸۲/بقره، ۱۵/نساء و ۴/نور.

گذاشت بلکه او اموال مسلمانان را به خودشان بازگردانده نه به مشرکان، لذا اگر یک نفر در کفاره ظاهر برده غیر مؤمنی را آزاد کرد کافی نیست و باید برده مؤمنی را آزاد نماید.

وی در ادامه می گوید: از نظر من خوب تر این است برده ای مکلف و مؤمن را آزاد نمایید، اگر غیر عرب بود ولی اسلام را خوب توصیف کرد کفایت می کند.^۱

مالک از هلال بن امیه بن اسامه از عطاء بن یسار از عمر بن حکم به ما خبر داد که پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: ای پیامبر خدا! من کنیزکی دارم که چوپان است، پیشش رفتم دیدم گوسفندی را گم کرده است راجع به آن از او سؤال نمودم در پاسخ گفت: گرگ آن را خورده است، من نیز که انسانم (و مغلوب طبایع بشری) از او خشمگین شده و یک سیلی به صورتش زدم و حالا برده ای بر من واجب شده آیا آن کنیزک را آزاد کنم؟ پیامبر از کنیزک پرسید: خدا کجا است؟ گفت: در آسمان، فرمود: من کیستم؟ گفت: پیامبر خدا. فرمود: پس آزادش کن. (مقصود پیامبر این بوده که اگر کنیزک مزبور مؤمن باشد آزاد کردنش مسؤلیت عمر را برطرف می نماید.)

عمر گفت: ای پیامبر خدا! ما در دوران جاهلیت چیزهایی را انجام می دادیم، مثلاً پیش غیب گوینان می رفتیم، فرمود: پیش آنها نروید. عمر گفت: فال بد می زدیم، فرمود: آن هم چیزی بوده که به ذهنتان خطور کرده و نباید شما را از اجرای تصمیمهایتان بازدارد.^۲ شافعی پیرامون این حدیث می گوید: نام راوی معاویه بن حکم است و زهری و یحیی بن کثیر نیز چنین روایت کرده اند.^۳

شافعی در ادامه می گوید: اگر کودکی را که یکی از والدینش مسلمان بود آزاد کرد، کفایت می کند چون نماز میت وارث را در حق وی اجرا نموده و از نظر ما مسلمان محسوب می گردد. ولی اگر مرتدی را آزاد کرد کفاره از او ساقط نمی گردد گرچه پس از آزاد کردنش نیز مسلمان شود چون در حالی آزادش کرده که غیر مؤمن بوده است. اگر برده مزبور لال به دنیا آمده بود ولی اسلام را پذیرفته و با اشاره اعتقادش را اثبات و نماز می خواند، کفایت می کند گرچه از سرزمین کفر نیز پیش ما آمده باشد. ولی از نظر من بهتر آن است

^۱ الام ۲۸۰/۵.

^۲ صحیح مسلم ۳۸۲/۱، سنن ابوداود ۱/۲۴۴-۲۴۵ از معاویه بن حکم، مناقب الشافعی بیهقی ۱/۳۹۵، کتاب التوحید و اثبات صفات الرب اثر ابن خزیمه ۱/۲۸۰ و الایمان ابن تیمیه ۳۹۸.

^۳ ابن عبدالبرمی گوید: مالک هم گفته عمر بن حکم روایتش نموده است، حال آنکه چنان چیزی از نظر همه محدثین غلط است زیرا در میان صحابه فردی به اسم عمر بن حکم وجود ندارد بلکه چنانکه راویان حدیث مزبور می گویند معاویه بن حکم است. ایشان یکی از اصحاب مشهور و این حدیثش هم معروف است ولی عمر بن حکم تابعی و ساکن مدینه بوده است.

برده ای آزاد کند که الفاظ دال بر ایمان را بر زبان جاری سازد. اگر کودکی همراه والدینش به اسارت درآمد، رشد عقلی پیدا کرد و اسلام را شناخت ولی به سن بلوغ کامل نرسیده بود آزاد کردنش در برابر کفاره ظهار کفایت نمی کند مگر اینکه پس از بالغ شدن هم اسلام را بپذیرد که در آن صورت جایز است. تعریف و شناخت اسلام بدین صورت تحقق می یابد که به یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده و از هر آنچه با اسلام در تضاد است تبری جوید. هرگاه چنین چیزی را انجام داد اسلام و ایمانش کامل می باشد، به باور من اگر از طریق ایمان به رستاخیز و امثال آنها نیز مورد امتحان و آزمایش قرار گیرد بهتر است.^۱

بیهقی - که در روایت زعفرانی از وی در کتاب قدیم نیز آمده است - از عبیدالله بن عتبه نقل می نماید که: مردی از اهالی مدینه کنیزیک سیاه پوستی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، پیامبر از وی پرسید: آیا به یکتایی خدا اعتقاد داری؟ گفت: بله، فرمود: آیا به رسالت محمد ایمان داری؟ گفت: بله، فرمود: آیا معتقد به رستاخیز هستی؟ گفت: بله. پیامبر فرمود: آزادش کن.^۲

زعفرانی می گوید^۳: امام شافعی در توضیح ماجرای مزبور می گوید: این حدیث و حدیث پیش از آن نیز دلالت بر این دارند که: آگاهی کافی از اسلام و اعتقاد بدان موجب می شود فرد مزبور وارد دایره دین شده و نام اسلام بر او اطلاق گردد و اسلام همان ایمان است.^۴

بیهقی می گوید: به باور من روایت مزبور بیانگر این نکته می باشد که از نظر شافعی ایمان و اسلام - وقتی به صورت حقیقی بکاربرده شوند و یا تنها بر زبان جاری گردند - در جلوگیری از خون ریزی مدلول یک اسم و دوروی یک سکه اند، ولی وقتی یکی از آنها حقیقی و دیگری به منظور فرار از شمشیر به معنی فرمانبرداری و تسلیم ظاهری باشد، باهم تفاوت دارند و هر یک در زمینه ای بکاربرده می شود.

^۱ الام ۵/۲۸۰-۲۸۱ و مناقب الشافعی ۱/۲۹۴.

^۲ الموطأ ۲/۷۷۷، کتاب التوحید ابن خزیمه ۱/۲۸۷ و مناقب الشافعی ۱/۳۹۵.

^۳ او ابوعلی حسن بن محمد بن صباح زعفرانی بزار است که از سفیان بن عیینه روایت می کند و راوی شافعی نیز می باشد و در مجلس امام احمد و ابو ثور نزد شافعی حضور می یافت و مسؤل بازگو کردن نوشته ها برای ایشان بود. وقتی بازگو کردن کتاب الرساله را به پایان برد شافعی گفت: تو از کدام قبایل عرب هستید؟ در پاسخ گفت: من عرب تبار نیستم و از اهالی روستایی به نام زعفرانیه می باشم. شافعی گفت: تو آقای این روستا هستید. در سال ۲۴۹ هـ وفات یافت. الانساب ۶/۲۸۰ و التقریب شرح حال شماره ۱۲۸۱.

^۴ مناقب الشافعی بیهقی ۱/۳۹۵.

شافعی در روایت ربیع می گوید: خداوند وضعیت گروهی از اعراب را چنین برایمان تعریف می فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ الحجرات: ۱۴ یعنی به ایشان خبر داد که نورایمان به درونشان نفوذ نکرده و تنها برای حفظ خونشان به اسلام تظاهر می نمایند.^۱

شافعی در تفسیر واژه «أَسْلَمْنَا» از قول مجاهد می گوید: یعنی به منظور جلوگیری از کشتار و اسیرگشتن تسلیم شده ایم و اعمال ظاهری را به اجرا درمی آوریم.^۲

از توضیحات گذشته به این نتیجه می رسیم که: امام شافعی - رحمه الله - معتقد است واژه ایمان و اسلام از نظر مدلول و مفهوم دارای یک معنا بوده و هیچ تفاوتی باهم ندارند. شافعی با این دیدگاه خود به جمع پیشینیانی همچون امام ابو عبدالله بخاری و محمد بن نصر مروزی - رحمهما الله - پیوسته است.^۳

^۱ المناقب بیهقی ۱/۳۹۶.

^۲ شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: پیشینیان پیرامون ارزش و اعتبار اسلامی که در آیه آمده است دودیدگاه دارند: گروهی از علما از جمله: حسن بصری، ابن سیرین، ابراهیم نخعی، ابوجعفر باقر، حماد بن زید، احمد بن حنبل، سهل بن عبدالله تستری، ابوطالب مکی و بسیاری از محققان و محققان معتقدند: اسلامشان ارزشمند و موجب استحقاق پاداش و خروج از کفر و نفاق می گردد.

گروهی دیگر از جمله شافعی و محمد بن نصر مروزی بر این باورند که: فرمانبرداری بخاطر حفظ جان و اسیر نشدن بسان اسلام آوردن منافقان است و کافر محسوب می شوند زیرا ایمان وارد دلهايشان نشده و چنین کسانی نیز کافرانند.

ابن تیمیه در صفحات: ۱۵۰، ۲۲۵، ۲۴۶ و ۳۴۹ کتاب الایمان به تشریح معنای آیه بالا پرداخته است، و ما نیز پیشتر قوی ترین دیدگاه در تفسیر آن را بیان نمودیم که لازم به تکرار نمی باشد. الام ۶/۱۶۵.

ابن جریر طبری پس از اشاره به اقوال مفسرین در ذیل تفسیر این آیه می گوید: بهترین رأی در تأویل آن همان دیدگاهی است که از زهری نقل کردیم و آن اینکه: خداوند اقرار زبانی این گونه اعراب به ظاهر مؤمن که گفتارشان را با کردارتایید ننموده و به صورت مطلق - نه اینکه بگویند به خدا و پیامبرش ایمان داریم - واژه "آمنّا" بر زبان جاری کرده اند، به ایشان نسبت می دهد. ولی به آنان دستور می فرماید گفتاری بر زبان جاری سازند که شبیه ای برای شنونده ایجاد نکرده و گوینده اش بر حق باشد، آن هم بدین صورت تحقق می یابد که بگویند: مسلمان شدیم یعنی وارد دایره دین، اموال و شهادت حق و راستین شدیم. تفسیر طبری ۲۹/۱۴۲-۱۴۳.

طبری در تفسیر خویش به دیدگاه مجاهد نیز اشاره می کند و می گوید: ابن حمید برایمان حدیث روایت کرد و گفت: مهران از سفیان از مردی از مجاهد برایمان حدیث نقل کرد که: اسلمنا به معنای استسلمنا (فرمانبردار شدیم) است. ۲۶/۱۴۲.

ابن تیمیه در تحلیل گفته بالا می گوید: این نقل قول منقطع می باشد چون سفیان مجاهد را ملاقات نکرده است. الایمان ۲۲۶.

^۳ الام ۶/۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۴ و ۱۶۷.

بخش چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره

در این فصل به سه بحث اشاره می شود

- بحث اول: حکم گناهان کبیره پایین تر از شرک
- بحث دوم: حکم ترک عمدی نماز
- بحث سوم: حکم سحر و ساحران

بحث اول: حکم گناهان کبیره پایین تر از شرک.

یکی از الطاف خداوند به امت اسلامی این است که پیشوایان و بزرگوارانی را در میان ایشان برگزیده تابا معارف و تواناییهای خویش شبهات و انتقادات یاوه گو یان و جاعلان را ریشه کن کرده و سر جای خویش بنشانند.

از بزرگترین و مهمترین موضعگیریهای ایشان در راستای دفاع از دین خدا قد علم کردن در برابر گناهکاران اهل ریا و خودنمایی بوده است. اهل سنت و جماعت در قبال مسلمانان گناهکار موضعی میانه روانه اتخاذ نموده اند، نه همچون خوارج و معتزلیان افراط گرایانه و نه بسان مرجئه های تفریط گونه است. زیرا خوارج مرتکب گناه کبیره را در صورت توبه نکردن در دنیا کافر - البته با اختلاف در نوع کفرش - دانسته و وی را سزاوار ماندگاری ابدی در دوزخ می دانند. معتزلیها نیز وی را مستحق سکونت ابدی در جهنم می دانند با این تفاوت که ایشان معتقدند فرد مزبور در دنیا نه حکم کافر دارد و نه مسلمان بلکه منزله ای میان آن دو برایش متصور است. ولی مرجئه ها برعکس دو گروه گذشته می گویند: هر که شعار توحید را بر زبان جاری سازد مؤمن واقعی و طبیعتاً وارد بهشت می گردد، برخی از آنها به حد نهایی افراط رسیده

و معتقدند: هیچ گناهی ایمان را دچار آسیب نمی کند چنانکه هر گونه عبادتی با وجود کفر فاقد ارزش و اعتبار می باشد.^۱

ولی تمامی اهل سنت برای این باورند که: انسان مؤمن به محض ارتکاب هیچ یک از گناهان کبیره - یعنی در صورت عدم اعتقاد به حلال بودنش - کافر محسوب نمی شود و اگر یکی از آنها را مرتکب گشت و پیش از توبه فوت کرد ماندگار در جهنم نخواهد بود چنانچه در احادیث آمده است بلکه چنانچه در حدیث عبادة بن صامت آمده^۲، سرنوشتش به خدا موکول می گردد، یا مورد بخشش قرارش می دهد و یا به اندازه گناهانش او را کیفر داده و سپس در بهشت را به رویش می گشاید. ولی پیرامون ترک نماز از روی سستی و تنبلی اختلاف نظر دارند، برخی وی را کافر دانسته و برخی دیگر وی را کافر نمی دانند^۳ این بود چکیده مذهب اهل سنت درباره ی مسلمان مرتکب گناه کبیره که این دیدگاه خویش را بر پایه دلایلی از کتاب و سنت بنا نهاده اند:

خداوند سبحان در قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾

النساء: ۴۸ ترجمه: مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید. از این آیه چنین برداشت می شود که هر گناهی به استثنای شرک داخل دایره خواست و اراده خدا می شود، یا انجام دهنده اش را حتی اگر توبه هم نکرده باشد، مورد بخشش قرار داده و یا بر اثر گناه انجام شده عذابش می دهد.

امام بخاری - رحمه الله - در صحیح خود بابتی برای این بحث گشوده و می گوید: ارتکاب هیچ گناهی به جز شرک موجب کفر نمی گردد چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر فرمود: (انک امرؤ فیک جاهلیة): تو

^۱ تفصیل باورهای این گروهها را در کتاب الفصل ابن حزم ۳/۲۲۹ و ۲۴۷ مطالعه فرمایید.

^۲ این حدیث را امام مسلم در صحیحش ۳/۱۳۳۳ از عبادة بن صامت رضی الله عنه بدین مضمون روایت کرده که: پیامبر خدا بیعتی همچون بیعت زنان از ما گرفت و آن اینکه: شریک برای خدا قرار ندهیم، دزدی نکنیم، مرتکب زنا نشویم، فرزندانمان را نکشیم و یکدیگر را دشنام ندهیم. هر که به این اوامر پایبند بود پاداشش نزد خدا است و هر که هم یکی از آنها را انجام داد و علیه وی اقامه حد شد کفار گناهش محسوب می شود ولی خدا گناهش را پنهان نمود سرنوشتش به ایشان موکول می گردد، یا عذابش داده و یا مورد مغفرتش قرار می دهد.

^۳ شرح السنة بغوی ۱/۱۰۳.

کسی هستی که هنوز هم رسوبات دوران جاهلی در تو باقی مانده است. و خداوند هم در این باره می

فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ النساء: ۴۸

ایشان در ادامه می افزاید: خداوند در آیه ای دیگر چنین می فرماید: ﴿وَلِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ الحجرات: ۹ ترجمه: و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید { یعنی هر دو گروه را مؤمن قلمداد کرده است.^۲

بنابراین آیه فوق دلیل دوم اهل سنت و جماعت درباره کافر نبودن مرتکب گناه کبیره به شمار می آید زیرا با وجود ارتکاب گناه کبیره (کشتار و به جان همدیگر افتادن) ایشان را مسلمان معرفی می نماید.

در سنت نیز احادیث متعددی که دیدگاه ایشان را تأیید می نمایند، از جمله حدیث «بیعة النساء» از طریق عبادة بن صامت^۳ که به هنگام بررسی دیدگاه امام شافعی پیرامون این موضوع بدان خواهیم پرداخت.

یکی دیگر از دلایل ایشان حدیثی است که امام مسلم در صحیح خود از ابوذر رضی الله عنه نقل می نماید که: دوبار پشت سر هم پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم در حالیکه زیر پارچه ای سفید خوابیده بود، بار سوم که رفتم بیدار گشته بود من نیز خدمتشان نشستم و فرمود: هرکسی شعار توحید را بر زبان جاری ساخته و سپس با همان عقیده از دنیا برود، داخل بهشت می گردد، اگر مرتکب زنا و دزدی هم شده باشد؟ فرمود: اگر مرتکب آنها نیز شده باشد، برای بار دوم گفتم: اگر زنا و دزدی هم انجام داده باشد، سه بار پشت سر هم فرمود: حتی اگر چنین هم باشد، دربار چهارم فرمود: علی رغم خواست ابوذر^۴.

امام نووی - رحمه الله - در شرح حدیث ابوهریره رضی الله عنه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن ولا یشرّب الخمر حین یشرّبها وهو مؤمن) ترجمه: شخص زناکار، دزد و مشروب خوار در حین انجام اعمال مزبور فاقد صفت ایمان هستند، می گوید: علما درباره مفهوم این حدیث اختلاف نظر دارند، صحیح ترین دیدگاه این است که: شخص گناهکار در حین انجام آنها ایمان کامل را از دست داده است نه به کلی فاقد اصل ایمان باشد، زیرا این معنی با تعابیر بکاررفته در این زمینه ها که بر نفی چیزی اطلاق گشته و مراد نفی کمال آن می باشد، تطابق دارد. مثل

^۱ فتح الباری ۱/۸۴.

^۲ همان.

^۳ همان ۱/۶۴.

^۴ شرح صحیح مسلم ۲/۹۴.

اینکه گفته شود: هیچ دانشی جز دانش سود آور وجود ندارد، هیچ سرمایه ای جز شتر، ارزشمند نیست و یاهیب گونه زندگی جز زندگی آخرت دارای ارزش و اعتبار نمی باشد.

علت آنکه چنان تأویلی را برایش برگزیدیم حدیث پیشین ابوذر است که: (من قال لا اله الا الله دخل الجنة...) و یا حدیث عبادة بن صامت که یاران بزرگوار بر ترک دزدی، زنا و... با پیامبر بیعت نمودند و سپس به ایشان فرمود: (فمن وفى منكم فأجره على الله ومن فعل شيئاً من ذلك فعوقب فى الدنيا فهو كفارته و...) این دو حدیث و امثال آنها، آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ النساء: ۴۸ و اجماع علما بر اینکه: زنا، دزدی، قتل و دیگر گناهان کبیره به استثنای شرک موجب کفر انجام دهنده اش نمی گردد بلکه مؤمن ناقص الایمان محسوب شده و در صورت توبه کردن عقوبتی بدان تعلق نمی گیرد، و اگر به همان حالت اصرار بر گناهان از دنیافت سرنوشتش به خداوند سبحان موکول می گردد یا بدون عقاب در بهشت را به رویش می گشاید و یا پس از عقاب و عذاب مورد مغفرتش قرار می دهد، دال بر آن است.^۱

این بود مهمترین دلایل اهل سنت و جماعت در این زمینه که - به امید خدا - برای کسیکه دارای دلی هوشیار باشد و با حضور قلب گوش فرادهد، کفایت می نماید.

دیدگاه امام شافعی پیرامون گناهان کبیره غیر از شرک:

شافعی معتقد است: گناهکار اهل قبله در چارچوب خواست و اراده خدا است، یا عذابش می دهد و یا وی را مورد بخشش قرار می دهد. ایشان در این باره می گوید: هر که در میدان نبرد فرار نماید نه برای تاکتیک جنگی و یا پیوستن به گروهی، می ترسم - مگر در صورت مغفرت الهی - گرفتار خشم و عذاب خدا گردد.^۲

راجع به کسیکه عورت نامحرمی را نگاه کرده و یا از روی عمد شهادتی را تغییر نماید، می گوید: مرتکب گناه گشته است مگر اینکه خدا وی را ببخشد.^۳

^۱ شرح صحیح مسلم ۴۱/۱-۴۲.

^۲ الام ۴/۱۶۹ و مناقب الشافعی بیهقی ۴۲۸/۱.

^۳ مناقب الشافعی ۴۲۹/۱.

درباره تفاوت میان عقد نکاح شرعی و زنا که فاقد احترام و اهمیت دینی است می گوید: وآن بدین خاطر است که خدا از عقد نکاح راضی و بدان دستور داده است، بنابراین نباید احترام و اهمیت چیزی که از چنان جایگاهی برخوردار است بسان چیزی باشد که در حق وی حد شرعی تعیین نموده و عذاب دوزخ را برایش مقرر کرده است.^۱

شافعی در وصیت خویش می فرماید: خداوند آخرت را برای پاداش و مجازات کردارهای خوب و بد دنیا قرار داده است.^۲

ایشان این عقیده خود را بر پایه نصوصی از کتاب و سنت بنیان نهاده اند، وی در تفسیر آیه: ﴿وَإِنْ طَافْنَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ الحجرات: ۹ ترجمه: و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم جنگیدند میان آنها صلح نمایید و اگر [باز] یکی از آن دو گروه بر دیگری تعدی کرد با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر باز گشت میان آنها دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا عادلان را دوست می‌دارد، می گوید: خداوند در این آیه به موضوع قتال دو گروه از مسلمانان می پردازد که هریک از آنها از عقد پیمان صلح سرباز می زنند و ایشان را مؤمن نامیده و تلاش برای ایجاد صلح و آشتی میانشان را دستور داده است. از این رو وظیفه تک تک مؤمنان در حین وقوع جنگ و خون ریزی میان مسلمانان این است که نه تنها به حمایت یکی از طرفین برنخیزند که در پی ایجاد صلح و برادری نیز باشند، و لذا معتقدم نباید پیش از فراخوانی و دعوت به صلح و آشتی علیه تجاوزکاران هم به توطئه و دسیسه چینی پرداخت، زیرا چنانکه خدا دستور می دهد باید امام مسلمانان ایشان را فراخواند. خداوند جنگ و مبارزه علیه تجاوزکاران (اهل بغی) را که مسلمان نامیده می شوند، دستور می فرماید تا به چارچوب دین و شریعت الهی برگردند. هرگاه از بغی و سرکشی دست برداشتند نباید وارد میدان نبرد با ایشان شد چون مبارزه با آنان را تنها در حین امتناع و سرکشی جایز دانسته است.^۳

^۱ همان ۱/۴۲۹ و الام ۵/۱۵۴.

^۲ الام ۴/۱۲۲ و مناقب الشافعی ۱/۴۲۹.

^۳ الام ۴/۲۱۴، مناقب الشافعی ۱/۴۴۵ و احکام القرآن بیهقی ۱/۲۸۹.

شافعی رحمته باسند خویش از عبادة بن صامت نقل می نماید که: (کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی مجلس فقال: بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا وقرأ علیهم الایة^۱ وقال: فمن وفى منکم فأجره علی الله ومن أصاب من ذالک شیئا فعوقب به فهو کفارة له ومن أصاب من ذالک شیئا فستره الله فهو الی الله ان شاء غفر له وان شاء عذبه.)^۲ {ما در مجلسی خدمت پیامبر خدا بودیم که فرمود: برمودی که درآیه ذکر شده با من بیعت نمایید و فرمود: پس هرکس بدانها عمل کرد پاداشش برعهده خدا است و هرکه یکی از آنها را مرتکب گشت و علیه وی اقامه حد شد کفاره گناهش محسوب می گردد و هرکس نیز گناهی را انجام داد و خداوند پنهانش نمود، سرنوشتش به ایشان موکول می گردد، اگر خواست مورد مغفرتش قرار می دهد و گرنه گرفتار عذابش می نماید.}

شافعی می گوید: در زمینه حدود، روشتر از این حدیث را ندیده ام.^۳

وی در ادامه می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که: (وما یدریک لعل الحدود نزلت کفارة للذنوب)^۴ {توجه می دانی شاید حدود بخاطر کفاره گناهان مقرر شده باشند.} این هم شبیه حدیث پیشین است گرچه حدیث اول روشتر می باشد. حدیث دیگری در این زمینه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که: (من اصاب منکم من هذه القاذورات شیئا فلیستتر بستر الله فانه من یبد لنا صفحته نقم علیه کتاب الله عزوجل)^۵ {هرکه یکی از این آلودگیهای اخلاقی را مرتکب شد باید آن را با پوشش خدا پنهان نماید زیرا هرکس پرده از روی کارهایش بردارد کتاب خدا از او بیزار و متنفر خواهد شد.

^۱ یعنی آیه ۱۲ سوره ممتحنه که می فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ

إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۲﴾ الممتحنه: ۱۲

^۲ صحیح بخاری ۱/۶۴ و مسند شافعی ۱/۱۵.

^۳ الام ۶/۱۳۸، مناقب البیهقی ۱/۴۲۷ و صحیح ترمذی ۲/۴۴۸.

^۴ شاید این همان حدیثی باشد که حاکم (۱۴/۲) از ابوهریره روایت کرده است و در آن آمده: (وما یدریک لعل الحدود کفارات لاهلها ام لا) و در باره آن می گوید: صحیح است و شرایط بخاری و مسلم در آن تحقق یافته و ذهبی نیز با آن موافقت کرده است. بیهقی نیز در سنن خود (۸/۳۲۹) روایتش کرده است.

^۵ حاکم در مستدرک خود (۴/۳۸۳) از ابن عمر روایت کرده و می گوید براساس شرایط مسلم و بخاری صحیح می باشد و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است. سلسله احادیث الصحیحة حدیث شماره ۶۶۳.

شافعی می گوید: روایت شده: ابوبکر و عمر در زمان پیامبر خدا مردی را که حدی بروی واجب گشته بود، دستور دادند تا گناهِش را پنهان نماید.^۶ بنابراین ما دوست داریم کسیکه مرتکب گناه موجب حد گشته خود را پنهان نماید، تقوای الهی داشته و اقدام به انجام دوباره آن نکند، چون خداوند توبه پذیر است و بازگشت مخلصانه را از بندگانش می پذیرد.^۷

شافعی در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه اگر یک نفر مسلمان مشرکین اهل جنگ را از اسرار و تدابیر جنگی مسلمانان مطلع ساخت، آیا این گناه موجب حلال بودن خونس می گردد؟، فرمود: خون هیچ مسلمانی جز در صورت ارتکاب قتل، زنا یا صدور کفری آشکار که بر آن نیز پایدار شود، حلال نمی باشد. این هم به معنای تجویز اطلاع از اسرار مسلمانان با تایید کفر نیست که هرچه دلش خواست در زمینه تضعیف قدرت و آسیب وارد کردن به مسلمانان انجام دهد.^۸ آنگاه به ایراد دلیل بر آن پرداخته و روایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به عنوان شاهد ذکر می کند که: (پیامبر خدا من وزییر را مامور کرد و فرمود: تا سرزمین "روضه خاخ" بروید که در آنجا زنی هست و نامه ای همراه دارد، مانیز سوار بر پشت اسبانمان به آنجا رفتیم تا به آن زن رسیدیم و گفتیم: نامه را در بیار. گفت: نامه ای همراه ندارم. گفتیم: یا نامه را در بیار و یا لبسهای رادورانداز که در نهایت نامه را از میان موهای بافته شده اش بیرون آورد، مانیز آن را پیش پیامبر بردیم که محتوایش نامه ای از حاطب بن ابی بلتعنه به گروهی از مشرکان مکه بود و پیاره ای از تدابیر و اسرار پیامبر را به ایشان خبر داده بود. پیامبر فرمود: ای حاطب! این چه کاری چیست؟ در پاسخ گفت: عجله نکن ای پیامبر خدا! من همپیمان قریشیان بودم و این مهاجران نیز که در خدمت شما هستند ارتباط خویشاوندی با ایشان دارند و بدین وسیله از دست قریش در امان می مانند ولی من از چنین ارتباطی با ایشان برخوردار نیستم و لذا به قصد دست یافتن به جایگاهی نزد آنان این اقدام را انجام داده ام، قسم به خدا از روی تردید در دین و یا تایید کفر نبوده است. پیامبر فرمود: همانا او راست می گوید. عمر گفت: ای پیامبر خدا اجازه بفرما تا گردن این منافق را بزنم، فرمود: نه او در جنگ بدر حضور داشته است و چه می دانی شاید خداوند به جنگاوران غزوه بدر گفته باشد: هر چه دلتان می خواهد انجام دهید که من شمارا مورد عفو و بخشش قرار داده ام. علی می گوید: سپس این آیه فرود آمد که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

^۶ تحفة الاحوذی ۷۱۶/۴.

^۷ الام ۱۳۸/۶.

^۸ الام ۲۴۹/۴ و احکام القرآن بیهقی ۴۷/۲.

ءَامِنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ﴿الممتحنة: ۱﴾ ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برنگیرید...}.

خلاصه کلام اینکه: امام شافعی - رحمه الله - براین باور است که: انسان مسلمان با ارتکاب گناه کبیره از دایره اسلام خارج نمی‌گردد، اگر راه توبه رادربیش گرفت خداوند نیز به سوی او برمی‌گردد، اگر علیه وی اقامه حد شد کفاره گنااهش به شمار می‌آید و اگر هم در حال اصرار و ادامه آن از دنیا رفت عاقبت و سرانجام کارش به خدای رحمان واگذار می‌شود یا وی را می‌بخشاید و یا عذابش می‌دهد ولی در صورت گرفتار شدن به آتش دوزخ در آن ماندگار نخواهد بود.^۱

بحث دوم: حکم ترک عمدی نماز.

ابن القیم رحمته در این باره می‌گوید: همه مسلمانان بر این امر اتفاق نظر دارند که ترک عمدی نماز واجب از بزرگترین گناهان کبیره محسوب شده و گنااهش نزد خداوند متعال بزرگتر از قتل، دزدی، زنا و شراب خواری است، و اینکه در دنیا و آخرت گرفتار مجازات و خشم بی‌امان الهی خواهد شد.

ولی پیرامون کشتن، چگونگی اجرای آن و کافر بودنش باهم اختلاف نظر دارند: سفیان بن سعید ثوری، ابوعمرواوعزی، عبدالله بن مبارک، حماد بن زید، وکیع بن جراح، مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و پیروانشان معتقدند: باید کشته شود.

در مقابل بزرگانی همچون: ابن شهاب زهری، سعید بن مسیب، عمر بن عبدالعزیز، ابوحنیفه، داود بن علی و مزنی بر این باورند که: مجازات وی زندان ابدی است و یا راه توبه رادربیش گرفته و آزاد می‌گردد ولی کشته نمی‌شود.^۲ سپس به ارائه دلایل طرفین می‌پردازد.

آنگاه در میان آنهایی که قائل به قتلش هستند اختلاف نظر وجود دارد که آیا همانند قاتل، مشرک محارب و زناکار محسوب شده و کشتنش حد به شمار می‌آید؟ و یا بخاطر مرتد بودنش مجازات قتل علیه وی به اجرا درمی‌آید و گناه ترک نماز نیز بسان شرک از عموم گناهان کبیره استثنای شده و موجب خروج صاحبش از دایره دین می‌گردد؟ در این جا دودیدگاه وجود دارد:

^۱ حدیث بالارایخاری ۶۳۳/۸ و مسلم روایت نموده اند. برای آگاهی بیشتر از این موضوع این کتابها را مطالعه فرمایید: تفسیر طبری ۵۸/۲۸، الام ۲۴۹/۴ - ۲۵۰ و احکام القرآن بیهقی ۲/۴۶ - ۴۷.

^۲ کتاب الصلاة ابن القیم ۱۶ - ۱۵، المغنی ابن قدامه ۳/۳۵۱، المجموع نووی ۳/۱۳، المحلی ابن حزم ۲/۲۴۲، نیل الاوطار ۱/۳۶۹ و شرح السنة ۲/۱۸۰.

دیدگاه نخست: علمایی همچون: امام احمد، سعید بن جبیر، عامر شعبی، ابراهیم نخعی، ابوعمر، اوزاعی، ایوب سختیانی، عبدالله بن مبارک، اسحاق بن راهویه، عبدالملک بن حبيب (از فقهای مالکی مذهب)، یکی ازدو رای مذهب شافعی، (به نقل از طحاوی^۱) و بنابه گفته ابن حزم^۲ عمر بن خطاب، معاذ بن جبل، عبدالرحمن بن عوف ابهریره و افرادی دیگر از میان صحابه، ترک کننده عامدانه نماز را تکفیر و قتلش را لازم دانسته اند و معتقدند بخاطر مرتد بودنش کشته می شود.^۳

امام محمد بن نصر مروزی - رحمه الله - می گوید: مادر این کتاب دلایلی از قرآن و سنت درباره جایگاه و منزلت نماز، پاداش آن، تهدید و عقوبت ترک کننده اش و تفاوت نماز با سایر اعمال را ذکر کرده ایم. در ادامه می گوید: سپس به احادیث روایت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون کافر شدن صاحبش و جواز قتال مانعین اقامه آن پرداختیم و پس همه آنها موضعگیریهای وارده از طرف یاران بزرگوار پیامبر را بر شمردیم که میان ایشان اختلافی در این زمینه رخ نداده است.^۴

این گروه دلایلی از کتاب، سنت و اجماع صحابه را مستند خویش قرار داده اند، و اینک به بررسی آنها خواهیم پرداخت:

دلایل وارده در قرآن:

۱- ﴿أَفَجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ كَالْجُرْمِينَ﴾ (۳۵) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿۳۷﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخْتَرُونَ ﴿۳۸﴾ أَمْ لَكُمْ آيَاتُنَا عَظِيمَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿۳۹﴾ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿۴۰﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۴۱﴾ يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۴۲﴾ خَشَعَةَ أَبْصَارِهِمْ رَهَقَهُمْ ذُلٌّ وَقَدْ كَانُوا يَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ ﴿۴۳﴾ ﴿القلم: ۳۵ - ۴۳﴾ ترجمه: آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می شماریم * شما را چه می شود چگونه داوری می کنید * آیا شما را کتابی هست که در آن فرا می گیرید * که هر چه را برمی گزینید برای شما در آن خواهد بود * یا با ما پیمانهای بسته اید که تا روز قیامت هر چه حکم کنید حق شما باشد * از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمانهای است * یا شریکانی دارند، پس اگر راست می گویند شریکانشان را بیاورند * روزی که ساق کشف شود و به سجده

^۱ مشکل الانارطحاوی ۲۲۸/۴.

^۲ الصلاة ابن القيم/۳۳.

^۳ الصلاة/۳۳، الترغیب والترهیب منذری ۳۹۳/۱، المغنی ابن قدامه ۳۵۱-۳۵۹-المحلی ۲۴۲/۲.

^۴ تعظیم قدر الصلاة/۲/۹۲۵.

فرا خوانده شوند و در خود توانایی نیابند* دیدگانشان به زیر افتاده، خواری آنان را فرو می‌گیرد، در حالی که [پیش از این] به سجده دعوت می‌شدند و تندرست بودند. {

خداوند در آیات فوق خبر می‌دهد که مسلمانان را بسان مجرمان قرار نمی‌دهد و اساساً این امر شایسته حکمت و فرمان عالمانه وی نیست. سپس به ذکر احوال مجرمان که دشمنان مؤمنین بوده‌اند پرداخته و می‌فرماید: روزی که هول و هراس به اوج خود می‌رسد و از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده ببرند ولی چون در دنیا سر به آستانه معبود نساییده‌اند و همراه نمازگذاران در صفوف به هم فشرده مسلمانان قرار نگرفته‌اند، از انجام آن عاجز و ناتوانند و این نکته بیانگر آن است که آنها همراه کافران و منافقان‌اند و پشت‌هایشان به هنگام سجده مسلمانان بسان سمت راست پشت گاوها است و اگر از گروه مسلمانان به شمارمی‌آمدند اجازه کرنش بردن به ایشان نیز داده می‌شد.

۲ - ﴿خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿٥٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا

فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾ مريم: ۵۹ - ۶۰ ترجمه: آنگاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوسها پیروی کردند و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید* مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند که آنان به بهشت درمی‌آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت. {

از این آیه چنین برداشت می‌شود که خداوند سبحان آتش دوزخ را برای کسانی مقرر فرموده که نماز را تباه ساخته و از لذائذ و شهوات دنباله روی نموده‌اند. آیه دوم دلیل دیگری بر مدعای مزبور است زیرا اگر تباه کننده نماز، مؤمن به شمارمی‌آمد، شرط ایمان در توبه اش در نظر گرفته نمی‌شد.

۳ - ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٠﴾ التوبة: ۵....

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾ التوبة: ۱۱ ترجمه: مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید.... پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات دهند در این صورت برادران دینی شما می‌باشند.

این آیه بیانگر آن است که مسلمانان به قتال با مشرکان امر شده‌اند مگر اینکه راه توبه را درپیش گیرند یعنی وارد چارچوب اسلام شده، نماز برپای دارند و زکات اموالشان را بپردازند. یعنی این آیه ارتباط

برادری و عادی سازی روابط با ایشان را به انجام اوامر مزبور پیوند داده است و گرنه مؤمن محسوب نمی شوند.

۴ - ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ (۳۱) وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۳۲)﴾ القیامه: ۳۱ - ۳۲ ترجمه: در آن روز گفته می شود او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند. بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد. دلالت آیه بر مدعی مزبور بدین صورت است که: اسلام عبارت از تصدیق پیامبر و انجام اوامر الهی است و نقطه مقابل آن تکذیب و نماز نخواندن می باشد. خداوند در اینجا تکذیب را در مقابل تصدیق و روی گرداندن را در مقابل نماز قرار داده است یعنی همانگونه که تکذیب کننده دین کافر محسوب شده ترک کننده نماز نیز کافر به شمار می آید.

۵ - ﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ السجده: ۱۵ ترجمه: تنها کسانی به آیات ما می گردند که چون آن [آیات] را به ایشان یادآوری کنند سجده کنان به روی درمی افتند و به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند و آنان بزرگی نمی فروشند. شیوه استدلال به آیه فوق بدین صورت است که: خداوند کسانی را که به هنگام یادآوری کردن به آیات خدا به سجده نمی افتند، فاقد ایمان قلمداد می نماید و یکی از بزرگترین آیات ایشان نمازی باشد، پس هر که بدان تذکر داده شد و متذکر نگشت و به انجام آن اقدام نکرد، مؤمن به حساب نمی آید. زیرا خداوند ویژگی مؤمنین را چنین بیان می نماید که اهل سجده هستند. استدلال بالا بهترین و نزدیکترین استدلال به شمار می رود، بنابراین هر که به فرمان (واقیموا الصلاة...) ایمان نداشته باشد بدان پایبند نخواهد بود.

۶ - ﴿كُلُّوا وَتَمَنَعُوا فَلِيًّا إِنَّا كَرُجْمُونَ (۴۶) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ﴾

﴿۴۸﴾ المرسلات: ۴۶ - ۴۸ ترجمه: [ای کافران] بخورید و اندکی برخوردار شوید که شما گناهکارید... و چون به آنان گفته شود رکوع کنید به رکوع نمی روند. آن روز وای بر تکذیب کنندگان. خداوند در این آیه ترک کنندگان رکوع یعنی نماز را تهدید می کند. نباید گفت تهدید مزبور بخاطر تکذیبشان بوده است چون خداوند از ترک نمازشان خبر داده و تهدید نیز بخاطر آن صورت گرفته است.

ابن القیم الجوزیه رحمته در این باره می گوید: علاوه بر آن ما معتقدیم: کسیکه باور به واجب بودن نماز داشته باشد بر ترک آن اصرار نمی ورزد زیرا عقلا امکان ندارد کسی معتقد باشد خداوند در هر شبانه روز پنج وعده نماز را بر وی فرض نموده و عذاب و کیفر سختی نیز برای ترک کردنش مقرر فرموده است ولی با وجود آن بدان اهتمام نورزیده و بر انجام ندادنش اصرار نماید. لذا نورایمان و اعتقاد به خدا به درون هر کسی راه یافت به انجام دستورات الهی از جمله نماز پایبند خواهد بود و هر که فاقد چنان انگیزه درونی

باشد نشان از فقدان نیروی ایمان دارد. و به گفته های کسانی گوش مده که در زمینه اعمال و شرایط حاکم بر دلها دارای تجربه و آگاهی کافی نیستند، بلکه واقعیت کسی را در نظر بگیر که از یک سو ایمان به خدا، تهدیدات و بهشت و جهنم در درونش جای گرفته باشد و از دیگر سو واجب نمودن نماز و کیفیهای مترتب بر ترکش را بداند ولی همچنان از انجام آن سرباز زند و اهمتنامی به این دستور سرنوشت ساز الهی ندهد.^۱

دلایل وارده در سنت:

۱ - جابر رضی الله عنه می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود: (ان بین الرجل وبين الشرك والكفر ترك الصلاة)^۲ {حد فاصل میان انسان و شرک و کفر ترک نماز است}.

۲ - بریده بن حصیب اسلمی روایت می کند: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود: (العهد الذی بیننا و بینهم الصلاة فمن ترکها فقد کفر)^۳ {بیمانی که میان ما و مشرکین وجود دارد نماز است پس هر که آن را ترک نماید به صفوف کافران می پیوندد}.

۳ - از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت شده که روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نماز بحث به میان آورد و فرمود: (من حافظ علیها کانت له نورا و برهانا و نجاته یوم القیامة، و من لم یحافظ علیها لم تکن له نورا و لا برهانا و لا نجاته و کان یوم القیامة مع قارون و فرعون و هامان و ابی بن خلف)^۴ {هر که بر آن پافشاری نماید موجب نور، دلیل و نجات وی در قیامت خواهد شد، و هر که بر آن مواظبت نکند در روز آخرت برای وی نور، دلیل و نجات نخواهد بود و به خیل قارون، فرعون، هامان و ابی بن خلف می پیوندد}.

ابن القیم در شرح این حدیث می گوید: علت آنکه پیامبر خدا اشاره به چهار نفر مزبور می کند این است که چون آنان سردمداران کفر و گمراهی بودند و نکته ای ظریف نیز در لابلای این تشبیه نهفته است و آن اینکه: یا اموال و دارایی، یا فرمانروایی، یا ریاست و یا تجارت و بازرگانی انسان را از مواظبت بر انجام نماز باز می دارد پس اگر دارایی دنیا موجب دوری جستن از نماز شد با قارون، اگر فرمانروایی موجب پرهیز

^۱ الصلاة اب القیم ۳۷-۴۴، تعظیم قدر الصلاة ۹۸۸/۲ و المغنی ۳/۳۵۲.

^۲ الایمان ابن ابی شیبیه ۴۴، صحیح مسلم ۸۸/۱، ترمذی ۴/۱۲۵ و تعظیم قدر الصلاة مروزی ۲/۸۷۳.

^۳ صحیح ترمذی ۴/۱۲۶ و می گوید از نوع احادیث حسن صحیح غریب است، مسند احمد ۵/۳۴۶، الایمان ابن ابی شیبیه ۴۶ و تعظیم قدر الصلاة ۲/۸۷۷.

^۴ مسند احمد ۲/۱۶۹، ابن حبان ۲۵۴، هیثمی در المجمع ۱/۲۹۲ آن را به طبرانی در الکبیر و الاوسط نسبت می دهد و راویان احمد مورد اعتماد هستند و منذری در الترغیب ۱/۳۶۸ می گوید: سندش جید است.

از آن باشد با فرعون، اگر ریاست باعث آن شد با هامان و اگر هم تجارت و بازرگانی موجب گشت با ابی بن خلف محشور می گردد.^۱

۴ - معاذ بن جبل رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می نماید: (رأس الأمر الإسلام وعموده الصلاة وذروة سنامه الجهاد فی سبیل الله)^۲ {اساس همه کارها اسلام، ستون اسلام نماز و اوج آن جهاد است}.

حدیث این نکته را می رساند که جایگاه نماز در اسلام به ستون چادر می ماند، همانگونه که چادر با سقوط ستون فرومی ریزد ساختمان اسلام نیز با سقوط نماز فرومی ریزد. ابن القیم می گوید: امام احمد هم این گونه استدلال کرده اند.

۵ - انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (من صلی صلاتنا واستقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا فذاک المسلم له ذمة الله وذمة رسوله فلا تخفروا الله فی ذمته).^۳ ترجمه: هر که نماز ما را به جای آورد، روبه قبله ما بایستد و حیوان سربریده مان را بخورد، همان مسلمانی به شمار می آید که تحت مراقبت و پیمان خداوند قرار می گیرد، پس پیمان منعده با خدا را نشکنید.}

از حدیث بالا چنین برداشت می شود که: هرانسانی با وجود سه شرط مزبور به جمع مسلمانان پیوسته و بدون آنها مسلمان محسوب نمی شود و اینکه کسی رو به قبله نماز نگذارد مؤمن نیست، پس وای به او اگر نماز را به کلی ترک نماید.

۶ - محجن بن ادرع اسلمی رضی الله عنه می گوید: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم اذان گفته شد، پیامبر برای ادای نماز برخاست و رفت، سپس برگشت و من همچنان نشسته بودم، فرمود: (مامنعک ان تصلی الست برجل مسلم؟)؛ چه چیزی مانع شد نماز بخوانی مگر مسلمان نیستی؟ من هم گفتم: بله مسلمانم ولی همراه خانواده ام نماز خوانده ام، سپس فرمود: (إذا جئت فصل مع الناس وإن كنت قد صلیت)^۴؛ هرگاه به میان مردم رفتی نماز بخوان گرچه قبلاً نیز نماز گذارده باشی.

بنابراین پیامبر خدا مرز میان مسلمان و کافر را نماز قرار داده است و اگر مسلمان بودن با فقدان نماز نیز تحقق می یافت، خطاب به یک شخص نماز نگذار نمی فرمود: مگر مسلمان نیستی.

^۱ الصلاة ابن القیم ۴۶-۴۷.

^۲ ترمذی در کتاب الایمان ۴/۱۲۴ روایت کرده و می گوید از نوع احادیث حسن صحیح است، سنن ابن ماجه ۳۹۷۳، مسند احمد ۵/۲۳۱ و ابن القیم در مختصر الصلاة ۴۷-۴۸ می گوید حدیثی صحیح است.

^۳ بخاری روایت کرده است. فتح الباری ۱/۴۹۶.

^۴ امام احمد در مسند ۴/۳۴ و ۳۳۸ و نسائی ۲/۱۱۲ روایت کرده اند و حاکم ۱/۲۴۴ نیز آن را صحیح دانسته است.

این عده دلایل بسیار دیگری نیز دارند ولی ما جهت به درازا نکشیدن بحث تنها به موارد مزبور اشاره کردیم.^۱

اجماع علما در این زمینه:

ابن زنجویه می گوید: عمر بن ربیع برایمان حدیث روایت کرد وگفت: یحیی بن ایوب از یونس از ابن شهاب برایمان حدیث نقل کرد وگفت: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه برایم حدیث روایت کرد وگفت: عبدالله بن عباس به وی خبر داده که: وقتی عمر بن خطاب درمسجد با خنجر مورد هجوم قرار گرفت و زخمی گشت من به همراه عده ای از حضار ایشان برداشته وبه خانه اش بردیم ودراین اثنا به عبدالرحمن بن عوف دستورداد تا امامت نماز رابرای مردم برعهده گیرد، وقتی به خانه رسیدیم عمر ازهوش رفت وهمچنان تا دم صبح بی هوش ماند سپس به هوش آمد وفرمود: آیا مردم نماز خوانده اند؟ گفتیم: آری، فرمود: هرکه نماز به جای نیاورد مسلمان نیست.

درروایتی دیگر آمده که: هرکس نماز نخواند سهمی از اسلام ندارد^۲ سپس درخواست آب کرد، وضو گرفت ونماز را اقامه کرد.

عمر این گفته را درجمع صحابه ایراد کرد وهیچ یک از آنان با ایشان مخالفت نکرد.

چنین دیدگاهی از بزرگانی همچون: معاذبن جبل، عبدالرحمن بن عوف وابوهریره نیز نقل شده ومخالفت هیچ کدام از اصحاب با ایشان محرز نگشته است^۳

عبدالله بن شقیق می گوید: یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ترک هیچ یک از کردارها را به جز نماز موجب کفر نمی دانستند.^۴

دیدگاه دوم: گروهی دیگر از علما از جمله امام مالک معتقدند: کشتن ترک کننده نماز به عنوان حد محسوب می شود نه اینکه بخاطر کافر بودنش باشد. ابن بطه^۵ وابن قدامه نیز این دیدگاه را ترجیح داده و ابن قدامه می گوید: این رأی مورد تایید اکثر فقها می باشد.^۱

^۱ تعظیم قدرالصلاة ۲/۸۷۳ و ۸۹۲ و الصلاة ابن القیم ۴۵-۵۰.

^۲

^۳ الصلاة ابن القیم ۵۰-۵۱ و تعظیم قدرالصلاة مروزی ۲/۸۹۲، ۹۰۵ و ۹۲۵.

^۴ ترمذی درالایمان ۴/۱۲۶ و محمد بن نصرمروزی درکتاب تعظیم قدرالصلاة ۲/۹۰۴ و ۹۰۵ روایت کرده اند والبانی نیز درکتاب صحیح الترغیب والترهیب ۵۶۴ آن را صحیح می داند.

^۵ الصلاة ابن القیم ۳۳.

روایت مشهور در مذهب شافعی نیز چنان است ورأی معتمد مذهبش به شمار می آید^۲

شافعی رحمته در این باره می فرماید: هر مسلمانی نماز واجبی را ترک کرد باید علت آن را از وی جو یا شد، اگر علت را فراموشکاری ذکر کرد دستور انجام آن به وی داده می شود. و اگر گفت بخاطر بیماری ترک کرده ام به او می گوئیم هر طور که می توانی باید به انجام آن اقدام نمایی. و اگر هم گفت من توانایی ادای نماز را به صورت کامل دارم و می دانم واجب است ولی عمداً از انجام آن امتناع می ورزم، به وی می گوئیم نماز جزو شعایری است که چون هیچ کس نمی تواند بجای تو انجام دهد باید خودت به ادای آن مبادرت ورزی و گرنه در وهله اول توبه کردن و پشیمان شدن را از تو می طلبیم و در غیر این صورت حد قتل را علیه تو به اجرا درمی آوریم.....

شافعی می افزاید: گرچه ترک کننده نماز در اختیار ما است ولی چون نماز همچون مالیات و اشیاء پیدا شده نیست که بتوان آن را از دستش بیرون کرد، نمی توانیم نماز را از وی بستانیم و لذا به وی می گوئیم: اگر نماز بخوانی چه بهتر و گرنه تو را می کشیم. چنانکه نسبت به کافر نیز همین موضعگیری را اتخاذ می نمایم زیرا ایمان جز به اعتراف تو تحقق نمی یابد و نماز و ایمان با اموالی که در دستت می باشد تفاوت کلی دارد... ایشان در ادامه می گویند: برخی معتقدند سه بار از ترک کننده نماز درخواست توبه می شود، اگر اراده خدا بدان تعلق گرفته باشد و در بار سوم به انجام نماز مبادرت ورزد چه خوب و گرنه کشته می شود.

شافعی در پاسخ به یکی از منکرین قتل ترک کننده نماز می گوید: اگر کسی به تو بگوید: هر که پس عرضه و شناخت کامل اسلام مرتد گشت باید زندانی و زده شود تا بدان اعتراف می کند، چه می گویی؟ نامبرده در جواب گفته بود: نمی تواند راه ارتداد را در پیش گیرد چون دینش را تغییر داده است و لذا جز اعتراف از وی پذیرفته نمی شود.

گفتم (یعنی شافعی): آیا تو نماز را - که جزو دین به شمار آمده و بنیان دین هیچ کس جز بدان استوار نمی گردد چنانکه قائل گشتن به ایمان جز به اقرار و اعتراف بدان تحقق نمی یابد - در شمار کارهایی قرار می دهی که باید ترک کننده اش کشته شود، یا مانند گروهی از همفکران معتقدید ترک کننده نماز معتبر بوده و نه زندانی شده و نه کشته می شود؟

^۱ المغنی ۳/۳۵۹.

^۲ المجموع ۳/۱۳-۱۷، نیل الاوطار ۱/۳۶۹، شرح السنة ۲/۱۸۰ و تعظیم قدر الصلاة ۲/۹۵۶.

گفت: شخص مزبور در صورت ترک نماز که تکلیف وی محسوب می گردد، معتبر و مورد اطمینان قرار نمی گیرد.

گفتم: آیا وی را به خاطر امتناع از حکم و رای خویش از پای در می آورید ولی در برابر ترک نماز و بی اعتنایی بدان که پس از توحید و گواهی دادن به رسالت محمد صلی الله علیه و آله روشن ترین فرایض الهی به شمار می رود، حد قتل را علیه او به اجرا در نمی آورید؟^۱

شافعی - رحمه الله - درجایی دیگر می گوید: حضور یافتن در نماز جمعه واجب است پس هرکه از روی تنبلی انجامش نداد، خود را گرفتار بدبختی کرده مگر آنکه خدا مورد بخشش قرارش دهد، چنانکه اگر کسی نمازی نخواند تا وقتش گذشت در معرض شر قرار گرفته مگر اینکه خدا وی راببخشاید.^۲ با توضیحات گذشته مذهب امام شافعی - رحمه الله - درباره ترک کننده نماز روشن می گردد و آن اینکه اگر از روی تنبلی بود حکم دنیا پیش بدین شیوه است که درخواست توبه از وی می شود و در صورت اصرار بر عمل خویش حد قتل بروی اجرا می گردد ولی کافر قلمداد نمی شود، و در آخرت نیز داخل چارچوب خواست واراده خدا قرار می گیرد یا عذابش می دهد و از او درمی گذرد.

ایشان - رحمه الله - برای اثبات دیدگاه خود به احادیثی استدلال می کنند

۱ - ابوهریره رضی الله عنه می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه پیرامون مانعین حق زکات خطاب به ابوبکر رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: (لا أزال أقاتل الناس حتی یقولوا: لا إله إلا الله فإذا قالوها عصموا منی دمائهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم علی الله) یعنی: من پیوسته با مردم می جنگم تا ایمان می آورند، وقتی چنین شد جان و مالشان را محفوظ نگه داشته اند جز آن مقدار حقوقی که از طرف دین خدا بدانها تعلق می گیرد و حسابرسیشان نیز برعهده خدا می باشد.

ابوبکر گفت: این کار (یعنی منع زکات) جزو همان حقوق است.^۳

شافعی درجایی دیگر می گوید: دلیل موجود در حدیث مزبور این است که ابوبکر گفت: اگر پابند شتری را که به پیامبر داده اند از من منع کنند بخاطر آن با ایشان می جنگم. میان آنچه خدا در کنار یکدیگر ذکرشان فرموده (یعنی نماز و روزه) جدایی میفکنید^۴

^۱ الام ۱/۲۵۵ - ۲۵۶، مختصر مزنی ۳۴ والسير ۳۳/۱۰.

^۲ الام ۱/۲۰۸.

^۳ ترتیب مسند الشافعی ۱/۱۴.

^۴ الام ۱/۲۵۵.

بخاری و مسلم حدیث مزبور را از ابن عمر، احمد وابن خزیمه از ابوهریره و نسائی از انس بن مالک روایت کرده اند. تعبیر حدیث بنا به روایت ابن عمر بدین شرح است: (أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله ويقيموا الصلاة ويؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق الإسلام وحسابهم على الله)^۱ به من فرمان داده شده با مردم بجنگم تا اینکه به یکتایی خدا و رسالت محمد ایمان بیاورند، نماز برپا دارند و زکات بپردازند، وقتی چنین کردند جان و مالشان را محافظت کرده اند جز آن اندازه حقوقی که بر اساس شریعت بدانها تعلق می گیرد و حساب آخرتشان به خدا موکول می گردد}.

روش استدلال به حدیث فوق بدین گونه است که چون صحابه به نبرد مانعین زکات رفته اند، به طریق اولی باید ترک کننده نماز کشته شود.

۲ - عبیدالله بن عدی بن خیار می گوید: مردی آهسته چیزی به پیامبر خدا گفت، سپس معلوم شد درباره یک نفر منافق با ایشان مشورت می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (الیس يشهد ان لا اله الا الله؟ قال: بلی ولا شهادة له. قال: الیس یصلی؟ قال: بلی ولا صلاة له فقال النبی: أولئك الذین نهانی الله تعالی عنهم.)^۲ یعنی: آیا به یکتایی خدا ایمان ندارد؟ گفت: بلی ولی شهادتش ارزشی ندارد. فرمود: مگر نماز نمی خواند؟ گفت: بلی ولی فاقد ارزش است. فرمود: آنان کسانی اند که خداوند مرا از ایشان منع فرموده است.

حدیث بالا دال بر این است که پیامبر خدا نماز خواندن آن یک نفر منافق را مانع قتلش دانست، بنابراین کسیکه نماز نخواند به قتل می رسد. لذا شافعی - رحمه الله - کشتن ترک کننده نماز از روی تنبلی را از این دو حدیث برداشت نموده است.

این گروه (معتقدین به کافر نبودن ترک کننده نماز) دلایلی را برای اثبات مدعای خویش ذکر می کنند، از جمله: ۱ - آیه (ان الله لا یغفران یشرک به ویغفر مادون ذالک لمن یشاء) نساء/ ۴۸.

۲ - عبادة بن صامت رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که: (من شهد الا اله الا الله وحده لا شریک وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد الله ورسوله وکلمته القاها الی مریم وروح منه والجنة والنار حق أدخله الله

^۱ فتح الباری ۱/ ۷۵ و شرح مسلم ۱/ ۲۰۳.

^۲ ترتیب مسند الشافعی ۱/ ۱۳-۱۴. این حدیث را احمد در مسند ۵/ ۴۳۲-۴۳۳ و مالک در الموطأ ۱/ ۱۷۱ روایت کرده است. امام مسلم نیز در کتاب زکات ۱۵۶۴ شبیه این حدیث را از ابوسعید خدری روایت نموده که در آن آمده است: خالد گفت: آیا گردنش از منم؟ پیامبر فرمود: نه شاید نماز بخواند.

الجنة على ما كان منه من العمل^۱ } هرکه گواهی دهد که: خداوند یکتا و بدون شریک است، محمد بنده و رسول او است، عیسی بنده و فرستاده و کلمه او بود که خدا آن را به مریم رساند و او دارای روحی است و بهشت و جهنم حق است، خداوند به واسطه کردارش او را وارد بهشت می نماید. }

۳ - مهمترین دلیل ایشان حدیث عبادة بن صامت رضی الله عنه است که می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: (خمس صلوات کتبهن الله علی العباد من أتى بهن كان له عند الله عهد أن يدخله الجنة ومن لم يأت بهن فليس له عهد عند الله إن شاء عذبه وإن شاء غفر له)^۲ } خداوند در هر شبانه روز پنج وعده نماز را بر بندگان واجب نموده است، هرکس آنها را انجام دهد خداوند طبق قرار داد خویش وی را وارد بهشت می نماید ولی هرکس به ادایشان همت نگمارد نزد خدا پیمانی ندارد، اگر خواست عذابش می دهد و اگر هم خواست وی را می بخشاید. }

۴ - ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که: (أول ما يحاسب به العبد يوم القيامة الصلاة المكتوبة فإن أتتها وإلا قيل: هل له من تطوع فإن كان له تطوع أكملت الفريضة من تطوعه ثم يفعل بسائر الأعمال المفروضة مثل ذلك).^۳ : نخستین چیزی که در روز قیامت بنده بدان محاسبه خواهد شد نمازهای واجب است، اگر آنها را به طور کامل انجام داده باشد چه خوب و گرنه گفته می شود: ببینید آیا نمازهای مستحبی در اعمال نامه اش وجود دارد اگر داشته باشد فرایض را بدان تکمیل می نمایند سپس درباره هریک از فرایض دیگر نیز چنان برخورد می شود.

۵ - یکی دیگر از دلایل ایشان حدیثی است که گو یاء: انسان مسلمان در روز آخرت دارای نودونه مجوز ورود به بهشت است و طول هر کدام از آنها به اندازه وسعت دید انسان می باشد، سپس مجوزی بیرون آورده می شود که تنها شعار توحید (لا اله الا الله) در آن ثبت گشته و او بر سایر مجوزها برتری می یابد. این احادیث و امثال آنها از تکفیر ترک کننده نماز و اعتقاد به ماندگار بودنش در جهنم جلوگیری می نمایند و عواقب سایر گناهان کبیره را برایش اثبات می کنند.^۴ و احادیث دال بر کفر ترک کننده نماز را

^۱ صحیح بخاری کتاب الانبیاء ۳/۱۲۶۷ و مسلم کتاب الایمان ۲۸/۲.

^۲ مستدر احمد ۵/۳۱۵-۳۱۹، سنن ابوداود/۴۲۵، نسائی ۱/۲۳۰ و ابن ماجه/۱۴۰۱.

^۳ احمد در مستدر ۲/۲۹۰، ابوداود/۸۶۴، نسائی ۲/۲۳۱ و ابن ماجه/۱۴۲۵-۱۴۲۶ روایت کرده اند.

^۴ برای آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب الصلاة ابن القیم ۳۳-۳۷ و نیل الاوطار ۱/۳۷۳ مراجعه فرمایید.

تأویل نموده و معتقدند کفر موجود در آنها از نوع کفرانکاری نیست و موجب ماندگاری صاحبش در دوزخ نخواهد گشت.^۱

راجح ترین رأی در این زمینه:

مستدل ترین دیدگاه در این باره دیدگاه کسانی است که معتقد به کفر ترک کننده نماز از روی تبلی بوده و اینکه بخاطر مرتد بودنش کشته می شود و پیروان دیدگاه نخست گفته های گروه دوم را مردود دانسته اند:

شوکانی - رحمه الله - می گوید: پیشینیان و پسینیان (سلف و خلف)، اشعریها، معتزلیها و دیگران نیز بر این باورند که: احادیث وارده مبنی بر اینکه: هرکس شعار توحید را بر زبان جاری سازد، وارد بهشت می گردد، مشروط به خلل وارد نکردن به سایر واجبات الهی و مرتکب نشدن هیچ یک از گناهان کبیره ای که بآب زلال توبه شستشو نشده باشند، است و محض تلفظ به شهادتین موجب ورود به بهشت نمی گردد^۲

امام محمد بن نصر می گوید: و اما استناد به حدیث عباده درست نیست زیرا حدیث مزبور به صورت مبسوط از طرقی برایمان روایت شده و در آن آمده است: هرکس نمازها را به طور کامل انجام داده و چیزی از شرایطش را نکاسته باشد، نزد خدا پیمانی برایش وجود دارد که وی را عذاب ندهد. ولی هرکس به صورت ناقص آنها را ادا کرده باشد نزد خدا فاقد هرگونه پیمانی است، یا عذابش می رساند و یا او را مورد مغفرت خویش قرار می دهد^۳

ایشان در توضیح حدیث فوق می گویند: یکی از شرایط نماز پاکیزگی از پلیدیها، پاکیزگی لباسها، پاکیزگی جای نماز، محافظت بر اوقات آنها، خشوع، اتمام رکوع و سجود است، پس هرکه آنها را به طور کامل انجام دهد، خدا وی را وارد بهشت می نماید ولی اگر به صورت ناقص و ناتمام به ادای شان پرداخته باشد دارای چنین پیمانی نزد پروردگار نمی باشد. این نوع افراد با کسانی که نمازها را به طور کلی ترک نموده اند فاصله زیادی دارند و سرنوشتشان تفاوت کامل باهم دارد.^۴

^۱ الصلاة ۵۱-۵۲ و تعظیم قدر الصلاة ۲/۹۳۶.

^۲ نیل الاوطار ۱/۳۷۶.

^۳ تعظیم قدر الصلاة ۲/۹۶۷-۹۶۹.

^۴ همان ۲/۹۷۱.

ابن القیم - رحمه الله - می گوید: دلایل مزبور و سایر ادله نیز بیانگر این هستند که هیچ یک از کردارهای انسان جز در صورت انجام کامل نمازها پذیرفتنی نمی باشد، یعنی نماز کلید کارنامه و سرمایه اصلی محسوب می گردد و بقای بهره نیز بدون اصل سرمایه امکان پذیر نمی باشد. بنابراین هرگاه نمازها را از دست داد تمامی کردارهایش بی ارزش اند.

جای تعجب است در کافر بودن کسی تردید داشت که بر ترک نماز اصرار می ورزد و به هنگام اجرای حد قتلش نیز که در پیش چشم مردم پرتو شمشیر را بر گردنش می بیند از وی درخواست توبه می شود ولی همچنان بر کردار خویش پایدار است. کسانی که معتقد به کفر ترک کننده نماز نیستند و می گویند فرد مزبور مؤمن محسوب شده و احکام میت بر وی اجرا می شود و یا می گویند: ایمان او بسان ایمان جبریل و میکائیل است، آیا در تکفیر نکردن کسی که کتاب و سنت و اجماع صحابه دال بر کفرش می باشد، شرم نمی کنند؟^۱

از توضیحات گذشته به این نتیجه می رسیم که: شافعی - رحمه الله - معتقد به عدم کفر ترک کننده نماز از روی سستی و تنبلی است، حال آنکه دلایلی از کتاب، سنت و اجماع صحابه دال بر کفر وی هستند و وظیفه هرانسان مسلمانی این است که پایبند نصوص صحیح شریعت بوده و نسبت به هیچ یک از ائمه - هراندازه بلند پایه باشد - تعصب نوزد، به ویژه اگر وی در زمره کسانی بوده که راجع به تقلید از او هشدار داده باشد، چنانکه پیشتر به گفته وی (هرگاه حدیث صحیحی یافت شد که با مذهب تعارض داشت، آن حدیث مذهب من است)، اشاره شد.

بحث سوم: حکم سحر و ساحران

اهل سنت و جماعت معتقدند بنا به دلایلی از کتاب و سنت سحر و جادو حقیقت دارد،^۲ پاره ای از دلایل قرآنی بدین شرح است:

۱ - ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَنَلُوا الشَّيْطَانِ عَلَىٰ مَلِكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ إِلَّا بِالْهَرُونَ وَمَرُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ

^۱ الصلاة ابن القیم ۶۲-۶۳.

^۲ تفسیر بغوی ۱/۹۹، ابن کثیر ۱/۱۴۴، قرطبی ۲/۴۷، اضواء البیان ۴/۴۴۴ وفتح الباری ۱۰/۳۲۲.

بِضَايَرِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَنْعَمُونَ مَا يُضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ^۱ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

﴿البقرة: ۱۰۲﴾ ترجمه: و آنچه را که شیطان [صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان [صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌دادند مگر آنکه [قبلا به او] می‌گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی و [لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعا [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد و او که چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند.

۲- ﴿وَجَاءَ وَسِحْرٍ عَظِيمٍ﴾ ﴿الأعراف: ۱۱۶﴾ {و سحری بزرگ در میان آوردند}.

۳- ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ ﴿الفلق: ۴﴾ {و از شر دمنندگان افسون در گره‌ها}.

و دیگر آیات موجود در این زمینه که حقیقت و تأثیرگذاری افسون را به اثبات می‌رسانند.

احادیثی از سنت پیامبر اکرم نیز این موضوع را تشریح می‌نماید که به مواردی از آنها اشاره خواهیم کرد:

۱- عائشه رضی الله عنها می‌گوید: (سحر النبی صلی الله علیه و آله حتی انه لیخیل الیه انه یفعل شیئا و ما فعله حتی إذا کان ذات یوم هو عندی دعا الله و دعاه ثم قال: یا عائشة أن الله قد أفتانی فیها استفتیته فیہ، قلت: وماذاک یارسول الله؟ قال: جائتی رجلاً فجلس أحدهما عند رأسی والآخر عند رجلی ثم قال أحدهما لصاحبه: ما وجع الرجل، قال: مطبوب، قال ومن طبه؟ قال: لبید بن الاعصم الیهودی من بنی زریق، قال: فبماذا؟ قال: فی مشط و مشاطة وجف طلعة ذکر، قال: فأین هو؟ قال: فی بثرذی أروان، قال: فذهب النبی صلی الله علیه و آله فی أناس من أصحابه إلى البئر فنظر إليها وعلیها نخل ثم رجع إلى عائشة فقال: والله لکأن مائها نقاعة الحناء ولکأن نخلها رؤوس الشیاطین، قلت یارسول الله أفأخرجته قال: لافقد عافانی الله و شافانی و خشیت أن أثور علی الناس منه شراً و أمرها فدفنت)^۱ {پیامبر خدا جادو شد به گونه ای که گمان می‌کرد کاری را

^۱ بخاری روایت کرده است، فتح الباری ۱۰/۲۳۵-۲۳۶.

انجام داده ولی در واقع چنان نبود، تا اینکه روزی چند بار پشت سر هم خدا را به فریاد طلبید و سپس فرمود: ای عائشه! آنچه را از خدا خواسته بودم برایم توضیح داد، گفتم: چه گونه ای پیامبر خدا؟ فرمود: دو نفر پیش من آمدند یکی از آنها نزدیک سرم نشست و دیگری نزدیک پاهایم، آنگاه یکی به دیگری گفت: بیماری این مرد چیست؟ پاسخ داد: سحرزده است، گفت: چه کسی وی را جادو کرده؟ گفت: لیبید بن أعصم یهودی از خاندان زریق، گفت: به چه وسیله ای؟ گفت: با شانه و موگرده خرما، گفت: او کجا است؟ گفت: در چاه ذی اروان است، راوی می گوید: پیامبر خدا به چاه ذی اروان رفت و سپس به سوی عائشه برگشت و فرمود: به خدا قسم آبش به سان دم کرده حنا و درخت خرمایش مانند سر اهریمنها بود، گفتم: ای پیامبر خدا! آیا آن را بیرون آوردی؟ فرمود: نه زیرا خداوند مرا بهبود بخشید و ترسیدم مردم را دچار بدبختی نمایم (یعنی مردم سحر را یاد گیرند و بدین وسیله خود را بدبخت نمایند)، لذا پیامبر دستور زیرخاک کردنش داد و پنهان کرده شد.}

۲ - سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا فرمود: (من اصطبح کل یوم تمرات عجوة لم یضره سم ولا سحر ذالک الیوم الی اللیل) ^۱ { هر که هر روز صبح چند دانه خرما می فشرده را بخورد تا شب آن روز هیچ زهر و افسونی وی را گزند نمی رساند. }

حدیث بالا دال بر این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سحر را تأثیر گذار و آسیب رسان قلمداد نموده و خنثی کردن آسیبهایش با اتخاذ اسباب امکان پذیر است، و این بیانگر آن است که سحر، ثابت و دارای حقیقت می باشد.

فقها درباره حکم یادگیری و بکارگرفتن سحر اختلاف نظر دارند، امام ابوحنیفه، مالک، احمد بن ابی حنبله و جمهور علما معتقدند موجب کفر انجام دهنده اش می گردد. ولی امام شافعی - رحمه الله - مفصل تر به این مسأله پرداخته است ^۲، ایشان می گویند: اگر کسی سحر را یاد گرفت باید چگونگی و ویژگی جادو را از او پرسید، اگر آن را طوری توصیف نمود که موجب کفر بود مانند سحر بابلیان مبنی بر نزدیکی به ستاره ها و تأثیرگذاریشان، کافر محسوب می گردد، و اگر هم موجب کفر نبود ولی معتقد به مباح بودنش بود باز هم کافر است و گرنه کفر به شمار نمی آید. شیخ محمد امین شنفیطی رحمته این دیدگاه را ترجیح داده و می گوید ^۳: واقعیت این است که باید در این زمینه تفکیک قائل شد، زیرا اگر سحر از آن دسته بود که

^۱ بخاری روایت کرده است، فتح الباری ۱۰/۲۳۸.

^۲ الام ۱/۲۵۶-۲۵۷.

^۳ تفسیر بغوی ۱/۹۹، ابن کثیر ۱/۱۴۴، قرطبی ۲/۴۷ و المغنی.

ستاره ها ویری مورد تعظیم قرار می گرفتند، بدون تردید و اختلاف موجب کفر خواهد گشت. و سحر هاروت و ماروت از این نوع به شمار می آید که آیات زیر بدان اشاره می نمایند:

۱ - ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلٰكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحَرُ﴾ البقرة: ۱۰۲ ترجمه: و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان [صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند^۱.

۲ - ﴿وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا مَخْنُ فَتَنَةٌ فَلَا تَكْفُرُ﴾ البقرة: ۱۰۲ {آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی کردند مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی^۲}.
تعلیم [سحر] نمی کردند مگر آنکه [قبلا به او] می گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی^۲.

۳ - ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ البقرة: ۱۰۲ {و قطعا [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد^۳}.
بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد^۳.

۴ - ﴿وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ طه: ۶۹ {و جادوگر هر جا برود رستگار نمی شود^۴}.
و اگر سحرزمینه کفر فراهم نمی کرد مانند بهره گیری از خواص برخی چیزها همچون چربها و دیگر اشیاء حرام قطعی به شمار می آید ولی منتهی به کفر انجام دهنده اش نمی گردد.^۱
مباحث دیگری نیز در این زمینه هستند مانند حد سحر، توبه ساحران، حکم ساحر ذمی و دیگر مسائل معروف و شناخته شده که اختلاف زیادی در آنها وجود دارد و پرداختن بدانها بحث را به درازا می کشد.^۲

^۱ اضواء البیان ۴/۴۵۶.

^۲ همان ۴/۴۵۶-۴۶۲ و دیگر منابع نوشته شده در زمینه تفسیر، فقه و حدیث.

باب سوم

عقیده شافعی در زمینه توحید و روش ایشان در اثبات آن.

این بخش سه فصل را در خود جای داده است:

- فصل اول: توحید عملی (الوهیت).
- فصل دوم: توحید اعتقادی (ربوبیت).
- فصل سوم: توحید اسماء و صفات.

یخش اول نه بحث را دربر می گیرد:

- بحث اول: تعریف توحید.
- بحث دوم: هدف از آفرینش انسان و پری.
- بحث سوم: مسائل مربوط به قبرها.
- بحث چهارم: سوگند یاد کردن به غیر خدا.
- بحث پنجم: بد بینی (تطیر).
- بحث ششم: باران طلبیدن از طریق ستاره ها.
- بحث هفتم: برخی واژه هایی که مورد پسند امام شافعی نبوده اند.
- بحث هشتم: شفاعت.
- بحث نهم: طلسم و تعویذ.

بحث اول:

تعریف توحید عملی (الوهیت)

واژه "توحید" مصدر "وَحَّدَ يُوَحِّدُ تَوْحِيدًا" است و ریشه "وحد" از نظر زبان شناختی به معنی: انحصار چیزی در ذات، یا صفات و یا کردارهایش بوده به گونه ای که در زمینه های مزبور همتایی نداشته باشد. ولی هرگاه باب "تفعیل" از آن ساخته و گفته شد: "وَحَّدَ الشَّيْءُ تَوْحِيدًا" بدین معنی است که: او را یکی قرار داد و یا به یکتایی نسبت داد. خداوند متعال از زبان کافران می فرماید: ﴿أَجْعَلُ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ مُّجَابٌ ۝﴾ ص: ۵ {آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعا چیز عجیبی است}.

و اما تعریف اصطلاحی توحید عملی (الوهیت) عبارت از این است: انسان همزمان با انجام عبادات برای خدای یکتا اعتقاد قاطع داشته باشد که ایشان بی همتا و سزاوار پرستش است. بهترین و دقیق ترین جمله ای که مفهوم مزبور را برساند، شعار توحید (لا اله الا الله) می باشد، زیرا معنایش چنین است که: جز خدا معبود حقیقی وجود نداشته و جز او کسی شایسته پرستش نیست.^۱

علت نامگذاری پرستش خدای یکتا به توحید این است که چون بنده با اعتقاد خویش خدا را یکی قرار داده و به بی همتاییش اعتراف نموده است و در پرتو آن از طریق انحصار عبادت در حق وی، تنها او را به فریاد طلبیدن، و ایمان به برنامه ریزی و آفریننده گیش داشتن، اعتقاد به دارا بودن اسماء حسنی و کاملترین صفات و فقط وی را سزاوار پرستش دانستن، با ایشان ارتباط برقرار می نماید.^۲ هدف از آفرینش انسان و جن، فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتابها و پیامهای آسمانی در راستای تحقق بخشیدن به همین توحید است و بهشت و دوزخ نیز برای حاملان و مخالفان آن فراهم آمده اند.

خداوند سبحان در این باره چنین می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝﴾ الذاریات: ۵۶ {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند}.

^۱ قاموس المحيط ، ماده وحد، لسان العرب ۳/۴۴۶، دعوة التوحيد اثر: محمدخلیل هراس، لوامع الانوار البهية ۱/۵۷، مجموع

الفتاوی ۱/۱۰۴ و ۱۹/۱۰۶، مدارج السالکین ۱/۲۵، اجتماع الجيوش الاسلامیة ۴۷ و شرح العقيدة الطحاویة ۲۳.

^۲ دعوة التوحيد ۴۷.

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾ الأنبياء: ۲۵ { و پیش از

تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید }.

﴿ وَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾ النحل: ۳۶ { و در حقیقت در

میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [= فریبگر] بپرهیزید }.

﴿ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ﴾ البینه: ۵

{ و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین [خود]

را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است }.

آیات موجود در این زمینه بسیار زیادند بلکه همه آیات و سوره‌های قرآن بیانگر توحید هستند. چه خوب

گفته اند که: سراسر قرآن از مسأله سرنوشت ساز توحید بحث به میان می آورد، زیرا مندرجات قرآن حول

محورهای زیر بحث می نماید:

۱ - خبر از خدا و اسماء و صفات وی.

۲ - فراخوان مردم به پرستش خدای بی همتا.

۳ - امر و نهی و مکلف نمودن مردم به عبادت که از لوازم توحید به شمار می رود.

۴ - مباحث مربوط به موحدان و پاداششان در دنیا و آخرت.

۵ - مباحث مربوط به مشرکان و مجازاتشان در دنیا و آخرت.^۱

با وجود اهمیت این گونه عقاید سرنوشت ساز کسانی را که در زمینه توحید قلم فرسایی کرده اند، می بینیم نه

تنها اعتنایی بدان نمی ورزند بلکه موحدان و هشدار دهندگان قضیه توحید را نیز به باد انتقاد گرفته اند

ولذا در تفسیر این واژه پراهمیت به بیراهه رفته و روشها و دسته های متفاوتی را پدید آورده اند:

۱ - معتزلیها نفی صفات الهی را داخل اصل توحید دانسته و معتقدند: هرکه بگوید: خداوند دارای علم یا اراده

است و یا در آخرت دیده می شود، از صفوف یکتاپرستان بیرون رفته است. چون توحید عبارت از نفی

صفات می باشد و خود را موحد نامیده اند.

۲ - افراط گرایان جهمیه و جبریه گامی جلوتر رفته و ویژگیهای خداوند سبحان همچون: دانش، شنوایی

و بینایی را انکار نمودند. محور اصلی این دیدگاه انکار حقایق اسماء و صفات خدا است و اعتقاد به جبر را

^۱ شرح العقیده الطحاویة ۸۹ و شرح الفقه الاکبر اثر: ملا علی قاری.

نیز بدان افزودند که عبارت از این است: خداوند آفریننده کردار بندگان می باشد و لذا انتساب آنها به ایشان و اعتقاد بدان با اصل توحید منافات دارد.

۳ - گروهی از جهمیها و فلاسفه نیز بر این باورند که: توحید یعنی انکار ماهیت زائد بر وجود پروردگار، انکار صفات کمال و اعتقاد به فقدان شنوایی، بینایی، توانایی، اراده و حیات. و دو معنای جداگانه در ذات خدا وجود ندارد چون اگر چنین باشد خداوند مرکب و جسمی ترکیبی بوده و از همه جوانب یکتا نخواهد بود. این یکتایی که ایشان آن را حقیقت پروردگار قلمداد نموده اند امکان وجود خارجی برایش متصور نیست زیرا محال است ذات فاقد صفاتی درجهان خارج وجود داشته باشد و لذا پیشینیان گفته اند: تعطیل کنندگان صفات چیزی معدوم و معتقدان به جسم برای خدا (مجسمه ها) نیزبتی را می پرستند. این گونه توحید باعث شد گروهی از ایشان قائل به "حلول و اتحاد" شوند^۱

۴ - توحید افراط گرایان اهل تصوف: صوفیان افراطی توحید را اینگونه تعریف نموده اند که عبارت از: شهود و رؤیت حقیقت توحید می باشد. پس انسان یکتاپرست از دید ایشان کسی است که وجود خدا را با سایر چیزها یکسان ببیند، یعنی آنان اهل وحدت وجودند. به باور ایشان وجود همه اشیاء یک چیز است و معتقد به وجود قدیم و جدید، خالق و مخلوق و واجب و ممکن نیستند بلکه همه اشیاء از وجودی یکسان برخوردارند.

عده ای دیگر از اهل تصوف (حلولیها) می گویند: ذات خدا در همه چیز حلول کرده است. ابن القیم - رحمه الله - در این باره چنین سروده است:

هَذَا الوجود بعینه و عیان	وَأَتَى فَرِيقٌ ثَمَّ قَالَ وَجَدْتَهُ
غَلَطَ اللسانُ فَقَالَ موجودان	مَا ثَمَّ موجود سِوَاهِ وَاِنَّمَا
بِالذاتِ موجودا بَكُلِّ مكان	وَأَتَى فَرِيقٌ ثَمَّ قَالَ وَجَدْتَهُ
تَمَلَّأَ المکانَ وَايِرَى بعیان ^۲	هُوَ كَالهَوَاءِ بعينه لَاعينه

گروهی آمدند و گفتند: خدا را یافتیم که عین وجود است، جزوی چیز دیگری وجود ندارد و زبان به اشتباه رفت که گفت دو وجود در عالم هست. گروهی دیگر آمدند و گفتند: ذات خدا را در همه جا یافتیم، او بسان هوا است که همه جا را پر می کند ولی با چشم سر دیده نمی شود.

^۱ مجموع فتاوی ابن تیمیہ ۱۳۴/۲ و الصواعق المرسله ۹۲۹/۳.

^۲ شرح نونیه ابن القیم اثر هراس ۶۰-۶۶.

۵ - توحید از نظر عموم متکلمان: عامه متکلمان در نوشته هایشان توحید را تأیید می کنند و هدفشان این است توحید را به سه نوع تقسیم نموده و می گویند: خداوند در ذات، صفات و افعال بی نظیر و بی همتا است و کسی شبیه وی نیست.

مشهورترینشان نوع سوم (توحید افعال) است و آن یعنی اینکه: آفریننده جهان هستی یک است. ایشان می پندارند توحید مطلوب همین بوده و معنای لاله الا الله نیز این است، به گونه ای که توحید عملی (الوهیت) را دراختراع و نوآوری خلاصه کرده اند. و اینک به فرازهایی از گفته های خودشان در این زمینه اشاره خواهیم کرد:

شهرستانی می گوید: اهل سنت - مرادش از اهل سنت اشعریها و دنباله روانشان است - و همه صفاتیها توحید را چنین تعریف کرده اند که: خداوند در ذات، صفات و افعال بی همتا و بدون شریک است.^۱ ابوطالب مکی می گوید: توحید عبارت از اعتقاد و اطمینان درونی به یکتایی خدا است و اینکه او نخستینی بدون دوم و موجودی عاری از ابهام و تردید می باشد. و همچنین اسما، صفات و جلوه های نورانش غیر مخلوق و تفکیک ناپذیر از ذات او هستند.^۲

نسفی در کتاب "العقائد النسفیة" می گوید: واحد و یکتا بودن یعنی اینکه آفریننده جهان یکی است و مفهوم "واجب الوجود" جز بریک ذات قابل اطلاق نیست. توحید نیز به معنای: عدم اشتراک در وجوب است، و پیامد آن به تکثرناپذیری در جزئیات می انجامد.^۳ ابن عاشور ابیاتی را در این زمینه سروده و می گوید:

يجب لله الوجود والقدم
وخلقه لخلقه بلا مثال
كذا البقاء والغنى المطلق عم
ووحدة الذات ووصف والفعال

صفات وجود، قدیم بودن، بقاء، بی نیازی مطلق، آفرینش، و وحدت در ذات و صفات و افعال برای خدا واجب است.

شارح این ابیات می گوید: وحدت یعنی اینکه در ذات و صفات و افعال همتا و دومی ندارد.^۴ و بالاخره نویسنده کتاب "جوهرة التوحید" می گوید:

^۱ الملل والنحل ۱/۴۲.

^۲ قوت القلوب ۲/۸۳-۹۰.

^۳ شرح العقائد النسفیة ۳۳.

^۴ الدر الثمین والمورد المعین ۲۱-۲۲.

فواجب له الوجود والقدم
کیامه بالنفس وحدانیة

کذا بقاء لا یشاب بالعدم
منزها اوصافه سنیه

پس وجود و قدیم بودن، و همچنین بقاء و فنا ناپذیری برای خداوند واجب است. او از نظر ذات یکتا و همه اوصاف بلند و شکوهمندش به دور از معایب و کاستیها است.

شارح ابیات بالا در توضیح آنها چنین می گوید: مراد از وحدت ذات عدم ترکیب از اجزاء، از وحدت صفات تکثر ناپذیری در یک جنس و از وحدت افعال این است که غیر از خدا کسی دارای تاثیر نیست.^۱ اینها پاره ای از تعبیر و نوشته های متکلمان بود که فهم و برداشت ایشان از قضیه توحید را روشن می نماید، سایر نوشته ها نیز حول یک محور می چرخند و شاید در روش تعبیر باهم اختلاف داشته باشند. توحید بی شائبه از دید ایشان این است که انسان به ربوبیت خدا اعتقاد داشته باشد و اصلا به حق خدا بر بندگانش و یا حکمت وی در آفرینش انسانها و جنیان اعتنا نکرده اند. خطرهای این موضعگیری و کاستیهای تعریف متکلمان از توحید در نوشته های یکی از متاخرانشان متبلور شده که می گوید: اعتقاد درست این است که آفریننده بندگان و کردارهایشان و تأثیر گذار واقعی تنها خداوند است و بس و خلاف آن به شرک می انجامد.....

کسی معتقد به نظام اسباب و مسببات بوده و بگوید خداوند اسباب را جهت دست یابی به مسببات و نتایجشان فراهم و مقرر نموده است و تنها خداوند تأثیر و فاعل حقیقی می باشد، مؤمن محسوب می گردد گرچه در تشخیص سبب دچار اشتباه شود، چون اشتباه وی در سبب آفرین واقعی که خداوند خالق و مدبر می باشد....

هرگاه در گفته های مسلمانان به تعبیری برخورد شد که دال بر انتساب چیزی به غیر خدا بود، باید آن را بر مجاز عقلی حمل نمود و دستاویز تکفیرشان قرار داده نشود. بنابراین اگر کسی گفت: ای پیامبر خدا شفایم ده و نیازهایم را برآورده ساز، مقصودش این است که پیش خدا برایم شفاعت کن و جهت فراهم کردن زمینه دست یابی بدانها در حق من دعا کن.^۲

این گونه تعریفات بیانگر انحراف خطیر ایشان در فهم قضیه توحید است که ناشی از درک نکردن دعوت پیامبران به ویژه آخرین فرد قافله عظیم ایشان و اطلاع نداشتن از اوضاع و عقاید مردم مکه و دیگر سرزمینهای آن دوران می باشد که به خالقیت خدا اعتراف کرده و صفات وی را در آفرینندگی و روزی

^۱ جوهره التوحید ۴۸.

^۲ هذه مفاهیمنا ۱۱۶.

رسانی منحصرنموده بودند و آن را توحید اعتقادی (ربوبیت) می نامیدند، یعنی خدا را درافعالی همچون خلق، رزق، زنده کردن و امثال آنها یکتا و بی شریک دانستن.

جهت روشن شدن مسأله مزبور و پرده برداشتن از روی اشتباهات و انحرافات این گونه عقاید به فراهایی از سخنان محمد بن عبدالوهاب - رحمه الله - اشاره خواهیم کرد که تضاد آنها با مراد خداوند را ثابت می نماید:

ایشان می گویند: بدان که توحید عبارت از اختصاص دادن خداوند به عبادت است و این همان آئینی بوده که خداوند پیامبران را جهت روشن کردنشان به سوی مردم گسیل داشت.

نخستین پیام آور الهی نوح علیه السلام است که چون قوم و قبيله اش درباره محبت اشخاصی نیکوکار (ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر) دچار افراط و زیاده روی شده بودند، خداوند وی را به سوی ایشان روانه کرد تا عقایدشان را از خرافات بپیراید.

آخرین فرد قافله عظیم و مبارک پیام آوران الهی محمد صلی الله علیه و آله است که پیکر آن نیکوکاران را شکست و خدا ایشان را به سوی مردمانی روانه کرد که اهل عبادت، حج، صدقه و ذکر بودند ولی برخی مخلوقات را مانند فرشتگان، عیسی پسر مریم علیها السلام و نیکوکارانی دیگر واسطه میان خود و خدایشان قرار داده بودند و می گفتند: ما آنها را وسیله تقرب به خدا قرار داده و خواستار شفاعتشان نزد خدای متعال هستیم. لذا خداوند سبحان محمد را در میان ایشان برگزید تا به تجدید و پیراستن آئین ابراهیم علیه السلام پرداخته و به آنان اعلام نماید که این گونه تقرب جستن و اعتقاد، حق مسلم خدا و کسی را شایستگی احراز آن نیست. و گرنه مشرکین دوران پیامبر به آفرینندگی، روزی رسانی، زنده کردن و میراندن و مدیریت مطلق پروردگار ایمان و اطمینان داشتند.

خداوند متعال پیامبر را در مقام اعتراف مشرکان دشمن پیامبر به مطالب فوق می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدْبِرُ

الْأُمُورِ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تُنْقَوْنَ ﴿٣١﴾ یونس: ۳۱ ترجمه: بگو کیست که از آسمان و زمین به شما

روزی می بخشد یا کیست که حاکم بر گوشها و دیدگان است و کیست که زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده خارج می سازد و کیست که کارها را تدبیر می کند خواهند گفت خدا پس بگو آیا پروا نمی کنید.}

ایشان پس از اشاره به آیاتی در این زمینه می فرماید: وقتی معلوم گشت که آنان به این مسائل اعتراف نموده ولی با وجود آن موحد شناخته نمی شدند، ودانستی که توحید مورد انکار آنها توحید عبادت

و عملی بود، چنانچه شب و روز خدا را به فریاد می طلبیدند و سپس فرشتگان، یا بنده ی نیکوکاری مانند "لات" و یا پیامبری را واسطه قرار می دادند، و معلوم شد که پیامبر خدا بخاطر این انحرافات با ایشان به مبارزه برخاست و هدفش برگرداندن آنان به دایره اخلاص بندگی برای خدا بود چنانکه قرآن می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ ﴿الجن: ۱۸﴾ و مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا بخوانید. و یا می فرماید: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ شَيْءٌ﴾ ﴿الرعد: ۱۴﴾ دعوت حق برای اوست و کسانی که [مشرکان] جز او می خوانند هیچ جوابی به آنان نمی دهند. و دانستی که هدف از مبارزه پیامبر خدا با ایشان این بود تا دعا، ذبح حیوان، نذر، یاری خواستن و سایر انواع عبادت را تنها برای خدا انجام دهند و بالاخره برایت روشن گشت که تنها اقرار ایشان به توحید اعتقادی (ربوبیت) کافی نبود و واسطه قرار دادن فرشتگان، پیامبران و دوستان مقرب الهی باعث حلال نمودن جان و مالشان شد، به این نتیجه رسیدی که توحید مورد نظر پیامبران چطور بوده است. و اساس شعار توحید (لا اله الا الله) نیز بر همین معنا پایه ریزی گشته است. و آنچه مشرکان توحیدش می نامیدند متشکل از حق و باطل بود و اگرهم تمامی مندرجاتش حق قلمداد می شد موجب خروجشان از دایره شرک مورد نظر قرآن که موجبات مبارزه پیامبر با آنان را فراهم کرد، نمی شد بلکه می بایست به محتوا و آثار مترتب بر لاله الا الله اعتراف می کردند.^۱

مراد از "اله"، خدای توانا بر اختراع و نوآوری نیست چنانکه پیشوایان متکلمان، الوهیت را چنین تعریف نموده و معتقدند هرکس تنها خدا را مخترع و مبدع بداند، یکتاپرست و به لاله الا الله اعتراف نموده است. زیرا مشرکین دوران پیامبر نیز چنان اعتقادی داشتند ولی مشرک محسوب می شدند. لذا "اله" حق و واقعی کسی است که سزاوار پرستش باشد و سر تعظیم جز برای وی فرود آورده نشود. پس واژه "اله" به معنی "مألوه" یعنی معبود و پرستش شده می باشد.^۲

توحید یعنی تنها خدا را عبادت و بندگی کردن و شرک هم یعنی اینکه الهی دیگر در کنار خدا تصور و قرار داده شود. آنچه این مسأله را بیشتر وضوح می بخشد، این است که واژه "توحید" در سنت و احادیث پیامبر خدا به کرات وارد گشته و چنان توضیح داده شده که جای بحث و گمان را برای هیچ کس باقی نگذاشته است.

^۱ کشف الشبهات ۱/۹۳-۹۵.

^۲ لسان العرب ۱۳/۴۶۷.

دو پیشوا و پیشاهنگ بزرگوار دانش حدیث یعنی امام بخاری و مسلم رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنه روایت می کنند که ^۱: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را به سرزمین یمن گسیل داشت، خطاب به ایشان فرمودند: (انک تقدم علی قوم من اهل الکتاب فلیکن اول ما تدعوهم الی ان یوحدوا الله تعالی فاذا عرفوا ذالک فاخبرهم ان الله فرض علیهم خمس صلوات فی یومهم ولیلتهم فاذا صلوا فاخبرهم ان الله افترض علیهم زکاة فی اموالهم تؤخذ من غنیهم فترد علی فقیرهم فذا اقروا بذالک فخذ منهم وتوق کرائم اموال الناس). ^۲ ترجمه: تو پیش گروهی از اهل کتاب می روید، لذا باید دروهله اول ایشان را به یکتاپرستی دعوت نمایی، وقتی آن را پذیرفتند آنگاه به ایشان خبر بده که خداوند در هر شبانه روز پنج فرض نماز بر آنان واجب کرده است، سپس به ایشان اطلاع بده که خدا سهمی را به عنوان زکات در اموالشان قرار داده که ثروتمندان گرفته شده و به مستمندانشان داده می شود، وقتی بدان اعتراف کردند از آنان بستان وازدیگر اموال ارزشمندشان پرهیز کن. {

در روایتی دیگر چنین آمده که: (ادعهم الی شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله) ^۳ { ایشان را به گواهی دادن به یکتایی خدا و رسالت من دعوت کن. } در روایتی چنین است: (فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله) ^۴ { باید در آغاز کار آنان را به عبادت خدا فراخوانی } در روایت دیگر از امام بخاری چنین می فرماید: (فاذا جئتهم فادعهم الی ان یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله). ^۵ { هرگاه وارد سرزمینشان گشتی ایشان را به گواهی و اعتراف به توحید عملی (الوهیت) و رسالت محمد دعوت کن. } در روایتی از امام مسلم آمده است: (فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله عزوجل) ^۶ { باید نخستین چیزی که ایشان را بدان فرا می خوانی بندگی خداوند باشد. }

بنابراین توحید یعنی انحصار امر بندگی در حق خدا و پرهیز از غیر ایشان و شعار توحید نیز همین معنا را می رساند. یکی از دانایبهای امام بخاری این است که در صحیح خود کتاب توحید را با این حدیث آغاز

^۱ تعبیر اینجا از بخاری است.

^۲ فتح الباری ۳/۳۴۷ و شرح نووی بر مسلم ۱/۱۹۹.

^۳ فتح الباری ۳/۳۵۸ و مسلم ۱/۱۹۷.

^۴ فتح الباری ۳/۳۲۲.

^۵ همان ۳/۳۵۷ و ۸/۶۴.

^۶ صحیح مسلم با شرح نووی ۱/۱۹۹.

می کند (باب ما جاء فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله امته الی توحید الله تبارک و تعالی) ^۱ هدف ایشان از ذکر حدیث مزبور این است که محتوای دعوت پیامبر را مبنی بر اختصاص عبادت به خدا، روشن نماید، و این امر همان توحیدی است که خداوند جایگزینی برایش به رسمیت نشناخته و خلاف آن را نمی پذیرد.

سپس حدیث دیگری را به دنبال حدیث مزبور می آورد تا این موضوع را بیشتر وضوح بخشیده و پرده از روی حقیقت توحید مورد نظر پیامبر بردارد. و آن حدیث معاذبن جبل رضی الله عنه است که پیامبر خدا خطاب به وی فرمود: (یا معاذ ادری ما حق الله علی العباد قال: الله ورسوله اعلم. قال: ان یعبوده ولا یشركوا به شیئا. ادری ما حقهم علیه؟ قال: الله ورسوله اعلم. قال: ان لا یعذبهم.) ^۲ { ای معاذ! آیا می دانی حق خدا بر بندگانش چیست؟ گفت: خدا و پیامبرش بهتر می دانند. فرمود: این است که او را عبادت کرده و شریکی برایش قرار ندهند. آیا می دانی حق ایشان بر خدا چیست؟ گفت: خدا و پیامبرش بهتر می دانند. فرمود: این است که آنان را کیفر ندهد. }

پس ایشان مفهوم توحید را روشن نموده و در آغاز به بیان اختصاص عبادت به خدا و غیر او را باور نداشتن که توحید عملی (الوهیت) نام دارد، می پردازد، چون کسی بدان اعتقاد داشته باشد حق مسلم خداوند را ادا نموده و دربرگیرنده ایمان به همه اسماء و صفات و ربوبیت و فرمانروایی وی بر تمامی مخلوقات است. ^۳

حدیث دوم: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (بنی الاسلام علی خمس علی ان یوحده الله) ^۴ { ساختمان اسلام بر پنج پایه از جمله توحید و یکی دانستن خداوند، بنیان نهاده شده است } در روایتی چنین است: (علی ان یعبده الله و یکفر بها دونه) ^۵ { بر بندگی خدا و باور نداشتن به غیر وی پایه ریزی گشته است. }

در روایتی دیگر چنین آمده: (شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله) ^۶ { یکی از آنها اعتقاد و گواهی دادن به یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمد است. }

^۱ فتح الباری ۳۴۷/۱۳. یعنی این باب به دعوت پیامبر از امتش برای عبادت خدای متعال می پردازد.

^۲ همان.

^۳ کتاب التوحید اثر: عبدالله غنیمان ۱/۳۶-۳۷.

^۴ شرح نووی بر مسلم ۱/۱۷۶.

^۵ همان ۱/۱۷۷.

^۶ همان.

این حدیث نیز همچون حدیث پیشین بیانگر یک چیز است و آن اینکه نخستین پایه اسلام توحید یعنی بندگی خدا و باورنداشتن به غیر از وی می باشد، و بزرگترین و جامع ترین جمله ای که این معنا را برساند، شعار توحید (لا اله الا الله و محمد رسول الله) است.

حدیث سوم: جابر رضی الله عنه در توصیف و بیان کیفیت حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نکته ای اشاره کرده و می گوید: (فاهل رسول الله صلی الله علیه و آله بالتوحید [لیک لا شریک لک])^۱ { سپس پیامبر خدا شعار توحید یعنی جمله لبیک لا شریک لک را بر زبان جاری ساخت. }

و جمله کلام اینک: احادیث مزبور حق خداوند سبحان بر بندگان را که عبارت از توحید است، روشن می سازند، و آنگاه توحید را به اختصاص عبادت به خدا و عدم اعتقاد به غیر وی، تفسیر نموده اند؛ چنانچه خداوند می فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ البقرة: ۲۵۶. { پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است. }. بنابراین کسی حق ندارد در برابر توضیح خدا و رسول صلی الله علیه و آله قد علم کرده و سخنی برای گفتن داشته باشد، و دیگر به سخنان متکلمان و بدعت گذاران که در راستای گسترش بدعت و خرافات میان امت محمد صلی الله علیه و آله می کوشند، اعتنایی نمی شود، و اگر بیم به درازا کشیدن بحث نمی بود این موضوع را چنان بسط می دادم که شبهات و دروغ پردازیهای ایشان را ریشه کن نماید.^۲

تعریف توحید از منظر امام شافعی رحمته

امام شافعی معتقد است: توحید عملی (الوهیت) عبارت از انحصار عبادت در حق خدا است، و این امر حقیقت توحید به شمار می آید، لذا هر که بدان اعتقاد ورزد، حق خدا را ادا نموده است. چون شامل اعتراف به ربوبیت و پروردگاری خدا و ایمان به اسماء و صفات ایشان است، و معتقد است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخاطر این گونه توحید بود به مبارزه با مشرکان برخاست و گرنه ایشان به تصحیح انحرافات کسانی اقدام نمی کرد که به ربوبیت خدا اعتقاد داشته و دچار انحراف نشده بودند.

ولذا وقتی یک نفر پیش امام مزنی، شاگرد ممتاز و برجسته امام شافعی رفت و پیرامون علم کلام از وی سؤال کرد، گفت: من این علم را دوست ندارم و چنانکه امام شافعی از آن جلوگیری کرد، من هم از

^۱ همان ۲/۸۸۷.

^۲ تیسیر العزیز الحمید ۳۲-۴۷، شرح العقیة الطحاویة ۷۷-۹۸ و دعاوی المناوین لدعوة الشیخ محمد بن عبد الوهاب ۳۲۸-۳۴۶.

فراگیریش جلوگیری می نمایم، چون از ایشان شنیدم می گفت: درباره دانش کلام و توحید از امام مالک سؤال شد، در پاسخ گفتند: امکان ندارد گمان کنیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آداب قضای حاجت را به امتش یاد داده ولی قضیه توحید را به ایشان آموزش نداده باشد. توحید آن است که پیامبر خدا در توضیحش فرمود: (امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله)^۱ {به من فرمان داده شده تا اعتراف به یکتایی خدا با مردم مبارزه کنم.} بنابراین آنچه موجب حفظ جان و مال گردیده، توحید محسوب می شود.^۲

و معلوم و محقق است آنچه باعث نگهداشت جان مال می گردد، باورنداشتن به غیر خدا و ایمان و اعتقاد راسخ به خداوند سبحان می باشد. موضعگیری امام مالک رحمته نیز پرده از روی عمق و دقت بینش سلف پیرامون توحید مورد نظر پیامبران برمی دارد و امام شافعی، مزنی و دیگر ائمه نیز چنان راهی را پیموده اند. بنابراین دانش پیشینیان از طریق راویانی معتبر به دانش پیامبر خدا پیوند می خورد ولی اسناد و مدارک دانش پسینیان (خلف) به فلاسفه، صابئیها، یهودیان و مسیحیان برمی گردد، پس کدام یک از این دو دانش دارای اعتبار بیشتر و سزاوار دنباله روی است؟!.

بحث دوم: هدف از آفرینش انسان و جن

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ الذاریات: ۵۶ {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند}. شافعی در این باره می گوید: خداوند مخلوقات را برای عبادت و بندگی آفریده است. درجایی دیگر می گوید: خداوند برای تثبیت و تقویت قلب پیامبر در برابر آزارهای مشرکان آیاتی را فرود آورده و می فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعَّمْنَا أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾ سَبَّحَ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ الحجر: ۹۷ - ۹۸ {و قطعاً می دانیم که سینه تو از آنچه می گویند تنگ می شود. پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش...} تا آخر سوره. پس خداوند ابلاغ دعوت به ایشان و پرستش خود را در آیات متعددی بر پیامبر واجب نموده ولی جنگ و پیکار و قطع

^۱ این حدیث را: ابن عمر، ابوهریره، جابر، انس، نعمان بن بشیر، اوس بن حذیفه و طارق اشجعی روایت کرده اند و امام بخاری و مسلم نیز در صحیحین خود آن را آورده اند و به حد تواتر رسیده است. صحیح بخاری ۱/۷۰-۷۱ مسلم ۲۱-۲۲

و سیر اعلام النبلاء ۱۰/۲۶-۲۷.

^۲ سیر اعلام النبلاء ۱۰/۲۶.

ارتباط با آنان را با آنان واجب نکرده است.^۱ و همچنین سوره کافرون را بر ایشان نازل کرد که: ﴿قُلْ يَأَيُّهَا الْكٰفِرُونَ ﴿١﴾ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾﴾ الكافرون: ۱ - ۲ {بگو ای کافران! آنچه می پرستید نمی پرستم.}

از سخنان شافعی چنین برمی آید که به باور ایشان هدف از آفرینش انسان و جن و گسیل داشتن پیامبران، تنها خدا را پرستش نمودن است.

شافعی در تفسیر آیه ﴿اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُّتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾﴾ القيامة: ۳۶ {آیا انسان گمان می کند بیهوده آفریده شده است}، می گوید: تا آنجا که من اطلاع دارم همه مفسرین واژه "سُدی" را برای کسی بکاربرده اند که هیچ دستوری به وی داده نشود.^۲

بحث سوم: مسائل مربوط به قبور

مسأله اول: حکم برافراشتن آرامگاه و ساختن گنبد، مساجد و... بر روی آن.

چنانچه واضح است انسانها پیش از دوران حضرت نوح؛ موحد و یکتاپرست بودند ولی بر اثر پدیده افراط در محبت نیکوکاران، مردم به شرک و بت پرستی گرایدند. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه ﴿وَقَالُوا لَا نَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا نَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾﴾ نوح: ۲۳ {و گفتند زنها خدایان خود را رها مکنید و نه ود را واگذارید و نه سواع و نه یغوث و نه یعوق و نه نسر را} می گوید: اینها نام افرادی نیکوکار از قوم نوح بودند که شیطان پس از فوت آنان به پیروانشان الهام کرد که سمبل و پیکرهایی را در جای نشست و مجالسشان درست کرده و نام آنان را بر آنها بگذارید، ایشان نیز چنان کردند ولی پرستش نمی گشتند، تا اینکه آن دسته از دنیا رفتند و افراد پس از ایشان اصل مسأله را فراموش نموده و به پرستش پیکرهایی ساخته شده روی آوردند.^۳

ابن جریر طبری در تفسیر خود ذیل آیه: ﴿كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳ {مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت}،

^۱ الام ۱۵۹/۴ و طبقات السبکی ۱۳۶/۲.

^۲ الرسالة ۲۵ .

^۳ صحیح بخاری ۱۸۷۳/۴.

می گوید: ابن عباس پیرامون این مسأله چنین می فرماید: حد فاصل دوران آدم تا نوح ده قرن بود و همه بر اساس شریعت حق الهی حرکت می کردند و پس از آن دچار اختلاف و تفرقه گشتند، ولذا خداوند متعال پیامبران را به عنوان مژده رسان و بیم دهنده به سوی ایشان گسیل داشت.^۱

بنابراین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهایت سعی و تلاش خود را بکار می برد تا امت و پیروانش گام به گام ملل پیشین حرکت نمایند و ایشان را با شدت هرچه تمامتر از عواقب دنباله روی از آنان برحذر می داشت، زیرا این گونه افراط و زیاده روی مهمترین سبب زمینه ساز شرک و بت پرستی به شمار می آید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته در این باره می گوید: قانونگذار (خداوند) بخاطر همین امر است که از ساختن مساجد بر مزارها جلوگیری کرده است، چون بسیاری از مردم را یا به شرک بزرگ و یا به گونه ای دیگر به شرک گرفتار نموده است، زیرا وقتی انسان از طریق پیکر نیکوکاران و طلسم ستارگان دچار شرک گردد، به طریق اولی از طریق آرامگاهشان به شرک می گراید.

ولذا می بینیم مشرکان کنارمزار صالحان آنچنان به گریه و زاری و عبادت می پردازند که نه در مساجد و نه در وقت سحر چنین حالتی برای ایشان پیش نمی آید، برخی از ایشان در کنار مقبره ها سربه خاک می ساینند و بیشترشان به گونه ای چشم امید به برکت نماز و دعا پیش آنها دارند که در مساجد چنان امید و آرزویی در دل ندارند، ولذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در راستای ریشه کن نمودن این غده چرکین و سرطانی از نماز خواندن نزدیک مقبره ها جلوگیری کرد گرچه نماز گذار چنان قصدی هم نداشته باشد، چنانکه به منظور خشاکندن ریشه شرک از نماز خواندن در وقت طلوع و غروب خورشید نیز جلوگیری کرد چون مشرکان در آن اوقات روبه خورشید نماز می خواندند.

ایشان در ادامه می گویند: واما اگر کسی به قصد تبرک کنار مزار نماز خواند، در لجنزار خصومت آشکار با خدا و رسولش، و سرپیچی از دین خدا و بدعت گذاری غوطه ور شده است، زیرا مسلمانان اجماع و اتفاق نظر دارند که نماز خواندن نزدیک مقبره ها جایز نیست و کسیکه آنها را مساجد قرار دهد نفرین گشته است. بنابراین اقامه نماز کنار مزارها و ساختن مسجد بر روی آنها به عنوان یکی از بزرگترین اسباب زمینه ساز شرک و گمراهی قلمداد می شود، چون اخبار یقین بخشی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر جلوگیری شدید و مجدانه از آن، روایت گشته است، و عموم مسلمانان نیز با پیروی از سنت صحیح و روشن ایشان از ساختن مساجد بر روی مزارها جلوگیری کرده اند.

^۱ تفسیر ابن جریر طبری ۲/۳۳۴.

پیروان امام احمد، مالک و شافعی بناسازی بر روی مزارها را حرام دانسته و گروهی نیز فتوا به کراهتش داده اند، ولی باید از روی حسن ظن به این عده فتوایشان را برکراهت تحریمی حمل نمود چون نباید گمان برد ایشان چیزی را تجویز کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام دهنده اش رانفرین و از آن جلوگیری کرده است.^۱

احادیث زیادی در رابطه با تحریم بناسازی بر روی قبرها روایت شده اند که در اینجا به پاره ای از آنها اشاره خواهیم کرد:

۱ - عائشه می گوید: ام سلمه خبر کلیسایی که در سرزمین حبشه دیده بود و تصاویر و مجسمه هایی موجود در آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بازگو می کرد، پیامبر فرمود: (اولئك اذا مات فيهم العبد الصالح بنوا على قبره مسجدا وصورا فيه تلك الصور اولئك شرار الخلق عند الله)^۲ {آنان کسانی بودند وقتی یکی از بندگان نیکوکار آنان فوت می کرد، مسجدی را بر روی مزارش ساخته و آن تصاویر را نقاشی می کردند، آنان از نظر خدا بدترین مردم به حساب می آیند.}

۲ - باز هم عائشه رضی الله عنها می گوید: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضار بود، از شدت تب صورتش را با پارچه ای سیاه می پوشاند وقتی نفسش می گرفت آن را برمی داشت و در همان حالت می فرمود: (لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد) {نفرین خدا بر یهودیان و مسیحیان باد که مزار پیامبرانشان را مسجد قرار دادند} و اگر بیم مسجد قرار دادن قبرش نداشت، دستور بلند کردنش را می داد.^۳

۳ - جندب بن عبدالله می گوید: پنج روز پیش از فوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ایشان شنیدم می فرمود: (انى ابرأ الى الله ان يكون لى منكم خليل فان الله قد اتخذنى خليلا كما اتخذ ابراهيم خليلا الا وان من كان قبلكم كانوا يتخذون قبور انبيائهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد انى انهاكم عن ذالك).^۴ ترجمه: من از اینکه بجای خدا شما را به عنوان دوست خود برگزینم، امتناع می ورزم، چون خداوند مرا دوست قرار داده چنانکه ابراهیم را به عنوان دوست خویش انتخاب نموده است، آگاه باشید! ملتهای پیش از شما مزار

^۱ تیسیر العزیز الحمید ۳۲۱-۳۲۲، شرح نووی بر صحیح مسلم ۳۷/۷، المجموع ۲۹۰/۵ وفتح الباری ۳/۲۰۷.

^۲ فتح الباری ۱/۵۲۳-۵۲۴ وشرح نووی برمسلم ۱/۳۷۵-۳۷۶.

^۳ همان ۱/۵۳۲ و مسلم ۱/۳۷۶.

^۴ مسلم ۱/۳۷۷-۳۷۸.

پیامبرانشان را مسجد قرار می دادند، من شما را از ساختن مسجد بر روی مزارم واتخاذ روش پیشینیان برحذر می دارم. {

احادیث فراوانی در این زمینه از پیامبر رحمت و هدایت نقل گشته است^۱

امام شافعی - رحمه الله - سخنان زیادی در رابطه با مسائل متعلق به قبرها ایراد نموده اند که به نکاتی از آنها اشاره می نمایم:

۱ - مشروعیت نشستن بر روی قبر پس از به خاک سپاری ودعا برای میت، ایشان می گویند: از برخی افراد گذشته نقل شده که دستور داده اند پس از مراسم به خاک سپاری به مدت ذبح شتری بر روی مزارشان بنشینند^۲، این امر کار خوبی است ولی کسی را ندیده ام چنان کرده باشد.^۳

ولی درباره دعا برای میت پس از به خاک سپاری، در حدیث عثمان آمده که: وقتی مراسم به خاک سپاری میت پایان می یافت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر روی آن نشسته ومی فرمود: (استغفروا لأخیکم واسألوا له التثبیت فإنه الان یسأل)^۴ {آمرزش وثابت قدمی را برای برادران درخواست نمایید چون اکنون مورد بازخواست قرار می گیرد}.

درباره این موضوع از امام احمد سؤال شد، ایشان در پاسخ گفتند: اشکالی ندارد.^۵

واما درباره تلقین مشهوری که پس از دفن میت یک نفر روی قبرنشسته ومی گوید: ای فلان پسر فلان! آن تعهد و بیمانی که در دنیا بدان پایبند بودید یعنی ایمان به یکتایی خدا و... به یا داشته باش و سخنانی از این قبیل، اظهار نظری از شافعی ندیده ام، ولی علمای پیرو مذهب شافعی آن را مستحب دانسته که امام نووی در کتاب "المجموع" به اسامی برخی از آنها اشاره نموده ومی گوید: این گونه تلقین از نظر ایشان مستحب است، قاضی حسین، متولی، شیخ نصر مقدسی، رافعی ودیگران به استحباب تلقین تصریح کرده اند. نووی

^۱ برای آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب مجموع الفتاوی ۴۳۶/۱۳ وتحذیرالساجد من اتخاذ القبور مساجد اثر: محمد ناصرالدین البانی مراجعه فرمایید.

^۲ مقصود ایشان حدیث عمرو بن عاص رضی الله عنه است که مسلم روایت کرده وبدین شرح می باشد: هرگاه فوت کردم با گریه وآتش دنبالم نیاید وهرگاه مرا به خاک سپارید، به مدت ذبح و تقسیم گوشت شتری روی قبرم بنشینید تا به شما الفت گرفته ودر فکر پاسخ پرسشهای فرستادگان پروردگارم باشم. امام مسلم در کتاب الایمان ۱۱۲/۱-۱۱۳ روایت کرده است.
^۳ الام ۲۷۷/۱.

^۴ ابوداود از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت کرده است ۲۱۵/۳ حدیث شماره ۳۲۲۱ وسندش حسن به شمار می آید، شرح السنة بغوی ۴۱۸/۵.

^۵ المعنی ابن قدامه همراه تحقیق دکتر عبدالله بن عبدالمحسن ترکی ۴۳۷/۳ والمجموع نووی ۲۹۴/۵.

در ادامه می‌افزاید: قاضی حسین این دیدگاه را از یاران ما نقل نموده و ابوعمرو بن صلاح - رحمه الله - نیز در این مورد می‌گوید: تلقین چیزی است که مورد پسند ما و بدان عمل می‌نماییم، حدیثی از ابوامامه هم پیرامون این مسأله روایت شده که از لحاظ سند معتبر نیست ولی شواهد دیگری آن را تقویت می‌کنند و مردمان سرزمین شام نیز از دیر زمان بدان عمل کرده‌اند.

امام نووی در تحلیل سخنان ابوعمرو می‌گوید: حدیث ابوامامه را ابوالقاسم طبرانی در معجمش با سندی ضعیف روایت کرده است. آنگاه به متن اصلی حدیث مزبور می‌پردازد که در آن آمده است: هرگاه یکی از برادرانتان فوت کرد و وی را به خاک سپارید، باید یکی از شما روی مزارش نشسته و بگوید: ای فلان پسر فلان! تعهد و پیمانی که در دنیا بدان پایبند بودی یعنی شهادت به یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمد، و رضایت و اعتراف به ربوبیت و پروردگاری خداوند، پذیرش اسلام به عنوان برنامه زندگی، پیامبری محمد و پیشوایی قرآن، به یاد داشته باش. زیرا فرشتگان مأمور بازجویی (نکیر و منکر) دست یکدیگر را گرفته و می‌گویند: بیا برویم و نزد این شخص که وی را راهنمایی می‌کند، نشینیم.

نووی در نقد و بررسی حدیث بالا می‌گوید: این حدیث گرچه از لحاظ سند ضعیف است ولی می‌توان آن را به حساب آورد، و تمامی محدثین و دیگران اتفاق نظر دارند که می‌توان احادیث وارده در زمینه فضائل اخلاقی و تشویق و ترساندن را به دیده اغماض نگریست، و از سوی دیگر حدیث مزبور با شواهدی همچون حدیث درخواست ثابت قدمی برای میت و سفارش عمرو بن عاص، تقویت می‌گردد. و مردم سرزمین شام از زمان پیشوایان معتبر و تاکنون نیز بدان رفتار می‌نمایند. البته این گونه تلقین فقط برای افراد مکلف بوده و در حق مردگان خردسال اعمال نمی‌شود.^۱

بیانات امام نووی نکات زیر را دربرمی‌گیرد:

- حدیث ابوامامه از لحاظ سند جزو احادیث ضعیف به شمار می‌آید.
- امام شافعی در این زمینه هیچ گونه اظهار نظری نکرده است.
- تلقین از دیدگاه علمای شافعی مذهب مستحب است.
- گرچه احادیث ضعیف است ولی شواهدی از جمله رفتار مردمان شام آنها را قوت می‌بخشند.
- چنانچه علما گفته‌اند، احادیث ضعیف مشتمل بر فضائل اخلاقی اشکالی نداشته و بدانها عمل می‌شود.

و اینک بررسی نکات بالا تا دیدگاه راجح در این زمینه روشن گردد:

^۱ المجموع ۳۰۴/۵.

اینکه نووی می گوید: حدیث ابوامامه - که طبرانی در کتاب الکبیر از سعید بن عبدالله آورده روایت نموده و می گوید: ابوامامه باهلی در بستر مرگ بود که پیشش رفتم - از لحاظ سند ضعیف محسوب می گردد، درست است.

هیثمی پیرامون سند این حدیث می گوید: راویانی در آن وجود دارند که من آنها را نشناخته ام.^۱ حافظ در کتاب تلخیص الحبیر پس از آنکه به طبرانی نسبتش داده می گوید: سندش از نوع سندهای صالح و ضیاء در کتاب "احکام" آن را تقویت کرده، و عبدالعزیز نیز در "الشافی" روایتش نموده است. سعید ازدی از ابوامامه روایتش کرده که از نظر ابن ابی حاتم فردی ناشناخته به شمار می آید. ولی شواهدی آن را قوت می بخشند: از جمله روایت سعید بن منصور از طریق راشد بن سعد و ضمرة بن حبیب و دیگران که: ایشان معتقد بودند هرگاه میت به خاک سپرده شد، سنت است خطاب به وی گفته شود: ای فلان! بگو لا اله الا الله...^۲

البانی در تحلیل گفته های حافظ می گوید: در بیانات ایشان نکاتی نهفته است:

۱- چگونه سندش صالح محسوب می گردد حال آنکه یک نفر به اسم ازدی یا اودی در آن وجود دارد که هیچ کدام از علما وی را معتبر ندانسته اند، بلکه چنانچه خود حافظ می گوید: ازدی از نظر ابن ابی حاتم نیز ناشناخته و مجهول الحال می باشد.

۲- از سخنان وی چنین برمی آید که غیر از ازدی کسی دیگر در سندش وجود ندارد حال آنکه گفته های استادش "هیثمی" بیانگر آن است که عده ای افراد ضعیف در آن وجود دارند.

ضیاء المقدسی در کتاب "المنتقی من مسموعاته بمرو" (ق/ ۲/ ۵) سند آن را چنین بیان می کند: علی بن حجر می گوید: حماد بن عمرو از عبدالله بن محمد قرشی از یحیی بن ابی کثیر از سعید اودی برایمان حدیث روایت کرد و گفت: در مجلس ابوامامه باهلی حضور یافتیم. ابن عساکر (۲/ ۱۵۱/ ۸) از طریق اسماعیل بن عیاش روایتش کرده و می گوید: عبدالله بن محمد آن را به ما خبر داد. البانی می گوید: این عبدالله را نمی شناسم، ظاهراً او یکی از آن کسانی است که از نظر هیثمی ناشناخته بوده اند.^۳ امام نووی در کتاب "المجموع ۳۰۴/ ۵" و حافظ عراقی در "تخریج الاحیاء ۴۲۰/ ۴" نیز به ضعف سند حدیث مزبور پی برده اند.

^۱ مجمع الزوائد ۲/ ۳۲۴.

^۲ تلخیص الحبیر ۲/ ۱۳۵-۱۳۶.

^۳ إراء الغلیل ۳/ ۲۰۳-۲۰۴.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: از گروهی صحابه نقل شده که مانند ابوامامه بدان دستور داده اند، و حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در این زمینه روایت گشته ولی صحیح نمی باشد.^۱

ابن القیم الجوزیه می گوید: حدیث مزبور صحیح نیست^۲

این بود نقد و بررسیهای محدثین درباره سند حدیث ابوامامه که عدم صحتش به اثبات رسید.

هیچ یک از شاگردان امام شافعی - رحمه الله - به دیدگاه ایشان در این باره اشاره نکرده اند، بلکه چنانکه نووی گفت برخی از پیروانش معتقد به استحباب تلقین بوده اند. ابن قدامه پیرامون این مسأله چنین می گوید:

درباره تلقین پس از به خاک سپاری هیچ سخنی از امام احمد و سایر ائمه جز آنچه "اثرم" روایت کرده، نیافته ام.

وی در ادامه می افزاید: از ابو عبدالله پرسیدم: نظر تو درباره تلقین پس از دفن چیست؟ گفت: هیچ کدام از ائمه را ندیده ام چنان کرده باشند جز اینکه یک نفر از اهل شام به هنگام فوت "ابوالمغیره" روی مزارش نشسته و تلقینش کرده بود.^۳

ابن تیمیه - رحمه الله - می گوید: بسیاری از صحابه چنین نکرده اند و لذا امام احمد و دیگر علما معتقدند: این گونه تلقین بدون اشکال است، بنابراین ایشان تجویزش نموده ولی بدان امر نکرده اند. عده ای از پیروان شافعی و احمد آن را مستحب می دانند و گروهی از پیروان مالک و دیگران نیز فتوا به کراهتش داده اند.^۴

ابن تیمیه در جایی دیگر می گوید: علما اجماع دارند که تلقین پس از دفن واجب نیست و جزو اعمال مشهور مسلمانان دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین نیز نمی باشد، بلکه از عده ای صحابه همچون: ابوامامه و واثله بن اسقع روایت شده است.

پیشوایان هم در این باره اختلاف نظر دارند: برخی مانند امام احمد، گروهی از پیروانش وعده ای از یاران امام شافعی تجویز و فتوا به استحبابش داده اند. گروهی دیگر از دانشمندان چون معتقد به بدعت بودنش بوده مکروه قلمدادش نموده اند. بنابراین پیرامون حکم تلقین پس از مرگ سه دیدگاه وجود دارد: استحباب،

^۱ مجموع الفتاوی ۲۴/۲۹۶.

^۲ زاد المعاد ۱/۲۰۶.

^۳ المغنی به همراه تحقیق دکتر ترکی ۳/۴۳۸.

^۴ مجموع الفتاوی ۲۴/۲۹۶.

کراهت و مباح پنداشتن که دیدگاه اخیر میانه روانه ترینشان به شمار می آید. و اما آنچه مستحب محسوب گردیده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز مسلمانان را بر آن تشویق نموده، دعا و طلب مغفرت برای میت است.^۱ ایشان در جایی دیگر می گویند: گروهی از پیروان خراسانی امام شافعی به تلقین اشاره کرده و آن را خوب پنداشته اند، متولی، رافعی و دیگران نیز بدان اشاره نموده اند، ولی هیچ اظهار نظری از خود شافعی در این زمینه نقل نشده است. از میان صحابه هم کسانی همچون: ابوامامه باهلی، واثله بن اسقع و دیگران آن را انجام داده اند. و گروهی از پیروان امام احمد نیز تلقین را مستحب دانسته اند، بنابراین تلقین پس از به خاک سپاری جایز ولی سنت محسوب نمی گردد.^۲

این بود چکیده بیانات علما - رحمهم الله - در باره تلقین.

ج) تلقین میت از نظر علما مستحب است که بیشتر به دیدگاه ایشان در این باره اشاره شد و گفتیم امام شافعی در زمینه حکم تلقین هیچ گونه اظهار نظری نکرده و بلکه برخی از پیروانش بدان فتوا داده اند.

د) البانی - رحمه الله - در پاسخ به گفته های حافظ مبنی بر اینکه احادیث تلقین ضعیف ولی شواهدی از جمله کردار شامیان آن را قوت می بخشند، چنین می گوید: در اینکه می گوید شواهدی آن را تقویت می کنند، کم توجهی و مسامحه زیادی وجود دارد، بدلیل اینکه هیچ یک از آنها شاهد حدیث تلقین محسوب نمی شوند، زیرا تمامی شواهد مورد نظر او حول محور دعا برای میت می چرخند و لذا در میان سخنانش بدانها اشاره نکرده است؛ مگر روایت سعید بن منصور که به تلقین تصریح می کند ولی با وجود آن شاهدی ناتمام به شمار می آید چون حدیث مزبور بیشتر از آن را دربر گرفته و در فرازی از آن آمده: (ان منکرا و نکیرا یقولان: ما نقعد عند من لقن حجه: فرشتگان مأمور بازپرسی می گویند: ما پیش کسی که راهنماییش می کند، نمی نشینیم) پس در کجای این حدیث شاهدی برای اثبات تلقین وجود دارد. علاوه بر آن، چون حدیث مزبور از نوع احادیث موقوف و بلکه مقطوع است، از چنین جایگاهی برخوردار نیست. نمی دانم چطور این نکته بر حافظ - خدا از ما و او درگذرد - پوشیده مانده است.^۳

^۱ همان ۲۴/۲۹۷-۲۹۸.

^۲ همان ۲۴/۲۹۹.

^۳ إرواء الغلیل ۳/۲۰۴-۲۰۵.

بنابراین احادیث تقویت کننده حدیث ابوامامه یا همچون احادیث مربوط به دعا و آمرزش خواهی برای میت، ارتباطی به موضوع تلقین ندارند، و یا مانند حدیث راشد بن سعد و ضمره بن حبیب نزد سعید بن منصور در رابطه با تلقین هستند ولی ضعیف محسوب گشته و از چنان جایگاهی برخوردار نیستند.

ها) متخصصان دانش حدیث در رابطه با عمل به احادیث ضعیف در زمینه فضایل اخلاقی که حافظ بدان اشاره می کنند، اختلاف نظر دارند، برخی مطلقاً آن را ممنوع دانسته، گروهی بدان فتوا داده اند و عده ای نیز دیدگاهی میانه داشته و برای تجویز عمل بدانها شرایطی را در نظر گرفته اند. پیش از نقد و بررسی این بحث به مقصود پیشینیان از واژه "ضعیف" می پردازیم:

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می گوید: مراد ما از اینکه می گوییم: حدیث ضعیف بهتر از رأی می باشد، این نیست که حدیث، متروک و فاقد اعتبار کلی باشد، بلکه مقصودمان از اصطلاح ضعیف این است که جزو احادیث حسن باشد مانند حدیث شعیب از پدرش از پدرزرگش، حدیث ابراهیم هجری و امثال ایشان که ترمذی حدیثشان را حسن یا صحیح دانسته است.^۱

ابن القیم الجوزیه رحمته می گوید: مراد از حدیث ضعیف نزد امام احمد این نیست که باطل و یا یک نفر راوی متهم در آن وجود داشته به گونه ای که عمل و اعتقاد بدان جایز نباشد، بلکه مقصودشان از آن، نقطه مقابل حدیث صحیح و قسمی از اقسام احادیث حسن می باشد، چون امام، احادیث را به سه بخش صحیح، حسن و ضعیف تقسیم نمی کرد بلکه قائل به دو بخش صحیح و ضعیف و ضعیف نیز از نظر وی دارای درجات متفاوت بود.^۲

پس از این نقل قولها معنای تساهل ائمه درباره پذیرش حدیث ضعیف روشن می گردد، چنانکه از امام احمد رحمته و دیگران روایت شده است. واینک به بررسی شروط مورد نظر ایشان پیرامون تجویز عمل به احادیث ضعیف درباره فضایل اخلاقی، می پردازیم:

شرط اول: باید حدیث وارده بسیار ضعیف نباشد.

شرط دوم: باید زیر مجموعه اصلی کلی و فراگیر باشد، پس آن دسته از احادیث ضعیف که فاقد ویژگی مزبور اند، خارج از این قاعده می باشند.

^۱ منهاج السنة النبویة ۲/۱۹۱.

^۲ إعلام الموقعین ۱/۳۱-۳۲-۷۷.

شرط سوم: نباید به هنگام عمل بدان معتقد به صدق و ثبوتش بود بلکه باید همواره با دیده احتیاط بدان نگریست تا سخنی دروغین به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده نشود.^۱

بعد از ذکر شرایط فوق به این نتیجه می‌رسیم که تلقین معمول گرچه از سوی علما تجویز شده، بخاطر وجود اشکالاتی که بدانها اشاره خواهیم نمود، بدعت گمراه ساز محسوب گردیده و بایستی بر روی آن خط بطلان کشید:

۱ - بسیاری از مردم قائل به وجوب تلقین بوده و آن را در لیست سنتهای تشییع جنازه به حساب می‌آورند، به طوری که مخالفان تلقین را بدعت گذار دانسته و ایشان را جاهل و نادان قلمداد می‌نمایند و در نتیجه سنت و بدعت با هم درآمیخته و تشخیص سره از ناسره به کاری دشوار تبدیل گشته است، لذا بر حذر داشتن مردم از آن ضرورت دارد.

۲ - این امر در دایره فضایل اعمال نمی‌گنجد بلکه در زمره مسائل اعتقادی به شمار می‌آید زیرا شامل اموری غیبی از قبیل نشستن میت، گوش فرادادن به تلقین و پاسخ دادنش و گفته‌های ملائکه موسوم به منکر و نکیر می‌باشد که اینها هم جزو عقاید محسوب می‌گردند.

۳ - تعبیر حدیث مزبور با آداب دعا و به فریاد طلبیدن خداوند سبحان منافات دارد، زیرا خداوند دستور داده هر کسی به نام پدرش صدا زده شود چنانچه می‌فرماید: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ الأحزاب: ۵ { آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است } . حال آنکه میت در این روایت به نام مادرش صدا زده می‌شود که در تضاد آشکار با نص آیه می‌باشد.

۴ - مشهور نبودن این مسأله نزد دانشمندان به طوری که امام احمد می‌فرماید: جز مردمان شام کسی دیگر را سراغ ندارم آن را انجام داده باشد، اگر تلقین دارای فائده بزرگی بود چگونه تا این حد از دید پیشینیان امت پنهان می‌ماند که نه تنها بدان عمل نکرده بلکه هیچ گونه شناختی از آن هم نداشته باشند. این بود ماحصل آنچه در این رمینه بدان دست یافتیم، اگر حق و درست باشد از طرف خداوند سبحان و اگر هم باطل باشد از طرف خود و یا شیطان است ولذا مغفرت آن را از خدا می‌جوییم.^۲

^۱ تدریب الراوی ۲۹۹/۱.

^۲ برای آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب سلسله الاحادیث الضعیفة والموضوعة اثر: ناصرالدین البانی ۶۴-۶۵ حدیث شماره ۵۹۹ مراجعه فرمایید.

مسأله دوم: مسطح کردن قبور.

امام شافعی رحمته در این باره می گوید: دوست دارم هیچ قبری، مرتفع تر از دیگر قبرها نبوده و بیش از سایرین بر روی آن خاک جمع نگردد چون اگر خاک اضافی بر رویش جمع شود بسیار بلند می گردد، بلکه از نظر من خوب این است به اندازه حدود یک وجب از سطح زمین ارتفاع پیدا کند^۱ این گفته امام شافعی - رحمه الله - در چارچوب سنت پیامبر اکرم می گنجد و نصوصی دال بر تحریم مرتفع کردن قبرها از ایشان روایت شده است، از جمله:

- ۱ - ابو هیاج اسدی می گوید: علی بن ابی طالب فرمود: تو را به انجام کاری می گمارم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به من واگذار کرد، اینکه هر پیکری را محو و هر گونه قبر مرتفعی را با خاک یکسان نمایم.^۲
 - ۲ - ثمامه بن شفی می گوید: همراه فضاله بن عبید در سرزمین روم بودیم که یکی از همراهانمان فوت کرد، فضاله دستور کندن قبری را برایش داد و پس از مسطح کردنش فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که مسطح نمودن قبرها را فرمان می داد.^۳
- میان این احادیث و آنچه از شافعی مبنی بر تجویز بلند کردن قبر به اندازه یک وجب، نقل شده، تعارضی وجود ندارد، زیرا احادیث مزبور بخاطر ریشه کن نمودن بزرگداشت قبرها و فخر فروشی که عقاید توده مردم را به تباهی می کشد، مرتفع نمودن قبور را منع کرده است، ولی تجویز بلند کردنش بخاطر بازشناسی مزارها و جلوگیری از بی حرمتی بدانها می باشد.^۴

مسأله سوم: بناسازی بر روی قبرها و گچ کاری کردنشان.

امام شافعی - رحمه الله - در این زمینه می فرماید: دوست دارم بر روی قبرها بناسازی نشده و گچ کاری هم نگردند، زیرا این کار به آراستن و فخر فروشی می انجامد که مرگ، جای هیچ کدام از آنها نیست و آرامگاه مهاجران و انصار را نیز به صورت گچ کاری شده ندیده ام. یک نفر از طاوس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از بناسازی بر روی قبر و یا گچ اندود کردنشان جلوگیری نمود.

^۱ شرح نووی بر صحیح مسلم ۶۶۶/۲.

^۲ همان ۳۳۵/۲.

^۳ المغنی ۳۲۵-۳۳۶ و المجموع ۲۹۶/۵-۲۹۷.

^۴ همان.

برخی از کارگزاران مکه را هم دیده ام ساختمان روی قبرها را تخریب و هیچ کدام از فقها نیز ایشان را مورد انتقاد قرار نمی دادند.

ایشان می گویند: لگد مال کردن، نشستن و تکیه زدن بر روی قبرها را نمی پسندم. سپس با سند خود از ابوهریره رضی الله عنه نقل می کند که: اگر روی زغال افروخته ای نشستند و سپس لباس، پیراهن و شلوارم را سوزانده و آنگاه در پوستم نیز اثر کند، نزد من دوست داشتنی تر از این است که روی آرامگاه مسلمانی بنشینم.^۱

همه چیزهای که امام شافعی در مورد مکروه بودن بنا کردن بر گورستان و گچ کاری و نشستن و پشت دادن به قبرها بیان فرموده مستند به سنت مطهر رسول اکرم هستند و امام ادله خود را برای آنها ذکر فرموده است.

یکی از ادله استناد شده حدیثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی ابن ابی طالب دستور می دهد که همه بناهای روی قبرها را تخریب کند.

مسئله چهارم: ساختن مساجد بر آرامگاه ها

این کار یکی از بزرگترین مصیبت‌های است که امروزه امت اسلامی به آن مبتلا شده به گونه ای که ساختن مساجد بر مقبره ها گسترش یافته و گنبدها بر روی آنها نهاده شده اند حتی جایگاه و احترامشان به جای رسیده که از افراد هم پیشی گرفته اند، از این هم بدتر مزین و آراسته می شوند و مردم برای تبرک نزدشان می روند و برای خانواده خود دعا می خوانند و حیوانات را ذبح می کنند و از صاحب قبر شفاعت می طلبند و خاکش را جهت مداوا بر می دارند.

متأسفانه امروزه در بسیاری از ممالک اسلامی چنین چیزی به چشم می خورد و برای اثبات نیازمند دلیل و برهان نیستیم.

^۱ مسلم در صحیح خود ۶۶۷/۱ از جابر روایت می کند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از گچ کاری، نشستن و بناسازی روی قبر جلوگیری کرد. المغنی به همراه تحقیق دکتر ترکی ۴۳۹/۳.

و اما حدیث ابوهریره را امام مسلم در صحیح خود از ایشان روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر یکی از شما روی زغال افروخته ای نشستند و بر آن لباسش سوخته و در پوستش نیز تأثیر بگذارد، بهتر از آن است که روی قبری بنشیند. صحیح مسلم، کتاب الجنائز - باب النهی عن الجلوس علی القبر والصلاة - حدیث شماره ۹۷۱.

سخن را به کسی می سپاریم که با چشم خود آنرا دیده و با آن زیسته تا برایمان بیان کند که امت اسلامی در ارتکاب بدعت و شرک ورزی به چه پرتگاه های افتاده است.

شقییری^۱ می گوید: ساختن گنبد بر روی آرامگاه بزرگان و پوشاندن گنبدها با انواع پارچه های سرخ و سبز با ارزش و نفیس و طلا و نقره کاری گنبدها و آویزان کردن شمع و فانوس بر روی آنها و نقش و نگارین کردن در و دیوارهای مقبره ها و نوشتن آیات قرآنی و اشعار و برای بزرگداشت یاد صاحب قبر و همچنین ساختن مساجد بر روی آنها بی گمان شدت خشم پروردگار و لعن و طرد از رحمت خدا بر این امت اسلامی است، بدون شک یکی از بزرگ ترین و گستاخ ترین و شرم آورترین گناهان به شمار می آید هر چند توده مردم و جاهلان گمان می کنند که بزرگ ترین عبادت و بهترین راه نزدیکی به خداوند است.

اما اینها را به چه کسی بگویم؟ و برای چه کسی حقائق این دین حنیف و آسان و آزاد منش را بنویسم؟ برای کسی که مردم را گمراه کرده و آنها را ابله نموده؟ برای چه کسی بنویسم؟ برای کسانی که دچار ذلت نفس شده اند و قلوبشان مسخ گشته و گمراهی و عذاب را بر هدایت و بخشش خدا ترجیح داده اند؟ و به جای باغ های والای بهشت و رضایت خداوند خواستار آتش سوزنده و انتقام پروردگار منتقم هستند؟ اما چاره ای نداریم لاجرم باید چیزی بگویم بر ما واجب است که بگوییم و بنویسیم و بنویسیم و هرگز خسته نشویم در حالی که مشتاق بازگشت به سوی حق هستیم، پشیمان و توبه کنان به درگاه خداوند رجوع می کنیم در حالی که معتقد هستیم خداوندی که زمین مرده را زنده می کند و مردگان را از خاک برمی انگیزد بر زنده کردن ما بعد از این مرگ فکری چیره و توانا است تا باری دیگر پرچم پر افتخار اسلام را بر سر بگذارم و عزت و عظمت از دست رفته خود را باز یابیم!!

حال ادله چند بر تحریم بنا کردن مساجد بر روی آرامگاه را بیان می کنیم:

۱- حدیث عائشه رضی الله عنها: ام سلمه در مورد کلیساهای که در حبشه دیده بود با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گفت و عکس های که در آن دیده بود برای پیامبر تعریف می کرد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود « اولئك قوم اذا مات فيهم العبد الصالح بنوا على قبره مسجداً و صوروا فيه تلک الصور اولئك شرار الخلق عند الله »^۲

^۱ السنن و المبتدعات اثر عبدالسلام خضر شقییری ص ۱۱۱ ، ۱۱۲

^۲ روایت بخاری جلد ۱ / ۵۲۳ و مسلم جلد ۱ / ۳۷۵ - ۳۷۶

(آنها قومی هستند اگر بنده ای نیکو کاری در میانشان بمیرد بر روی قبرش مسجد می سازند و آن صورتها را در آنجا می کشند آنها نزد خدا بدترین مردم هستند)

۲- دوباره از حضرت عائشه روایت شده که پیامبر خدا - در بیماری که از آن بلند نشد و دار فانی را وداع گفت - فرمود: « لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم المساجد. قالت فلولا ذلك ابرز قبره غير انى اخشى ان يتخذ مسجداً » (خداوند یهود و مسیحیان را لعنت کند که قبور پیامبرانشان را پرستشگاه و مسجد قرار دادند. عائشه می فرماید: اگر از این بیم نداشتم پیامبر را بیرون از جحره خود دفن می کردم اما می ترسم اگر چنین کنم و قبرش را به مسجد مبدل سازند)

۳- از جندب روایت شده که گفته: قبل از وفات رسول خدا ﷺ از ایشان شنیدم که می فرمود « الا وان من كان قبلکم كانوا يتخذون قبور انبيائهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد فاني انهاکم عن ذلك » (آگاه باشید مردمان قبل از شما آرامگاه پیامبرانشان را به قبر تبدیل می کردند هان آگاه باشید گورستان را به مسجد تبدیل نکنید چون من شما را از منع می کنم)

احادیثی که به حرام بودن ساختن مسجد بر گورستان تصریح می کنند فراوان هستند چون چنین کاری مخالف مقاصد و اهدافی است که برای پاسداری از دین آمده و دستور داده که تنها خدا عبادت شود اما ساختن مسجد بر قبور، گورستان را به بتی مبدل می سازد تا پرستش شود همانگونه که امت نوح دچار این مصیبت شدند و در واقع، امت اسلامی هم دیده می شود.

دیدگاه امام شافعی رحمته:

امام می فرماید: ساختن مسجد بر روی قبر را مکروه می دانم و همچنین مزین کردن قبرها و نماز خواندن بر آنها را مکروه می پندارم یا به طرف آن نماز بخواند هر چند به طرف گوشه ای هم باشد باز هم مرتکب گناه شده است: مالک به ما خبر داده که پیامبر ﷺ فرمود « قاتل الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد لا يبقى دينان في جزيرة العرب » (خداوند یهود و مسیحیان را نابود کند آرامگاه پیامبرانشان را پرستشگاه و مسجد قرار دادند، دو دین در جزیره عرب باقی نمی ماند)

علت مکروه بودنش نزد امام شافعی رحمته:

امام می فرماید:

۱. مالک در موطا ۲ / ۸۹۲ به صورت مرسل آنرا روایت کرده است

- ۱- چون مخالف سنت و اثر است
 - ۲- دوست ندارد که یکی از مسلمین تمجید شود و بر روی قبرش مسجد بسازند در حالی که از دچار نشدن لاحقین به فتنه و گمراهی اطمینانی وجود ندارد.
 - ۳- تا قبرش لگدمال نشود (چون معمولاً مردم بر روی آن راه می روند)
 - ۴- خاکی که مرده در آن دفن شده پاک ترین زمین نیست و جاهای دیگر از آن پاک تر هستند^۱
- امام شافعی - رحمه الله - بعد از ذکر حدیث « الارض كلها مسجد الا المقبرة والحمام »^۲ می فرماید:
- ما هم به این حدیث حکم می کنیم و اگر امام هم نمی فرمود معنی حدیث معقول بود چون برای هیچ کس جایز نیست بر روی خاک نجس نماز بخواند چون خاک گورستان با گوشت و خون و چرگ مرده ها مخلوط می شود و در حمام هم ادرار و خون و کثافات آنها که وارد می شوند جاری می گردد.
- امام می فرماید: مقبره جایی است که مردم در آن دفن می شوند و خاکش با مرده ها مخلوط می شود.
- اما اگر در بیابانی که گورستان نیست قومی مرده خود را در آن دفن کردند و به آن دست نزنند مردی هم در کنار قبر یا بر روی آن نماز بخواند می گویم: کارش مکروه است اما لازم نیست نمازش را اعاده کند چون علم حکم می کند که خاک پاک با گوشت مرده مخلوط نشده هر چند دو یا سه قبر دیگر در آن صحراء باشد.

^۱. الام ۲۷۸/۱

^۲. در هر جا می توان نماز خواند مگر در گورستان و حمام عمومی

ابو داود در کتاب الصلاة باب المواضع التي لا يجوز فيه الصلاة ۱۳۲.۱۳۳/۱

ترمذی باب الصلاة باب ما جاء ان الارض كلها مسجد الا المقبرة والحمام ۱/۱

ابن ماجه كتاب المساجد باب المواضع التي تكره الصلاة فيها ۲۴۶/۱

امام احمد در مسند ۸۳/۳

حاکم در مستدرک ۲۵۱/۱ بیهقی در سنن کبری ۴۳۴/۲

ابن تیمیه می فرماید: احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و بزاز با سند جید روایت کرده اند و هر کس در مورد سند آن

سخن بگوید همه طرق حدیث را بررسی نکرده. اقتضاء الصراط المستقیم ۱۷۲/۲

تلخیص الحیبر ۱۷۷/۱

احمد شاکر آنرا تصحیح کرده سنن ترمذی ۱۳۳/۲

البانی در ارواء الغلیل ۳۲/۱ آنرا تصحیح فرموده

اما اگر مردی نمی دانست که این صحراء گورستان است یا نه، حق ندارد در آن نماز بخواند مگر اینکه یقین پیدا کند که کسی در آن دفن نشده و برای هیچ کس قبری کنده نشده است.^۱

این دیدگاه امام شافعی - رحمه الله - بود در مورد ساختن مسجد بر روی آرامگاه که بنا به نصوص صریح سنت آنرا مکروه می دانست. مکروه در اینجا به معنی حرام است. - خدا می داند - امام شافعی رحمته علت این حکم را ثابت شدن نهی در حدیث پیامبر و ترس از تمجید و تعظیم قبور می داند چون موجب غلو و افراطی می شوند که سر از شرک در می آورند.

سپس امام در مورد حکم نماز خواندن بر روی مقبره فرموده: مکروه است و علتش را ناپاک بود خاک قلمداد می نماید.

بزرگان دین در مورد نماز خواندن در گورستان اختلاف دارند بعضی آنرا جایز می دانند و گروهی دیگر به حرام بودنش حکم کرده اند و بعضی هم آنرا مکروه می پندارند علت اختلاف آنها احادیث روایت شده در این مورد است.

آنهای که قائل به حرام بودن هستند در علت آن اختلاف دارند. بعضی می گویند: علت آن تعبدی است و قابل تعلیل نیست. گروهی هم می گویند: علتش سد ذریعه و پاسداری از توحید است مانند نماز خواندن نزد گورستان یکی از میدانهای پرورش شرک است البته احادیث این تعلیل را تقویت می کنند و اهداف شریعه هم با آن متفق است و حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن به یهود و نصاری لعنت می فرستند چون قبور پیامبرانشان را پرستشگاه و مسجد قرار داده اند بر تعلیل دلالت می کند زیرا معلوم و مشخص است این تهدید به خاطر نجاست نیست آخر مگر قبور پیامبران پاک ترین بقعه زمین نیستند؟ و خداوند جسد آنها را بر خاک حرام نکرده؟ و همیشه اجساد آنها تر و تازه نیست؟ چرا.^۲

۱. الام ۹۲/۱

۲. در مورد نماز در قبور به مراجع ذیل مراجعه نماید:

شرح السنة بغوی ۴۱۲/۲

نهاية المحتاج ۱۶۴/۲

المجموع ۱۶۴/۳ المبسوط ۲۰۶/۱

المغنی ابن قدامه ۵۹/۲

مجموع فتاوی ابن تیمیه ۳۴/۲۷

اقتضاء الصراط المستقیم ۶۷۲/۲

رسول خدا به آنانیکه گورستان را مسجد قرار می دهند و بر روی قبور فانوس روشن می کنند، لعنت فرستاده چون روشن کردن فانوس موجب تعظیم آرامگاه می شود و به بتی مبدل می گردد که مشرکین شتابان به سویش در فرار هستند همانگونه که امروزه شاهد چنین چیزی هستیم. دقیقاً بنا کردن مسجد بر آنها هم به چنین سرنوشتی دچار می شوند.^۱

کسی که به وضعیت امروز مسلمانان و کارهای که نزد قبور از شرک و افراط مرتکب می شوند بیاندیشد می داند که تنها علت نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از نماز خواندن در مقابر و مسجد قرار دادنشان همان شرک و بت پرستی است و متوجه می شود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چقدر برای این امت دلسوز و بر هدایتشان حریص بوده و از گمراهیشان هراسان، حتی در آخرین لحظات حیات طیبه اش وهنگام سكرات مرگ به یاد امت بوده است. خداوند بهترین پاداش نبی امت را به او عطا فرماید و ما را به تمسک و پیروی از سنتش راهنمایی فرماید.

زیارت گورستان

امام شافعی - رحمه الله - می فرماید:

زیارت گورستان مشکلی ندارد.

با سند خودش از ابی سعید خدری روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: « نهیتکم عن زیارة القبور فزورها و لا تقولوا هجرا»^۲ (من قبلاً شما را از زیارت قبور نهی کردم اما اکنون آنها را زیارت کنید و سخن بد و ناهنجار نگوید)

امام می فرماید: اما نزد قبر باید سخن زشت مانند دعا و داد و فریاد کشیدن گفته نشود. بلکه هنگام زیارت برای میت طلب استغفار کن و قلبت را صیقل بده به یاد قیامت بیفت چون چنین چیزهای مکروه نیستند^۳

این دیدگاه امام بود در مورد زیارت قبور که آنرا جایز می دانست و معتقد است که نهی با این حدیث نسخ شده اما علت زیارت را معین می فرماید که به نفع میت است چون برای او دعا خوانده می شود و طلب استغفار می کنند همانگونه که در حدیث روایت شده.

^۱ تیسیر العزیز الحمید ۳۲۸ و ۳۲۹

^۲ . مالک در موطا ۴۸۵/۲ و مسلم ۶۷۲/۲ از برید روایت کرده اند و احمد ۶۳/۳ از ابی سعید خدری روایت فرموده

^۳ . الام ۲۷۸/۱

و مصلحت زیارت کننده در صیقل دادن قلب و یاد قیامت است پس اگر کسی برای گریه و داد و فغان یا چیز دیگری که توده مردم هنگام زیارت قبرهای که نزد آنها به اولیا یا قطب معروف است از میت دعا می‌خواهند و زیارتش را تبرک می‌دانند بی‌گمان چنین چیزی مخالف شریعت اسلام است و زیارت کننده را از دایره دین مبین اسلام به در می‌کند.

فرزندگان دین زیارت را به سه بخش تقسیم کرده اند^۱:

۱- زیارت شرعی و سنت، زیارتی است که در احادیث وارد شده و تنها برای یادآوری قیامت و طلب استغفار برای میت صورت می‌گیرد.

۲- زیارت بدعت، زیارتی است که هدف زائران عبادت و پرستش کردن نزد قبور می‌باشد چون به عظمت و ارزش آنجا اعتقاد دارند.

۳- زیارت شرک آلود، زیارتی است که هدف زائران دعا خواستن از میت و تبرک جستن به قبر و طلب شفاعت و برطرف کردن مشکلات و ناراحتیها از صاحب قبر می‌باشد.

زیارات سه گانه نسبت به مرد است اما در مورد زن بر اساس حدیث صحیح رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرام است چون پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید « لعن الله زورات القبور »^۲ (نفرین خدا بر زنانی باد که به زیارت می‌روند). حدیث سابق که به زیارت اذن می‌داد با این حدیث تناقضی ندارد و با این حدیث هم، حدیث سابق نسخ نمی‌شود چون حدیث سابق خطابش عام است ولی این حدیث تنها زنان را مورد خطاب قرار می‌دهد پس خاص است و همیشه خاص مقدم بر عام می‌باشد.

بعضی در تعلیل نهی زیارت زنان گفته‌اند: معمولاً زنان داد و گریه و فغان به راه می‌اندازند و موجب فتنه هم می‌شوند چون با گریه میت را اذیت می‌کنند و با صدا و صورت مردان را دچار فتنه می‌نمایند اگر زیارت برای آنها ظنی باشد چون حرامی به بار می‌آورد و نمی‌توان گریه و فغان آنها را تحدید کرد یا برای نوعی زیارت حکم جواز صادر نمود و تفاوتی به وجود آورد نظر به سد ذریعه حکم به تحریم آن می‌شود چون یکی از اصول شریعت این است که اگر حکمت مخفی یا آشکار باشد حکم به ظن تعلق می‌گیرد.

^۱ . تیسر العزیز الحمید ۳۳۸

^۲ . امام احمد ۳۳۷/۲ و ترمذی شماره ۱۰۵۶ و ابن ماجه شماره ۱۵۷۶ از ابی هریره حدیث را روایت کرده اند و ترمذی می‌فرماید: حدیث حسن و صحیح است و شواهدی از حدیث حسان از امام احمد ۴۴۲/۳ و ابن ماجه ۱۵۷۴ و ابی داود شماره ۳۲۳۶ دارد

همانطور که نگاه کردن به زینتهای پوشیده و خلوت با نامحرم حرام است چون موجب فتنه می شوند. و ضمناً در زیارت زنان مصلحتی دیده نمی شود که این مفسده را خنثی کند چون در زیارت زنان تنها دعا کردن برای میت و پند گرفتن از واقعه است، هر دو هدف در خانه هم یافتنی هستند. همه ما حادثه های فراوانی مانند ناله و زاری و پاره کردن یقه و بلند کردن صدا و اختلاط با مردان را از زنان دیده ایم که هر کدام تنهایی برای صدور حکم، تحریم کافی هستند چه رسد به طلب دعا از میت و تبرک جستن و کارهای شرک آلود دیگر. روشن شد که حکم به تحریم زیارت زنان قوی ترین و صواب ترین دیدگاهها است والله اعلم.

بحث چهارم: سوگند یاد کردن به غیر نام خدا

روشن است که خداوند منان رسول خودش محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا مردم را به عبادت پروردگار منان فرا خواند و آنها را از شرک و بت پرستی بترساند. به خاطر حریم بودن رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر این رسالت و وظیفه هر دری که منجر به شرک شود یا روزنه تنفسش باشد آنرا بسته، هر چند با الفاظی اداء شود که در بر گیرنده چنین مفهومی هم نباشد. یکی از این بیانات رسول اکرم در این راستا حدیث «*الا ان الله ینهاکم ان تحلفوا بابائکم من كان حالفاً فلیحلف بالله او لیصمت*»^۱ می باشد.

نهی از سوگند خوردن تنها مخصوص پدران نیست بلکه هر چیزی غیر از خدا در دایره نهی قرار می گیرد چون همانگونه که ثابت شده عمومیت لفظ اعتبار دارد نه سبب مخصوص و مقید. بدین علت در احادیث دیگر از سوگند خوردن به هر چیزی غیر از خدا نهی شده، در حدیث عبدالرحمان بن سمره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«*لا تحلفوا بالطواغی ولا بابائکم*»^۲ (به بتهای که می پرستید و پدرانتان سوگند نخورید)

«*من حلف بالامانة فلیس منا*»^۳ (هر کس به امامت سوگند بخورد از ما نیست چون سوگند باید به یکی از صفات خدا باشد نه امری از امورش)

^۱ (خداوند شما را از سوگند خوردن به پدران خود، نهی کرده، پس هر کسی که سوگند می خورد باید به خدا سوگند

بخورد یا ساکت شود) بخاری باب الایمان ۲۴۴۹/۶ مسلم ۱۲۶۷/۳

^۲ مسلم ۱۲۶۸/۳. النهایه ۱۲۸/۳

^۳ احمد ۳۵۲/۵. ابو داود کتاب الایمان ۲۲۳/۳ و البانی در جامع الصحیح آنرا تصحیح کرده

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث دیگر شناخت و بدی سوگند خوردن به غیر خدا را چنین بیان می کند که صاحبش را به چاله شرک و گمراهی می آندازد، می فرماید: « من حلف بغیر الله فقد کفر او اشرك »^۱ (هر کس به غیر خدا سوگند بخورد کافر شده یا شرک ورزیده)

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث دیگر کفارہ چنین سوگندی را اینگونه بیان می فرماید: « من حلف فقال فی حلفه بالللات و العزی فلیقل لا اله الا الله »^۲ (هر کس سوگند بخورد و سوگند را با لات و عزی یاد کند باید بگوید: لا اله الا الله)

این احادیث دال بر این هستند که سوگند به غیر از خدا جرم بزرگی است و باید از آن تبرا بجویم و آنرا گناه بزرگی بشماریم اگر مجبور باشیم که سوگند بخوریم با یکی از اسماء خداوند منان باشد و الا سکوت اختیار کنیم.

بعضی از بزرگان متاخر مذهب، سوگند خوردن به غیر خدا را جائز می دانند و در این راستا چندین شبهه را هم مطرح کرده اند ما هم آنها را ذکر نموده و به رد بعضی هم می پردازیم:

شبهه اول: خداوند در قرآن به بعضی از مخلوقات خود مانند ضحی و سماء و طارق سوگند می خورد. در جواب این شبهه گفته شده: چنین سوگندی مخصوص خداوند است ایشان می توانند به هر چه دوست داشته باشد سوگند بخورد اما انسان باید تنها به خدا سوگند یاد کند.

شبهه دوم: بعضی از روافض گفته اند: اگر سوگند خوردن ناشایست و قبیح باشد باید خدا را از آن دور گردانیم ولی در قرآن به غیر خدا سوگند خورده شده پس اگر در حق خدا بد و قبیح نباشد باید در حق مردم هم چنین حکمی بگیرد.

جواب: ما به اوامر و نواهی شریعت ایمان آورده ایم و به پیروی از آن مکلف گشته ایم پس لازم است از منهیات دوری جویم و اصلاً نیازمند چنین فلسفه بافی خشک هم نیستیم خداوند به خاطر این سخن فرعون را سزا داد که می گفت:

﴿ قَالَا أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴾^{۲۴} (و گفت پروردگار بزرگتر شما منم)

^۱ . ترمذی در باب النذور و الایمان ۴۵/۳ و حاکم در المستدرک ۲۹۷/۴ حدیث را روایت کرده اند

^۲ . بخاری کتاب الایمان و النذور باب لا تحلف بللات و العزی ۶/۲۴۵ و مسلم در کتاب الایمان ۳/۱۲۶۷ و ۱۲۶۸

در حالیکه چنین چیزی در حق خدا واجب است اما برای فرعون جرم به شمار می آید و موجب کفر وی شود، خداوند می فرماید ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۱ (نام پروردگار والای خود را به پاکی بخوان)

شبهه سوم: در صحیح مسلم و غیره از طلحه بن عبدالله روایت شده که مردی از اهل نجد با سر و سیمای ژولیده و صدای مانند زنبور عسل که ما آنرا نمی فهمیدیم پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، نزدیک شد و در مورد اسلام شروع کرد به پرسیدن، در ادامه حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «افلح و ابیه ان صدق»^۲ و در روایت دیگر «دخل الجنة و ابیه ان صدق» (سوگند به پدرش اگر راست بگوید نجات خواهد یافت) (یا سوگند به پدرش اگر راست بگوید وارد بهشت می شود)

در صحیح مسلم از ابی هریره روایت شده که مردی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا چه صدقه ای پاداش فراوانی دارد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اما و ابیک لتنبأنه، ان تصدق و انت صحیح شحیح تخشی الفقر و تأمل الغنی، و لا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و قد کان لفلان»^۳ (صدقه ای که تو، در حالی که خود سالم و تند درستی و آرزوی ثروت داشته باشی، آنرا ببخشی و صدقه دادن تا هنگام مرگ، به تأخیر نیاندازی و آن وقت بگویی: فلان مال من برای فلان کس و فلان قسمت برای فلان کس)

فرزندگان دین جواب های گوناگونی به این شبهه داده اند، ولی بهترین آنها این است که اینها قبل از نهی بوده، اما بعداً توسط احادیث نهی، نسخ شده اند.

هر حدیثی که در این مورد روایت شده همانگونه که بزرگانی مانند ماوردی و طحاوی و بیهقی گفته اند بر این باب حمل می شوند.

بیان شد که سوگند خوردن به غیر خدا درست نیست و هیچ کدام از احادیث مخالفان قابل استدلال نیستند.

^۱ مسلم کتاب الایمان ۴۱/۱

^۲ مسلم کتاب الزکات ۷۱۶/۲

دیدگاه امام شافعی رحمته:

امام می فرماید: هر کس به خدا یا یکی از اسماء خدا سوگند بخورد و آنرا بشکند باید کفاره بپردازد و اگر به غیر خدا سوگند یاد کند مثلاً بگوید: به کعبه یا پدرم یا.. سپس سوگند را بشکند کفاره ندارد. هر سوگندی که به غیر خدا باشد مکروه است و با حدیث «**الا ان الله ينهاكم ان تحلفوا بآبائكم من كان حالفاً فليحلف بالله ام ليصمت**»^۱ از آن نهی شده سپس امام سیاق و سبب حدیث را اینگونه بیان می کند، رسول خدا صلى الله عليه وآله از عمر شنید که به پدرش سوگند می خورد، پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «**الا ان الله ينهاكم ...**» عمر گفت: سوگند به خدا بعد از آن هرگز سوگند نمی خورم.

امام می فرماید: هر کس به غیر خدا سوگند بخورد مرتکب مکروهی شده و می ترسم که دچار گناه هم شده باشد و حتی سوگند خوردن به خدا را هم در هر حالی مکروه می دانم مگر در اطاعت و پیروی از خدا مانند معامله برای جنگ و جهاد یا نمونه اینها.^۲

می توان دیدگاه امام در مورد سوگند را در چند بند خلاصه کرد

- ۱- سوگند خوردن در هر حالتی مکروه است، قرآن و سنت بر این اصل دلالت می کنند.^۳
- ۲- هر کس به خدا یا یکی از نامهایش سوگند بخورد و آنرا بشکند باید کفاره بپردازد.
- ۳- سوگند خوردن به غیر خدا مکروه است.
- ۴- هر کس به غیر خدا سوگند بخورد و آنرا شکست کفاره ندارد چون سوگند نیست.
- ۵- سوگند خوردن به خدا در اطاعت مانند جهاد و غیره جائز است.^۴

کراهت امام را بر تحریم یا بر تنزیه حمل کنیم تفاوت نمی کند چون در هر دو صورت سوگند خوردن به غیر خدا را مکروه می داند و داستان عمر را برای حدیث ذکر می کند، داستان در نهی سوگند به غیر خدا صریح است.

در گذشته گمان قائلین به جواز را رد کردیم.

امام نووی می فرماید: در مذهب ما سوگند خوردن به خدا حرام نیست بلکه مکروه است. ...

^۱ . ترجمه آن گذشت

^۲ الام ۶۱/۷ و المناقب بیهقی ۴۰۳/۱

^۳ تیسیر العزیز الحمید ۷۰۹

^۴ . مجموع فتاوی ۱۴۰/۱ و ۲۰۴ و ۳۳۶

اگر سوگند یاد کننده به اجلال و تعظیم مورد سوگند یاد شده معتقد باشد مرتکب کفر و گمراهی شده است.

مثل اینکه امام نووی از خوردن چنین سوگندی هشدار می دهد و نهی را بر کراهت حمل می کند اما اگر به بزرگداشت و تعظیم غیر خدا معتقد باشد، در واقع به خدا کفر ورزیده.

اگر از سوگند یاد کننده به غیر خدا پرسش به عمل بیاید و از علت و سبب سوگندش جو یا شوید متوجه می شوید که به عظمت و اجلال مورد سوگند یاد شده معتقد است همان طور که برای خدا چنین عظمت و بزرگی قائل است، حتی بعضی هنگام سوگند خوردن به خدا دروغ می گویند ولی اگر پای شیخ و امامش به میان بیاید هرگز جرئت ندارد دروغ بگوید.

از این بدتر میان اهل بدعت شیوع یافته اگر کسی بخواهد دیگری را سوگند دهد تنها به یکی از شیوخش او را سوگند می دهد چون نمی تواند در این سوگند دروغ بگوید.

چنین چیزی نشانه ضعف ایمان و عدم شناخت شایسته مقام خدا است، همه اینها از نادانی و پشت کردن به دین سر چشمه می گیرد.

به هر حال دلائل تحریم سوگند خوردن به غیر خدا را بیان کردیم خواه سوگند یاد کننده معتقد به تعظیم باشد یا نه.

بحث پنجم: تطیر (به فال بد گرفتن)

التطیر و الطیره به معنی چیزی را به فال بد گرفتن^۱ از لغت «زجر الطیر»^۲ گرفته شده.

امام ابن قیم می فرماید: پرنده و وحوش را به پرواز در می آوردند، اگر به طرف راست پرواز می کرد او را سائح (مسافر) می نامیدند و اگر به طرف چپ می پرید او را بارح (نحس) نام می گذاشتند و اگر مستقیم حرکت می کرد به آن ناطح (کوبنده) می گفتند و اگر به پشت پرواز می کرد قعید (نشسته) را بر او اطلاق می نمودند، بعضی از عربها بارح را به فال بد می گرفتند و گروهی دیگر سائح را بد یمن می پنداشتند و بعضی هم بر خلاف آنها معتقد بودند.^۳

^۱ النهایة ۱۵۲/۳

^۲ پرنده را رام داد تا پرواز کند که اگر به سمت راست پرید آن را به فال نیک می گرفتند و اگر به سمت چپ پرید به فال بد بگیرد

^۳ مفتاح دار السعادة ۲۲۹/۲

اما این تشائم و بدیمن گرفتن تنها در این سطح باقی نماند بلکه اعداد و اسماء و بیماری و ناتوان جسمی و غیره هم وارد این دایره شدند و نصیبی ازش بردند.

همه اینها حرام هستند و رسول اکرم آنها شرک به حساب می آورد چون چنین شخصی معتقد است که در اشیاء بدیمن نفع و ضرر نهفته است و از این بدتر قضا و قدر خدا را به فراموشی می سپارند.

ابن قیم می فرماید: فال گیر دارای قلبی ناراحت و سینه نگران و تفکری سیاه و اخلاقی ناهنجار و بد است، با هر چیزی که می بیند یا می شنود نگران و مشوش و دیوانه و سرگردان می گردد.

از همه مردم ترسو تر است، زندگی از همه بدتر است از همه دلنگتر و نگران تر است، از چیزهای دوری می جوید که هیچ نفع و ضرری به بار نمی آورند. چه بسیار خود را از نصیب محروم می کند و روزی خودش را حرام می سازد. نفع و بهره ها را می خشکاند.^۱

دلایل فراوانی بر تحریم فال بد گرفتن وجود دارد

۱- مثلاً قرآن می فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَ تَهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ

عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾﴾ الأعراف: ۱۳۱ ترجمه: پس هنگامی که نیکی [و نعمت] به آنان روی می آورد می گفتند این برای [شایستگی] خود ماست و چون گزندی به آنان می رسید به موسی و همراهانش شگون بد می زدند آگاه باشید که [سرچشمه] بدشگونی آنان تنها نزد خداست [که آنان را به بدی اعمالشان کیفر می دهد] لیکن بیشترشان نمی دانستند.

ابن جریر طبری در تفسیرش می گوید: خداوند می فرماید: اگر خوبی یا برکت یا ثمره فراوان یا هر چیز دوست داشتنی را به دست می آوردند یا می دیدند، می گفتند این شایسته ما است، ولی اگر دچار خشک سالی یا قحطی یا بلا و مصیبت می شدند آنرا به موسی و یارانش نسبت می دادند و می گفتند از روزی که موسی آمده ما دچار این بلا و مصیبتها می شویم.

خداوند در جواب آنها می فرماید: شدت و فرح، خوبی و بدی، همه از طرف خداوند است اما بسیاری از آنها نمی دانند چون جاهل و نادان هستند آنرا به موسی و یارانش نسبت می دهند^۲

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: « لا عدوی و لا طیره و لا هامة و لا صفرة »^۳

^۱ مفتاح دار السعادة ۲/۲۳۱

^۲ تفسیر طبری ۱۳/۴۷

^۳ بخاری در کتاب الطب باب جذام ۵۲۱۵۹ و مسلم ۴/۱۷۴۳ حدیث را روایت کرده اند

(هیچ گونه سرایت بیماری ممکن و فال بد گرفتن از پرنده و مار و هر حیوان دیگری حقیقت ندارد) این قیم می فرماید: دو احتمال نهی و نفی در حدیث ممکن است، اگر نفی باشد معنی حدیث اینگونه می باشد که همه اینها خرافات دوران جاهلیت هستند و حقیقتی به بار نمی آورند، ضمناً نفی از نهی قوی تراست چون نفی بر بطلان و عدم تأثیر دلالت می کند ولی نهی تنها بر منع اطلاق می گردد.^۱

در حدیث دیگری که ابن مسعود به صورت مرفوع آنرا روایت کرده آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « الطیرة شرک و ما منا الا^۲ ولكن الله یذهب بالتوکل^۳ » (فال گرفتن شرک است، ابن مسعود می گوید: هر کدام از ما چیزها را به فال بد می گیریم اما خداوند ما را از آنها محافظت می کند)

این حدیث بر حرام بودن تشائم صراحت دارد و بیان می کند که با کمال توحید جور در نمی آید و اگر فال گیر به نفع و ضرر آن معتقد باشد پایه های توحید را سست و لرزان نموده است.

دیدگاه شافعی رحمته در مورد فال گرفتن:

ابی حاتم با سند خودش در مورد حدیث « اقرؤوا الطیر علی و کلماتها^۴ » از امام شافعی - رحمه الله - روایت کرده که می فرماید: دانش عرب در مورد به پرواز در آوردن پرنده و نصیب و نفرت اینگونه بود، اگر یکی از آنها به منظور کاری از خانه بیرون می آمد به اولین پرنده ای که می دید نگاه می کرد، اگر به طرف راست پرواز می کرد می گفت: فال نیک است و به دنبال کارش می رفت و معتقد به موفقیت هم بود، ولی اگر به طرف چپ بال می گشود می گفت: فال بد است و بر می گشت و به شوم بودن کار و نیازش معتقد می گشت.

حطیه در مدح ابا موسی اشعری اینگونه می سراید:

لا یزجر الطیر سنحان عرضن له و لا یفیض علی قسم بأزلام

هرگز برای انجام دادن کاری که برایش پیش می آید پرنده را به پرواز در نمی آورد و به سراغ پیکان های بی سر و پر نمی رفت تا قرعه کشی کند.

^۱ مفتاح السعادة ۲/۲۳۴

^۲ این سخن ابن مسعود است. فتح الباری ۱۶/۲۸۵

^۳ احمد در مسند ۱/۳۸۹ و ابو داود کتاب طب باب الطیرة ۴/۱۷

^۴ پرنده را بر روی لانه اش بگذارید (یعنی با او فال نگیرید) ابو داود ۳/۱۰۵ و حاکم در مستدرک ۴/۲۳۷ حدیث را روایت کرده اند به ارواء الغلیل ۱۱۶۶ نگاه کنید .

سپس امام می فرماید: عرب در دوران جاهلیت اگر هنگام بیرون آمدن پرنده ای را نمی دیدند و پرنده ای را بر وی لانه اش مشاهده می کردند آنرا به پرواز در می آوردند تا ببیند به سوی راست به حرکت در می آید یا چپ. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث می فرماید: پرنده ها را به پرواز در نیاورید چون پرواز پرنده چیزی به وجود نمی آورد.^۱ بلکه همه رخدادهای بر اساس قضا و قدر خداوند به وقوع می پیوندند.

در حدیث دیگر در مورد فال بد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش به عمل می آید، پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب می فرماید: «انها ذلک شیء یجده احدکم فی نفسه فلا یصدنکم»^۲ (این تنها ظن و گمان است شما را از کارها منصرف نکند).

روشن شد که فال گرفتن حرام است و فال گرفته شده نفع و زیانی به بار نمی آورد، لازم است بر خدا توکل شود و فال بد و نیک گرفتن به زباله دان استوره ها ریخته شوند، چنین کاری برای دین و دنیای انسان مفید است.

^۱ . مختصر سنن ابی داود ۱۲۴/۴

^۲ در مسلم ۱۷۴۸/۴ و آداب الشافعی - رحمه الله - و مناقبه ۱۵۱ و مناقب للبيهقي ۳۰۵/۱ حدیث نقل شده

بحث ششم: طلبیدن باران از ستارگان

روشن است که اسلام از شرک نهی کرده، و آتش سوزناک جهنم را به مشرکین نوید داده، و هر روزنه ای که به شرک منجر می شود مسدود نموده، یکی از این روزنه ها سوگند خوردن به غیر خدا و تعظیم و تمجید گورستان و ساختن گنبد و مساجد بر روی مقبره ها و روشن کردن فانوس میانشان می باشد.

به دنبال اینها نهی کردن از کلماتی که بوی شرک می دهند هر چند قائلین به آنها چنین هدفی هم نداشته باشند مثلاً در حدیث روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله نهی فرموده که انسان بگوید: به سبب تقابل ستارگان بر ما باران بارید، چون ظاهراً باران باریدن به ستارگان نسبت داده می شود، که به ربوبیت خداوند خدشه وارد می سازد، و اگر ربوبیت را زیر سؤال نبرد، سببیت را برای چیزی ثابت می کند که سبب نیست در این حالت الوهیت پروردگار زیر سؤال می رود.

عرب دوران جاهلیت معتقد بودند باریدن نتیجه تقاطع ستارگان (سقوط یکی و طلوع دیگری) است و باریدن را به آن نسبت می دادند بنابراین می گفتند: تقابل ستارگان بر ما باران بارانید، به این حادثه نوء^۱ می گفتند چون سقوطش در مغرب زمین مصادف بود با طلوعش در مشرق زمین و در مشرق نوء روشنایی تولید می کرد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این سخن نهی فرمود هر چند گوینده معتقد باشد که نفع و زیان دست پروردگار است، هدف از نهی تنها حمایت کردن از توحید و مسدود کردن دریچه های شرک است و بس.

از ابی مالک اشعری روایت شده که رسول خدا فرمود: « اربع فی امتی من امر الجاهلیه لا یتکونهن: الفخر بالاحساب و الطعن فی الانساب و استسقاء بالنجوم و النیاحه » (چهار صفت و ویژگی جاهلی هستند که هرگز مردم آنها را ترک نمی کنند فخر کردن به نسب و تهمت زدن در آن و باران خواستن از ستارگان و نوحه گری بر مرده)

شیخ الاسلام می فرماید: یعنی همه مردم بعضی از اوصاف و امور جاهلی را رها نمی کنند - ملامت کردن آنهای که دنبال جاهلیت حرکت می کنند - در نتیجه هر امر و کار جاهلی در دین مذموم است، اگر معنی

^۱. جمعش انواء است به معنی منازل ماه که بیست و هشت منزل دارد، هر شب منزلی را طی می کند خداوند در سوره یس

می فرماید: ﴿ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ ﴾ یس: ۳۹ هر سیزده شب در مغرب زمین یک منزل پایین می آید مقابل آن در مشرق

زمین یک منزل بالا می رود، یک سال طول می کشد تا همه آن ناپدید شود. النهایه ۱۳۳/۵

حدیث اینگونه نباشد نسبت دادن اینها به جاهلیت هیچ مفهومی ندارد، نسبت دادن آنها به جاهلیت دال بر مذموم بودنشان می باشد خداوند در آیه ۳۳ احزاب می فرماید:

﴿وَلَا تَبْرَحْ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾^۱ الاحزاب: ۳۳ ترجمه: مانند روزگار جاهلیت قدیم زینتهای خود را آشکار مکنید.

در آیه هم تبرج و هم وضعیت جاهلیت آن دوران ملامت می شود که مقتضی نهی مشابهت به آنها است.^۱ امام شافعی - رحمه الله - میان دوهدف و انگیزه - از دو جمله: ستارگان سبب نازل شدن باران بر ما شدند با این اعتقاد که نفع زیان از آن ستارگان است یا اعتقاد به اینکه نفع و زیان رسان تنها خدا است، هدفش از این جمله این است که بگوید هنگام تقابل ستارگان باران بارید - تفاوت ایجاد فرموده.

امام با سندش از زید بن خالد جهنی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیبیه برای ما نماز خواند، بعد از بارانی که شب بارید بود، وقتی نماز را تمام کرد، رو به مردم فرمود:

«هل تدرؤن ماذا قال ربکم؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: قال: أصبح من عبادي مؤمنٌ بي، وكافرٌ، فأما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته، فذلك مؤمنٌ بي كافرٌ بالكوكب، وأما من قال: مطرنا بنوء كذا وكذا، فذلك كافرٌ بي مؤمنٌ بالكوكب»^۲ (آیا می دانید که خدای شما چه گفت؟ گفتند: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود «خداوند می فرماید: در میان بندگان من، کسانی مؤمن به من و کسانی کافر به من، شب را به روز می آورند؛ هر کس که بگوید: به فضل و بخشش خدا بر ما باران بارید، به من مؤمن و به ستاره کافر است و هر کس که بگوید: به سبب تقابل فلان ستاره، بر ما باران بارید، به من کافر و به ستاره مؤمن است) (است)

امام می فرماید: پدر و مادرم فدایی رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد امی و عربی و فصیح است، کلام ایشان در برگیرنده این معانی است.

به نظر من اگر کسی بگوید: خداوند به فضل و رحمتش بر ما باران بارانید، این عین ایمان است چون معتقد است تنها خدا باران را می باراند و می خشکاند، اما اگر کسی بگوید: به سبب فلان چیز و فلان چیز- چیزهای که مشرکین می گفتند - بر ما باران بارید، یعنی باریدن را به آن چیز نسبت دهد عین شرک و گمراهی است همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود. چون تغییر منزل ستارگان وقت است و وقت هم مخلوق مأمور پروردگار است، نه وقت و نه هیچ مخلوق دیگری توانایی چیزی ندارند.

^۱. تیسیر العزیز الحمید ۴۵۳

^۲. بخاری ۳۵۱/۱ و مسلم ۸۳/۱ حدیث را روایت کرده اند

اما اگر چنین بگویند ولی هدفش آن وقت باشد، سخن به این می ماند که بگویند: در فلان ماه باران بارید، کفر به حساب نمی آید هر چند من دوست دارم که چنین لفظی به کار برده نشود، بلکه دوست دارم بگویند: در فلان وقت بر ما باران بارید.

از عمر روایت شده که روز جمعه بر روی منبر فرمود: از منازل ثریا چیزی باقی مانده، عباس بلند شد و گفت: تنها هشت روز از آن باقی مانده، عمر دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و شروع کرد به دعا کرد مردم هم به دنبال او شروع کردند، هنوز از منبر پایین نیامده بود که آسمان شروع کرد به باریدن و زندگی دوباره ای به آنها بخشید و گیتی، جان گرفت.^۱

سخن عمر بیان کننده منظور ما است چون عمر می فرماید: چند روز از ثریا باقی مانده تا به آنها یاد دهد که باریدن باران وقت و زمان مخصوصی است که آنها تخمین زده بودند، همانگونه که یا گرفته بودند سرما و گرما هم دارای وقت معینی است. روایت شده که صبح روز بعد از بارش، بعضی از اصحاب گفتند توسط منازل بر ما باریده شد سپس آیه ۲ سوره فاطر را تلاوت کردند^۲:

﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ﴾ فاطر: ۲ هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید بازدارنده ای برای آن نیست.

امام می فرماید: به من رسیده که عمر بن خطاب از سخن پیر بنی تمیم به خود لرزید و آشفته گشت، داستان از این قرار است عمر روز بعد که باران باریده بود بیرون رفت مرد بنی تمیمی را دید که بر عصایش تکیه داده و می گوید: دیروز مجدع^۳ خوب باران بارانید، عمر سخنش را انکار کرد چون باریدن را به مجدع نسبت داد.^۴

چکیده کلام امام شافعی رحمته: هر کس بگوید: به سبب تقابل ستارگان بر ما باران بارانید و به نافع و زیان مند بودن ستاره معتقد باشد کافر است. ولی هرکس هدفش از این سخن وقت و زمان تقابل ستاره باشد، کفر به شمار نمی آید هر چند امام آنرا مکروه می داند. بزرگان و فرزانه گان دین بر سخن امام اتفاق دارند که فقط اولی از دایره دین بیرون می رود اما قول به این سخن با در نظر گرفتن هدف دوم موجب کفر نیست.

۱. مناقب بیهقی ۳۰۳/۱

۲. الدر المنثور ۲۴۴/۵ می گویند: صحابه ابوهریره بوده

۳. ستاره ای است از ستارگان، عرب گمان می کردند که باران می باراند. لسان العرب ۲۴۵/۳

۴. الام ۲۵۲/۱

فراموش نکنیم اینکه امام کفر را از نوع اول نفی می کند دال بر جوازش نیست، فقط دلالت بر شرک و کفر نبودن است همانگونه که خودش هم تصریح فرمود بدین سبب فرمود: من آنرا دوست ندارم. بنابراین اگر کسی بگوید: به سبب تقابل ستارگان باران بارید، دربرگیرنده سه حالت است.

- ۱- در حال گفتن به مآثر بودن ستاره ایمان داشته باشد، بدون گمان این شرک در ربوبیت است.
- ۲- باریدن باران را به ستاره نسبت می دهد اما معتقد است که خداوند باران را بارانیده است ولی ستاره هم سبب بوده این عین اعتقاد مشرکینِ دورانِ طلایی توحید است، قران در مورد آنها در آیه ۶۳ سوره عنکبوت می فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ العنکبوت: ۶۳ ترجمه: و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است حتما خواهند گفت الله بگو ستایش از آن خداست با این همه بیشترشان نمی اندیشند

این هم حرام است چون شرک خفی است و در حدیث رسول اکرم - صلی الله علیه و علی اله و سلم - به آن اشاره شده است، رسول خدا آنرا امر جاهلی می داند و مهر بطالت بر آن زده و بدان هشدار داده و بیان فرموده که مدام در میان امت اسلامی باقی خواهد ماند.

رسول خدا به خاطر بستن دریچه فساد و دفاع و پاسداری از توحید بدان هشدار داده است.

- ۳- هدفش بیان وقت و زمان باریدن باران باشد، چنین چیزی شرک نیست و کفر به شمار نمی آید، اما خلاف اولی است چون لفظی مبهم و گنگ است که بوی شرک از آن بلند می شود، حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر منع آن دلالت می کند پس باید به کار برده نشود.^۱

^۱ . به تیسیر العزیز الحمید ۴۵۱ و شرح السنة ۴/۲۱۴ و فتح المجید ۲۶۳ و فتح الباری ۲/۵۲۳ و المنتقی للباچی ۱/۲۳۵ و شرح صحیح مسلم ۲/۶۱ و التمهید ابن عبد البر ۱۶/۲۸۶ نگاه کنید

بحث هفتم: الفاظی که توحید کامل را خدشه دار می کنند

امام شافعی رحمته می فرماید: کلماتی که در خطابه و غیره مکروه هستند.

در ادامه حدیثی از ابن حاتم را نقل می کند که مردی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه می داد، گفت: « من یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصمهما فقد غوی » (هر کس پیرو خدا و رسول باشد هدایت یافته است و هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند گمراه می گردد).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: « اسکت فبئس الخطیب انت ثم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعص الله و رسوله فقد غوی » (ساکت باش تو بدترین خطیب هستی سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و من) نگو و من « یعصمهما »^۱.

امام می فرماید: ما هم به این حدیث فتوی می دهیم. درست است که گفته شود « و من یعص الله و رسوله » چون اگر چنین بگویند نافرمانی از هر کدام را جداگانه به گمراهی محکوم کرده است. سپس می فرماید: هر کس از خدا پیروی کند در واقع از رسول هم پیروی کرده است و هر کس از خدا نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده و هر کس از رسول پیروی کند از خدا پیروی کرده و هر کس از رسول نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است.

چون رسول خدا بنده ای از بندگان خدا است در میان مردم برانگیخته شده و خداوند پیروی از او را بر مردم واجب گردانیده است.

اما اگر کسی بگوید: « و من یعصمهما » اعتقاد به چنین پیروی و نافرمانی را برای او دوست ندارم تا اول اسم خدا را تنها ذکر کند سپس نام رسولش را بر زبان بیاورد، باید تنهای ذکر شوند^۲

امام می فرماید: مردی گفت ای رسول خدا آنچه خدا بخواهد و آنچه شما بخواهید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: « أمثلان قل ما شاء الله ثم شئت »^۳ (آیا این دو مثل همدانند؟ بگو اگر خدا بخواهد سپس تو بخواهی)

^۱ مسلم کتاب جمعه ۵۹۴/۲

^۲ الام ۲۰۲/۱

^۳ احمد در مسند ۲۱۴/۱ و ۲۲۴ و ۲۸۳ و ۴۷ حدیث را ذکر کرده است و ابن ماجه ۲۱۱۷.

بوصیری ر الزوائد در مورد اسناد این حدیث می گوید: در اسنادش اجلح بن عبدالله هست که امام احمد آنرا ضعیف می داند و ابو حاتم و نسائی و ابو داود و ابن سعد و ابن معین و یعقوب بن سفیان و عجللی و دیگران او را ثقه می دانند، ذهبی در المغنی می گوید: شیعی است قابل اعتماد نمی باشد

امام می فرماید: مشیت قرار دادن مستقل برای رسول مخالف نافرمانی از او است چون پیروی و نافرمانی از رسول تابع پیرو و نافرمانی خداوند است، یعنی پیروی و نافرمانی با دستور خداوند مشروع گشته، و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به آن دستور می دهد ولی اراده و مشیت پروردگار اینگونه نیستند، خداوند در آیه ۲۹ تکویر می فرماید:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ ۲۹ التکویر: ۲۹ و تا خدا پروردگار جهانها نخواهد [شما نیز] نخواهید خواست.

خداوند به مردم یاد می دهد که مشیت تنها مخصوص خداوند است و اراده انسانها ممکن نیست مگر بعد از اراده خداوند، پس گفته می شود: آنچه خدا بخواهد سپس آنچه رسول بخواهد. ولی در مقوله پیروی و نافرمانی گفته می شود: و من یطع الله و رسوله، همانگونه که گفتیم خداوند مردم را به پیروی از رسول مکلف فرموده، پس اگر از رسول پیروی شود در حقیقت از فرمان خدا به دستور پیامبر پیروی شده است.

اشکالی که از کلام گذشته امام شافعی رحمته گرفته می شود این است که فرموده: جمله و من یعضهما را دوست ندارم، چون گرد آوری هر مخلوقی با خداوند منان در یک ضمیر و صیغه مکروه است.

اما بخاری و مسلم حدیثی از انس روایت می کنند که رسول خدا فرمود: «ثلاث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما»^۱

(سه ویژگی و صفت هستند در هر کسی یافت شدند مزه ایمان را خواهد چشید، و آن اینکه خدا و رسول صلی الله علیه و آله را از هر کس بیشتر دوست داشته باشد) چند پاسخ در این مورد ارائه شده

۱- تثنیه ضمیر در حدیث بخاری به این اصل اشاره دارد که اعتبار به مجموع محبت خدا و رسول است نه تک تک آنها.

اما در حدیث خطابه بحث نافرمانی است که تنهای موجب گمراهی فرد می شود چون عطف کردن در حکم تکرار است و اصل این است که معطوف و معطوف علیه حکم مستقلاً داشته باشند.

شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب بعد از ذکر جواب می فرماید: این پاسخ جداً بلیغ و رسا است^۲

^۱ بخاری ۱/۱۴ و مسلم ۱/۶۶

^۲ فتح الباری ۱/۶۶

۲- حدیث خطیب بر ادب و موقعیتش حمل می شود، معمولاً خطیب در مقام توضیح و بیان است باید از ایجاز و خلاصه گویی پرهیز کند.

۳- نهی هنگامی است که ترس از خدشه دار شدن توحید موجود شود و پای بستن راهای نفوذ شرک به میان بیاید. اما هنگام امین بودن از این خطر به کار بردن ضمیر تثنیه جائز و روا است.

در هر صورت فرد مؤمن باید در مورد هر شبهه ای در راستای پاسداری دین و عقیده اش احتیاط به خرج دهد. امام شافعی رحمته هم به همین مطلب اشاره دارد و منظورش از کراهت این احتیاط کردن است. سخن آن مرد که نزد پیامبر گفت: اگر خدا و شما بخواید از این مقوله است، چون نصوص به نهی از آن دلالت می کنند تا احساس نشود که مؤمن بین مشیت خدا و بنده تفاوتی نمی بیند، اخر از چنین جمله ای بوی تفاوت نگذاشتن به مشام انسان می رسد.

از قتیبه انصاری روایت شده که یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: شما به خدا شرک می ورزید، می گوید: اگر خدا و تو بخواهید و به کعبه سوگند می خورید. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که وقتی به کعبه سوگند یاد کردید، بگویند: «و رب الكعبه» به پروردگار کعبه و در جمله دوم بگویند: «ما شاء الله ثم شئت» اگر خدا خواست و بعد از او تو هم خواستی.^۱

بنابراین واجب است مؤمن از این کلمات شبهه برانگیز و نمونه آنها مانند بر خدا و تو توکل می کنم یا خدا و تو کافی هستید یا اگر خدا و تو نمی بودی دوری جوید.

اگر حال این الفاظ اینگونه باشند وای به حال کسانی که غیر خدا را می خوانند و به مخلوقات پناه می برند و از آنها یاری و مدد می جویند و به آنها متکی هستند همان طور که بسیاری از زائران قبوراز متصوفه بدان مبتلا هستند در منجلاش غرق گشته اند و در استانه جان دادن هستند.

بحث هشتم: شفاعت

شفاعت به معنی خواستن خوبی برای دیگری است، که در لغت مخالف وتر است، به این معنی که شفاعت کننده خواسته خود را به خواسته مشفوع پیوند می دهد.

تیسیر العیزیز الحمید ۴۷۸

^۱ احمد ۳۷۱/۶ و نسائی ۶/۷ و حاکم در مستدرک ۲۹۷/۴ حدیث را نقل کرده اند. ذهبی در النهج السدید می گوید صحیح است

منظور از شفاعت و پادرمیانی در روز قیامت است تا خداوند از گناهان شفاعت شونده در گذرد، که بزرگ ترین آنها شفاعت پیامبر بزرگ اسلام محمد صلی الله علیه و آله برای افرادی است که مستحق می باشند. بنابراین شفاعت از لحاظ نفع و زیان دو گونه است:

۱- شفاعت مثبت: برای شفاعت شونده مفید است و تمام شرائطش تحقق یافته اند، که دو شرط دارد اجازه پروردگار به شفاعت کننده برای شفاعت. رضایت و خشنودی خداوند از شفاعت شونده.

دلایل فراوانی بر شروط یاد شده در قرآن یافت می شود مثلاً آیه ۲۶ سوره نجم:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾^۱
النجم: ۲۶ و بسا فرشتگانی که در آسمانهایند [و] شفاعتشان به کاری نیاید مگر پس از آنکه خدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد.

و نیز می فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۲ البقره: ۲۵۵ ترجمه: کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند.

و نیز می فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۳ الانبیاء: ۲۸ ترجمه: جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی کنند

و نیز می فرماید: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾^۴ یونس: ۳ ترجمه: شفاعتگری جز پس از اذن او نیست

و آیات فراوان دیگر^۱.

شفاعت منفی و بدون فائده: شفاعتی است که فائده ای به حال شفاعت شونده ندارد چون شرائط شفاعت در آن پدیدار نشده.

همان شفاعتی که اهل شرک و گمراهی و نمونه آنها که در عالم خواب و خیال و آرزو به سر می برند، بدان دل خوش کرده اند. به گونه ای که گمان می کنند بعضی از مخلوقات بدون اجازه خداوند می توانند شفاعت کنند.

این همان شفاعتی است که قوم نوح و مشرکین لاحق آنها را به گمراهی و ضلالت کشانید، به گونه ای که به خاطر آن بتها را تعظیم می کردند تا نزد خدا شافع آنها باشد.

۱. معارج القبول ۲/۳۰۷

خداوند در سوره زمر می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ الزمر: ۳ ترجمه: کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی پرستیم.

و نیز می فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ یونس: ۱۸ ترجمه: و به جای خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه به آنان سود می دهد و می گویند اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند. خداوند این شفاعت را نفی کرده و بیان فرموده که هرگز هیچ نفی به بار نمی آورد، و در سوره بقره می فرماید :

﴿وَأَنْتُمْ يَوْمًا لَا تَجْرِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ ۴۸

﴿البقرة: ۴۸﴾ ترجمه: و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می شود و نه یاری خواهند شد. و نیز می فرماید: ﴿مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ﴾ البقرة: ۲۵۴ ترجمه: پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی.

و در سوره غافر می فرماید: ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا سَفِيحٍ بِطَاعٍ﴾ غافر: ۱۸ ترجمه: برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد.

و در سوره مدثر می فرماید: ﴿فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِيعِينَ﴾ المدثر: ۴۸ ترجمه: از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد.

خداوند در مورد شفاعت بر عقیده مشرکین خط بطلان کشیده و تمام تعظیم و بزرگ داشتنی که به آن دل خوش کرده بودند نفی می کند در سوره سبأ می فرماید:

﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ ۲۲ ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ حَتَّىٰ إِذَا

فُرِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ ۲۳ سبأ: ۲۲ - ۲۳ ترجمه: بگو کسانی را که جز خدا [معبود خود] پنداشته‌اید بخوانید هموزن ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین مالک

نیستند و در آن دو شرکتی ندارند و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست * و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد تا چون هراس از دل‌هایشان برطرف شود می‌گویند پروردگارتان چه فرمود می‌گویند حقیقت و هموست بلندمرتبه و بزرگ. خداوند در این آیات بیان فرموده کسی که شفاعت می‌پذیرد باید دارای صفات و ویژگی‌های باشد تا بتواند خواسته‌ها شفاعت کنندگان را به جا بیاورد که عبارتند از:

۱- ملک و قدرت: خداوند این صفت را از هر موجودی به جز خود نفی کرد: ﴿لَا يَمْلِكُونَ

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ سبأ: ۲۲

۲- اگر ملک هم نباشد باید شراکتی با مالک داشته باشد، این را هم از هر موجودی نفی می‌کند: ﴿وَمَا

لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ سبأ: ۲۲

۳- اگر نه مالک و نه شریک مالک است باید معین یا وزیر دست راست مالک باشد، این را هم نفی

فرموده: ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ سبأ: ۲۲

۴- اگر نه مالک و نه شریک و نه وزیر باشد پس شفیع است و این شفیع همان کسی است که مشرکین در مورد الهه خود گمان می‌کردند و قبور پرستان بدان دل خوش نموده‌اند، اما خداوند شفاعت را از آنها

نفی می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَلَا نَنْفَعُ الشَّفِيعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَدَبَ لَهُ﴾ سبأ: ۲۳

تنها خداست که بعد از خشنودی از شفاعت شده‌گان به شافعین اجازه شفاعت می‌دهد، پس در این صورت دعوی مشرکین باطل می‌شود چون تنها نفع و زیان در اختیار پروردگار است و بس و هیچ کس نمی‌تواند کوچک‌ترین نفعی به دیگران برساند، و در سوره فرقان می‌فرماید:

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا

يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ الفرقان: ۳ ترجمه: و به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند که

چیزی را خلق نمی‌کنند و خود خلق شده‌اند و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را.

و می فرماید: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾
 قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ، مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾ الزمر: ۴۳ - ۴۴ ترجمه:
 یا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته‌اند! به آنان بگو: «آیا (از آنها شفاعت می‌طلبید) هر چند مالک چیزی
 نباشند و درک و شعوری برای آنها نباشد بگو: «تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمانها و
 زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او بازمی‌گردید.

و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ الأعراف: ۱۹۴

ترجمه: در حقیقت کسانی را که به جای خدا می‌خوانید بندگانی امثال شما هستند پس آنها را [در
 گرفتاریها] بخوانید اگر راست می‌گویید شما را اجابت کنند
 این همان شفاعت منفی و بی اثری است که مشرکین و عباد قبور در این دوران به آن دل بسته اند، در روز
 قیامت این شفاعت کنندگان از مشرکین تبرا می‌جویند و نه در دنیا یاور آنها هستند و نه در قیامت
 برایشان شفاعت می‌کنند.

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُم مَّا حَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ
 شُفَعَاءَ كُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾
 الأنعام: ۹۴ ترجمه: و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوی ما آمده‌اید و آنچه
 را به شما عطا کرده بودیم پشت‌سر خود نهاده‌اید و شفیعانی را که در [کار] خودتان شریکان [خدا]
 می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم به یقین پیوند میان شما بریده شده و آنچه را که می‌پنداشتید از دست شما رفته
 است.

شفاعت مثبت چند نوع دارد بزرگ ترین آنها شفاعت رسول اکرم - صلی الله علیه و علی اله و سلم -
 است برای شروع کردن محاسبه. این شفاعت همان جایگاه مدح شده ای است که در آیه ۷۹ سوره اسراء
 بیان شده: ﴿نَافِلَةٌ لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ﴿٧٩﴾ الإسراء: ۷۹ تا برای تو [به منزله]
 نافله‌ای باشد امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.

یکی دیگر از انواع شفاعتها، شفاعت برای وارد شدن بهشتیان به بهشت و شفاعت برای تخفیف عذاب
 عمویش ابی طالب و شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و پیامبران و نیاکان برای افراد موحدی که مرتکب گناه کبیره

شده اند، همچنین برای افرادی که مستحق آتش هستند تا وارد آن نشوند و افرادی که در آتش هستند بیرون بیایند.

دلایل برای اثبات این نوع شفاعتها فروان و مشهور هستند، اگر همه آنها را ذکر کنیم سخن به درازا می کشد.^۱

از امام شافعی - رحمه الله - روایتی، نقل شده که در آن به شفاعت عظمی پیامبر در روز قیامت اقرار کرده، در کتاب الرسالة^۲ در حق پیامبر فرموده: انتخاب پیامبر اعظم برای وحی برگزیده شده اش، وحی رسالتی که با اتمام نبوت ارزانی رحمت بر همه رسالتهای پیشین، پیشی گرفته و از همه پیام فرستادگان سابق فراگیر تر است. با بلند کردن آوازه اش میان گذشته گان، آوازه اش بلند می شود و در آینده شافع، شفاعت پذیرفته شده است.

اما در جایی دیگر بیان می کند شفاعت دارای چند شرط است، که شفاعت کننده باید حائز آن شرائط لازم باشد. امام شرائط لازم را اینگونه بیان می فرماید: چندی پیش از دو آیه برداشتی کردم که نزدم از دنیا و مافیها بهتر و محبوب تر است، خداوند در این دو آیه می فرماید: ﴿يُدِيرُ الْأَمْرَ مِمَّنْ شَفِيعٌ إِلَّا مِمَّنْ

بَعْدَ إِذْنِهِ﴾^۳ ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۴

پس شفاعت راتعطیل نموده مگر با اذن و اجازه ی خویش.^۵

کلام امام شافعی - رحمه الله - همچو تیشه ای بر سر افرادی که قائل به تملک شفاعت برای شفاعت کننده و قدرت بر شفاعت بدون اجازه پروردگار هستند می کوبد. چنین کلامی تنها از افراد جاهل و نادان به قدرت و عظمت خداوند صادر می گردد، چون قدرت خدا را با قدرت پادشاهان دنیا که نیازمند یاور و وزیر و دست اندر هستند تشبیه کرده اند.

خداوند به خاطر احترام گرفتن و حرمت گذاری در مقابل مردم از شفاعت کننده و اعلام رضایت و خشنودی از شفاعت شونده به شافعان اجازه شفاعت می دهد نه به منظور یاری و مساعدت در حکمرانی همچو حکمرانان ضعیف و ناتوان دنیا.

^۱ تیسیر العزیز الحمید ۲۷۳ و معارج القبول ۲/۳۰۵

^۲ الرسالة ۱۲ و ۱۳

^۳ کار [آفرینش] را تدبیر می کند هیچ شفاعت کننده ای، جز با اذن او نیست. آیه ۳ سوره یونس

^۴ کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند. آیه ۲۵۵ سوره بقره

^۵ احکام القرآن ۲/۱۸۰

تنها یک مسئله ی فائده بخش باقی مانده که به امید خدا به بیان آن می پردازیم، مسئله هم این است، حکم طلب کردن شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله که امروزه مردم آنرا انجام می دهند چیست ؟
جواب:

۱- چنین کاری جائز نیست، چون شفاعت حق انحصاری خداوند است، پس چگونه می توان آنرا از غیر خدا طلب کرد، خداوند می فرماید: ﴿ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا ﴾ الزمر: ۴۴ بگو شفاعت یکسره از آن خداست

۲- هنوز اجازه شفاعت به پیامبر داده نشده بلکه چنین افتخاری به قیامت موکول شده است که بعد از طلب کردن حضرت به ایشان صلی الله علیه و آله داده می شود.^۱

۳- چنین اعتقاد و طلب کردنی مانند کار و بینش مشرکین است که قرآن در مورد آنها چنین می فرماید: ﴿ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ ﴾ یونس: ۱۸

و به جای خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه به آنان سود می دهد و می گویند اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند

۴- اگر کسی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت می طلبد هدفش شفاعت عظمی است، چنین چیزی بدون طلبیدن حاصل می شود چون رسول خدا در آن روز برای همه شفاعت می کند، همانگونه که در حدیث مشهور شفاعت آمده.

۵- و اگر هدفش شفاعت دیگری است، همانا حاصل شدنش با طلب کردن از پیامبر نیست، بلکه باید شروط لازم تحقق یابند، ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی در روز قیامت با شفاعت تو سعادت مند ترین مردم است ؟

فرمود: « لقد ظننت يا ابا هريره ان لا يسألني عن هذا الحديث احد اول منك لما رأيت من حرصك على الحديث. اسعد الناس بشفاعتي يوم القيامة من قال لا اله الا الله خالصاً من قبل نفسه »^۲

(ای ابو هریره حدس می زدم که قبل از تو کسی در این مورد از نمی پرسد چون تو بر آن خیلی حریص هستی. سعادت مند ترین مردم به شفاعت من در روز قیامت کسی است که خالصانه بگوید: لا اله الا الله)

^۱ برای اثبات این موضوع به حدیث شفاعت در صحیح بخاری ۲۴۰۱/۵ و مسلم ۱۸۰/۱ نگاه کنید .

^۲ بخاری ۲۴۰۲/۵

در حدیث دیگری می فرماید: « من سأل الله لي الوسيلة حلت له شفاعتي يوم القيامة »^۱ (هر کس وسیله را از خدا برایم بخواهد، در روز قیامت شفاعتم بر او سزاوار خواهد بود)

هر کس شفاعت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطلبد بزرگ ترین ستون حصول شفاعت را ویران ساخته که همان تحقق بخشیدن به مفهوم لا اله الا الله است.

۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده^۲ که بعضی از امتش بدون حساب وارد بهشت می شوند و بعضی دیگر از امتش برای مردم شفاعت می کنند و به شفاعت کسی نیاز ندارند پس چرا مسلمان حریص نمی شود که جزء آنها باشد.

۷- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده که چه کسی از شفاعت در روز قیامت بهره می برد. فرموده: « لكل نبي دعوة مستجابة و اني اختبأت دعوتي شفاعة لأمتي يوم القيامة فهي ناهيا ان شاء الله منهم من مات لا يشرک بالله شيئاً »^۳ (هر پیامبری دعوتی دارد که مستجاب می گردد من دعوت خود را برای شفاعت در روز قیامت ذخیره کرده ام، امیدوارم هر کس در حالی مرده باشد که به خدا شرک نورزیده باشد از آن بهر مند گردد).

اگر انسان حق توحید را به جایی آورد نیازمند شفاعت پیامبر در روز قیامت نیست مگر در شفاعت شروع حساب و دخول به بهشت و هر دو با به جایی آوردن توحید حاصل می شوند.

اما برای شفاعت دوم یعنی شفاعت برای اهل گناهان کبیره نیازمند توبه نصوح است باید در حالی خدا را ملاقات کند که بر گناه کبیره اصرار نوزد. جابر می فرماید: کسی که اهل گناه کبیره نباشد چه نیازی به شفاعت دارد.^۴

۸- اگر کسی باز هم بر طلبیدن شفاعت اصرار می ورزد باید آنرا از صاحبش بطلبد که تنها خداوند است و مدام بگوید: خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبرت را در من شفیع بگردان. یا بگوید: خداوند مرا از شفاعت شدگان پیامبرت قرار بده. یا نمونه این دعاها که وسیله مشروع و مفید هستند. شاید در سطور گذشته حق مطلب را در مورد شناختن شفاعت حقیقی مفید بیان کرده باشیم.

^۱ مسلم ۲۸۸/۱ از عبدالله بن عمر

^۲ به ترمذی ۱۷۸/۴ نگاه کنید

^۳ مسلم ۱۸۹/۱ و بخاری باب توحید ۶/۲۷۱۸ حدیث را روایت کرده اند

^۴ الترمذی ۴۵/۴

بیان روشن و واضحی بود از سلف صالح این امت در مورد شفاعت که امام شافعی - رحمه الله - هم یکی از فرزانه گان سلف صالح اسلام به شمار می آید.

بحث هفتم: رقیه

الرقی: جمع رقیه است، اوراد و کلمات یا علامات یا خطوطی بود که بر روی کاغذ یا پارچه یا چوب می نوشتند و باور داشتند که آنها را از بلا و بیماری مانند سر درد و تب و آفات دیگر نجات می دهد و آنرا به خود آویزان می کردند، در احادیث بعضی از آن منع شده و به بعضی هم اجازه داده شده است.

احادیثی که در مورد جواز آن روایت شده اند، حدیث عائشه است که می فرماید: رسول خدا - صلی الله علیه و آله در بیماری وفاتش با خواندن دو سوره معوذتین در خود می دمید، وقتی بیماری ایشان شدت گرفت، من بعد از خواندن دو سوره در او می دمیدم و دستهایم را بر پاهایش می مالیدم تا خنک شوند.^۱

دوباره از عائشه روایت شده که فرموده: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد یا (دستور داد) بروم پیش فردی که زخم چشم را مداوا می کند، رقیه بگیرم.

از ام سلمه روایت شده که فرموده: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من جاریه ای را دید که بر روی پیشانی اش زردی بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: استرقوا لها فان بها النظرة^۲ (چشم بد او را زده بروید پیش کسی که زخم چشم را علاج می کند دعا به کار گیرید)

از عوف بن مالک روایت شده که گفته: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: ما در جاهلیت افسون می گرفتیم، شما در این مورد چه می فرماید؟ فرمود: «اعرضوا علی رقاکم. لا بأس بالرقی ما لم یکن فیه شرک»^۳ رقیه را به من نشان بدهید. بدان نگاه کرد و فرمود: اگر الوده به شرک نشود اشکالی ندارد.

احادیثی که بر حرمت یا کراهت افسون دلالت می کنند، حدیث «ان الرقی و التهائم و التولة شرک» است یعنی رقیه و افسون و سحر و جادو شرک هستند.

یا حدیث «لم یتوکل من استرقی او اکتوی»^۱ (کسی که افسون می گیرد و داغ می کند توکل نکرده)

^۱ بخاری ۲۱۱۶/۵ و مسلم ۱۷۲۳/۴ حدیث را روایت کرده اند.

^۲ . بخاری کتاب طب ۲۱۶۶/۵ و مسلم ۱۷۲۵/۴

^۳ ابو داود در کتاب طب ۹/۴ و ابن ماجه ۱۶۶/۲ و احمد ۲۸۱/۱ حدیث را نقل کرده اند.

یا حدیث هفتاد هزار « هم الذین لا یسترقون و لا یتطیرون و لا یکتوون و علی ربهم یتوکلون »^۲ (آنان کسانی هستند که افسون نمی کنند و با پرندگان فال نمی گیرند و همیشه بر پروردگار خود توکل می کنند) و در روایت مسلم « هم الذین لا یرقون و لا یسترقون »^۳ روایت شده یعنی نه افسون می کنند و نه افسون می خواهند.

بزرگان دین در پاسخ این احادیث گفته اند: تعارض و تناقضی میان احادیث وجود ندارد، چون رقیه با وجود شرائطی جائز است و اگر حائز آن شرائط نباشد حرام و مکروه است.

سیوطی می فرماید: بزرگان دین اتفاق دارند، اگر رقیه حائز سه شرط ذیل باشد جائز است

۱- باید با کلام خدا یا اسماء و صفات او باشد.

۲- باید با زبان عربی روان و خوانا باشد.

۳- باید فرد معتقد باشد که رقیه ذاتاً هیچ تأثیری ندارد.^۴

اگر یکی از این شرائط مختل شد رقیه جائز نیست، بنابراین احادیث دال بر جواز رقیه بر رقیه ای اطلاق می شود که حاوی شرائط لازم باشد و احادیث نهی هم بر رقیه ای که شرائط لازم در آن به جا نیامده است.

از حدیث هفتاد هزار فهمیده می شود که هر نوع رقیه ای با کمال توکل مخالفت دارد و همچنین بین کسی که رقیه برای خود می گیرد یا کسی از دیگری می خواهد برایش رقیه گرفته شود یا کسی بدون خواستن برایش رقیه گرفته شده تفاوتی وجود دارد.

اما بزرگان در مورد حدیث امام مسلم گفته اند: عبارت زیادی « لا یرقون و لا یسترقون » معلول و ضعیف است.

ابن تیمیه می فرماید: این روایت ظن و گمان راوی است، پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: لا یسرقون چون راقی (رقیه کننده) نسبت به برادر رقیه شده اش حسن ظن دارد، در مورد رقیه از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال، ایشان در جواب

۱. احمد ۲۵۱/۴ و ترمذی باب طب ۲۶۵/۳ و ابن ماجه متاب طب ۱۱۵۴/۲ آنرا روایت کرده اند اسناد حدیث صحیح

است به صحیح الجامع ۱۰۴۹/۲ نگاه کنید .

۲. بخاری ۲۳۹۶/۵ و مسلم ۱۹۸/۱

۳. مسلم ۱۹۹/۱

۴. تیسیر العزیز الحمید ۱۶۷

فرمودند: « من استطاع منكم ان ينفع أخاه فلينفعه، و لا بأس بالرقى ما لم يكن شركاً »^۱ (هر کس می تواند به برادر ایمانیش نفع برساند، آنرا انجام دهد. سپس فرمود: اگر با شرک قاتی نشود اشکالی ندارد) و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله برای اصحاب رقيه می گرفت.

تفاوت میان راقی و مسترقی در این است که مسترقی قلبش متوجه غیر خدا است اما راقی چنین نیست، مفهوم حدیث هفتاد هزار این است که هفتاد هزاری که بدون حساب وارد بهشت می شوند توکل کامل دارند، از دیگران رقيه نمی خواهند و به داغ جاهلی ایمان ندارند و فال بد نمی گیرند.^۲ خلاصه: رقيه با رعایت شرائط مذکور جائز و مشروع است و اشکالی ندارد که انسان خودش رقيه بگیرد ولی از دیگران نخواهد که چنین کاری برایش انجام دهند.

امام شافعی رحمته در مورد رقيه می فرماید:

ربیع می گوید: از امام در مورد رقيه پرسیدند؟

امام فرمود: اگر با کتاب خدا یا اسماء او باشد اشکالی ندارد.

گفتم: آیا اهل کتاب می توانند برای مسلمانان رقيه بگیرند؟

فرمود: بله، اگر به آنچه از کتاب در رقيه به کار می برند آگاه باشند.

گفتم: چه دلیلی دارید؟

فرمود: بجز دلیل دوست ما و شما دلیل، دیگری ندارم، مالک از یحیی بن سعید از عمره دختر عبدالرحمان از ابابکر به ما خبر داده که در حالی پیش عائشه رفت که تب شدیدی داشت، و یهودی مشغول رقيه کردندش بود. ابوبکر خطاب به مرد یهودی گفت: با کتاب خدا رقيه بگیر.^۳

به شافعی رحمته گفتم: من رقيه اهل کتاب را دوست ندارم.

فرمود: چرا؟ در حالی که شما حدیث را از ابوبکر نقل می کنید و نمی بینم که خلاف آنرا از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده باشید، ضمناً خداوند زناشوی با اهل کتاب و طعام آنها را حلال کرده، به نظر من قیه هم مثل اینها است یا حتی از آن هم کمتر است.^۴

^۱ مسلم ۱۷۲۶

^۲ تیسیر العزیز الحمید ۱۰۸

^۳ امام مالک در مؤطاً ۹۴۳۳/۲ و ابن ابی شیبیه در مصنفش ۲۳۵۸۱/۴ و بیهقیس در سنن کبرای ۳۴۹/۹ روایت را ذکر کرده اند و اسنادش صحیح است به المجموع ۶۵/۹ نگاه کنید.

^۴ به الام ۲۲۷/۷ و سنن کبرای بیهقی ۳۴۹/۹ و طبقات سبکی ۱۳۶/۲ و المجموع نووی و فتح الباری نگاه کنید.

در مذهب امام شافعی - رحمه الله - رقيه جائز است اما مشروط به اين شرط كه با كتاب خدا يا اسمائش باشد. اين نظريه است صحيح و درست.

اما در مورد رقيه اهل كتاب ميان بزرگان دين اختلاف به وجود آمده بعضي قائل به آن هستند و گروهی هم منكرش.

ديدگاه علماء در مورد رقيه اهل كتاب:

ديدگاه اول: درست است، شافعی - رحمه الله - و مالك در يكي از اقوالش^۱ طرف دار اين نظريه هستند. ^۲ دليل آنها حديث ابی بكر است كه در مؤطأ روايت شده و امام شافعی - رحمه الله - در جواب ربيع به آن استناد كرد.

ابن بطال می گوید: منظور از كتاب در حديث ابی بكر تورات و انجيل چون كلام خدای كه شفا دهند است.^۳

زرقانی می گوید: منظور ابو بكر از كتاب خدا دو احتمال دارد اگر به مسلمان شدن يهودی امیدوار بوده قرآن است و اگر امیدی نداشته تورات است.^۴

باجی می گوید: ظاهراً هدفش تورات بوده چون يهودی معمولاً قرآن نمی خوانند و احتمال دارد هدفش از كتاب خدا اسماء پروردگار باشد یا گفته رقيه ای باشد موافق قرآن.

ديدگاه دوم: مكروه است، ربيع بن سليمان دوست شافعی - رحمه الله - و مالك در قول ديگرش اين نظريه را پذيرفته اند. سبکی اين نظريه را به محمد بن حسن حنفی هم نسبت داده است.^۵

باجی می گوید: از امام مالك روايت شده كه گفته: رقيه اهل كتاب را دوست ندارم و آنرا مكروه می دانم. شايد منظور امام رقيه ای باشد كه موافق كلام خدا نيست بلكه از جنس سحر و جادوی است كه با تعليم شريعت مقدس اسلام منافات دارد.^۶

^۱. كه می فرماید: رقيه اهل كتاب اگر به كتاب باشد و مفهوم آنرا درك كنند و آلوده به شرك نباشد جائز است.

^۲. الام ۲۲۸/۷. المجموع ۶۵/۹. فتح الباری ۱۹۷/۱۰.

^۳. شرح البخاری ابن بطال ۱۸۷.

^۴. شرح زرقانی بر مؤطأ ۳۲۸/۴.

^۵. الام ۲۲۸/۷، المنتقى ۲۶۱/۷، طبقات سبکی ۱۳۷/۲.

^۶. المنتقى ۲۶۱/۷.

مازری می گوید: در مورد رقیه اهل کتاب اختلاف دارند، گروهی آنرا جائز می دانند و مالک آنرا مکروه می داند چون احتمال تبدیل و تغیر از آنها بعید نیست.^۱

چیزی که از کلام قائلین به کراهت فهمیده می شود این است که برای کراهت دو علت بیان می کنند:

۱- ترس از اینکه رقیه آنها از تورات منحرف شده باشد.

۲- رقیه ای باشد که معنی آن قابل فهم نباشد، بیشتر به سحر و شعبده بازی نزدیک باشد تا به کلام خدا، چنین چیزی در هر دو دین باطل و حرام است.

طرف داران نظریه اول اینگونه به این دو علت پاسخ داده اند که چنین چیزی بعید است چون افسونگری هم مانند طبابت است، اگر فرد ماهری نباشد خوب نمی گوید و اگر ماهر و چیره باشد به خاطر پیشه و صنعت خودش به چنین کاری دست نمی زند.^۲

ترجیح اقول:

روشن است که رقیه خواستن از دیگران منافی توحید و توکل کامل است همانگونه که حدیث هفتاد هزار به آن اشاره فرمود، بنابراین بر مسلمان لازم است که خودش برای خودش دعا بخواند و رقیه کند و اگر به دیگران نیاز داشت باید شرایط لازم را رعایت کند هر چند باز هم مکروه است.

اگر چنین کاری نزد مسلمانان مکروه باشد پیش اهل کتاب قطعاً مکروه شدت می گیرد و شاید حکم حرام به خود بگیرد، هر چند شرایط لازم هم به تحقق بیوندند، اما اگر شرایط به جا نیامد پیش مسلمان و غیرمسلمان حرام است.

چیزی که بر مکروه بودن افسونگری نزد اهل کتاب دلالت می کند هر چند حائز شرایط هم باشد، حدیث زینب از ابن مسعود است که می فرماید: اگر عبدالله از جایی برمی گشت و به پشت در می رسید شروع می کرد به سرفه کردن و تف آنداختن تا مرا در حالی مشاهده نکند که دوست ندارد، تا اینکه روزی آمد و شروع کرد به سرفه کردن و وارد شد، اما در آن وقت پیر زن یهودی برای رقیه کردن بیماری پوستیم آنجا بود.

او را زیر تختخواب پنهان کردم.

عبدالله کنارم نشست و وچشمش به نخعی که بر گردنم آویخته بودم افتاد.

^۱. فتح الباری ۱۰/۱۹۷

^۲ فتح الباری ۱۰/۱۹۷

گفت: این چیست ؟

گفتم: نخى است برای رقيه.

عبدالله آنرا گرفت و پاره کرد، سپس گفت: خانواده عبدالله از شرک بی نیاز هستند، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: رقيه و تمیمه و توله^۱ (جادو) شرک هستند.

گفتم: چرا چنین می گوید، آخر من چشمم درد می کرد زن یهودی پیش من آمد و برایم رقيه گرفت، چشمم خوب شد و دیگر درد ندارد.

گفت: این کار شیطان است، اول آنرا به درد می آورد تا تو افسون بگیری اگر گرفتی دست بر می دارد و تو هم می گوید: افسون مرا خوب کرد. هنگام درد ان دعا را بخوانید کافی، که رسول خدا ﷺ می

فرماید: «أذهب البأس رب الناس و اشف الشافی لا شفاء الا شفاؤك شفاء لا يغادر سقماً»^۲

(ای پروردگار مردم درد را ببر، تو شفا دهنده هستی مرا شفا بده، هیچ شفا دهند ای جز تو نیست، شفائی که هیچ دردی را جا نمی گذارد).

این حدیث بر کراهت ابن مسعود از رقيه یهودی دلالت می کند، ایشان نپرسید آیا با کلام خدا افسون می کند یا نه بلکه مطلقاً آنرا حرام قلمداد فرمود.

لازم است بدانیم قیاس مشرکین و کاهنان و شعبده بازان بر اهل کتاب جائز نیست چون اهل کتاب، کتاب دارند که دستور خدا است و هنوز هم پیش آنها است هر چند تحریف هم شده. اما کاهنان و ساحران و امثال آنها از مشرکین بیشتر رقيه هایشان بر سحر و جادو و به کار گیری جن بنا شده، و چنین چیزی اصلاً درست نیست، در باب سحر و ساحر حکم آنرا بیان کردیم.

^۱ . چیزی از سحر و جادو که زن را نزد مرد محبوب می سازد

^۲ . احمد در مسندش ۳۸۱/۱ و ابو داود شماره ۳۸۸۳ و ابن ماجه ۳۵۳ و حاکم در مستدرک ۴۱۷/۴ حدیث را روایت کرده اند البانی هم آنرا تصحیح کرده صحیح الجامع شماره ۱۶۲۸ . صاحب نهج الحدیث در تخریج احادیث تیسیر العزیز الحمید در مورد این حدیث می گوید: اسنادش حسن است . نگاه ۵۹

روش امام شافعی رحمته در زمینه اثبات عقیده

فصل اول توحید ربوبیت

- بحث اول: روش سلف در اثبات وجود خدا
- بحث دوم: روش متکلمین در اثبات وجود خدا
- بحث سوم: روش شافعی رحمته در زمینه اثبات وجود خدا

مقدمه:

معلوم است که ایمان به وحدانیت و ربوبیت خداوند متعال امری فطری است، دلها بر آن آفریده شده اند و سرشت نفسها بر آن رشد کرده اند و همه ملتها بر آن اتفاق دارند. خداوند متعال خیلی آشکار تر است تا بر وجودش اقامه حجت شود. قرآن می فرماید:

﴿قَالَتْ رَسُولُهُمْ أَلَيْسَ اللَّهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ﴾ ایراهم: ۱۰ ترجمه: پیامبرانسان

گفتند مگر درباره خدا پدید آورنده آسمانها و زمین تردیدی هست او شما را دعوت می کند. بدین علت قضیه اثبات وجود خدا در قرآن پر رنگ نیست بلکه خداوند آنرا امری کاملاً آشکار و بدیهی جلو می دهد که نیازمند دلیل و برهان نیست، تنها به لوازمش که دعوت پیامبران و چکیده دعوت آنها که توحید خداوند و انحصار عبادت در حق ایشان می باشد استناد می فرماید، چون هر نوع کفری که احتمال وقوع آن انتظار می رود در توحید بیان شده است، پس اگر هدف برانگیختن پیامبران مشخص شده همه اشکالها در مورد خدا بر طرف می گردد.

خداوند می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾﴾ البقرة: ۲۱ - ۲۲

ترجمه: ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است پرستش کنید باشد که به تقوا گرایید. همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد پس برای خدا همتیانی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید

آیات فراوانی در این مورد وجود دارند اما ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم.^۱ در صحیحین از ابن مسعود روایت شده که فرمودند: به پیامبر - صلی الله علیه و علی اله و سلم - عرض کردم، چه گناهی از همه گناهان بزرگ تر است؟

فرمود: «ان تجعل لله نداً و هو خالقک» (شکر ورزیدن به خدا در حالی که تو را آفریده).^۲ ابن تیمیه می‌فرماید: وحدانیت در ربوبیت پروردگار با مشروعیت نبوت و چگونگی آفرینش سرشت و بدیهیات عقلی و دلائل خدشه ناپذیر نقلی و اتفاق همه ملتها و دلائل دیگر آشکار و بدیهی است.^۳ همچنین در جایی دیگر می‌فرماید: چگونه بر وجود خدا دلیل خواسته می‌شود در حالی که خودش دلیل بر هر چیزی است، همیشه این بیت را می‌سراید:

و لیس یصح فی الاذهان شیء
اذا احتاج النهار الی دلیل^۴

اگر روز نیازمند دلیل باشد اعتبار به هیچ یک از معلومات ذهن صحیح نیست، بلکه همه آنها نادرست و بی ارزش می‌مانند.

ابن قیم بعد از ذکر کلام استاد نامورش می‌فرماید: روشن است که وجود خداوند برای عقل و فطرت از روز روشن تر است، پس اگر در خدا شک کند و به آن اعتقاد نداشته باشد باید عقل و فطرت خودش را متهم کند.^۵

۱. تفسیر ابن کثیر ۵۷/۱

۲. بخاری ۱۶۲۶/۴ و مسلم شماره ۸۶

۳. مجموع فتاوی ۳۰۱/۱۳

۴. تهذیب مدارج السالکین ۵۸

۵. تهذیب مدارج السالکین ۵۸

بدین علت هنگامی که فطرت بعضی گروهها تغییر یافت و وجود خداوند را آشکارا انکار کردند و به عقیده قدیم بودن این جهان گرایش پیدا کردند و اینکه نابودی آنها با گذشت شب و روز صورت می گیرد نه به دست خدا توانا و چیره دست که همان ماده پرستان (ماتریالیست) بودند، قرآن به گونه ای مهر بطالت بر عقید آنها و امثال آنها زد که اصلاً با وجود چنین پاسخی به دلائل و برهانهای اهل کلام نیازمند نیستیم. این پاسخها دلائل متقن و قوی بر وجود خدا و توحید عبادت و شرک بودن هر عبادتی برای غیر خدا می باشد.

بحث اول: روش سلف در اثبات وجود خدا

اولین دلیلی که قرآن در این مورد بیان می فرماید، همان فطرت و سرشت است، این همان فطرتی است که خداوند آنرا در سوره روم ذکر فرموده:

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ

الذِّينِ الْفَئِمَّةُ وَلَكِنِ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ الروم: ۳۰

ترجمه: پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: « کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه » (هر بچه ای با فطرت پاک اسلام بدنیا می آید ولی پدر و مادرش او را بسوی یهودیت یا نصرانیت یا آتش پرستی سوق می دهند)^۱

عالمان در تعریف فطرت اختلاف دارند همانگونه که ابن عبد البر می فرماید در شش دیدگاه خلاصه می شود:

۱- بعضی می گویند: شناخت خلقی که مولود در بدء تولد نسبت به خدا دارد و بعضی گفته اند اسلام است.

۲- سعادت و بدبختی است که در ابتداء آفرینش برای او ثبت شده، و بر این وضعیت ادامه پیدا می کند

۳- خداوند هر انسانی را بر انکار و شناخت و کفر و ایمان آفریده است.

۴- فطرت همان عهد و پیمانی است که خداوند از همه انسانها در روز اول گرفته است.

^۱ بخاری ۱۷۹۲/۴ و مسلم کتاب قدر ۲۰۴۷/۴

۵- فطرت همان تغییری است که خداوند در قلب انسانها به سوی آنچه دوست دارد ایجاد می فرماید، پس فطرت نزد آنها همان قضاء و قدر است.

۶- فطرت اسلام است.

ابن عبدالبر دیدگاه اول را ترجیح داده، می فرماید: فطرت یعنی همان سرشتی که بچه بر آن آفریده می شود، سرشتی است که اگر رشد کند و به مرحله شناخت برسید می تواند خدا را بشناسد، سرشتی است مخالف طبیعت حیوانات چون حیوانات به معرفت خداوند دست پیدا نمی کنند.^۱

ابن تیمیه دیدگاه ششم را ترجیح داده چون ذات سرشت به وحدانیت و محبت خدا اقرار می کند و تسلیم پرودگار است و در مقابلش سر ذلت فرو می نهد، خلاصه اگر فطرت از بیماری و عوارض بیرون و درون سالم بماند در برابر خداوند سر تسلیم فرود می آورد.

آثار منقول از بزرگان سلف تنها به این دیدگاه اشاره می کند و تنها بر ترجیحش دلالت می نمایند.^۲

ابن قیم می فرماید: فطرت بر معرفت و محبت خدا و اخلاص در مقابل ایشان و اقرار به شریعت اسلام و ترجیح آن بر شرائع دیگر آفریده شده، سرشت اینها را به صورت مجمل و بعضی مواقع به صورت مفصل می شناسد، پیامبران برانگیخته شده اند تا اینها را به انسان یادآوری کنند و مجملاتش را تفصیل فرمایند و عوامل نابودی را در صورت پیروی از آنها به انسان هشدار دهند و اسباب معارض فطرت را به انسان بشناسانند.^۳

امام بخاری این دیدگاه را ترجیح داده، می فرماید: فطرت همان اسلام است، سپس حدیث گذشته را از ابی هریره ذکر می کنند.^۴

ابن تیمیه دیدگاه ابن عبدالبر را اینگونه رد می کند: اگر هدفش از فطرت استقرار و قدرت بر معرفت باشد، ضعیف است چون با قدرت تنها نمی تواند متصف به پاکی و اقرار بر دین اسلام گردد. و اگر هدفش قدرت بر معرفت همراه اراده بر آن باشد، قدرت تام و اراده مستلزم پدید آمدن اراده شده هستند یعنی آنها به گونه ای آفریده شده اند که بر شناخت و اراده توانا و چیره هستند چنین چیزی مستلزم ایمان است.^۵

^۱ التمهید ابن عبدالبر ۶۸/۱۸ تا ۹۵

^۲ . درء تعارض العقل و النقل ۴۱۰/۸

^۳ . فاء العلیل ۵۹۲

^۴ . صحیح بخاری باب لا تبدیل لخلق الله ۱۷۹۲/۴

^۵ . درء التعارض ۳۸۵/۸

ابن تیمیه همه دیدگاه ها را در مورد فطرت نقل می کند سپس دیدگاهی را ترجیح می دهد که فطرت را به اسلام معنی کرده همانطور که بیان کردیم، در پایان می فرماید: این همان چیزی است که رسول صلی الله علیه و آله در حدیث فطرت بدان خبر داده و دلائل عقلی بر راستی و درستی آن دلالت می کنند، هر کس مخالف مفهوم حدیث باشد در حقیقت گمراه است و با هشت دلیل به سوی پرستگاه در شتاب است، در ادامه می فرماید: پس بچه تازه به دنیا آمده بر یهودی یا مسیحی و به طریق اولی بر آتش پرستی آفریده نشده بلکه بر دین پاکی که متضمن شناخت حقیقت و عمل بر اساس آن است پدید آمده.^۱

بنابر این حدیث و درستی استناد به آن و دلائلی که بعداً می آید اهمیت آفریدن انسان بر توحید الوهیت و به طریق اولی توحید ربوبیت بیان شد.

ابن تیمیه می فرماید: هر حقی که بر وجودش دلیل خواسته شود باید نفس در وجود آنرا احساس کند تا بتوان بر آن برهان طلبید یا حداقل بعضی از آن را احساس کرد، اما آنچه نفس نتواند آنرا احساس کند هرگز نمی توان بر آن دلیل اقامه نمود.^۲

دلیل دوم:

استدلال به آیات کونی و آفاقی، این دلیل بیشترین فائده دارد و آسان ترین راه است و از هر دلائل دیگر نتیجه بخش تر و سالم تر و دور تر از خطا و اشتباه است. بدین علت وقتی از عرب بادیه ی نشینی در مورد وجود خدا پرسیده شد، در جواب گفت: سبحان الله سرگین بر شتر دلالت می کند و هر نشانه و اثری بر مآثر دلالت می کند، آیا آسمان با همه برج هایش و زمین با همه شیب و دره هایش و دریا ها با همه امواجش بر وجود خداوند دانا و آگاه دلالت نمی کند؟^۳

ابو نواس در جواب این پرسش می گوید:

تأمل فی نبات الارض و انظر	الی آثار ما صنع الملیک
عیون من لجین شاخصات	باحداق هی الذهب السبیک
علی قضب الزبرجد شاهدات	بان الله لیس له شریک

ابن معتز می گوید:

فواعجباً کیف یعصی الاله	ام کیف یجحدہ الجاحد
-------------------------	---------------------

^۱ . درء التعارض ۳۵۹/۸

^۲ درء التعارض ۵۳۲/۸

^۳ تفسیر ابن کثیر ۵۸/۱

و تسکینة ابدأ شاهد
 و لله فی کل تحریکة
 تدل علی ان واحد
 و فی کل شیء له آیه

شگفتا چگونه خدا نافرمانی می شود، یا چگونه او را انکار می کنند در حالی که در هر تحرک و سکون همیشه شاهی بر خدا یافت می شود، در هر چیزی آیت و نشانه ای و است که بر وحدانیت خدا دلالت می کند.

یکی دیگر می گوید:

سل الواحة الخضراء و الماء جارياً
 و هدی الصحاری و الجبال الرواسیا
 سل الروض مزداناً سل الزهر و الندی
 سل اللیل و الاصباح و الطیر شادیا
 و سل هذه الانسام و الارض و السماء
 و سل کل شیء تسمع الحمد ساریا
 فلوجن جن هذا اللیل و امتد سرمدا
 فمّن غیر ربی یرجع الصبح ثانیاً

از گیاه سبز و آب جاری سؤال کن و از این صحرای و بیابان و کوههای بلند پیرس از باغ و گل و شب نم و شب و صبح و پرندگان آواز خوان پیرس، از نسیم و زمین و آسمان و از هر کسی که ذممه حمد را می شنود پیرس، اگر این شب به روز نرسد و همیشه شب باقی بماند چه کسی غیر از خدا می تواند شب را به روز برساند و دوباره صبح را بیافریند؟

خداوند در مقام رد، علیه افرادی که سرشتشان فاسد شده است و خدا را انکار می کنند یا برای او همباز قرار داده اند، بزرگ ترین دلیل و آشکار ترین برهان اقامه می فرماید، آن آیه جزء آیه سوره علق آیه ی دیگری نیست، اولین آیه ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، می فرماید:

﴿أَفْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)﴾ العلق: ۱ - ۲

ترجمه: بخوان به نام پروردگارت که آفرید انسان را از علق آفرید

خداوند ابتداء خلق را بصورت مطلق بیان می فرماید، سپس آنرا به انسان مقید می سازد تا اعلام دارد که هر مخلوقی نیازمند خالقی است، علماء این دلیل را دلیل خلق می نامند.

آیات فراوانی به این دلیل اشاره می فرمایند:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶)﴾ الطارق: ۵ - ۶

ترجمه: پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است از آب جهنده ای خلق شده

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷)﴾ الغاشية: ۱۷

ترجمه: آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده

﴿ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴾ ﴿۳۵﴾ الطور: ۳۵

ترجمه: آیا از هیچ خلق شده‌اند یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند

﴿ يَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُۥٓ اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوْا ذُبَابًا وَّلَوْ

اَجْتَمَعُوْا لَهُٓ وَاِنْ يَسْأَلُوْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوْهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَاَلْمَطْلُوْبِ ﴾ ﴿۷۳﴾ الحج:

۷۳ ترجمه: ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند هر چند برای [آفریدن] آن گردآیند و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید نمی‌تواند آن را بازپس گیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

﴿ اَلَمْ تَرَ اَنْتَ اللّٰهُ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ اِنْ يَشَآءُ يَذْهَبْكُمْ وَيَاْتِ بِخَلْقٍ جَدِيْدٍ ﴾ ﴿۱۱﴾

ابراهیم: ۱۹ ترجمه: آیا در نیافته‌ای که خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق تازه‌ای می‌آورد

﴿ قُلْ اَيْنَ كُمْ لَتَكْفُرُوْنَ بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ فِيْ يَوْمِيْنَ وَتَجْعَلُوْنَ لَهُۥٓ اَنْدَادًا ذٰلِكَ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ﴾ ﴿۹﴾

فصلت: ۹ ترجمه: گو آیا این شمايید که واقعا به آن کسی که زمین را در دو هنگام آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان

﴿ اَمَّنْ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُۥٓ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اِنَّهٗ مَعَ اللّٰهِ قُلْ هَاتُوْا بُرْهٰنَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴾ ﴿۶۴﴾ النمل: ۶۴ یا آن کس که خلق را آغاز می‌کند و سپس آن را بازمی‌آورد و

آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد آیا معبودی با خداست بگو اگر راست می‌گویید برهان خویش را بیاورید

آیات فراوان دیگری در این مورد وجود دارد که بر وحدانیت خداوند و توحید ربوبیت پروردگار دلالت می‌کنند و اینکه تنها خداوند منان شایسته الوهیت و بدون انباز است.^۱

دلیل عنایت:

^۱. تلبیس الجهمیة ۱/۱۷۴ و شرح حدیث النزول ۲۸ و الملل و النحل ۳/۷۹

علماء دلیل دیگری استنباط کرده اند که به آن دلیل عنایت گفته می شود، دلیل عنایت از جمله ی دلائل وحدانیت پروردگار است اگر عالمانه به جهان محسوس گردا گرد خود نظر بیفکنیم متوجه می شویم که این عالم ارتباط دقیق و عمیقی به هم دارند، بعضی از بزرگان می گویند: اگر این جهان بدون آفریننده باشد بدترین وضعیت ایجاد می شود، آیا درست شده ای دیده اید که سازنده نداشته باشد، یا سقف بلند شده ی بدون دیوار یافت می شود؟ آیا انکار سازنده تنها تکبر و فخرفروشی نیست؟ و تنها کافران و عقل مسخ شده ها خداوند را انکار می کنند.

یکی دیگر می گوید: به سوی آسمان پرواز کن و خوب بدان خیره شو و آثار را پی چوی و اخبار را جمع آوری کن، هماهنگی کهکشان ها و اختلاف نور و تاریکی و این هوای مشترک را چگونه می بینید. آیات فراوانی به این دلیل اشاره می فرمایند:

﴿سُنُرِيهِمْ عَيْنَانَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾﴾ فصلت: ۵۳ ترجمه: به زودی نشانه های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است

﴿إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ وَأَخْتَلَفُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَيَأْتِي حَدِيثٌ بَعْدَ اللَّهِ وَءَايَاتُهُ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾﴾ الجاثية: ۳- ۶ ترجمه: به راستی در آسمانها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی است و در آفرینش خودتان و آنچه از [انواع] جنبنده [ها] پراکنده می گرداند برای مردمی که یقین دارند نشانه هایی است و [نیز در] پیاپی آمدن شب و روز و آنچه خدا از روزی از آسمان فرود آورده و به [وسیله] آن زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است و [همچنین در] گردش بادها [به هر سو] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است این [ها]ست آیات خدا که به راستی آن را بر تو می خوانیم پس بعد از خدا و نشانه های او به کدام سخن خواهند گروید.

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ﴿٦﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا ﴿١٣﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾ وَجَعَلْنَا الْأَفَاقًا ﴿١٦﴾﴾ النبأ: ۶- ۱۶ ترجمه: آیا زمین را گهواره ای نگردانیدیم و کوهها را [چون] میخهایی [نگذاشتیم] و شما را جفت آفریدیم. و خواب شما را

[مايه] آسایش گردانیدیم. و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم. و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم. و بر فراز شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم. و چراغی فروزان گذاردیم. و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم. تا بدان دانه و گیاه برویانیم. و باغهای در هم پیچیده و انبوه.

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾ ٢٤ ﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا﴾ ٢٥ ﴿ثُمَّ سَفَقْنَا الْأَرْضَ سَفَاقًا﴾ ٢٦ ﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴾ ٢٧ ﴿وَعِنَبًا وَقَضْبًا﴾ ٢٨ ﴿وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا﴾ ٢٩ ﴿وَحَدَائِقَ غُلْبًا﴾ ٣٠ ﴿وَفَنَكِهَةً وَأَبًا﴾ ٣١ ﴿مَنْعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ﴾ ٣٢ ﴿عَبَسَ﴾ ٢٤ - ٣٢

ترجمه: پس انسان باید به خوراک خود بنگرد. که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم. آنگاه زمین را با شکافتنی [لازم] شکافتیم. پس در آن دانه رویانیدیم. و انگور و سبزی. و زیتون و درخت خرما. و باغهای انبوه. و میوه و چراگاه. [تا وسیله] استفاده شما و دامهایتان باشد.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ١٩٠ ﴿آل عمران﴾: ١٩٠
مسلمان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است.

و آیات فراوان دیگری که انسان را متوجه جهان و مخلوقات موجود در آن می کند که با چه نظام شگفت آور و دقیقی در حرکت به سوی هدف خویش می باشد، همه اینها عقل انسان را رهنمائی می کنند که پشت این مخلوقات خداوند گار حکیم و تدبیر کننده ای و متصرف تنها وجود دارد، حتی خداوند انسان و آنچه در درونش نهفته هست دلیل بر تنهای خود و استحقاق عبودیت انحصاری و که هیچ شریک و انبازی ندارد قرار داده است. خداوند می فرماید:

﴿وَفِي آفْسُكُمْ أَفَلَا تَبْصُرُونَ﴾ ٢١ ﴿الذاریات﴾: ٢١ ترجمه: و در خود شما پس مگر نمی بینید.

و آیات فراوان دیگر در این مورد وجود دارند.^۱

علماء دلیل چهارمی به دلائل سه گانه پیش افزوده اند که به دلیل معجزه معروف است، که با پشت گیری دلائل گذشته دال بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه و آله هستند.

ابن تیمیه می فرماید: ابو یعلی در عیون المسائل گفته: آنهای که نبوت را پذیرفته اند به محض پذیرش آن، شناخت خدا را به دست آورده اند بر خلاف اشاعره که می گویند: شناخت خدا بدون دلیل عقلی امکان حصولش نیست.

^۱. به تلبیس الجهمیه ۱۷۴/۱ و عقیده المسلمین ۱۳۱/۱ و التوحید زندانی نگاه کنید.

قاضی ابو یعلی می گوید: ما منکر تفکر نیستیم و شناخت را هم قدغن نمی کنیم، در این اختلاف داریم آیا شناخت بدون دلیل عقلی حاصل نمی شود، ما می گویم: اگر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را با معجزه پذیرفتیم، می دانیم که حتماً خدایی هم وجود دارد، چون امکان برانگیختن رسل بدون خدا ممکن نیست، حالا پیامبری هست، اگر وجود پیامبر ثابت شد از استدلال عقلی بر وجود خدا بی نیاز خواهیم گشت.

سپس ابن تیمیه کلام بیهقی را در این مورد نقل می کند که می فرماید: اگر استدلال گذشتگان تحقیق یابد، کافی و کامل و صحیح است، چون خداوند در قرآن داستان انکار خدا را توسط فرعون چنین بیان می فرماید:

﴿ فَأْتِيَ فِرْعَوْنَ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾ وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَئِن أَخَذتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أَوْلَوْ جِثَّتْكَ بِشْيءٍ مُبِينٍ ﴿٣٠﴾ قَالَ فَآتَ بِهِ إِِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿٣٢﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّظِيرِينَ ﴿٣٣﴾

الشعراء: ۱۶ - ۳۳ ترجمه: پس به سوی فرعون بروید و بگوئید ما پیامبر پروردگار جهانیانیم. فرزندان اسرائیل را با ما بفرست. [فرعون] گفت آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی. و [سرانجام] کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی. گفت آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم. و چون از شما ترسیدم از شما گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد. و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته‌ای نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی. فرعون گفت و پروردگار جهانیان چیست. گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین باشید. [فرعون] به کسانی که پیرامونش بودند گفت آیا نمی‌شنوید. [موسی دوباره] گفت پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما. [فرعون] گفت واقعا این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده سخت دیوانه است. [موسی] گفت پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است اگر تعقل کنید. [فرعون] گفت اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعاً تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت. گفت گر

چه برای تو چیزی آشکار بیاورم. گفت اگر راست می‌گویی آن را بیاور. پس عصای خود بیفکند و بناگاه آن اژدری نمایان شد. و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن برای تماشاگران سپید می‌نمود. در این آیات بیان شد که موسی در مقابل فرعون و اطرافیانش معجزه دال بر نبوتش را نشان می‌دهد که خداوند برای تأیید نبوتش به او داده، ایشان با همین معجزه به فرعون ثابت می‌کند که او خدا نیست بلکه خودش خدای دارد.

یا در آیه دیگری خدا می‌فرماید:

﴿فَالَّذِينَ لَا يَدْرُونَ بَالِئِهِمْ أَتَأْتُهُمُ الْمَوْتُ وَالْحُكْمُ بِاللَّهِ أَمْ لِي لَمْ يَأْتِهِمُ الْحُكْمُ وَأَنَا آلِي الْخُلَفَاءِ أَمْ لِيَ مُبَدَّلُ الْحَقِّ أَتَمَّ أَمْ لَهُمْ آيَاتٌ أَنْ لَا يَعْلَمُوا أَمْ آتَاهُمْ سَاعِدَاتُ الْمَلَائِكَةِ آتِينَ الْغَيْبَ أَمْ لِي خِزْيَانٌ غَيْرُ الْمَعْلُومِ فَقُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ أُولَئِكَ سَبِيلٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿١٤﴾ هود:

۱۴ پس اگر شما را اجابت نکردند بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست و اینکه معبودی جز او نیست پس آیا شما گردن می‌نهدید

بیان شد که انجام دادن کار خارق العاده خودش دال بر سازنده ای است مانند همه رخدادهای دیگر جهان، حتی از آنها هم بهتر چون معمولاً رخداد خارق العاده شگفت انگیز تر است. بدین علت هنگام ارائه حوادث غیر عادی خداوند تسبیح و تمجید می‌شود به گونه ای که هنگام رخداد عادی اینگونه نیست. و نفس انسان به ذلتی دست پیدا می‌کند که با دیدن حوادث عادی به آن نمی‌رسد. چون نشانه ی تازه ای است حق خود را به جایی می‌آورد و با آشکار شدنش بر نبوت دلالت می‌نماید. اگر ثابت شود که معجزه دال بر نبوت است، ثابت می‌گردد که برای این رسالت پروردگار هم باید باشد.^۱

این مهمترین دلیلی است که بزرگان در رد منکرین خدا یا قائلین به شرک در قدرت و افعال خداوند یا در الوهیت اقامه نموده اند. سپاس خدا که دلیل مهمی است و قرآن هم بدان اشاره فرموده و سنت رسول صلی الله علیه و آله هم آل بر آن است. برای هر انسانی در گذشته و حال دلیل کافی و شافی بوده، پس با وجود آن برای اثبات توحید ربوبیت نیازمند راهای پر پیچ و خم متکلمین نیستیم که آنها را از فلاسفه گمراه به ارث برده اند، حتی از این بدتر آن دلائل را اصلی از اصول اسلام قرار داده اند و گمان می‌کنند کسی که آنها را شناسد هرگز به خدا راه پیدا نمی‌کند.^۲

این بیماری است که اهل کلام برای پیروانشان ایجاد می‌کنند و سم آنرا می‌پاشند، از خدا می‌خواهیم که از چنین عقیده ای دور باشیم چون با قبول کردنش باید به عدم ایمان بهترین گروه این امت معتقد باشیم، در صفحات آینده روش اهل کلام و رد آنرا را مختصراً بیان می‌کنیم.

۱. مجموع فتاوی ۱۷۷/۱۱

۲. فتح الباری ۳۴۹/۱۳

بحث دوم: روش متکلمین در اثبات وجود خدا

متکلمین در این مورد به اعراض و جوهر استدلال کرده اند، به این گونه که ثابت کرده اند هر دو حادث و پدید آمده هستند و با اثبات حدوثیت آنها، حادث بودن جهان را هم به اثبات رسانده اند.

عضد الدین ایجی در المواقف خود به این استدلال اشاره کرده است، می گوید: ثابت شد که جهان یا جوهر است یا ماده، برای اثبات سازنده به هر کدام از اینها استدلال کرده اند، بنابراین برای اثبات وجود خدا چهار دلیل وجود دارد.^۱

متکلمین این روش اینگونه شرح می دهند: جهان به دو قسم جوهر و حادث تقسیم می شود، و عرض ها هرگز دو زمان متوالی در یک حالت باقی نمی مانند بلکه مدام در حال تغییر و دگرگونی هستند، چنین چیزی حادث است.

و جوهر هرگز از عرض ها جدا نمی شود بلکه عرضها ملازم جوهر هستند، مادام که جواهر از اعراض غیر قابل انفکاک اند، نتیجه می گیریم که جوهر هم حادث است چون لازمه حادث هستند، اگر جهان از جوهر و عرض درست شده و حدوث هر دو آنها ثابت شد، حدوث جهان هم غیر قابل انکار است و هر چیزی که ایجاد شده باشد باید ایجاد کننده ای داشته باشد.^۲

ابن رشد در کتاب مناهج الادلة دلیل را بررسی و در نهایت رد می نماید، می فرماید: روشی که برای بیان حدوثیت جزئی که قابل تجزیه نیست به نام جوهر پیموده اند روشی سخت است که تنها ریاضی دانان می توانند قله های آنرا در جدل و مباحثه فتح کنند، با این وجود که روش غیر برهانی و استدلالی است و در اثبات خدا به یقین منجر نمی شود.^۳

ابن تیمیه می فرماید: از این دلیل به ناچار فهمیده می شود که محمد صلی الله علیه و آله مردم را به اقرار به پروردگار فراخوانده بدین علت است که فریخته گان این علم مانند اشعری و غیره گفته اند: این روش پیامبران و پیروان آنها و سلف این امت نیست، گفته اند چنین روشی حرام است و حتی محققین فرموده اند روش باطلی است چون مقدمه ی آن دارای تفصیل و تقسیماتی است که مانع اثبات خدا می گردد. بدین علت

^۱ . المواقف ص ۵

^۲ . مناهج الادلة ابن رشد ۴۳ و ابن تیمیه و موقفه من التأویل ۲۱۳

^۳ مناهج الادلة ۴۳ تا ۶۳

می بینیم اگر کسی در اصول دین بر این روش اعتماد کرده باشد لازمه استدلالش یکی از این دو امر ذیل می باشد:

یا به ضعف آن اطلاع پیدا کرده و بین دلائل خود و دلائل قائلین به قدم جهان مقایسه نموده به تکافاً ادله رسیده، باری نظر خود را ترجیح می دهد و بار دیگر نظر مخالفان را، همانگونه که حال بیشتر متکلمین چنین است.

یا باید لوازم روشن و فساد آن از دیدگاه شرع و عقل را ببیند. همانطور که جهمی به بنا به این استدلال به نابودی جهنم و بهشت ملتزم شده اند. یا ابو هذیل به تمام شدن حرکت اهل بهشت حکم کرده. یا گروهی مانند اشعری اعتقاد پیدا کرده اند که آب و خاک دارای طعم و بو و رنگ هستند. یا نمونه های بی شمار دیگر.^۱

همچنین گروهی گفته اند: همه اعراض مانند طعم و رنگ و بو بر یک حالت باقی نمی مانند چون همیشه دست خوش تغییرات وارده هستند، هنگام اثبات صفات برای خدا همراه استدلال بر حدوث جهان گفتند: صفات اجسام اعراض هستند یعنی نبود شدنی هستند مگر صفات خدا که همیشه ماندگار باقی می ماند. این نمونه و نمونه های دیگر از لوازم چنین استدلالی که مقدمات را باید طرد کرد، ولی معتزله آنرا اساس دین خود قرار داده اند، در حالی که اصلی در دین ندارد و دین هرگز به آن دعوت نکرده است.^۲ این تیمیه در جای دیگر می فرماید: اینها چیزهای را واجب کرده اند که خداوند آنها را حرام فرموده و چیزهای را حرام کرده اند که خداوند آنها را واجب نموده مثلاً واجب کرده اند که به این اقوال و دیدگاههای متناقض ایمان بیاورید و با اهل آن دوستی می گیرند و با مخالفان سر دشمنی باز می کنند، و نگاه کردن به سرچشمه ی این استدلال نوآور را واجب می دانند، همچنین واجب گردانیده اند که به دلیل اعراض که برای اثبات حدوث جهان بدان استدلال کرده اند متوجه شویم، گفته اند بر هر مکلفی لازم است که به آن نگاه کند تا به اثبات سازنده علم و آگاهی پیدا کند. می گویند: شناختن خدا واجب است و تنها راه

۱. یعنی متکلمین برای اثبات وجود خدا به حدوث عالم و برای حدوث جهان به حدوث اعراض که صفت ذاتی اجسام

است استدلال کرده اند، چنین استدلالی بر دو مقدمه استوار است ۱- اجسام هرگز از اعراض جدا نمی شوند

۲- هر چیزی از صفات عاری نباشد حادث است چون صفات عارض هستند و تنها آنها محدث می باشند. بنابراین گفته اند: اعراض نبود می شوند و در یک حال باقی نمی مانند. بدین علت متکلمین ملتزم به این نتیجه های فاسد شده اند و گفته اند: هر چیزی که حادث باشد باید رنگ و طعم و بو داشته باشد تا چیزهای مانند هوا که با حس قابل درک نیستند.

درء التعارض ۳۷/۱ تا ۴۲

۲. درء التعارض العقل و النقل ۳۹/۱

رسیدن به شناخت همین است و بس. چون تعدادی از آنها دانستند که رسل این نوع استدلال را واجب نگردانیده اند در وجوبش مخالفت نمودند هر چند در صحت بر سخن خود پافشاری کردند.

اما حقیقت همان است که سلف امت به آن اعتقاد داشتند که واجب نبودن است، چون حدیث صحیحی در این مورد روایت نشده بلکه شرع آنرا نهی فرموده، آخر مگر شرع خداوند به دروغ و باطل دستور می دهد هرگز بلکه آنرا منع می فرماید. اما به اشتباه افتاده اند چون اعتقاد دارند که حق است و دین تنها بر آن استدلال استوار است که خود پدید آورده اند.^۱

بدین سبب اشتباه متکلمین و دوری آنها از روش قرآنی در این مورد روشن شود، افرادی که در این دوره بر این اعتقاد هستند باید تقوای خدا پیشه کنند و از این دوری و فاصله گرفتن از قرآن و پیروی از دیدگاه بی ارزش فلاسفه یونانی تبار توبه کنند، چون با آن مردم را از راه خدا باز می دارند.

بحث سوم: روش شافعی رحمته در زمینه اثبات وجود خدا

شافعی رحمته یکی از امامان سلف صالح و یکی از راد مردانی که در مقابل علم کلام قد علم کرده، به شمار می آید. امام در این مورد روش سلف را پیموده که بر گرفته از قرآن و سنت است، اگر در این مورد از او پرسش به عمل می آوردند به آیات گذشته استدلال می فرمودند. ابو نعیم با سند خودش مناظره امام و بشر مریسی در حضور هارون رشید^۱ را اینگونه نقل می کند:

« بشر گفت: به من بگو چه دلیلی بر وجود خدا واحد دارید؟

امام فرمود: ای بشر از علم اهل سنت چه می دانید تا با زبان و ادبیات اهل علم به تو سخن بگویم؟ چون مجبورم به فراخور حال و به اندازه ی علمت پاسخ بدهم، دلیل بر خدا، تنها از خودش آورده می شود و هر دلیلی به سوی او بر می گردد، اختلاف اصوات و صور هر چند از یک اصل هستند، دلیل بر وحدت او است.^۲

همچنین عدم تناقض در همه اشیاء برای همیشه^۳ و چهار آتش روشن در یک بدن که با ترکیب هر چهار تا شخصیت آدم درست می شود دال بر وحدانیت او هستند.^۱

^۱ ابو نعیم در الحلیه ۸۳/۹ و بیهقی در المناقب ۳۹۹/۱

^۲ یعنی ادات صدا و کلام در انسان از زبان و دو لب و حلق و حنجره و تارهای صوتی و توانای که برای پرت هوا تشکیل شده در هر انسانی مثل هم هستند با این وجود اختلاف فراوانی در آن دیده می شود حتی میان پدر و پسر اختلاف وجود دارد. پزشکان در این دوران می گویند: اختلاف صوت مانند اختلاف سر انگشتان است، پس چه کسی جز خداوند منان این همه صداها و این تفاوت دقیق و شگفت انگیز را ایجاد کرده است.

و اختلاف صور به این معنی است که آفرینش آدم از خاک بوده و فرزندان او از نطفه، و با این حال ما تشابهی میان آنها در این دنیا نمی بینیم هر چند که فرزندان از یک پدر و مادر باشند.

خداوند در سوره روم به این اصل اشاره می فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْلَفَ الْأَسْبَابَ وَالْوُجُوهُ﴾^۳ و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماسست قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه هایی است

^۳ یعنی انسان با وجود این همه تغییر و تبدیل از حالی به حال دیگر، ابتداء نطفه بود سپس به علقه تبدیل شد و بعد از تغییرات فراوان به بچه ای مبدل گشت سپس جوان و بعد از آن پا به پیری می گذارد و در زندگی دچار انواع بیماری و

و چهار طبیعت مختلف و متضاد و چند شکل در جنبندگان که با هماهنگی هم، زندگی حیوان را منظم می کنند، دال بر وحدانیت پروردگار است.^۲
خداوند می فرماید:

سلامتی و چاقی و لاغری و غیره می شود، با این همه تغییر انسان همان است در صوت و صورت تغییری نمی کند. مناقب رازی ۱۰۹

۱. آتش اول: حرارتی است که هنگام قضاء شهوت بر انسان تأثیر می گذارد.
آتش دوم: حرارت غضب که هنگام خشم زبانه می کشد.
آتش سوم: آتشی که هنگام غذا خوردن روشن می شود و غذا را هضم می کند.
آتش چهارم: آتش غریزه است که در قلب ایجاد می شود و بر زندگی تأثیر فراوانی دارد.
این چهار نوع آتش است که ماهیت آنها با هم مختلف است و در یک بدن جمع می شوند و بر صفات و طبیعت مخصوص خود باقی می مانند. همه آنها در بدن انسان مخفی هستند و تا وقت لازم ظهور نمی کنند. سپس همه آنها با وجود اختلاف و تباین برای ایجاد مصلحت انسان و سلامت جسد هماهنگ عمل می کنند. مناقب بیهقی ۱۴۰۰ و مناقب رازی ۱۰۹.
۲. حیوانات از چهار عنصر خاک و آب و هوا و آتش درست شده اند. هر کدام از اینها ضد و معایر هم هستند جمع آنها در یک بدن نیازمند قدرت و چیرگی فراوانی هستند. رازی ۱۱۱.
بیهقی می گوید: خداوند در قرآن تبدیل نفس از حالتی به حالت دیگر بیان کرده تا بر سازنده و مبدلش استدلال کند. سوره نوح آیه ۱۴: ﴿ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿۱۳﴾ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿۱۴﴾ شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید. و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است

و در آیه مؤمنون آیه ۱۲ تا ۱۵: ﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿۱۲﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أُنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿۱۴﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾ المؤمنون: ۱۲ - ۱۵
ترجمه: و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛ سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم؛ سپس نطفه را بصورت علقه [خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشانیدیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! سپس شما بعد از آن می میرید.

انسان اگر به خود فکر کند می بیند خلقت تدبیر شده ای دارد و به صورت های گوناگون در می آید ... متوجه می شود که خودش از نقص به کمال حرکت نکرده چون نمی تواند در خودش چیزی ایجاد کند یعنی به عقل خود رشد دهد یا اعضای به خود بیفزاید پس نتیجه می گیریم که انسان ضعیف است خودش نمی تواند چنین کاری انجام دهد بلکه باید سازنده و مبدلی وجود داشته باشد. الاعتقاد ۴۲ و ۴۳

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ

وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ البقرة: ۱۶۴ ترجمه: راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده‌ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می‌اندیشند واقعا نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد. همه اینها دال بر وحدانیت و بدون انبازی خداوند هستند.

ابن عساکر با سندش از مزنی روایت می‌کند که گفته: وقتی شافعی رحمته به مصر آمد، در حالی که شافعی رحمته در مسجد نشسته بود، با خودم گفتم: اگر فردی باشد که مشکلاتم را در مورد توحید بر طرف کند به سویش می‌رفتم. سپس در مقابل امام زانو زدم و به او گفتم: در مورد توحید با خودم نجوا می‌کردم، که فردی از تو دانا تر را نمی‌شناسم، در مورد توحید چه می‌گویی؟

امام نگران شد و فرمود: می‌دانید کجا هستی؟

گفتم: من در مسجد فسطاط مصر پیش محمد بن ادریس شافعی رحمته نشسته‌ام.

فرمود: وای به حالت تو، نمی‌دانید تو در لجنزار (تاران) در دریا قلزم که فرعون در آن غرق شد گیر افتاده اید.^۱

سپس گفت: بگو آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان دستور داده؟
گفتم: نه.

فرمود: اصحاب در مورد آن سخن گفته‌اند؟
گفتم: نه.

فرمود: آیا می‌دانید در آسمان چند ستاره وجود دارد؟
گفتم: نه.

فرمود: کدام یک از ستارگان آسمان را دیده‌اید و جنس طلوع و غروبش را می‌شناسید؟
گفتم: نه.

^۱. کنیف ترین جای دریا قلزم است

فرمود: آنچه تو می بینی جزء کوچکی است از مخلوقات خداوند، تو آنها را نمی شناسی، پس چگونه در مورد خالقش می خواهی بحث کنی و انتظار داری آنرا درک کنی.

مزنی می گوید: سپس امام در مورد مسئله ی وضو از من پرسید، من در جواب، آن مسئله را به چهار بخش تقسیم کردم ولی اشتباه کردم و هیچ کدام را درست جواب ندادم. سپس به من گفت: تو در چیزی که هر روز پنج دفعه بدان نیاز داری اشتباه می کنی و علم آنها کرده اید و در مورد خالق تکلف به خرج می دهید، اگر چنین چیزی به قلبت خطور کرد به سوی خدا برگرد و آیه ۱۶۳ و ۱۶۴ سوره بقره را زمزمه کن:

﴿وَاللَّهُ كَرِيمٌ ۝ وَحَدِّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۝ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ أَلْوَانِهَا وَالنَّهَارِ وَاللَّيْلِ وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ وَالْحَبِّ وَالْمَاءِ وَالْمَاءِ فَآخِصًا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝﴾ (۱۶۴)

ترجمه: و خدای شما، خداوند یگانه‌ای است، که غیر از او معبودی نیست! اوست بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص است) در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند!

با آفریده ها بر آفریننده استدلال کن و از این تکلفات کلامی که عقلت به آنها نمی رسد دوری گزین گفتم: نابود شوم اگر دفعه ای دیگر به آن فکر کنم.^۱

بیهقی می افزاید: امام فرمود: اگر انسان به همه زیانها مبتلا شود بهتر از این است که به علم کلام رو آورد.

بیهقی می گوید: تاران در بحر قلزم قرار دارد، می گویند: فرعون و قومش در آن مکان غرق شدند و نابود گشته اند.^۲

^۱. تبیین کذب المفتری ۳۴۲ و به السیر ۲۶/۱۰ تا ۳۲ نگاه کنید

^۲. المناقب ۴۵۸/۱

امام شافعی - رحمه الله - از علم کلام خیلی بدش می آمد و جدل با اهل کلام را هم دوست نمی داشت، وقتی مزنی در مورد مسئله ای که از اهل شرک و ملاحده به ارث برده شده بود پرسید خیلی نگران شد و او را به راه شرع هدایت کرد و راهنمای داد. چون در چنین مسائل خطر ناکی خیلی ها گمراه شدند و گروه زیادی از علماء در این مورد لغزش کردند، اما راه قرآن بهترین و آسان ترین و سالم ترین راه از خطاً و اشتباه است. بدین علت امام او را به این راه هدایت فرمود. و در نهایت خطاب به او می فرماید: با آفریده ها بر آفریننده استدلال کن و از این تکلفات کلامی که عقلت به آنها نمی رسید دوری گزین.

از امام شافعی - رحمه الله - روایت شده، فرموده: در راه غزه هفده نفر از زنداقه به استقبال آمدند، گفتند: چه دلیلی را بر اثبات وجود خدا دارید؟

گفتم: اگر دلیل کافی و شافی بیاورم ایمان خواهید آورد؟

گفتند: بله

گفتم: برگ توت یک طعم و یک رنگ و یک بو دارد، کرم ابریشم آنرا می خورد و به ابریشم تبدیل می کند و زنبور عسل آنرا به عسل مبدل می گرداند و گوسفند با خوردن آن فضولات بیرون می ریزد، در حالی که جنس و نوع توت یکی است، اگر سخن شما را بپذیریم باید از شکم هر کدام یک چیز بیرون می آمد چون توت یک جنس و حقیقت است باید حتماً به یک چیز هم مبدل گردد، نباید چیزهای متفاوت و حتی متضادی ایجاد شود، هر کس از این روش سر باز زند، از منقول خارج گشته و به بیابان و صحرا وارد شده، نگاه کن چگونه حالات تغییر می کنند پس چاره ای نداریم جز اینکه در مقابل سازنده توانا و چیره سر خم کنیم، خداوندی که گرداننده حالات و تغییر دهنده وضعیات است.

امام می فرماید: همه آنها گفتند: واقعاً عجیب ترین استدلال را ارائه دادید همه ایمان آوردند و بر ایمانشان استقامت نمودند.^۱

باز هم امام می فرماید: قلعه ی مستحکم و براقی (تخک مرغ) را دیدم که ظاهرش از نقره و داخلش از طلا ساخته شده بود و هیچ سوراخ و دریچه ای در آن وجود نداشت، دیوارهایش خیلی محکم بودند سپس دیوار را دیدم که شکاف برداشت و حیوان شنوا و بینا و آواز خوان از آن بیرون آمد، یقین پیدا کردم که این کار طبیعت نیست بلکه دست سازنده حکیمی پشت آن است. قلعه تخم و حیوان هم جوجه بود.^۲

^۱ . مفید العلوم قزوینی ۲۵

^۲ . مفید العلوم ۲۶ . نمونه این داستان از امام احمد هم روایت شده است به عقیده المسلمین بلیهی ۱۲۴/۱ نگاه کنید .

همیشه امام به این ابیات تمثل می آوردند:

ام کیف یجده الجاحد	فواعجباً کیف یعضی الاله
و تسکینه ابدأ شاهد	ولله فی کل تحریکة
تدل علی انه واحد	و فی کل شیء له آیه

شگفتا چگونه خدا نافرمانی می شود، یا چگونه او را آنکار می کنند در حالی که در هر تحرک و سکون همیشگی شاهدی بر خدا یافت می شود، در هر چیزی بر او نشانه و آیتی است که بر وحدانیت خدا دلالت می کند.

خلاصه: امام شافعی رحمته در این مورد روش سلف صالح را پذیرفته است و به شاگردانش هشدار می داد که از این روش هرگز خارج نشوند. می بینیم کلامش از هر بدعت و الفاظ مذمومی که اهل کلام آنها را به کار می بردند و کتاب ها را از آنها پر کرده اند مبرا و خالی است، این روش به اندازه ای بدیهی است که نیازمند استدلال و احتجاج نیست، هر کس که فطرتش فاسد شده و ما هم برای اثبات موضوع نیازمند استدلال باشیم قرآن ما را از پیروی اهل کلام و فلاسفه بی نیاز فرموده است، با این حال استدلال کلامی بعد از تلاش فروان، انسان را به هدف نمی رساند بلکه در نهایت از مذاهب گمراه و رد شده فلاسفه سر در می آورد.^۲

از خداوند منان طلب بخشش داریم.

^۱ . مناقب بیهقی ۱۰۹/۲

^۲ مجموع فتاوی ۲/۱ تا ۲۴

توحید اسماء و صفات

دارای یک مقدمه و سه بحث است:

- بحث اول: گزیده عقیده امام در اسماء و صفات
- بحث دوم: تفصیل عقیده امام در اسماء
- بحث سوم: تفصیل عقیده امام در صفات

مقدمه:

عقیده سلف در مورد اسماء و صفات:

روش اهل سنت و جماعت در باب اسماء و صفات خداوند چنین است که خدا را با همان صفاتی که خودش در وصف خود یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند بدون تأویل و کیفیت قرار دادن و تمثیل و تشبیه توصیف می کنند. بنا به آیه ۱۱ سوره شوری:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ الشوری: ۱۱ ترجمه: هیچ چیزی مانند او نیست و اوست

شنوای بینا.

ابو عثمان صابونی می گوید: یاران سنت - خداوند زندگانشان را حفظ و مردگانشان را رحمت کند - بر وحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهادت می دهند، خداوند را با همان صفاتی می شناسند که خود در وصف خود فرموده یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اخبار صحیح بدان اشاره نموده است، و همچنین چیزهای را برای خداوند منان ثابت می کنند که خودش در قرآن یا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم در سنت آنرا برای حق تعالی ثابت کرده است، هرگز قائل به تشبیه خداوند به مخلوقاتش نیستند، می گویند: خداوند آدم را با دست خودش آفریده همان طور که قرآن می فرماید:

﴿ قَالَ يَا بَلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴾^{۷۵} ص: ۷۵ فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جویانی.

کلام را از جایی خود منحرف نمی گردانند مثلاً دست را مانند معتزله - خداوند آنها نابود کند - بر نعمت یا قدرت حمل نمی کنند، یا مانند مشبه - خداوند آنها را رسوا کند - برای دست خدا کیفیت قائل نیستند، دست خدا را به دست مخلوقات تشبیه نمی نمایند.

خداوند اهل سنت را از تحریف و تبدیل و صورت دادن پناه داده بلکه تنها با شناختن و فهم کردن بر آنها نعمت ارزانی داده تا راه توحید و تنزیه را ببینند و قول به تعلیل و تشبیه را رها کنند و دنباله رو آیه

۱۱ سوره شوری باشند: ﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾^{۱۱} الشوری: ۱۱

در مورد تمام صفاتی که قرآن آنها را ذکر کرده و در اخبار صحیح روایت شده اند چنین عقیده ای داشتند. .. هیچ کدام از صفات را به صفات آفریده شده ها تشبیه نمی کردند، بلکه تمام سخن را به قول خدا و رسولش می رساندند بدون اینکه چیزی بیفزایند یا مطلبی بدان ضمیمه کنند یا برای آن کیفیتی قرار دهند یا به تشبیه و تمثیل رو آورند و از تحریف و تبدیل هم فرسنگها فاصله داشتند و هرگز مفاهیمی که در لغت عرب از لفظ فهمیده می شود بر نمی داشتند و آنرا تأویل نمی کردند بلکه لفظ را بر ظاهر حمل می کردند.^۱

ابن تیمیه رحمته می فرماید:

مذهب سلف این است که خداوند را همان گونه توصیف می کنند که خود در قرآن توصیف فرموده یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سنت از آن خبر داده است، هرگز به تحریف و تأویل و تعطیل و تمثیل رو نمی آوردند. روشن است توصیفات خداوند حقیقت دارند و از لغز و معما و غیره بدور هستند، بلکه مخاطب کلام را همانند هدف متکلم فهم می کند مخصوصاً اگر متکلم در بیان و دلالت و راهنمای از همه دانا تر و فصیح تر باشد، او خداوندی است که نه در صفات نه در افعال به هیچ کدام از مخلوقاتش نمی ماند، همانگونه که یقین داریم خداوند دارای صفات و افعال است یقین هم داریم که خداوند در ذات خود صفات حقیقی

۱. عقیده اصحاب الحدیث ۱۰۶

دارد و هیچ کس و چیزی مثل او نیست و هر چیزی که موجب نقص و حدود خداوند باشد از آن منزّه است، خداوند شایسته کمالی است که بعد از آن کمالی نیست.^۱

ابن کثیر می فرماید: در مورد آیه ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ الأعراف: ۵۴ دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که در اینجا مجال بسط و تفصیل آنها نیست، تنها به این اشاره می‌کنم که در این مورد روش سلف صالح مانند مالک و اوزاعی و ثوری و لیث و ابی سعد و شافعی و احمد و اسحاق بن راهویه و دیگر ائمه از گذشته تا حال چنان بوده، که عبارت است از واگذاری آن به همان گونه که ثابت شده است، بدور از بیان چگونگی آن، و بدور از تشبیه کردن و تعطیل نمودن و بیان کیفیت آن، آنطور که در ذهن مشبهین خطور می‌کند، چرا که این امور در مورد خداوند شایسته نیست و خداوند مثل و مانندی ندارد و به چیزی تشبیه نمی‌شود، خداوند شنوا و بینا است به همان طور که از ائمه ثابت شده است.

یکی از ائمه به نام نعیم بن حماد استاد بخاری فرموده: کسی که خدا را به مخلوقات تشبیه کند یا منکر صفات باشد کفر ورزیده است، در اوصافی که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله بیان نموده اند تشبیهی دیده نمی‌شود. هر کس خدا را بر اساس همان صفاتی که در قرآن و سنت صحیح وجود دارد توصیف نماید و نقص و ضعف را از خدا نفی کند روش هدایت یافته گان را پیموده است.^۲

این خلاصه عقیده سلف صالح بود در مورد اسماء و صفات، اما روشی که در اثبات و نفی پیموده اند بنا بر قرآن و سنت است که در باب گذشته آنرا بیان کردیم.^۳

بحث اول: چکیده ی عقیده امام:

امام شافعی - رحمه الله - یکی از سلف صالح این امت به شمار می‌آید و در این مورد راه آنها را پیموده است حتی با مخالفین مناظره داشته و علیه آنها جحت اقامه کرده و از او ثابت شده که بعضی از مخالفان فکری خود را که از روش سلف صالح پیروی نکرده اند تکفیر فرموده، دلیل بر تمسک امام به روش سلف این است که در تمام کتاب های ایشان خداوند را با همان صفاتی توصیف می‌کند که در قرآن و سنت

^۱ مجموع الفتاوی ۲۶/۵

^۲ . آیه ۵۴ سوره اعراف . سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت

^۳ . تفسیر ابن کثیر ۲۲۰/۲

^۴ . برای شناختن روش سلف صالح در مورد صفات به کتاب دراسات فی الاسماء و الصفات محمد امین شنتیطی مراجعه فرماید .

صحیح روایت شده اند بدون اینکه در مورد یکی از آنها راه تکلیف یا تمثیل یا تعطیل یا تشبیه را پیموده باشد.

از ابن تیمیه در مورد دو مردی که در مورد صفات بحث می کردند پرسش به عمل آوردند، قضیه از این قرار بود: یکی می گفت: هر کس بگوید خدا در آسمان است گمراه است و دیگری می گفت: خداوند در مکانی منحصر نمی شود، در حالی که هر دو شافعی مذهب بودند؛ از ابن تیمیه پرسیدند عقیده ی امام شافعی - رحمه الله - در این مورد چیست و حقیقت کدام است ؟

امام فرمود: عقیده امام شافعی رحمته مانند سلف صالح امت همچون مالک و ثوری و اوزاعی و ابن مبارک و احمد بن حنبل و اسحاق و فضیل بن عیاض و ابی سلیمان دارانی و سهل بن عبدالله تستری و دیگران بود، چون بین امام شافعی - رحمه الله - و این ائمه در اصول دین اختلافی وجود نداشت.

همچنین ابو حنیفه روش اینها را برگزیده و اعتقاد همه اینها از اعتقاد اصحاب و تابعین سرچشمه گرفته بود و لب عقیده اصحاب در این خلاصه می شود که منطوق قرآن و سنت را بپذیرفته اند.

امام شافعی - رحمه الله - در ابتداء مقدمه الرساله می فرماید: سپاس خداوندی که دارای همان صفاتی است که خود بیان فرموده و بالاتر از توصیف مخلوقات است.^۱

امام رحمته بیان فرموده که خداوند با همان صفاتی متصف می شود که در قرآن ذکر شده یا بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم جاری گشته.^۲

از این نص و نصوص دیگر به مذهب امام پی می بریم و همچنین متوجه می شویم که مذهبش از بدعت و گمراهیهای اهل کلام که در کتابه هایشان ذکر شده و آنرا دین می دانند سالم است، همانطور که ابو یعلی با سندش از یونس بن عبدالاعلی مصری نقل کرده که گفته: از امام ابا عبدالله محمد بن ادریس شافعی - رحمه الله - شنیدم وقتی که در مورد صفات از او پرسیدند می فرمود: خداوند دارای اسماء و صفاتی است که در قرآن آمده اند یا سنت مطهر از آن خبر داده اند، هر کس که بر او اقامه جحت شده باشد نمی

^۱ . امام می فرماید: ستایش خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکیها و روشنایی را پدید آورد با این همه کسانی که کفر ورزیده اند [غیر او را] با پروردگار خود برابر می کنند .

سپاس پروردگاری شکر نعمت هایش تنها با نعمتی از سوی خودش به جا آورده می شود . برای شکر نعمت گذشته باید نعمت دیگری ایجاد شود تا با نعمت تازه نعمت گذشته را سپاس گوید ، هرگز توصیف کنندگان به حقیقت عظمت خداوند دست پیدا نمی کنند ، دارای همان صفاتی است که خود بیان فرموده و بالاتر از توصیف مخلوقات است.

^۲ . مجموع فتاوی ۲۵۶/۵

تواند اسماء ذکر شده در قرآن و سنت را رد کند، اگر بعد از اقامه جحت مرتکب چنین کاری شد از دائره اسلام بدر می رود. اما اگر قبل از اقامه جحت باشد به خاطر جهل و نادانی معذور است چون اسماء با عقل و تفکر قابل درک نیستند. ... یعنی اسمائی که در قرآن بیان شده اند یا در سنت بدانها خبر داده شده به دام عقل و تفکر انسانی در نمی آیند و انسان با عقل نمی تواند به آنها پی برد، در نتیجه هیچ کس قبل از اقامه جحت و خبر دار نشدن تکفیر نمی شود، اما اگر در خبری وارد شد که در حکم مشاهده بود بر شنونده واجب است بدان تسلیم شود و به صحتش شهادت بدهد هم‌منطور که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده و شنیده باشد، اما این صفات برای خدا ثابت می گردد و تشبیه نفی می شود همانطور که خداوند می فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ الشوری: ۱۱

بیهقی با سندش از سعید بن اسد روایت کرده، ابن اسد به شافعی رحمته گفت: در مورد حدیث رؤیت چه می فرماید؟

فرمود: ای ابن اسد، در مورد من اینگونه قضاوت کن، زنده باشم یا مرده، هر حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحت رسیده باشد من بدان فتوا می دهم هر چند آنرا هم ندیده باشم.^۱
ابن کثیر می فرماید: از ربیع و چند نفر از یاران شافعی - رحمه الله - روایت شده که امام هنگام خواندن آیات یا احادیث صفات بدون صورت دادن و تعطیل و تشبیه کردن و تحریف از روش سلف صالح آنرا می پذیرفت.^۲

از امام محمد بن شهاب زهری و مکحول در مورد تفسیر آیات صفات سؤال شد؟ فرمودند: هم‌گونه که ذکر شده اند.

نمونه این کلام از مالک و لیث و ثوری روایت شده اند.^۳

در بیانات گذشته مذهب امام شافعی رحمته در مورد اسماء روشن شد، می توان آنرا در چند قواعد ذیل خلاصه نمود:

^۱ الاعتقاد ۱۳۱ و المناقب ۴۲۱/۱

^۲ . البداية و النهاية ۱۰ / ۲۶۵

^۳ . به شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة نگاه کنید ۳/۴۳۱

۱- هر صفتی که قرآن بدان نطق کرده یا سنت صحیح دال بر آن هستند بدون تشبیه و تعطیل همینطور که در آیه: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ الشوری: ۱۱ بیان شده برای خداوند ثابت می شود.

۲- تشبیه به مخلوقات از خدا نفی می شود و حقیقت صفات ثابت می گردد.

۳- در مجالی که عقل حق کاویدن ندارد فرو نمی رویم و از درک کیفیت آنها قطع امید می کنیم همانگونه که ابن ابی حاتم با سندش از ابی اسحاق بن محمد روایت کرده که از شافعی - رحمه الله - شنیده که فرموده: عقل هم مانند چشم دارای حد و مرزی است تا سر مرز خود می تواند حرکت کند.

بحث دوم: عقیده امام در مورد اسماء

اهل سنت و جماعت اتفاق دارند که خداوند دارای صفاتی است که خودش را بدان نام نهاده است و بنا بر آیه ۱۸۰ سوره اعراف همه اسماء خدا حسنی هستند:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ الأعراف: ۱۸۰ برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید.

ابن قیم می فرماید: اسماء خداوند دال بر صفات کمال ایشان هستند که هر کدام از آنها از صفاتی درست شده اند، بدین علت به حسنی معروف هستند چون اگر الفاظ بدون معنی باشند حسنی نیستند و بر مدح و کمال دلالت نمی کنند.

دوباره می فرماید: همانطور که اسمی از اسماء خدا و صفتی که از آن درست شده به دلالت مطابقه دال بر ذات هستند، با دو دلالت التزام و تضمن دیگر هم بر چیزهای دیگر دلالت می کنند یعنی با دلالت تضمن بر همان صفت دلالت می کند و با دلالت التزام بر صفت دیگر مثلاً صفت سمیع با دلالت مطابقه تنها بر ذات خدا دلالت می کند و با دلالت تضمن بر صفت سمع و با دلالت التزام بر صفت حیات دلالت می کند چون شنوای بدون حیات وجود ندارد. صفات دیگر خداوند هم بر همین منوال هستند.^۱

بدین علت خداوند به ما فرمان داده که با این اسماء دعا کنیم و از خدا چیزی بخواهیم و به ما هشدار داده که با اسماء از دلالت اسماء منحرف و روگردان نشویم.

^۱ . تهذیب مدارج السالکین ۳۷

انواع منحرف شدن و کجروی در مورد حقوق اسماء:

۱- منکر شدن از چیزی اسماء یا دلالت یا احکامش، مانند اهل تعطیل از جهمیبه که منکر بعضی از دلالت اسماء شدند.

۲- معنا کردن آنها را به گونه ای که به مشابه صفات مخلوقین باشد، همانطور که اهل تشبیه دچار آن شده اند، چون معنی تشبیه باطل است و نصوص آنرا نمی پذیرند بلکه نصوص دلالت بر بطلان آن می کنند، قرار دادن چنین معنی برای اسماء خدا رو گردانیدن از اسماء است.

۳- متصف کردن خداوند به اسماء و صفاتی که خداوند برای خود نپذیرفته است مانند مسیحیان که خدا را (پدر) نامیده اند یا فلاسفه کلمه (علة العلیل) را بر خدا اطلاق می کنند، چون اسماء خدا توفیقی هستند و نمی توان از این دایره بیرون رفت بیرون رفتن از آن مساوی است با روگردانیدن از واجبات اسماء.

۴- اشتقاق نمودن اسماء معبوداتی دیگر از اسماء خداوند، مانند مشرکین که به بت های خود را لات و عزی و غیره می خواندند و معتقد بودن این نامها از اسماء خداوند گرفته شده^۱.

اسماء خداوند محصور به عدد معینی نیستند همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث مشهورش می فرماید: «أسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک أو انزله فی کتابک أو علمته احداً من خلقک أو استأثرت به فی غلم الغیب عندک»^۲ (خداوندا با هر اسمی که خودت بر خود گذاشته اید یا در قرآن نازل فرموده اید یا به کسی از مخلوقاتت یاد داده اید یا هر اسمی که علمش را در غیب به خودت اختصاص داده اید از تو می خواهیم)

اما حدیث «ان لله تسعة و تسعين اسماً مائة الا واحداً من احصاها دخل الجنة» (خداوند دارای نود و نو اسم است هر کس در مقابل همه آنها موضع گیری شایسته داشته باشد، وارد بهشت می شود)

بر حصر اسماء دلالت نمی کند چون اگر هدفش حصر می بود، باید عبارت اینگونه اداء می شود «ان اسماء الله تعالی تسعة و تسعون من.....»

^۱ تیسیر العزیز الحمید ۶۴۵ و القواعد المثلی ۱۶

^۲ احمد در مسند ۶۴۵/۱ و حاکم در مستدرک ۵۰۹/۱ آنرا روایت کرده اند. سندش صحیح است به الفتح الربانی ۲۶۲/۱۴ نگاه کنید.

پس معنی حدیث چنین است: هر کس این مقدار نام را حفظ کند و موضع گیری مناسبی در مقابل آنها داشته باشد، وارد بهشت می شود، نمونه این کلام مانند این جمله عربی است، من صد تومان دارم آنها را برای صدقه نگه داشته ام. از این جمله چنین چیزی فهمیده نمی شود که من هیچ پول دیگری ندارم. احصاؤها: یعنی آنها را خوب حفظ و فهم کند و به مقتضای آنها خداوند را عبادت نماید.^۱

در احادیث دیگر این اسماء معین شده است مثلاً در حدیث ابو هریره که ترمذی آنرا روایت کرده آمده، ترمذی می فرماید: ابراهیم بن یعقوب از صفوان بن صالح از ولید بن مسلم از شعیب بن ابی حمزه از ابی زناد از اعرج از ابی هریره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده « ان لله تسعة و تسعين اسماً مائة غير واحد من احصاها دخل الجنة. وهو الله الذي لا إله إلا هو الرحمن الرحيم الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الخالق البارئ المصور الغفار القهار الوهاب الرزاق الفتاح العليم القابض الباسط الخافض الرافع المعز المذل السميع البصير الحكم العدل اللطيف الخبير الحليم العظيم الغفور الشكور العلي الكبير الحفيظ المقيت الحسيب الجليل الكريم الرقيب المجيب الواسع الحكيم الودود المجيد الباعث الشهيد الحق الوكيل القوي المتين الولي الحميد المحصي المبدئ المعيد المحيي المميت الحي القيوم الواجد الماجد الواحد الصمد القادر المقدر المقدم المؤخر الأول الآخر الظاهر الباطن الوالي المتعالي البر التواب المنتقم العفو الرؤوف مالك الملك ذو الجلال والإكرام المقسط الجامع الغني المغني المانع الضار النافع النور الهادي البديع الباقي الوارث الرشيد الصبور»^۲

^۱ . قواعد المثلی ۱۳ و ۱۴

^۲ . ترمذی باب دعوات ۱۹۳/۵ شماره ۳۵۷۴ و ابن حبان الموارد شماره ۲۳۸۴ و خطابی الدعاء ۹۸ و حاکم مستدرک ۱۶/۱ و بیهقی اسماء و صفات ۵ و بغوی در شرح السنة ۳۲/۵ حدیث را روایت کرده اند .

ترمذی بعد از ذکر حدیث می فرماید: حدیث غریب است چند نفر از صفوان آنرا روایت کرده اند ما تنها از راه صفوان بن صالح آنرا می شناسیم که ایشان ثقة هستند و همچنین چند نفر آنرا از ابی هریره روایت کرده اند ، ولی تنها در این حدیث همه اسماء ذکر شده اند و آدم بن ابی ایاس این حدیث را با سندی دیگر از ابی هریره روایت کرده است و اسماء را هم ذکر کرده اما سندش صحیح نیست و حاکم در مورد آن حدیث گفته : در صحیحین با سند صحیحی روایت شده است اما اسماء در آن ذکر نشده است و غلت ضعف حدیث این است که ولید بن مسلم تنها حدیث را با این شکل روایت کرده است ولی هیچ کدام از روایان دیگر حدیث را با ذکر اسماء نقل نکرده اند .

اما چنین چیزی علت نیست چون هیچ کدام از ائمه در مورد حافظ تر و داناتر بودن او از ابی یمان و بشر بن شعیب و علی بن عیاش اختلاف ندارند که حدیث را بدون ذکر اسماء روایت کرده اند و دلیل دیگر برای تقویت حدیث ، روایت ابو عمران موسی بن ایوب نصیبی است همانطور که حاکم در مستدرک ۱۶/۱ و بیهقی ص ۵ آنرا نقل کرده اند .

بحث اسم و مسمی:

ابن تیمیه - رحمه الله - می فرماید: فصلی در مورد اسم و مسمی، آیا اسم و مسمی یکی هستند؟ یا دو مقوله جدا از هم اند؟ یا اصلاً گفته نمی شود آیا اسم و مسمی از هم جدا هستند یا نه؟

ابن حجر می فرماید: موسی بن ایوب نصیبی راست گو است العاشر التقریب شماره ۶۹۴۷. و ابن ماجه در شماره ۳۸۶۱ حدیث را از طریق موسی بن عقبه از اعرج از ابی هریره روایت کرده ولی در سندش عبدالملک بن محمد صنعانی وجود دارد که ابن حجر در مورد او می گوید: ضعیف الحدیث است التقریب شماره ۴۲۱۱. بدین علت بوصیری در مصباح الزجاجة ۱۴۸/۴ حدیث را تعلیل کرده. البته طریق دیگری از ابن سیرین از ابی هریره برای حدیث وجود دارد.

خطابی در باب دعاء ۹۸ و حاکم در مستدرک ۱۷/۱ از همان طریق حدیث را روایت کرده است و بیهقی در الاسماء و الصفات ص ۷ از طریق عبدالعزیز بن حصین بن ترجمان حدیث را نقل کرده است، حاکم او را ثقه می داند ولی ذهبی او تضعیف کرده است.

بخاری می فرماید: قوی نیست، یحیی و ابن عدی او را تضعیف کرده اند التاریخ الكبير ۳۰/۶ و الكامل فی الضعفاء ۵/۱۹۲۴.

در گذشته حدیث را تخریح کردیم و بیان کردیم که اصلش در صحیحین روایت شده است. ابن حجر تمام طرق حدیث را بررسی کرده سپس می گوید: علماء در ترتیب اسماء اختلاف دارند، آیا ترتیب مرفوع است یا مدرج. بعضی بنا به جواز تسمیه خداوند به اسمائی که در قرآن وجود ندارد دیدگاه اول را ترجیح داده اند و گروهی بنا به توقیفی بودن اسماء قائل به نظریه دوم هستند چون بیشتر روایات بدون اسماء نقل شده اند. عبدالعزیز نجشی این دیدگاه را از بسیاری از علماء نقل می کند..... سپس علت ترک شیخین را چنین بیان می کند: که علتش تنهایی ولید نیست بلکه اختلاف و اضطراب و احتمال تدلیس و ادراج در حدیث است، فتح الباری ۲۱۵/۱۱، به اسماء و صفات بیهقی ص ۸ و تفسیر ابن کثیر ۵۱۶/۳ نگاه کنید.

ابن تیمیه می فرماید: با اتفاق اهل حدیث تعیین اسماء حق پیامبر ﷺ نیست. مجموع فتاوی ۳۸۲/۶. بیشتر نظریه ابن تیمیه علماء دیدگاه بیشتر علماء است بدین علت علماء در مورد تعیین و عدم آن اختلاف دارند ولید بن مسلم و دیگران قائل به تعیین هستند و بعضی هم مخالفت کرده اند و این اختلاف به ثبوت و عدم آن از حضرت ﷺ بر می گردد.

مردم در این مورد با هم اختلاف فراوانی دارند، نزاع بین آنها بعد از امام احمد و غیره شهرت پیدا کرده، میان اهل سنت امام احمد و مخالفانش مطرح هستند، و همچنین رد و انکار جهیمیه که می گفتند: اسماء خدا مخلوق هستند، میدان بحث را به خود اختصاص داده اند.

جهیمیه می گفتند: اسم غیر مسمی است. اَسْمَاءُ خداوند غیر ذاتش می باشد، و هر چه غیر خدا باشد آفریده شده است پس اسماء خدا مخلوق هستند.

این گروه همان افرادی هستند که سلف صالح به چنگ آنها رفتند و سخت بر آنها تازیدند، چون اَسْمَاءُ خدا زیر مجموعه کلام خدا هستند و کلام خدا غیر مخلوق است، خداوند متکلم است و در قرآن این صفت را برای خدا ثابت فرموده و خودش را به آنها نام گذاری کرده است.

جهیمیه می گویند: اَسْمَاءُ و کلام خدا هر دو مخلوق هستند و خداوند هرگز کلامی که قائم به ذات خود باشد نفرموده و خودش را متکلم نامیده بلکه تنها مخالفان می گویند: خداوند سخن فرموده و خودش را با این اَسْمَاءُ نامیده است اما چنین نیست، تنها بدین معنی است که کلام را در مخلوقات خودش ایجاد کرده نه اینکه کلامی قائم به ذات خود فرموده است. بحث و بررسی در مورد اَسْمَاءُ خداوند از مقوله کلامش می باشد یعنی بحث اَسْمَاءُ خدا و بحث کلام خدا از یک مقوله و بابت هستند. . . .

هدف این است که فرزندان اهل سنت یک صدا مخلوق بودن اَسْمَاءُ خدا را انکار کرده اند و افرادی که می گویند: هدف آنها از اینکه می گویند: اسم غیر مسمی، اعلام همین عقیده است.

هیچ کدام از بزرگان سلف نفرموده اند که اسم عین مسمی است بلکه منسوبین به اهل سنت بعد از سلف صالح چنین تعبیری را به کار برده اند و از نقد و حمله ی راد مردان اهل سنت مصون نمانده اند.

وبعضی از بزرگان هم اثباتاً و نفیاً در این مورد چیزی نگفته اند چون هر دو تعبیر را بدعت به شمار می آوردند.^۱

در جایی دیگر می فرماید: وقتی طلب کننده می گوید: ای خداوندا ای مهربان هدفش مسمی است پس فراخواندن اسم دقیقاً فراخواندن مسمی است، کلام بعضی از اهل سنت که می فرمایند: اسم، مسمی است اشاره به این اصل می باشد، یعنی می خواستند اعلام کنند اگر چیزی از اسم طلبیده شود هدف مسمی است نه لفظ اسم، هرگاه نماز خوان می گوید: الله اکبر، نام خدا را بر زبان آورده و هدفش ذات پروردگار است نه لفظ الله اکبر که در خارج و در عالم واقع تلفظ می شود چون غلط و بی ارزش بودن چنین عقیده

^۱مجموع الفتاوی ۱۸۵/۶

ای خیلی بدیهی است، اگر چنین عقیده ای حقیقت می داشت باید انسان هنگام تلفظ کردن آتش دهانش می سوخت.^۱

ابن ابی العز حنفی رحمته می فرماید: بسیاری از مردم در جمله اسم عین مسمی است دچار اشتباه و لغزش شده اند، چون لفظ اسم بعضی مواقع بر مسمی اطلاق می گردد و در حالات دیگر بر لفظ اسم استعمال می شود مثلاً اگر گفته شود: الله اکبر یا سمع الله لمن حمده و یا نمونه اینها هدف نفس مسمی است و هرگاه گفته شود: الله یا الرحمان اسم عربی هستند منظور لفظ الله یا رحمان است نه مسمی آن.

گفته نمی شود اسم غیر مسمی است چون لفظ غیر، ابهام برانگیز است، بدین گونه اگر هدف متکلم این باشد که لفظ اسم، غیر از معنی است سخنی روا و حق رانده است اما اگر منظورش این باشد خداوند در ابتداء بدون اسم بود و بعد از آن برای خود اسم آفریده یا مردم او را به أسماء مخلوقات خود نام نهادند، از بزرگ ترین گمراهی و الحاد در أسماء خدا بشمار می آید.^۲

بدین علت شدت و تندی بر افرادی که گمان می کنند اسم غیر مسمی است از امام شافعی رحمته روایت شده، و حتی چنین افرادی را به زنادقه ملقب فرموده است، بیهقی با سندش از امام رحمته روایت می کند که فرموده: هرگاه شنیدی مردی می گوید: اسم غیر مسمی است بر او شهادت بده که به کیش زندیق در آمده.^۳

چون این کلام نزد افرادی که معتقد به مخلوق بودن قرآن بودند رواج داشت و خیلی آنرا بر زبان می آوردند.... ابن تیمیه در مورد اسم و مسمی خیلی توضیح داده است هر کس خواهان اطلاعات بیشتر است می تواند بدان مراجعه فرماید.^۴

بیهقی با سندش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که امام شافعی رحمته فرموده: هر کس به اسم الله یا اسمی از أسماء خدا سوگند یاد کند و آنرا بشکند باید کفاره بپردازد و هر کس به غیر خدا مانند کعبه یا انسانی یا پدرش یا چیزی دیگر سوگند بخورد و آنرا بشکند کفاره لازم نیست و هر سوگندی که به غیر خدا خورده شود کراهت دارد و در حدیث از آن نهی شده است پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: الا ان الله ینهاکم ان

۱. مجموع فتاوی ۳۲۳/۱۶

۲. شرح العقیده الطحاویه ۱۲۷

۳. مناقب بیهقی ۴۰۵/۱۰ و طبقات سبکی ۱۷۴/۲

۴. مجموع فتاوی ۱۸۵/۶ و معارج القبول ۷۸/۱

تَحْلِفُوا بِأَبَائِكُمْ مِنْ كَانِ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمِتَ (خداوند شما را از سوگند خوردن به پدران خود، نهی کرده، پس هر کسی که سوگند می خورد باید به خدا سوگند بخورد یا ساکت شود)^۱

بیهقی می فرماید: امام شافعی - رحمه الله - سوگند خوردن به اسمی از اسماء را مانند سوگند خوردن به الله تلقی می نماید، اما برای سوگند خوردن به غیر خدا کفاره قائل نیست. یعنی امام بیان می کند نمی توان بگوید: اسماء و صفات غیر خدا هستند چون وقتی حکم غیر بر چیزی اطلاق می شود که آفریده شده باشد.^۲

دوباره بیهقی با سندش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که گفته: از امام شافعی - رحمه الله - شنیدم که می فرمود: هر کس به اسمی از اسماء خدا سوگند یاد کند باید کفاره بپردازد چون اسماء خدا مخلوق نیستند، اما اگر به کعبه یا خانه خدا سوگند یاد کند کفاره لازم نیست.^۳

امام بیهقی روایات فراوانی در این مورد از امام شافعی - رحمه الله - نقل می کند که مجال ذکر همه آنها در این مختصر نیست.^۴

بنابراین دیدگاه امام شافعی - رحمه الله - در این راستا روشن شد و موافقت امام با سلف صالح و هجوم کردن ایشان به مخالفان از اهل بدعت و گمراهی به اثبات رسید.

آیا طبیعت اسمی از اسماء خداوند است؟

بیهقی با سندش از امام شافعی - رحمه الله - نقل کرده که امام در مورد آیه ۲۴ سوره جاثیه:

﴿ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

﴿ ۲۴ ﴾ ترجمه: و گفتند غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست می میریم و زنده می شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند و [لی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی سپرند.

و حدیث رسول اکرم ﷺ « لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر » (به زمان ناسزا نگوید چون زمان خدا است)

فرموده: معنی حدیث چنین است، عرب عادت داشتند که طبیعت را ذم می کردند و هنگام سرازیر شدن بلا و مصیبت مانند مرگ و تخریب و نابودی مال و غیره طبیعت را ناسزا می گفتند و همچنین شب و روز

^۱ مناقب بیهقی ۴۰۳/۱ و امام بخاری ۲۴۴۹/۶ و مسلم ۱۲۶۱/۳ حدیث را روایت فرموده اند.

^۲ مناقب بیهقی ۴۰۴/۱

^۳ همان مصدر ۴۰۵/۱ و الام ۲۹۹/۵

^۴ مناقب بیهقی ۴۰۳/۱۰ و الام ۵۶۷

را مورد آماج دشنامهای خود قرار می دادند، می گفتند: ضربه های طبیعت یا طبیعت آنها را نابود کرد، رخدادها را به شب و روز نسبت می دادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به طبیعت ناسزا نگوید چون همه کارها را خدا انجام می دهد اگر شما گمان می کنید آنها مسبب هستند و می خواهید به آنها بد بگویید در حقیقت به خدا بد گفته اید چون خدا مسبب همه کارها است.^۱

پس طبیعت اسمی از أسماء خدا نیست، و علت نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دشنام دادن به طبیعت نفی علاقه بین رخدادها و طبیعت بود، و علت اساسی دشنام دادن آنها انتقام از مسبب بود ولی گمان می کردند که طبیعت مسؤوّل همه اینها است پس در حقیقت آنها می خواستند که به مسبب ناسزا بگویند، در نتیجه دشنام آنها به خدا بر می گرد بدین علت پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از این کار منع می فرماید همانطور که در صحیح مسلم آمده پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود « قال الله عزوجل يؤذینی ابن آدم یقول: یا خيبة الدهر فلا یقولن احدکم یا خيبة الدهر فانی الدهر: اقلب ليله و نهاره فان شئت قبضتها »^۲

(خداوند در حدیث قدسی می فرماید: سخن انسان وقتی که می گوید: ای طبیعت ناکام شوی، مرا اذیت می کند، هیچ کدام نگوید: طبیعت ناکام شوی چون طبیعت من هستم، شب و روز را می چرخانم و اگر بخواهم آنها را جمع می کنم)

روشن شد که حدیث می خواهد بیان کند که طبیعت بی اثر و بی قدرت است و هیچ ارتباطی به حوادث و رخدادها ندارد بلکه همه آنها دست توان مند خداوند توانا و چیره است و تنها ایشان در جهان دخل و تصرف دارند.

^۱ مناقب بیهقی ۳۳۶/۱ و الاسماء و الصفات ۱۹۰

^۲ . مسلم ۱۷۶۲/۴

بحث سوم: عقیده امام در مورد صفات

صفت اول: العلو

علو صفتی از اوصاف ذاتی خداوند متعال است که همانند صفات دیگر هرگز از خدا جدا نمی شود، اهل سنت آنرا پذیرفته اند و بدان ایمان آورده اند و خداوند را بنا به آیه ذیل به آن متصف نموده اند:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (۱۱) الشوری: ۱۱

عقل و وحی و فطرت انسان بر این صفت دلالت می کنند و آنرا به اثبات می رسانند، دلائل فراوانی از قرآن و سنت بر اثبات این صفت به چشم می خورد، ما هم به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱- ﴿ءَأَمِنُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَن يَخِفَّ بِكُمْ الْأَرْضُ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ﴾ (۱۶) الملك: ۱۶

آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده اید که شما را در زمین فرو برد پس بناگاه [زمین] به تپیدن افتد.

2- ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ﴾ (۱۰) فاطر: ۱۰

از آن خداست سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد.

۳- ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (۵۰) النحل: ۵۰

از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند و آنچه را مامورند انجام می دهند.

۴- ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ (۵۵) آل عمران: ۵۵

[یاد کن] هنگامی را که خدا گفت ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم

۵- ﴿سَبِّحْ أَسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (۱) الأعلى: ۱

نام پروردگار والای خود را به پاکی بستان.

۶- ﴿ تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴾ المعارج: ۴

فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند آیات ذکر شده به صراحت بر علوی خداوند (بلندی خدا بر مخلوقانش) دلالت می‌کنند، هر چند دلائل دیگری از قرآن وجود دارد ولی به این مقدار بسنده می‌کنیم.

اما احادیث رسول صلی الله علیه و آله در این مورد قابل شمارش نیستند، بسیاری از علماء گفته اند که به درجه تواتر رسیده اند مثلاً امام ذهبی^۱ کتاب مخصوصی در مورد این صفت تحریر نموده و آنرا العلو نامیده و همچنین ابن ابی العز الحنفی رحمته در شرح طحاویه بیست نوع دلیل را در اثبات این صفت ذکر کرده است سپس در پایان می‌فرماید: این چند نوع ادله است اگر کلام را بسط بدهم به صد دلیل می‌رسد، اگر کسی می‌خواهد این صفت را تأویل کند باید به همه دلائل پاسخ بگوید اما هرگز نمی‌تواند جواب صحیحی ارائه دهد.^۲

بعضی از احادیث دال بر این صفت را ذکر می‌کنیم:

۱- حدیث معاویه بن حکم سلمی: ثم أطلعت غنیمة ترعاها جارية لي قبل أحد والجوانية، فوجدت الذئب قد أصاب منها شاة، وأنا رجل من بني آدم آسف كما يأسفون، فصككتها صكة، ثم انصرفت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأخبرته فعظم ذلك علي، قال: فقلت يا رسول الله، أفلا أعتقها؟ قال: « بلى إيتني بها ». قال: فجئت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال لها: « أين الله؟ » قالت: الله في السماء. قال: « من أنا؟ » فقالت: أنت رسول الله. قال: « إنها مؤمنة فأعتقها »

می‌گوید: جاریه ای داشتم که کنار کوه احد و اطرافش گوسفندانم را می‌چراند. روزی اطلاع پیدا کردم که گرگ یکی از گوسفندانم را ربوده بود من هم آدم بودم و از این کار خیلی نگران شدم و سیلی به او زدم و پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و داستان را برای او تعریف کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله کارم را خیلی بد جلو داد.

گفتم: ای رسول خدا او را آزاد کنم؟

فرمود: او را پیش من بیاور.

آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: خدا کجا است؟

گفت: در آسمان.

^۱. به مختصر العلو ۸۰ نگاه کنید

^۲. شرح العقيدة الطحاویه ۲۸۸ و به کتاب اجماع الجيوش الاسلامية ابن قيم هم نگاه کنید.

فرمود: من کیستم ؟

گفت: رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آزادش کن مؤمن است.^۱

ذهبی بعد از ذکر حدیث می فرماید: این حدیث صحیح است و مسلم و ابوداود و نسائی و غیره آنرا روایت کرده اند و همانگونه که روایت شده بدون تأویل و تحریف آنرا نقل می نمایند، اگر از هر انسان دیگری بپرسی خدا کجا است ؟ می گوید: در آسمان است.

دو نکته مهم در حدیث وجود دارد:

۱- خدا کجا است، سؤال مشروع و جائزی است.

۲- جواب مخاطب که بگوید: در آسمان هم مشروع است.

کسی که منکر این دو نکته باشد در حقیقت سخن پیامبر را انکار کرده است.

کلام بیهقی را بدون کم و کاست و تغییر ذکرکردم، ایشان برای اثبات کلام خودش به احادیث و روایات دیگری استناد می کند، خداوند سلف صالح ما را مشمول رحمت خودش قرار دهد که چنین فقهی دارند و متمسک به نصوص هستند. اگر می خواهید میان عقیده سلف و خلف در این راستا تحقیقی به عمل بیاورید به نوشته های کوثری در شرح این حدیث در کتاب *آل اسماء و صفات بیهقی* نگاه کنید.^۲

۲- حدیث اسراء و معراج: حدیث متواتری است که چندین نفر از علماء از جمله ابن قییم - رحمه الله - به متواتر بودنش حکم فرموده اند.^۳

الفاظ حدیث بر این دلالت می کنند که خداوند بر روی عرش خودش قرار گرفته مثلاً به این عبارت حدیث خوب نگاه کنید که می فرماید: « مرا بر آن سوار کرد همرا جبریل به راه افتادیم تا به آسمان رسیدیم. در ادامه حدیث که بالا می روند تا به آسمان هفتم می رسند و در نهایت نزد پروردگار و واجب شدن نماز.

همچنین رفت و آمد حضرت صلی الله علیه و آله بین موسی و خداوند برای تخفیف نماز تا نماز بر امت تخفیف داده شود. امام بخاری و دیگران در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه لفظ *علو* را ذکر می کنند که می فرماید: « ثم علا به جبریل. فوق ذلك بما لا يعلمه الا الله حتى جاوز سدرة المنتهى. .. ثم هبط حتى بلغ موسى فأحسبه

۱. مسلم ۳۸۲/۱

۲. الاسماء و الثفات ۵۳۲

۳. اجماع الجيوش الاسلامية ۴۷

«^۱ (سپس بالا رفت به جایی که تنها خدا می داند و تا از سدره المنتهی گذشت. ... سپس پایین آمد و موسی را ملاقات کرد)

این حدیث قوی ترین دلیل است برای اثبات بلندی مکان خدا بر همه مخلوقات.

۳- حدیث ابی سعید رضی الله عنه: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «ألا تأمنونی و انا أمین من فی السماء یا تینی خبر السماء مساء و صباحاً»^۲

(آیا مرا امین نمی پنداری در حالی که کسی که در آسمان است مرا امین می دانید و صبح و شام خبر آسمان را به سوی من می فرستد)

احادیث فراوانی دیگری در این مورد روایت شده.^۳

همانگونه که دلایل سمعی بر این امر دلالت می نمایند دلایل عقلی نیز چنین هستند. ابن ابی العز حنفی - رحمه الله - می گوید: بلند مکانی خدا با دلیل سمعی و عقلی و فطری ثابت شده است.

دلایل عقلی آن چند نوع هستند:

۱- علم بدیهی داریم به اینکه هر دو موجود نسبت به هم یا مانند صفت و موصوف هستند که صفت قائم به موصوف است یا یکی در ذات دیگری یا از هم جدا هستند، اولی باطل است و دومی چون لازمه اش این است خداوند محل پستی و کثافات باشد - خداوند از چنین چیزی پاک و مبرا است - و باید خط بطلان بر آن کشید در نتیجه تنها فرضیه سوم باقی می ماند که بگویم خداوند از مخلوقات جدا است چون غیر معقول است که گفته شود خداوند نه متصل به عالم است نه منفصل از آن.

۲- اگر بگویم: خداوند نه داخل جهان است نه خارج آن مقتضی نفی وجود خداوند است، چون یا خارج آن است یا داخل، دومی باطل است تنها گزینه اولی باقی می ماند پس باید خدا از جهان جدا باشد.^۴

دلیل فطری:

^۱ . الجیوش الاسلامیة ۴۷ و مختصر العلو ۸۹

^۲ . بخاری کتاب مغازی ۱۱/۵ و مسلم کتاب زکات ۷۴۲/۲

^۳ . اجتماع الجیوش الاسلامیة ۴۷ و مختصر العلو ۸۱

^۴ شرح العقیة الطحاویة ۲۹ و مجموع فتاوی ابن تیمیة ۱۵۲/۵

هر انسانی که خدا را می خواند دست ها را بالا می برد و قلبش رو به آسمان است و حتی چشمانش به طرف بالا خیره می شود، این وضعیت برای کوچک و بزرگ، دانا و نادان مساوی است، هیچ کس نمی تواند منکر آن باشد و بگوید قلبش به طرف راست یا چپ تمایل می کند.

لطیفه ای در این مورد از ابی جعفر همدانی روایت شده که در مجلس ابی معالی معروف به امام حرمین حضور پیدا کرد، امام در مورد نفی صفت سخنرانی می کرد و می فرمود: خداوند وجود داشت نه عرش بود نه چیز دیگر، خداوند بر همان جایی است که قبل از آفریدن آنها قرار داشت.

شیخ ابو جعفر می فرماید: ای استاد در این مورد برای ما بیان کن، چه حالتی است هنگام دعا کردن به ما دست می زند، چون هیچ عارفی نیست مگر اینکه در قلبش احساس طلب بالا دارد و هرگز متوجه طرف راست یا چپ خود نمی شود، چگونه آنرا مداوا کنیم، امام بر سر و صورت خود زد و گریه کرد و فرمود: هدانی مرا شکفت زده کرد.^۱

این چند ادله ای بود در مورد اثبات بلند مکانی خداوند بر مخلوقاتش که از روز روشن واضح تر است و نیازمند مناقشه و حاشیه گذاری نیست و برای افرادی که خداوند نور بصیرت بدانها بخشیده و از ترهات اهل کلام سالم مانده باشد، کافی و شافی است.^۲

۱. شرح العقيدة الطحاوية ۲۹۱

۲. برای اطلاعات بیشتر به مجموع فتاوی ابن تیمیة جلد ۵ و اجتماع الجيوش الاسلامية ابن قیم و مختصر العلو ذهبی و الاسماء و الصفات بیهقی ۴۹۷ نگاه کنید.

صفت دوم: استواء

صفت فعلی خداوند است که در هفت آیه قرآن بیان شده است:

۱- ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ ﴿الأعراف: ۵۴

در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت

۲- ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ ﴿یونس: ۳

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید سپس بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند هیچ شفاعت کننده‌ای، جز با اذن او نیست.

۳- ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾ ﴿الرعد: ۲

خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند

۴- ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ ﴿طه: ۵

خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است

۵- ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسَّئَلْ بِهِ

خَبِيرًا﴾ ﴿الفرقان: ۵۹

همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت رحمتگر عام [اوست] در باره وی از خبره‌ای پیرس [که می‌داند]

۶ — ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّنْ

دُونِهِ مِّنْ وَّلِيٍّ وَلَا سَفِيْعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾ السجدة: ٤

خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز [شش دوران] آفرید آنگاه بر عرش [قدرت] استیلا یافت هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکر نمی‌شوید؟!

۷- ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا

يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ الحديد: ٤

اوست آن کس که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت آنچه در زمین درآید و آنچه از آن برآید و آنچه در آن بالا رود [همه را] می‌داند و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می‌کنید بیناست

همه آیات دال بر این هستند که خداوند بعد از آفریدن زمین و آسمان بر عرش مستقر شد به گونه ای که شایسته ذات اقدسش باشد.

احادیث فراوانی از حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده اند که مفهوم آیات گذشته را تأیید می‌کنند:

۱- حدیث ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «ان الله لما قضی الخلق كتب عنده في الكتاب و هو عنده فوق عرشه ان رحمتی سبقت غضبی»^۱

(وقتی که خداوند آفریدن آسمانها و زمین را به پایان رساند در کتابی نزد خود بر روی عرش نوشت - و هنوز هم نزد خودش بر روی عرش قرار دارد - رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است)

۲- حدیث ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: « إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُّوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ »^۲

۱. بخاری کتاب توحید باب کان عرشه علی الماء ۶/۲۷۰۰ و مسلم کتاب التوبة باب سعة رحمة الله ۴/۲۱۰۷

۲. بخاری کتاب توحید باب کان عرشه علی الماء ۶/۲۷۰۰

در بهشت صد جایگاه وجود دارد که خداوند آنها را برای مجاهدین مهیا فرموده است، میان هر درجه به اندازه بین آسمان و زمین است اگر از خدا چیزی خواستید، فردوس را بطلبید چون وسط بهشت است و از همه جا بهشت بلند تر است و بالای آن عرش پروردگار قرار گرفته و همه سرچشمه های بهشت از آنجا می چوشند.

امام ابن خزیمه در تعلیقی بر این حدیث می فرماید: حدیث صراحتاً بیان می کند که عرش بالای بهشت قرار دارد و در آیات دیگر ثابت شده که خداوند بر روی عرش قرار گرفته، پس خداوند ما بالای عرش بالای بهشت هستند.^۱

احادیث فراوانی در این مورد روایت شده اند.^۲

اهل سنت و جماعت به این نصوص ایمان دارند و ظاهر آنها را پذیرفته اند هر چند استوای شایسته ذات پروردگار اعتقاد دارند.

ابن خزیمه - رحمه الله - می فرماید: ما به خبر ایمان داریم. و ایمان داریم که پروردگار ما بر روی عرش است و کلام خدا را تبدیل نمی کنیم و تنها سخنی بر زبان می آوریم که به ما خبر داده شده. ما کلام را مانند معطله تبدیل نمی کنیم که استوا را از معنی خود منحرف می کنند مانند یهود که لفظ حطة را به حنطة تغییر داده اند.^۳

سلف اجماع دارند که خداوند بر عرش استوا فرموده و هیچ عملی از او پوشیده نیست، آثاری که از اصحاب و تابعین در اثبات این مورد روایت شده قابل شمارش نیست.

مثلاً از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که فرموده: عرش بر روی آب است و خداوند بالای عرش و هیچ چیزی از اعمال ما بر او پوشیده و پنهان نیست.^۴

یا امام بیهقی با سندش از اوزاعی روایت می کند: ما همه اعتقاد داریم که خداوند بر روی عرش قرار دارد و به ظاهر روایت در مورد صفات ایمان داریم.^۵

۱. التوحید ۱/۲۴۱

۲. التوحید ابن خزیمه ۱/۲۳۱ و اجتماع الجیوش الاسلامیة ۴۸ و مختصر العلو ۸۱

۳. التوحید ابن خزیمه ۱/۲۳۳

۴. ذهبی در العلو می فرماید: عبدالله بن احمد در السنة و ابوبکر بن منذر و ابو احمد عسال آنرا روایت کرده اند.

۵. الاسماء والصفات ۵۱۵ و مجموع فتاوی ۳۹/۵

یکی از مشهورترین روایت در این باب روایت از امام مالک است که در پاسخ مردی از آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ طه: ۵ فرمود: استواء خدا معقول است اما کیفیت آن مجهول و پرسش از آن بدعت است و تو که از آن می‌پرسی مرد خوبی نیستید.^۱

ابن تیمیه می‌فرماید: قول کردن به قرار گرفتن خداوند بر روی عرش مورد اتفاق همه پیامبران است، در هر کتابی که بر پیامبران نازل فرموده بیان گردیده است و سلف این امت هم از هر گروهی که باشند بر آن اتفاق دارند.^۲

سلف صالح - رحمهم الله - در تفسیر استواء چهار عبارت به کار برده اند:

۱- علو (بلند مکانی).

۲- ارتفاع.

۳- صعود.

۴- استقرار.

ابن قیم رحمته می‌فرماید:

فلهم عبارات علیها اربع قد حصلت للفارس الطعان

و هی استقر و قد و کذالك ارت مع الذی ما فیه من نکران

و کذلک قد صعد الذی هم رابع و ابو عبیده صاحب الشیبانی

یختار هذا القول فی نفسیـره ادری من الجهمی بالقرآن

آنها در مورد بلندی مکان خداوند چهار عبارت دارند که با آنها نیزه برای سواره نظام درست می‌شود، عبارات استقر و علی و ارتفاع هستند که ارتفاع مخالفان فراوانی دارد، و همچنین صعد عبارت چهارمی آنها است که ابو عبیده دوست حسن شیبانی این نظریه را در تفسیرش برگزیده، ابو عبیده از جهیمان دانا تر به قرآن است.^۳

^۱ . شرح اصول اعتقاد اهل سنت ۳/۳۹۸ و عقیده السلف صابونی ۱۷ . ابن عبد البر در التمهید ۷/۱۳۸ و ابن ابی زید

قبروانی در رساله خود و ذهبی در العلو ۱۰۳ آنرا روایت کرده اند . به اجتماع الجیوش الاسلامیة ۷۵ نگاه کنید

^۲ . نقض التأسیس ۲/۹

^۳ النونیه بشرح الهراسی ۱/۲۱۵

همه اینها مذهب و دیدگاه سلف صالح را در مورد ایمان به صفات خداوند بیان می کند و همچنین اعتقاد آنها را در مورد صفات همانگونه که شایسته ذات پروردگار است آشکار می نماید، نه اینکه این الفاظ، خوشک و بی معنی هستند همانطور که بعضی چنین گمان کرده اند و آنرا مذهب سلف تلقی می کنند در حالی که چیزی از مذهب سلف نمی دانند، مذهب سلف در بابی و دیدگاه آنان در باب دیگر است. خلاصه اینکه سلف صالح به بلند مکانی خداوند و استوای ایشان بر عرش به گونه ای که شایسته حی منان باشد ایمان دارند.

امام ذهبی در این مورد می فرماید: شیخ الاسلام ابو حسن هکاری و حافظ ابو محمد مقدسی با دو اسناد که به ابی ثوره و ابی شعیب بر می گردد و هر دو نفر از امام محمد بن ادریس شافعی - رحمه الله - یاور سنت روایت می کنند که امام فرموده: دیدگاه من و افرادی که من آنها را دیده ام مانند سفیان ثوری و مالک و دیگران این است که به شهادتین اقرار می نمایند و اعتقاد دارند که خداوند بر روی عرشش قرار گرفته و هر طور بخواهد به دنیا نزدیک می شود یا بر آسمان پایین می آید. سپس امام سایر اعتقادات اهل سنت را ذکر می کند.^۱

ابن تیمیه - رحمه الله - می فرماید: امام شافعی - رحمه الله - در مورد خلافت ابی بکر فرموده: خلافت ابوبکر حق بود و خداوند در آسمان بدان قضاوت نمود و دلها را بر آن جمع کرد. سپس ابن تیمیه می فرماید: اگر در این مورد تنها جملات امام شافعی - رحمه الله - جمع آوری شود حق باب اداء شده و نیازمند سخن کسی دیگر نخواهیم بود.^۲

امام شافعی - رحمه الله - در این مورد به حدیث معاویه استدلال فرموده است که معاویه می فرماید: ثم أطلعت غنیمة ترعاها جارية لي قبل أحد والجوانية، فوجدت الذئب قد أصاب منها شاة، وأنا رجل من بني آدم آسف كما يأسفون، فصككتها صكة، ثم انصرفت إلى رسول الله ﷺ، فأخبرته فعظم ذلك علي، قال: فقلت يا رسول الله، أفلا أعتقها؟ قال: «بلى إيتني بها». قال: فجئت بها رسول الله ﷺ، فقال لها: «أين الله؟» قالت: الله في السماء. قال: «من أنا؟» فقالت: أنت رسول الله. قال: «إنها مؤمنة فأعتقها»

می گوید: جاریه ای داشتم که کنار کوه احد و اطرافش گوسفندانم را می چراند. روزی اطلاع پیدا کردم که گرگ یکی از گوسفندانم را ربوده بود من هم آدم بودم و از این کار خیلی نگران شدم و سیلی به او

^۱. مختصر العلو ۱۷۶ و الجيوش الاسلامية ۹۴

^۲. مجموع الفتاوى ۱۳۹/۵ و الاثر في العقيدة الحافظ مقدسی ۴۷ و اجتماع الجيوش الاسلامية ۹۵

زدم و پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و داستان را برای او تعریف کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله کارم را نکوهش نمود، گفتم:

ای رسول خدا او را آزاد کنم؟

فرمود: او را پیش من بیاور.

آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: خدا کجا است؟

گفت: در آسمان.

فرمود: من کیستم؟

گفت: رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آزادش کن مؤمن است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمانش حکم می کند وقتی که اقرار کرد خداوند در آسمان است و صفت بلند مکانی

خداوند را شناخت.^۱

بیهقی - رحمه الله - بعد از ذکر ادله بر استواء خداوند و استقرار ایشان بر عرش می فرماید: آثار فراوانی

در این مورد از سلف صالح روایت شده است و امام شافعی رحمته هم پرچم دار و راه رو این طرز تفکر

است.^۲

این بعضی از نصوصی است راجع به اعتقاد امام شافعی رحمته و اینکه ایشان به همه صفات خداوند که

بدان متصف هستند و یا رسول صلی الله علیه و آله بدان خبر داده اند اعتقاد دارد و از مذهب سلف صالح پیروی فرموده

است، یعنی امام شافعی - رحمه الله - به صفاتی همچون علو و استواء ایمان داشته.

صفت سوم: نزول (پایین آمدن)

نزول یکی از صفات فعلی خداوند است بدین علت ادله دال بر آن هستند که خداوند هر شب به آسمان

دنیا پایین می آید و می فرماید: چه کسی مرا فرا می خواند تا دعوتش را اجابه کنم، چه کسی از من

چیزی می خواهد تا به او ارزانی بخشم، چه کسی از من طلب بخشش می کند تا او را ببخشایم. همانطور

که در احادیث روایت شده است.

ابو عثمان صابونی - رحمه الله - می فرماید: یاران حدیث نزول هر شب پروردگار به آسمان دنیا را بدون

تشبیه به نزول مخلوقات یا تبدیل و تحریف و کیفیت دادن همانگونه که رسول صلی الله علیه و آله ثابت فرموده، ثابت

می کنند و حدیث را بر ظاهر معنی حمل می نمایند و علمش را به خدا موکول می کنند.^۱

^۱ . الام ۵/۲۸۰ و مجموع فتاوی ۱۹۲/۵ و صواعق المحرقة ۴/۱۳۰ و مناقب بیهقی ۱/۳۹۴.

^۲ الاسماء والصفات ۵۱۷ و به فتح الباری ۱۳/۴۰۷ نگاه کنید.

ابن خزیمه رحمته می فرماید: علماء حجاز و عراق نزول هر شب خداوند به آسمان دنیا را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و ما هم بر صحت اخبار نزول خداوند به آسمان دنیا شهادت می دهیم و با زبان بدان اقرار می کنیم و قلباً آنها را می پزیریم، اما قائل به کیفیت و صورت نیستیم چون پیامبر ما صلی الله علیه و آله کیفیت را برای ما بیان نفرموده است، بلکه به ما یاد داده که خداوند به آسمان پایین می آید، خدا و رسولش چیزی که مسلمانان در امور دینی نیازمند به آن باشند رها نفرموده اند، ما هم قائل به آنها هستیم و آنها را تصدیق می نمایم ولی هرگز دم به تأویل و تحریف و تکلیف هم نمی زنیم، چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نکرده اند.^۲

سپس امام رحمته به ذکر احادیث دال بر نزول می پردازد:

یکی از احادیث، حدیث ابو هریره است که می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ يَقُولُ مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ»^۳

(پروردگار ما هر شب وقتی که یک سوم شب باقی بماند به آسمان دنیا پایین می آید و می فرماید: چه کسی مرا فرا می خواند تا دعوتش را اجابه کنم، چه کسی از من چیزی می خواهد تا به او ارزانی دهم، چه کسی از من طلب بخشش می کند تا او را ببخشایم)

احادیث در مورد فراوان هستند، امام ابن تیمیه رحمته همه احادیث را در کتابی به نام «شرح حدیث النزول» ذکر کرده، امام در آن کتاب می فرماید: این سخن که خداوند هر شب به آسمان دنیا می آید در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وفور دیده می شود و سلف صالح امت بر آن اتفاق دارند، هر کس سخن رسول صلی الله علیه و آله را تکرار کند مسلماً به حق اصابت کرده و راست گفته هر چند حقیقت کلام رسول خدا را هم درک نکرده باشد مانند کسی که قرآن می خواند ولی مفهوم آنرا درک نمی کند، چون راست ترین کلام و بهترین هدیه کلام خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. رسول خدا این کلام را فرموده و به امت اعلام نمود، و هیچ کدام از اصحاب آنرا کتمان نمودند تا به دست تابعین دادند و آنها هم بدون کم و کاست تبلیغ کردند و بدان متأثر شدند و مردم را به صورت عمومی و خصوصی بدان فرا خواندند و کتب صحیح نزد خاص و

۱. عقیده السلف و اصحاب الحدیث ۱/۱۱۱

۲. التوحید ابن خزیمه ۱/۲۸۹.

۳. بخاری کتاب تهجد باب دعا ۱/۳۸۴ و مسلم کتاب صلاة شماره ۱۶۸

عام مانند صحیح بخاری و مسلم و موطأ و مسند امام احمد و ابی داود و ترمذی و نسائی و غیره آنرا روایت کردند.^۱

چیز های از امام شافعی رحمته روایت شده است که دال بر این هستند امام بدون تشبیه و کیفیت دادن و تحریف و تبدیل و تعطیل به این صفت ایمان داشته، ابو حسین بن ابی یعلی با سندش از امام شافعی رحمته نقل کرده که فرموده: بنا به خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم خداوند هر شب به آسمان دنیا می آید.^۲

در اجتماع الجیوش ابن قیم از عبدالرحمان بن ابی حاتم رازی از ابو شعیب و ابو ثور از ابی عبدالله محمد بن ادریس شافعی رحمته روایت شده که فرموده: خداوند بر روی عرشش است هر گاه بخواهد به مخلوقاتش نزدیک می شود و هرگاه آرزو کند به آسمان دنیا می آید.^۳

نصوص شرعی کلام امام را تأیید می کنند و عین عقیده سلف پرافتخار این امت است و لازم است که مؤمنین به چنین طرز تفکری رو آورند.

صفت چهارم: کلام خدا

این یکی از بزرگ ترین مسئله اختلافی میان اهل سنت و گروه های دیگر است، مردم دیدگاه های گوناگونی در این مورد داشته اند^۴ و به خاطر آن این امت پا برجا و مقوم دچار بلا و مصیبت های کمر شکن شده، خون بسیاری از آن راد مردان ریخته شد، متأسفانه معتزله و همفکرانشان بر مسند قدرت تکیه زدند و برای مردم انگزسیون ایجاد می کردند، یکی از بزرگ ترین مردانی که آستین همت بالا کشید و تمام سختی و بدبختیهای این راه را با جان و دل خرید کسی جز امام اهل سنت و پیشوای حدیث احمد بن حنبل شیبانی نبود هزار رحمت بر روح پاکش، بر حق پابرجا ماند و درس مقاومت را به امت اسلامی یاد داد حتی بعضی می گویند: اسلام با دو نفر به فتح و پیروزی رسید، در چنگ رده توسط ابوبکر و در فتنه خلق قرآن توسط احمد بن حنبل، تا خداوند به داد مسلمین آمد و اهل سنت را از این مخمصه نجات داد.^۵

۱. مجموع فتاوی ۳۲۲/۵ و رساله مذکور در جلد ۵ مجموع فتاوی ص ۳۲۱ نقل شده است .

۲. طبقات الحنابله ۲۸۴/۱ و به مجموع فتاوی ۱۸۲/۵ نگاه کنید .

۳. اجتماع الجیوش الاسلامیه ۹۴ و مختصر العلو ۱۷۶.

۴. به شرح عقیده طحاویه ۱۶۸ نگاه کنید .

۵. تأریخ طبری ۶۳۱/۸ و مناقب احمد بن حنبل اثر ابن جوزی ۳۸۷ و البدایه و النهایه ۳۴۵/۱۰

عقیده اهل سنت و جماعت:

خداوند دارای صفت کلام است، صفتی که قائم به ذات حکیم منان است و هرگز از او جدا نگشته یعنی همیشه سخن فرموده و تا قیام قیامت هم سخن خواهد فرمود.

کلام خداوند زیبا ترین کلام است و به کلام انسانها نمی ماند چون تشبیه بین خدا و مخلوق باطل و بی معنی است.

و با هر کدام از مخلوقاتش مانند فرشتگان و پیامبران و بندگان صالحش که دوست دارد با واسطه یا بدون واسطه سخن می فرماید، در بعضی مواقع مخاطب حکیم منان، حقیقت صدای الله را می شنود مانند مؤمنین در قیامت، یا خود صدا را می شنوند مانند موسی در دنیا که بر روی طور و کنار درخت با حیی منان به گفت و گو پرداخت.

همانطور که کلامش به کلام مخلوقات نمی ماند صدایش هم با صدای مخلوقات قابل تشبیه نیست. چون کلمات خداوند تمام نشدنی هستند.

یکی از کلامهای خداوند قرآن و تورات و انجیل است. همه قرآن با سوره و آیه و حروف و معانی کلام خدا می باشند و قبل از محمد صلی الله علیه و آله قرآن را بر کسی فرود نفرستاده.

ابتداء جبریل از خداوند می شنید و محمد صلی الله علیه و آله از جبریل می گرفت و امت اسلامی هم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس جبریل و محمد صلی الله علیه و آله وظیفه ای جز اداء کلام خدا نداشتند، قرآن کلامی است محفوظ، در لوح محفوظ و آنچه در کتب و مصاحف هست و مردم با زبان آنرا تلاوت می کنند و با گوش سر آنها را می شنوند و در چاپ خانه آنها چاپ می کنند و از آن نسخه برداری می شود و در قلب حافظان قرآن با حروف و معانی ثبت می شود، حقیقت کلامی است که خداوند فرموده است، کلام غیر خدا نیست، قرآنی است غیر مخلوق هر چند با قرائت و حفظ و چاپ و غیره در آن تصرف شود، هر کس آنرا بشنود و گمان کند که مخلوق است به خداوند کفر ورزیده است.

خداوند تورات را با دست خود برای موسی نوشت، و آنچه در لوح محفوظ است چهل سال قبل از آفریدن آدم با دست خداوند به تحریر در آمده، هم‌نطور که در حدیث صحیح روایت شده است.^۱

۱. مانند حدیث ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده « اَخْتَجَّ اَدَمَ وَمُوسَى فَقَالَ لَهُ مُوسَى اَنْتَ اَدَمُ الَّذِي اَخْرَجْتِكَ حَظِيَّتِكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ اَدَمُ اَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلَوْنِي عَلَيَّ قَدَرَّ عَلَيَّ قَبْلَ اَنْ اُخْلَقَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ اَدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ » (موسی و آدم به بحث و گفت و گو پرداختند: موسی گفت: تو

کلام خداوند قابل تجزیه و تقسیم است قرآن و تورات و انجیل همه کلام خدا هستند در حالی که قرآن غیر انجیل و تورات است و تورات غیر انجیل است حتی در قرآن، سوره فاتحه غیر ایه الکرسی است، یا سوره بقره غیر از سوره العمران است، و همچنین بقیه کلام خدا از این قاعده مستثنی نیست، و خداوند با لغات مختلف با بندگانش سخن می فرماید، قرآن عربی است و تورات عبری و انجیل سریانی است.

در قرآن معانی و مفاهیمی وجود دارد که در تورات به چشم نمی خورد، همچنین کلام خدا قابل تفضیل و ترجیح هستند مثلاً ایه الکرسی از تمام آیات دیگر بزرگ تر است، مانند سوره فاتحه نه در قرآن نه در تورات و نه در انجیل نازل نشده است، یا سوره اخلاص یک سوم قرآن است، از این گذشته کلام خدا تقدیم و تأخیر دارند مثلاً در « بسم الله » الله بعد از اسم می آید، همه اینها با لفظ و حروف کلام غیر مخلوق خداوند هستند و اصلاً با کلام مخلوقات قابل تشبیه نیستند.

فراموش نکنیم اصوات و ورق و مداد و جلد قرآن و جوهر همه مخلوق و مصنوع هستند اما آنچه از حروف منطوق نوشته شده نگه داری شده به دست می آید با حروف و معانی کلام خدا و غیر مخلوق می باشد.

اهل سنت و جماعت با ادله فراوانی از قرآن و سنت غیر مخلوق بودن کلام خدا را به اثبات رسانیده اند، مثلاً:

۱- ﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ﴾ البقرة: ۲۵۳

برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم

۲- ﴿ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴾ النساء: ۱۶۴ ترجمه: و خداوند با موسی آشکارا سخن گفت

۳- ﴿ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ ﴾ الأعراف: ۱۴۳ ترجمه: و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای

پدر ما هستی اما با یک گناه ما را از بهشت بیرون آوردی، آدم هم گفت: تو فرستادی خدا هستی خداوند با دست خودش به تو تورات داه، آیا بر کاری مرا ملامت می کنید که چهل سال قبل از آفریدنم خداوند آنرا مقدر کرده بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند بدین علت آدم دو بار بر موسی اقامه حجت کرد.

۴- ﴿ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسَىٰ إِبْرٰٓءِٓمَ

أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾ القصص: ۳۰ ترجمه: پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا آمد که ای موسی من هستم خداوند، پروردگار جهانیان.

۵- ﴿ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾ النحل: ۴۰ ترجمه: ما وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می‌گوییم باش بی‌درنگ موجود می‌شود

۶- ﴿ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ

لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾ التوبة: ۶ ترجمه: و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مکان امنش برسان چرا که آنان قومی نادانند

آیات در این مورد فراوان هستند امام ابن تیمیه همه آنها را در کتابی به نام « شرح العقيدة الاصفهانية » ص ۶۶ جمع آوری کرده است.

همچنی احادیث صحیحی در تأیید این مطلب از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله روایت شده است، به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- حدیث ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: « اَحْتَجَّ اَدَمُ وَمُوسَى فَقَالَ لَهُ مُوسَى اَنْتَ اَدَمُ الَّذِي اَخْرَجْتِكَ خَطِيئَتِكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ اَدَمُ اَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلُوْمُنِي عَلٰى اَمْرِ قُدْرٍ عَلٰى قَبْلِ اَنْ اُخْلَقَ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ اَدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ » (موسی و آدم به بحث و گفت و گو پرداختند: موسی گفت: تو پدر ما هستی اما با یک گناه ما را از بهشت بیرون آوردی، آدم هم گفت: تو فرستادی خدا هستی خداوند با دست خودش به تو تورات داد، آیا بر کاری مرا ملامت می‌کنید که چهل سال قبل از آفریدنم خداوند آنرا مقدر کرده بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند بدین علت آدم دو با بر موسی اقامه حجت کرد)

۲- حدیث ابی سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: « يَقُوْلُ اللهُ يَا اَدَمُ فَيَقُوْلُ لَبَيْكَ وَسَعْدَيْكَ فَيَنَادِي بِصَوْتٍ اِنَّ اللهَ يَأْمُرُكَ اَنْ تُخْرَجَ مِنْ دَرِّيْتِكَ بَعَثًا اِلَى النَّارِ » (خداوند می‌فرماید: ای آدم، آدم می‌گوید: در خدمتم، و با صدای بلند فرا خوانده می‌شود که گروه جهنمی را از میان فرزندان برانگیز)

امام بخاری در صحیحش تحت عنوان آیه ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ، حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^۱ سبأ: ۲۳ بابی عنوان کرده و در آن می فرماید: خداوند فرمود: «ماذا خلق ربکم» (خداوند چه چیزی را آفرید)^۱ چنین چیزی نشانه فقه و دقت فهم و حسن اعتقاد است در مورد کلام خداوند منان که مخلوق نیست.

۳- حدیث عدی بن حاتم رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرماید: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيَكَلِّمُهُ رَبُّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ»^۲ (هر کدام از شما بدون مترجم با خدا سخن خواهید گفت) آیات و احادیث فراوانی بر اثبات کلام خداوند و غیر مخلوق بودن کلامش وجود دارند که برای جویندگان حق شک و شبهه ای باقی نمی گذارند.

ابن خزیمه در التوحید ۱/۳۲۸ و اللالکائی در شرح اعتقاد اهل السنة و الجماعة ۲/۲۱۶ بیشتر آنها را روایت فرموده اند.

امام شافعی رحمته یکی از پیشتازان این فتنه بود، با مخالفان، مجلس مناظره باز کرد و به امت اسلامی از در افتادن در این سیاه چاله ها هشدار داد و مردم را به دوری از آن فرا خواند حتی حکم تکفیر مخالفانی چون حفص الفرد را صادر کرد، نصوص فراوانی بر عقیده امام دلالت می کنند.

بیهقی رحمته با سندش از ابی عبدالله محمد بن ادریس شافعی رحمته روایت کرده که فرموده: قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است.^۳

امام شافعی رحمته نسبت به افرادی که مخالف عقیده اهل سنت و جماعت بودند خیلی سخت گیر بود و خطر ناک بر آنها می تازید.

بیهقی با سندش از ابی شعیب روایت می کند: ابی شعیب در مجلس امام شافعی رحمته در حالی که یوسف بن عمرو بن یزید و عبدالله بن حکم در آن مجلس بودند حضور پیدا کرد، بعد از مدتی حفص الفرد که متکلم تمام عیار بود وارد مجلس شد، حفص به یوسف گفت: در مورد قرآن چه می گوید؟

۱. بخاری ۶/۲۷۱۹

۲. بخاری باب توحید ۶/۲۷۲۹ و مسلم ۳/۷۰۳

۳. المناقب ۱/۴۰۷

گفت: کلام خدا است، غیر از این هیچ چیزی در موردش نمی دانم، می خواستند دنباله سخن را به امام بسپارند تا اینکه حفص به شافعی رحمته رو آورد و گفت: اینها می خواهند تو نظر خود را بیان کنی. شافعی رحمته فرمود: این را رها کن، اما باز هم اصرار می کند تا اینکه شافعی رحمته به سخن آمد و فرمود: تو در مورد قرآن چه می گوید؟
گفت: من می گویم مخلوق است.
فرمود: به چه دلیل؟

راوی می گوید: حفص بر مخلوق بودن و شافعی رحمته بر غیر مخلوق بودن ساعتها استدلال کردند، تا اینکه شافعی رحمته او را تکفیر کرد و سخن را به پایان رساند.

ابو شعیب می گوید: تمام استدلالهای امام شافعی رحمته را نزد خودم در کتابی نگه داری کردم، روز بعد در بازار شیشه به حفص الفرد رسیدم، گفت: دیروز دیدی شافعی رحمته چه کار کرد؟ خواستم به آنها نشان دهم که امام شافعی - رحمه الله - عالم و دانا است.

سپس به من رو کرد و گفت: هر چند هیچ کس در این مورد با او سخن نگفته و اهل کلام نیست ولی من بر او چیره نشدم هر چند من در این مورد تحقیق و بررسی می کنم و اهل کلام هستم.^۱
بیهقی همین روایت را با سندی دیگر از ربیع بن سلیمان نقل کرده، اما در پایان روایت آمده که حفص الفرد گفته: شافعی - رحمه الله - تصمیم داشت مرا به قتل برساند یعنی تا این حد از سخنان من عصبانی شده بود.^۲

در سند ربیع آمده: وقتی شافعی با حفص به بحث و مناظره پرداخت، حفص گفت: قرآن مخلوق است، امام فرمود: به خداوند منان کفر ورزیدید.^۳

بیهقی با سندش مناظره دیگر امام شافعی را از ابی محمد زبیری نقل می کند که مردی به امام شافعی - رحمه الله - گفت: به من بگو قرآن خالق است؟

امام فرمود: سوگند به خدا خالق نیست.

گفت: پس قرآن مخلوق است؟

امام فرمود: سوگند به خدا مخلوق نیست.

۱. مناقب ۵۶/۱۸

۲. مناقب ۳۴۵۵/۱

۳. مناقب ۴۰۷/۱. به الشریعة اجری ۱۱ و الاسماء و الصفات بیهقی ۳۲۲ نگاه کنید.

گفت: چه دلیلی دارید که قرآن مخلوق نباشد؟

امام سرش را بلند کرد و فرمود: قبول دارید که قرآن کلام خدا است؟
گفت: بله.

فرمود: آیه «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ» از نظر زمانی بر آیه ﴿وَإِن أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۶ التوبه: ۶ پیشی گرفته. ولی از نظر ترتیب بعد از آن قرار گرفته، حالا این سؤال مطرح است، آیا قبول دارید که خدا و کلامش با هم بوده اند، یا خودش بوده و کلامش موجود نباشد؟
مرد گفت: هم خدا، هم کلامش هر دو بوده اند.

شافعی - رحمه الله - تبسمی کرد و فرمود: ای کوفیان، شما کلام بزرگی بر زبان می آورید، شما قبول دارید که خدا و کلامش هر دو قدیم هستند. پس چگونه می توانید بگویید: کلام خدا، غیر خدا است یا چیزهای دیگری که بر زبان می آورید؟

روای می گوید: مرد سؤال کننده سکوت اختیار کرد و دم در نداد.

هدف امام این است هر کس اقرار کند که کلام صفت خدا است، و صفات خدا از ذاتش جدا ناپذیر هستند و دوباره اقرار کند که قرآن کلام خدا است، پس چرا باید در غیر مخلوق بودن قرآن شک کند مگر قرآن هم یکی از صفات خداوند نیست و صفات خداوند لا یزال همراه ذات خداوند بوده اند و هیچ کدام مخلوق نیستند تا قرآن دومی باشد، همچنین امام می خواهد به او هشدار دهد که از این مغالطات که وسوسه های شیطانی هستند فاصله بگیرد و نگذار وارد منطقه ممنوعه عقل انسان شوند چون تفکر را فاسد می کنند، متأسفانه امروزه هم این وسوسه های شیطانی رخت بر نبسته اند و هر روز در فکر کسی را می زنند و آنرا به بی راه می کشانند، امروزه و روزگار قدیم قائلین به خلق قرآن می گویند: هر چیزی یا مخلوق است یا غیر مخلوق، قرآن کدام یکی است؟ مخلوق یا خالق؟

گمان می کنند که با این یاوه و چرند و پرند می توانند به مردم دروغ بگویند و آنها را گمراه سازند و اعتقادات مردم را فاسد و ویران کنند، اما قرآن کلام خدا است و کلام صفتی از صفات حیی منان است و صفات خداوند غیر مخلوق هستند.

امام شافعی - رحمه الله - برای آن مرد بیان می کند که این عقیده سلف صالح این امت اسلامی بوده و سلف بر این اعتقاد پافشاری فرموده اند.

بیهقی با سندش از امام روایت می کند که فرموده: من سفیان بن عیینه را دیدم که بر در خانه نویسنده ایستاده بود، خطاب به او گفتم: ای ابا محمد اینجا چکار می کنید؟

گفت: دور شو، وای به حالت، من دارم کلام خدا را از دهان این بچه می شنوم.^۱

امام شافعی - رحمه الله - جوان مردانه در مقابل افرادی که قائل به خلق قرآن بودند ایستاد، روزی نزد امام ذکر خیر ابراهیم بن سلیمان ابن علیہ جهمی - که معتقد به خلق قرآن بود - شد، امام فرمود: من در هر چیزی مخالف او هستم حتی در گفتن لا اله الا الله چون من می گویم: لا اله الا الله ای که پشت حجاب با موسی سخن گفت ولی او می گوید خدای که کلامی را آفرید و به موسی شنواند.^۲

این فقه و درک امام بزرگ وار است، بیان می کند که انکار صفت کلام برای خدا به مفهوم کلمه توحید خدشه وارد می سازد و مشت محکمی به دهان افرادی می کوبید که عقیده اسماء و صفات را مورد اهانت قرار می دهند و چماغ تکفیر را بر سر آنها بلند می کند چون چنین عقیده ای امت را به تفرق و اختلاف می کشاند نه به خیر و نیکی و صلاح.

این کلام امام شافعی - رحمه الله - بود در مورد برائت از افراد و گروهی که از خط و مشی سلف صالح منحرف می شود و نحله ای دیگر را برای خود بر می گزینند و به خلق قرآن نظر می دهند. هیچ روایتی در مورد لفظ از امام شافعی - رحمه الله - نقل نشده چون در دوران ایشان چنین چیزی مطرح نبود بلکه ساخته و پرداخته نسل بعد از شافعی - رحمه الله - است و عادتاً نباید چیزی در این مورد از ایشان روایت شود.

اما روایت شده که ایشان میان صدای خواننده (قارئ) و خواننده شده (مقروء) تفاوتی قائل بوده اند ولی بدان تصریح نفرموده، بیهقی با سندش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که شافعی - رحمه الله - فرموده: قرآن خواندن در طواف سنت است و بهترین کلام انسان در طواف خواندن قرآن است.^۳

ابن تیمیه می فرماید: سلف امت اتفاق دارند قرآنی که توسط مسلمین خوانده می شود کلام خدا است، اما هیچ کدام از آنها نفرموده اند که اصوات قاری و مداد و جوهری و مصحف قدیم و ازلی هستند مانند قرآن هر چند اتفاق دارند که وحی میان دو لوح (قرآن) کلام خدا است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: قرآن را با صدا

۱. مناقب ۴۰۹/۱

۲. مناقب ۴۰۹/۱ و الاعتقاد ۹۶

۳. مناقب ۴۱۱/۱

های زیبای خود مزین کنید^۱، پس کلامی که مسلمین می خوانند کلام خدا است اما اصوات و لفظی که با آن قرآن را تلاوت می کنند کلام خدا نیست.^۲

در جای دیگری می فرماید: اگر چنین باشد (اصوات قاری کلام خدا باشد) باید مداد و دوات و نقطه و حرکات همه غیر مخلوق باشند در حالی که چنین نیست و مخلوقیت آنها واضح و بدیهی است، پس صوتی که مردم با آن قرآن را می خوانند صدای بندگان است اما کلام، کلام خدا است خداوند می فرماید:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ اتَّبِعْهُ مَأْمَنَهُ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾ التوبة: ٦ یا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «زینوا القرآن باصواتکم» کلام، کلام خداوند است اما صدا، صدای بنده است، خداوند با این صدا مردم را فرا نمی خواند و با موسی و دیگران سخن نمی فرماید، قرآن و سنت اینرا تأیید می کنند و سلف صالح بر این عقیده بوده اند.

خلاصه مذهب امام شافعی - رحمه الله - در این مورد چنین است: معتقد بود که کلام صفت ازلی خداوند است و قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است و هر کس قائل به خلق قرآن باشد از دین خارج است و میان صدای قاری و قرآن تفاوت وجود دارد، صدای قاری مخلوق و خوانده شده (قرآن) غیر مخلوق است.

این مطلب را با روایتی از بیهقی با سندش از علی بن سهل رملی به پایان می رسانم که می فرماید: از امام شافعی - رحمه الله - در مورد قرآن پرسیدم، فرمود: قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است.

گفتم: اگر کسی قائل به مخلوق بودن قرآن باشد چه حکمی دارد؟

فرمود: کافر است، هیچ کدام از بزرگان دین را ندیدم مگر اینکه همه آنها، قائلین به خلق قرآن را کافر قلمداد می کردند^۳.

بیهقی در کتاب «الاعتقاد» می گوید: شافعی رحمته می فرمود: آنچه با زبان تلاوت می کنیم و با گوش آنرا می شنویم و در مصاحف می نویسیم، همه کلام خدا هستند و خداوند اوامر و نواهی خود را با این کلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به بندگان ابلاغ فرموده است.^۴

۱. بخاری در باب توحید ۲۷۴۳/۶ و در باب خلق افعال ۳۴ و احمد ۲۸۳/۴ و ابو داود شماره ۱۴۶۸ و نسائی ۱۷۹/۲ و

ابن ماجه ۱۳۴۲ حدیث را روایت کرده اند

۲. مجموع فتاوی ۵۵۸/۱۲

۳. الاسماء و الصفات ۳۲۳

۴. الاعتقاد ۱۰۸.

صفت پنجم: دست

یکی دیگر از صفات ذاتی پروردگار دست است نصوص فراوانی از قرآن و حدیث خداوند را انگونه که شایسته ایشان است به این صفت متصف می نمایند.

خداوند می فرماید:

۱- ﴿ قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴾ ۷۵ ص: ۷۵

ترجمه: فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جوئی.

۲- ﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُفِيقُ كَيْفَ يَشَاءُ ﴾ المائدة:

۶۴ و یهود گفتند دست خدا بسته است دستهای خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد.

۳- ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا

عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَبِيْرِيْهِ أَجْرًا عَظِيْمًا ﴾ الفتح: ۱۰ در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دستهای آنان است پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زبان خود پیمان می شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد.

نمونه ای از سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- حدیث ابو هریره رضی الله عنه: « اَحْتَجَّ اَدَمُ وَمُوْسَى فَقَالَ لَهُ مُوْسَى اَنْتَ اَدَمُ الَّذِي اَخْرَجْتَكَ خَطِيْبَتِكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ اَدَمُ اَنْتَ مُوْسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلُوْمُنِي عَلٰى اَمْرِ قُدَّرَ عَلَيَّ قَبْلَ اَنْ اُخْلَقَ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ اَدَمُ مُوْسَى مَرَّتَيْنِ »

(موسی و آدم به بحث و گفت و گو پرداختند: موسی گفت: تو پدر ما هستی اما با یک گناه ما را از بهشت بیرون آوردی، آدم هم گفت: تو فرستادی خدا هستی خداوند با دست خودش به تو تورات داده، آیا بر کاری مرا ملامت می کنید که چهل سال قبل از آفریدنم خداوند آنرا مقدر کرده بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند بدین علت آدم دو بار بر موسی اقامه حجت کرد.)^۱

۱. مسلم کتاب قدر باب احتجاج آدم و موسی ۲۰۴۲/۴ و بخاری کتاب توحید باب کلم الله موسی تکلیما ۲۷۳۰/۶

و احادیث فراوان دیگری که صفت دست را برای خداوند منان ثابت می کنند، برای دست یابی به آنها می توان به کتاب « التوحید ابن خزیمه » ۱۱۹/۱ نگاه کنید.

اهل سنت و جماعت در اثبات صفات تمام آیات و احادیث روایت شده را پذیرفته اند. ابو عثمان صابونی رحمته می گوید: یاران سنت - خداوند زندگانشان را حفظ و مردگانشان را رحمت نماید - بر وحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهادت می دهند، خداوند را با همان صفاتی می شناسند که خود در وصف خود فرموده یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اخبار صحیح بدان اشاره نموده است، و همچنین چیزهای را برای خداوند منان ثابت می کنند که خودش در قرآن یا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم در سنت آنرا برای حق تعالی ثابت کرده است، هرگز قائل به تشبیه خداوند به مخلوقاتش نیستند، می گویند: خداوند آدم را با دست خودش آفریده همان طور که قرآن می فرماید:

﴿ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴾ ﴿۷۵﴾ ص: ۷۵ ترجمه: فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری جویانی.

کلام را از جایی خود منحرف نمی گردانند مثلاً دست را مانند معتزله - خداوند آنها نابود کند - بر نعمت یا قدرت حمل نمی کنند، یا مانند مشبه - خداوند آنها را رسوا کند - برای دست خدا کیفیت قائل نیستند، دست خدا را به دست مخلوقات تشبیه نمی نمایند.

خداوند اهل سنت را از تحریف و تبدیل و صورت دادن پناه داده بلکه تنها با شناختن و فهم کردن بر آنها نعمت ارزانی داده تا راه توحید و تنزیه را ببینند و قول به تعلیل و تشبیه را رها کنند و دنباله رو آیه

۱۱ سوره شوری باشند که: ﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾ ﴿۱۱﴾ الشوری: ۱۱

روایت شده که امام شافعی رحمته به این صفت ایمان داشته و خداوند را بدون تشبیه بنا به آیه به این صفت متصف فرموده است.

ابو یعلی با سند خودش از امام شافعی رحمته نقل کرده که امام فرمودند: خداوند منان دارای اسماء و صفاتی است که در قرآن آمده و سنت مطهر رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آنها خبر داده اند. بنا به دو آیه ذیل خداوند دو دست دارد:

۱- ﴿ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ﴾ المائدة: ۶۴ بلکه هر دو دست او گشاده است

۲- ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ

بِيمِينِهِ^۱ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۷﴾ الزمر: ۶۷ آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمانها پیچیده در دست او؛ خداوند منزّه و بلندمقام است از شریکهایی که برای او می‌پندارند

ابن تیمیه اعتقاد امام شافعی رحمته را ذکر می‌کند و آنرا به امام الحرمین (ابی حسن محمد بن عبدالملک کرخی) نسبت می‌دهد.^۲

صفت ششم: وجه

این صفت یکی از صفات ذاتی خبری خداوند است که خودش در قرآن و پیامبرش صلی الله علیه و آله در سنت صحیح از آن خبر داده اند پس با رعایت کردن جایگاه و مقام پروردگار اعتقاد بدان واجب است. دلایل دال بر این صفت آیات ذیل می‌باشند:

۱- ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

﴿۸۸﴾ القصص: 88 ترجمه: و با خدا معبودی دیگر مخوان خدایی جز او نیست جز ذات او همه چیز نابودشونده است فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید

۲- ﴿وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۲۷﴾ الرحمن: ۲۷ و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت

باقی خواهد ماند

آیات فراوانی در این مورد وجود دارند برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب «التوحید ابن خزیمه» ۲۴/۱ مراجعه فرمایید.

سنت مطهره:

۱. فقیه و مفتی شافعیه بوده و به شهرهای فراوانی سفر کرده و تألیفات فراوانی دارد یکی از آنها کتاب «الفصول فی اعتقاد الأئمة الفحول» است. در آن دیدگاه سلف صالح را ذکر نموده. ایشان معتقد به قنوت نماز فجر نبودند، می‌گفت: چون حدیث صحیحی در این مورد روایت نشده و قصیده ای در اعتقاد به او نسبت می‌دهند که بیش از دو هزار بیت است و بر اشعریه و دیگران حمله کرده بدین علت اشاعره او را متهم به تجسیم می‌کنند. طبقات سبکی ۱۳۷/۴ و طبقات شافعیه ابن شهبه ۳۴۹/۱ و البدایه و النهایه ۲۲۹/۱۲.

۲. مجموع فتاوی ۱۷۵/۴.

۱- حدیث جابر رضی الله عنه که می فرماید:

لَمَّا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ﴿قُلْ هُوَ الْفَاقِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾ قَالَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ
﴿أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ قَالَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ ﴿أَوْ يَلْسِكُمْ شَيْعًا وَيُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾
قَالَ هَاتَانِ أَهْوَنُ أَوْ أَيْسَرُ.

وقتی که آیه « بگو او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد » نازل شد پیامبر ﷺ فرمود: به وجهت پناه می بریم.

و وقتی آیه « یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشاند » نازل شد. فرمود: این دو راحت و آسان ترند.^۱

۲- حدیث عبدالله بن قیس که می فرماید: « عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ جَتَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آيْتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا وَجَتَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ آيْتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ إِلَّا رِذَاءُ الْكِبْرِ عَلَىٰ وَجْهِهِ فِي جَنَّةٍ عَدْنٍ »^۲
ترجمه: دو بهشت از نقره، با ظروف و همه وسائل و دو بهشت از طلا با همه ظروف و وسائل و میان آنها و خدا تنها پرده کبریا است که بر روی خود کشیده شده.

و احادیث فراوان دیگری که از حضرت ﷺ روایت شده اند. برای اطلاعات بیشتر به کتاب « التوحید » ابن خزیمه ۲۷ / ۱ مراجعه کنید.

امام شافعی رحمته برای اثبات این صفت به دو آیه ذیل استدلال می کند:

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ (۸۸) القصص: ۸۸

﴿وَبَعَثْنَا وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلْدِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (۲۷) الرحمن: ۲۷

روشن شد که امام شافعی رحمته در اثبات صفت وجه روش سلف صالح امت را می پیماید. خداوند بر امام و نیاکان پیشتاز او از سلف صالح رحمت بفرستد.^۳

امام آیه ۱۱۵ سوره بقره^۱ را به قبله تفسیر فرموده ولی دلیل بر این نیست که امام صفت را تأویل کرده چون همه بزرگان دین بنا به سبب نزول آیه را اینگونه تفسیر کرده اند.^۲

۱. بخاری کتاب توحید ۶/۲۶۹۴

۲. بخاری کتاب توحید ۶/۲۷۱۰

۳. طبقات ابی یعلی ۱/۲۸۳ و مجموع فتاوی ۴/۱۸۲

صفت هفتم: قدم

قدم یکی از صفات خبری خداوند است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سخنان گهر بار خود بیان فرموده و سلف صالح امت اسلامی رحمهم الله همانطور که رسول خبر داده بدان ایمان آورده اند. اما تأویل گران بنا به عادت خود خبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله را رد کرده اند و با تأویلات بعیدی به تأویلش پرداخته اند، حتی مؤمنین این صفت را به تمسخر و استهزاء می گیرند.

یکی از مؤمنین به این مرد تاریخ اسلام امام شافعی - رحمه الله - است که می فرماید: همانا بنا به خبر رسول که می فرماید « حتی يضع الرب فيها قدمه » (تا خداوند بر جهنم پا می گذارد) خداوند دارای قدم است.^۲

حدیثی که امام رحمته به آن استدلال می کند قسمتی از حدیث ابی هریره است، اینک متن کامل حدیث را ذکر می کنیم:

« عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ اخْتَصَمَتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ إِلَى رَبِّهَا فَقَالَتِ الْجَنَّةُ يَا رَبِّ مَا لَهَا لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ضِعْفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهَا وَقَالَتِ النَّارُ يَعْنِي أُورِثَتْ بِالْمُتَكَبِّرِينَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْجَنَّةِ أَنْتِ رَحِمَتِي وَقَالَ لِلنَّارِ أَنْتِ عَذَابِي أُصِيبُ بِكَ مَنْ أَشَاءُ وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مَلُؤُهَا قَالَ فَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا وَإِنَّهُ يُنْشِئُ لِلنَّارِ مَنْ يَشَاءُ فَيُلْقُونَ فِيهَا وَ{ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ } ثَلَاثًا حَتَّى يَضَعَ فِيهَا قَدَمَهُ فَتَمْتَلِي وَيُرَدُّ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ قَطُّ » ؛

بهشت و جهنم بحث و مناقشه خود را پیش خدا بردند، بهشت گفت: ای خداوندا چرا تنها بی نوایان و ضعیفان وارد من می شوند؟

و جهنم هم عرض کرد: ای خداوندا چرا تنها مستکبرین و ظالمان وارد من می شوند؟

خداوند خطاب به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی و به جهنم فرمود: تو عذاب من هستی، هر که را بخواهم داخلت می کنم و هر دو از انسان پر خواهید شد.

۱. ﴿ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾ (البقرة: ۱۱۵) (پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست

آری خدا گشایشگر داناست)

۲. فی احکام القرآن شافعی - رحمه الله - ۶۵/۱ و مجموع فتاوی ۱۹۳/۳ و تفسیر طبری ۵۲۶/۱

۳. الاسماء و الصفات بیهقی ۴۴۳

۴. بخاری کتاب توحید ۲۷۱۱/۶ و مسلم ۲۱۸۶/۴ و توحید ابن خزیمه ۲۰۸/۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به هیچ کس از بندگانش ستم نمی کند و افرادی که مستحق آتش هستند به جهنم می روند، و جهنم سه بار فریاد می کشد: آیا کسی باقی مانده؟
خداوند قدم را بر جهنم می گذارد تا منقبض می شود و فریاد می کشد: کافی است کافی است.
اهل سنت و جماعت احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تصدیق می کنند و اجازه نمی دهند که عقل و قیاس و ذهن آنها در میدانی به تکاپو بپردازد که قدرت تازش ندارد و در چنین میدانی منطق تسلیم حاکم است نه منطق چرا و چگونه ی عقل.^۱

صفت هشتم: خنده

خنده یکی از صفات خبری خداوند است که با حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت شده است، هر چیزی با سنت ثابت شود در حکم چیزهای است که قرآن بر وجودشان شهادت داده. چند حدیث را ذکر می کنیم که از صفت خنده خداوند خبر می دهند:

۱- حدیث ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید:

« أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيَسْتَشْهَدُ^۲ »

(رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به دو نفر خندند که یکی از آنها مسلمان بوده و توسط دیگری در میدان کارزار شهید شده است، بعد از آن قاتل توبه می کند و او هم به شهادت می رسد سپس هر دو با هم وارد بهشت می شوند)

احادیث دیگری روایت شده اند برای خواندن آنها خوانندگان عزیز را به کتاب « التوحید » ابن خزیمه ۵۶۳/۲ راهنمایی می کنیم.

این احادیث بر اصحاب بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی اله و سلم تلاوت می شود و آنها از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله احادیث را می شنیدند و با جان و دل آنها را فهم می کردند و به معنی آن اعتقاد پیدا می نمودند و بدانها متأثر می شدند، و در حدیثی دیگر می فرمایند:

^۱ . شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت ۳/۴۳۱

^۲ بخاری کتاب جهاد لاب الکافر یقتل المسلم ثم یتوب ۴/۱۰۴۰ و مسلم ۳/۱۵۰۴

« ان آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلٌ فَهُوَ يَمْشِي مَرَّةً وَيَكْبُو مَرَّةً وَتَسْفَعُهُ النَّارُ مَرَّةً فَإِذَا مَا جَاوَزَهَا التَّتَفَّتْ إِلَيْهَا فَقَالَ تَبَارَكَ الَّذِي نَجَّانِي مِنْكَ لَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ شَيْئًا مَا أَعْطَاهُ أَحَدًا مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ فَتَرَفَعُ لَهُ شَجْرَةٌ فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ أَدْنِي مِنْ هَذِهِ الشَّجْرَةِ فَلَا سَتَظِلُّ بِظِلِّهَا وَأَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ لَعَلِّي إِنْ أَعْطَيْتُكَهَا سَأَلْتَنِي غَيْرَهَا فَيَقُولُ لَا يَا رَبِّ وَيُعَاهِدُهُ أَنْ لَا يَسْأَلَهُ غَيْرَهَا وَرَبُّهُ يَعِذُّهُ لِأَنَّهُ يَرَى مَا لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهِ فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَيَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا ثُمَّ تَرَفَعُ لَهُ شَجْرَةٌ هِيَ أَحْسَنُ مِنَ الْأُولَى فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ أَدْنِي مِنْ هَذِهِ لِأَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا وَأَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ أَلَمْ تُعَاهِدْنِي أَنْ لَا تَسْأَلَنِي غَيْرَهَا فَيَقُولُ لَعَلِّي إِنْ أَدْنَيْتُكَ مِنْهَا تَسْأَلَنِي غَيْرَهَا فَيُعَاهِدُهُ أَنْ لَا يَسْأَلَهُ غَيْرَهَا وَرَبُّهُ يَعِذُّهُ لِأَنَّهُ يَرَى مَا لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهِ فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَيَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا ثُمَّ تَرَفَعُ لَهُ شَجْرَةٌ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ هِيَ أَحْسَنُ مِنَ الْأُولَى فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ أَدْنِي مِنْ هَذِهِ لِأَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا وَأَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ أَلَمْ تُعَاهِدْنِي أَنْ لَا تَسْأَلَنِي غَيْرَهَا قَالَ بَلَى يَا رَبِّ هَذِهِ لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا وَرَبُّهُ يَعِذُّهُ لِأَنَّهُ يَرَى مَا لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهَا فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَإِذَا أَدْنَاهُ مِنْهَا فَيَسْمَعُ أَصْوَاتَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ أَيُّ رَبِّ أَدْخَلْنِيهَا فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ مَا يَصْرِفُنِي مِنْكَ أَيْرِضِيكَ أَنْ أُعْطِيكَ الدُّنْيَا وَمِثْلَهَا مَعَهَا قَالَ يَا رَبِّ أَتَسْتَهْزِئُ مِنِّي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَضَحِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ أَلَا تَسْأَلُونِي مِمَّ أَضْحَكَ فَقَالُوا مِمَّ تَضْحَكَ قَالَ هَكَذَا ضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا مِمَّ تَضْحَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مِنْ ضَحِكِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حِينَ قَالَ أَتَسْتَهْزِئُ مِنِّي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَيَقُولُ إِنِّي لَا أَتَسْتَهْزِئُ مِنْكَ وَلَكِنِّي عَلَى مَا أَشَاءُ قَادِرٌ^۱»

آخرین کسی که وارد بهشت می شود مردی است که کشان کشان بر روی صراط راه می رود تا از آن می گذرد، می گوید: سپاس خداوندی که مرا نجات داد چیزی به من داد که به هیچ کس نداده است در این حال درختی می بیند، می گوید: خداوند مرا به آن نزدیک کن تا زیر سایه اش استراحت کنم و از آن آب گوارا بنوشم.

خداوند می فرماید: اگر آنرا به تو بدهم چیز دیگری نمی خواهی؟

می گوید: نه ای پروردگار چیزی نمی خواهم و پیمان می دهد. خداوند او را به آنجا می برد چون می داند که نمی تواند صبر کند. زیر درخت می رود و استراحت می کند و آب می نوشد. در این حال درخت دیگری می بیند، این بار هم از خدا می خواهد که مرا پیش آن درخت ببر چیزی نمی خواهم، این بار هم خداوند به او می فرماید: دیگر چیزی نمی خواهی؟

۱. بخاری ۲۷۰۴/۶ و مسلم ۱۷۴/۱

دوباره عهد و پیمان می دهد که چیزی نمی خواهد. خداوند او را به زیر درخت دوم هم می برد، بنده از سایه درخت استفاده می کند و از آب آنجا می نوشد، در این حال درختی دیگر کنار باب بهشت می بیند و می گوید: خدایا فقط این درخت را به من بده چیز دیگری نمی خواهم، خداوند این بار هم با همان عهد و پیمان گذشته او را به آنجا می برد و بنده از آب و سایه آن استفاده می کند، در این حال بنده صدای بهشتیان را می شنود صدای بهشتیان را داخل بهشت می شنود، می گوید: ای خدایا مرا وارد بهشت کن، خداوند می فرماید: آیا دوست داری دنیا و نعمت آن را به تو بدهم؟

بنده می گوید: خدایا مرا مسخره می کنید در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی؟

ابن مسعود خندید و گفت: می دانید چرا خندیدم؟

گفتند: چرا؟

گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خندید و علت خنده رسول خدا هم پروردگار جهانیان بود.

سپس خداوند فرمود: نه تو را مسخره نمی کنم ولی آنچه را دوست داشته باشم و اراده کنم انجام می دهم.

امام ابن خزیمه در باب صفت ضحک می فرماید: بدون کیفیت و تشبیه خداوند را به خنده متصف می کنم، خنده او به خنده مخلوقات نمی ماند، تنها می دانیم که خداوند می خندد ولی در مورد چگونگی خنده اش سکوت اختیار می کنیم و آنرا به علم خدا موقوف می نماییم چون تنها خودش کیفیت خنده اش را می داند و هیچ کس را بر این راز مطلع نساخته است پس ما قائل به حدیث رسول هستیم و آنرا تصدیق می نمایم و از علم انحصاری خدا دانا دم نمی زنیم.^۱

کلام ابن خزیمه بزرگ ترین دلیل است بر سالم بودن مذهب سلف و دوری دیدگاهشان از خیالات و پوچگرایی و تحریفات کلامی و تشبیه و تجسیم منحرفان از حشویه و غیره چون از حدود و مرز و خط قرمزهای نصوص به خیالات بیرون نمی روند، تمام صفات مذکور در قرآن و سنت صحیح رسول اکرم صلی الله علیه و آله را می پذیرند و هر چه خدا و رسول آنرا نفی فرموده اند آنها هم بدون کم و کاست چنین چیزی را قبول ندارند، بنا بر این روش مطمئن هرگز دچار کژراهای کلامی و فلسفی نمی شوند و همیشه از تهمت ناروا بدور می مانند.

امام شافعی رحمته هم یکی از سالکین واقعی این روش است و این صفات را برای خداوند منان با رعایت ادب و مقام پروردگار اثبات می کند.

^۱. التوحید ۲/۵۶۳

می فرماید: خداوند به عبد مؤمن می خندد، چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: کسی که در راه خدا جان فدا کند در حالی خداوند را ملاقات می کند که پروردگار خندان است.^۱

حدیثی که امام به آن استدلال می کند بخشی از حدیث ابی درداء است که طبرانی با اسناد حسن در الکبیر آنرا از حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

«ثلاثة يحبهم الله ويضحك إليهم ويستبشر بهم الذي إذا انكشفت فئته قاتل وراءها بنفسه لله عز وجل فإما أن يقتل وإما أن ينصره الله ويكفيه فيقول انظروا إلى عبدی هذا كيف صبر لي بنفسه»^۲

سه گروه هستند که خداوند آنها را دوست دارد و به آنها می خندد و بدیشان مژده می دهد، گروهی که برای خدا می جنگند یا کشته می شوند یا خداوند پیروزی را به آنها می بخشد، می فرماید: نگاه کنید چگونه بندی من برای من صبر پیشه می کند.

بیهقی حدیث را در باب «اثبات صفت خنده برای خداوند» ذکر می کند، اما به جای اثبات به بعضی از تأویلات کلامی مذموم رو می آورد سپس مثل اینکه کوتاهیش را جبران می کند، می فرماید: اما پیشینان ما از این احادیث، ترغیب اعمال را برداشت می کردند - اعمالی که خیر هستند و خداوند آنها را دوست دارد و با انجام دانشان خوشحال می شود - و خود را مشغول به تفسیر و تبیین خنده خدا نمی کردند هر چند معتقد بودند که خداوند دارای جوارح و اعضاء نیست و در خنده و کیفیت آن قابل تشبیه به انسان نمی باشد.^۳

خداوند بیهقی را رحمت کند اگر به تفسیر سلف اکتفاء می کرد و خود را به کژراهای و یاوه گویهای خلف نمی زد خیلی بهتر بود چون هیچ کس معتقد نبوده که خنده خدا مستلزم دهان و حنجره و غیره است، اینها عبارات و اعتقادات نو آوری هستند که بوی بدعت و شرک از آنها بلند می شود هر چند اهل کلام آنها را عین دین می دانند، ولی دین و دیدگاه سلف کجا و این ترهات کجا.^۴

صفت نهم: انگشتان

^۱. الترغیب و الترهیب ۲۸۴/۱ و الاسماء و الصفات بیهقی ۵۹۵

^۲. همان

^۳. الاسماء و الصفات ۵۹۸

^۴. التوحید ابن خزیمه ۵۶۳/۲

امام شافعی رحمته معتقد است که خداوند انگشت دارد، این صفت یکی دیگر از صفات خبری خداوند است که سنت صحیح رسول از آن خبر می دهند، امام برای اثبات صفت به این حدیث استناد می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده:

« ما من قلب الا هو بين اصبعين من اصابع الرحمن »^۱

(قلب هر انسانی میان دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد)

امام شافعی رحمته در این صفت هم روش سلف صالح را پیموده که تمام صفات ثابت شده در قرآن و حدیث را به خداوند منان نسبت می دهند.

یکی دیگر از احادیث وارده در مورد این صفت حدیث ابن مسعود است که می فرماید:

جاء حَبْرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَضَعُ السَّمَاءَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْأَرْضَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْجِبَالَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالشَّجَرَ وَالْأَنْهَارَ عَلَى إِصْبَعٍ وَسَائِرَ الْخَلْقِ عَلَى إِصْبَعٍ ثُمَّ يَقُولُ بِيَدِهِ أَنَا الْمَلِكُ فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَالَ ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾ الزمر: ۶۷^۲

یکی از روحانیون یهود پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد خداوند آسمان را بر انگشت اول و زمین را بر انگشت دوم و کوها را بر انگشت سوم و درختان و آنها را بر انگشت چهارم و همه مخلوقات دیگر را بر انگشت پنجم می گذارد سپس با دست می گوید: من خدا هستم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و این آیه را تلاوت فرمود: «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند»

بسیاری از اهل کلام این حدیث را تأویل کرده اند، و گمان می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن مرد یهودی را انکار کرده چون یهودی اهل تجسیم بود، بدین علت پیامبر صلی الله علیه و آله از سخن مرد یهودی خنده اش می گیرد، امام ابن خزیمه این تأویل را رد می کند و به شدت آنرا انکار می نماید، می فرماید: خداوند قدر و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله را خیلی بلند تر از آن کرده که نزد او خداوند را به صفاتی متصف کنند که از آن منزّه است ولی خنده اش بگیرد و به جای انکار و خشم به گونه ای بخندد که دندانهایش نمایان شوند، اما خنده رسول صلی الله علیه و آله حاکی از تصدیق و تعجب بود نه انکار و مسخره.

هر کسی که ایمان در قلبش جا گرفته باشد چنین چیزی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت نمی دهد چون با مقام بلند ایشان جور در نمی آید که به جای تغییر منکر بخندد.^۳

۱. طبقات ابن ابی یعلی ۲۸۴/۱ و مجموع فتاوی ۱۸۲/۴

۲. بخاری باب توحید ۲۷۱۲/۶ و مسلم ۲۱۴۷/۲. «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند»

۳. التوحید ۱۷۸/۱

یکی از راد مردانی که با این تأویل مخالفت کرده امیر المؤمنین حدیث ابن حجر است، در فتح الباری می فرماید: اگر خنده رسول صلی الله علیه و آله خلاف فهم راوی - که تصدیق و تعجب است - معنی شود مستلزم این است که پیامبر باطلی را می شنود و سکوت اختیار می نماید، نعوذ بالله که رسول صلی الله علیه و آله در چنین مواردی سکوت کند.^۱

از این تعجب بر انگیز تر این است که اهل کلام می گویند: چون احادیث دیگری در تأیید این حدیث نقل نشده اند پس باید حدیث تأویل شود. اما حقیقت خلاف سخن آنها است چون احادیث فراوانی روایت شده اند که انگشت را برای خداوند اثبات می کنند.

یکی از این حدیث ها، حدیث عبدالله ابن عمرو بن عاص است که می فرماید:

أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يُصْرَفُ حَيْثُ يَشَاءُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ مُصْرِفَ الْقُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ^۲

(از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: همه قلب انسانها مانند قلب یک نفر میان دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد هر طوری بخواهد آنرا تغییر می دهد، سپس رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا قلب هایمان را بر طاعت خودت قرار بده).

و احادیث فراوان دیگر^۳

صفت دهم: چشم

صفت چشم یکی دیگر از صفات خبری ذاتی برای خداوند متعال است که با قرآن و حدیث صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده است.

۱- در سوره طه ضمیر مفرد متکلم را مضاف الیه چشم قرار می دهد، می فرماید:

﴿وَلِنُصْنَعَنَّ عَلَى عَيْنِي﴾ طه: ۳۹ «تا زیر نظر من پرورش یابی»

۲- در سوره قمر چشم را به ضمیر جمع اضافه می فرماید:

۱. فتح الباری ۳۹۹/۱۳

۲. مسلم ۲۰۴۵/۴

۳. کتاب التوحید ابن خزیمه ۱۸۹/۱

﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفِرًا﴾ القمر: ۱۴ « [کشتی] زیر نظر ما روان بود [این] پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شده بود»

و میفرماید ﴿وَأَصْنَعُ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا﴾ هود: ۳۷ و زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز و در باره کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگویی چرا که آنان غرق شدند.

﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ﴾ الطور: ۴۸ و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی و هنگامی که [از خواب] بر می‌خیزی به نیایش پروردگارت تسبیح گوی.

اگر در بعضی از آیات عین به ضمیر مفرد اضافه می‌شود دال بر وحدت نیست چون در آیات دیگری به ضمیر جمع هم اضافه گردیده است، مانند نعمت در آیه ۳۴ سوره ابراهیم به صورت مفرد آمده ولی هیچ انسان عاقلی قائل نیست که خدا دارای یک نعمت باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ ابراهیم: ۳۴ اگر نعمت خدا را شماره کنید نمی‌توانید آن را به شمار درآورید قطعاً انسان ستم‌پیشه ناسپاس است. یا در آیه ۱۸۷ سوره بقره خداوند می‌فرماید:

﴿أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ البقره: ۱۸۷ در شبهای روزه همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است.

منظور مفرد نیست بلکه همه شب‌های رمضان را شامل می‌شود.^۱

ابن خزیمه بعد از ذکر آیاتی که صفت عین را ثابت می‌کنند می‌فرماید: بر هر مسلمانی واجب است که صفات ثابت شده در قرآن را برای خدا اثبات کنند. کسی که برای خداوند صفات ثابت شده در قرآن و سنت را نمی‌پذیرد کافر است چون خداوند پیامبر را به عنوان مبین قرآن معرفی می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْفَكِرُونَ﴾ النحل: ۴۴ و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند!

^۱ . الصفات الالهية ۳۱۷ و مختصر الصواعق

پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده که خداوند دو چشم دارد و بیان حضرت با قرآن موافق است پس باید بدان ایمان آورد و آنرا تصدیق کرد.^۱

از امام شافعی رحمته روایت شده که فرموده: خداوند کور نیست چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بحث تکذیب دجال می فرماید: «انه اعور و ان ربکم لیس باعور»^۲
(او کور است ولی خداوند شما کور نیست)

پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می فرماید که او کور است هر چند مدعی خداوندی است و کارهای خارق العاده انجام می دهد ولی دارای عیوب و نقص های است که خودش توانایی بر طرف کردن آنها را ندارد، پس دچار اشتباه نشوید و او را خدا نپدارید چون او ناقص است ولی پروردگار شما ناقص نیست، خداوند دارای دو چشم است و با آنها می بیند پس بینا و شنوا است بدین علت امام شافعی - رحمه الله - برای اثبات صفت عین (چشم) به این حدیث استناد می کند.^۳

صفت یازهم: علم

صفت علم صفت ذاتی خداوند است که قرآن و سنت آنرا ثابت می کنند. خداوند می فرماید:

﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^(النساء: ۱۶۶)
ولیکن خدا به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می دهد [او] آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان [نیز] گواهی می دهند و کافی است خدا گواه باشد.

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾^(التوبة: ۷۸) آیا ندانسته اند که خدا راز آنان و نجوای ایشان را می داند و خدا دانای رازهای نهانی است.

﴿إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ خَفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^(الأحزاب: ۵۴) اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید قطعاً خدا به هر چیزی داناست.
و آیات فراوان دیگری نیز در این مورد آمده است.

۱. التوحید ابن خزیمه ۹۷/۱

۲. طبقات ابن یعلی ۲۸۳/۱ و مجموع فتاوی ۱۸۲/۴

۳. الاسماء و الصفات ۳۹۵

سنت:

حدیث ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و آله:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ لَا يَعْلَمُ مَا فِي عَدِي إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَعْلَمُ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى يَأْتِي الْمَطْرُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا اللَّهُ^۱

(پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: کلید های غیب پنج تا هستند تنها خداوند بدانها آگاه است، آنچه در رحم مادران قرار دارد و اینکه فردا چه چیزی رخ می دهد و چه وقت باران می بارد و هر انسانی کجا و کی می میرد و قیامت چه زمانی آغاز می شود).

حدیث جابر رضی الله عنه :

« كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُعَلِّمُ أَصْحَابَهُ الْإِسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُهُمُ السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ يَقُولُ إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكَعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ لِيَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ تَسْمِيهِ بَعَيْنِهِ خَيْرًا لِي فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ قَالَ أَوْ فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ اللَّهُمَّ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي أَوْ قَالَ فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ »^۲

(رسول خدا صلی الله علیه و آله استخاره را در تمام کارها مانند سوره قرآن به ما می آموخت و می فرمود: هر گاه یکی از شما قصد کاری کرد، دو رکعت نماز سنت بخواند و سپس بگوید: خدایا! من به سبب علم تو، از تو طلب خیر می کنم و به سبب قدرت تو، از تو توان و قدرت می خواهم و از تو جود و بخشش می طلبم؛ زیرا که تو می توانی و من نمی توانم و تو دانی و من نمی دانم و تو دانا و آگاه به همه ی غیب ها و رازهای پنهانی، پروردگارا! اگر تو می دانی که این کار برای من در دین و دنیا و سرانجام کار « یا فرمود: حال و آینده کار من خیر است، آنرا برای من مقدر فرما و آسان گردان و در آن برکت انداز و اگر می دانی که این کار برای من در دین و دنیا و سرانجام بد است، آنرا از من دور کن و مرا از آن منصرف

۱. بخاری کتاب توحید باب عالم الغیب ۶/۲۶۸۷

۲. بخاری کتاب توحید باب قل هو القادر ۶/۲۶۹

گردان و خیر را در هر جا هست برای من مقدر فرما و آن گاه مرا بدان خشنود کن، و فرمود: در این هنگام نیاز خود را بگوید و نام ببرد.

احادیث فراوانی بر علم خدا روایت شده اند.

از امام شافعی رحمته نقل شده که صفت علم را برای خداوند منان ثابت فرموده اند و بدان اقرار کرده است و آنرا صفت ذاتی و ازلی دانسته که بر هر چیزی پیشی گرفته. امام در مورد آیه ۱۴۳ سوره بقره:

﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ﴾ البقرة: ۱۴۳

قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آنکه مشخص شود کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد.

می‌فرماید: علم خداوند پیش از پیروی و بعد از آن مساوی بود.^۱

یعنی امام علم خداوند را سابق بر هر چیزی می‌داند.

مفسرین در تفسیر آیه اختلاف پیدا کرده اند:

ابن جریر می‌فرماید: ای محمد ما این کار را تنها برای این انجام دادیم تا بدانیم چه کسی پیروی می‌کند و چه کسی نافرمانی. سپس ابن جریر ادامه می‌دهد: اگر کسی بگوید: مگر خداوند نمی‌دانست چه کسی پیروی می‌کند و چه کسی سر باز می‌زند مگر بعد از پیروی کردن مسلمان و سر باز زدن مرتدین؟ بعضی در جواب گفته اند: خداوند به هر چیزی آگاه است، معنی آیه این نیست که خداوند تا هنگام رخ دادن کار بدان علم نداشت.

اگر گفته شود: یعنی چه؟

گفته می‌شود: یعنی قبله را مقرر نکردیم مگر برای اینکه پیامبر و دوست و حزیم بدانند چه کسی پیروی می‌کند و چه کسی سر باز می‌زند.

امام طبری این دیدگاه را قبول دارد و شواهدی از کلام عرب برای اثبات آن بیان می‌کند، سپس می‌فرماید: بعضی می‌گویند: این کلام گفته می‌شود چون عرب به جای دیدن، علم را به کار می‌برند. پس معنی آیه چنین است: مگر برای نشان دادن کسی که از رسول پیروی می‌کند یا سر باز می‌زند. ولی امام این تأویل را رد می‌کند.

بعضی هم می‌گویند: خداوند می‌فرماید: لعلم، به خاطر منافقین و یهود و کافران است چون آنها قبول نداشتند که خداوند قبل از وقوع به چیزی علم داشته باشد، می‌گفتند: اگر گفته شود: هنگام تغییر قبله

۱. مناقب بیهقی ۴۰۶/۱ و احکام القرآن شافعی - رحمه الله - ۶۷/۱

بعضی از آنها مرتد می شود، چنین چیزی به وقوع نمی پیوندد یا باطل است. اما وقتی که خداوند آیه را نازل کرد و قبله را تغییر داد و بعضی مرتد شدند، خداوند فرمود: *الا لنعلم*. آنچه شما کافران انکار می کردید من در علم خود می دانستم قبل از اینکه به وقوع بپیوندد.

پس معنی آیه چنین است: تا بیان کنیم که ما می دانستیم چه کسی پیرو محمد است و چه کسی از او سر باز می زند. امام می فرماید: هر چند تأویل معقولی است و شاهد هم دارد ولی بعید است که مفهوم آیه چنین باشد.^۱

ابن کنیر رحمته می گوید: خداوند می فرماید: ای محمد ما رو کردن به قبله را برای تو تشریح کردیم در ابتداء به بیت المقدس سپس به کعبه تا حال آنها که پیرو توهستند و از تو اطاعت می کنند و در رو کردن به قبله همراه تو هستند از افرادی که مرتد می شوند روشن شود.^۲

سعدی می گوید: خداوند می فرماید: « و ما جعلنا .. » یعنی رو کردن به بیت مقدس « *الا لنعلم* » یعنی علمی که متعلق به ثواب و عقاب است و الا خداوند قبل از وقوع هر چیزی بدان آگاه است.^۳

ابن تیمیه این دیدگاه را اینگونه توضیح می دهد: مثل اینکه سعدی کلامش را خلاصه کرده، اما فرموده

خداوند: ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ ۗ ﴾^{۱۴۳}

﴿ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزِينِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴾^{۱۴۲} الكهف: ۱۲

و نظائر آن علمی است که بعد از وجود به معلوم تعلق می گیرد، این علم اساس مدح و ذم و ثواب و عقاب است، اما علم، در آیه اول تنها بدین معنی است که چنین چیزی رخ می دهد ارتباطی به سزا و عقاب ندارد چون سزا و عقاب بعد از وقوع معنی پیدا می کنند. از ابن عباس روایت شده که گفته: « لنعلم » یعنی « لتری »^۴. مفسرین هم در تفسیر آیه گفته اند: تا بدانیم که به وجود می آید بعد از اینکه می دانستیم به وجود خواهد آمد.^۵

صفت دوازدهم: دیده شدن

۱. تفسیر طبری ۱۵۹/۳

۲. تفر ابن کنیر ۱۹۱/۱

۳. تفسیر سعدی ۱۵۹/۱

۴. طبری سخن ابن عباس را اینگونه نقل می کند: مگر برای جدا کردن اهل یقین از اهل شک و گمان. ۱۶۰/۳

۵. مجموع فتاوی ۴۹۶/۸

سلف صالح صفت دیده شدن را در بحث اسماء و صفات ذکر کرده اند هر چند دیدن خدا در قیامت صفتی است برای مؤمنین، چون میان سلف و خلف در این مورد اختلاف جزئی وجود دارد. آیات فراوانی بر دیده شدن خدا در روز قیامت دلالت می کنند. مثلاً خداوند می فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ القیامة: ۲۲ - ۲۳ آری در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است. و به پروردگارش می نگرند.

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ﴿٢٦﴾﴾ یونس: ۲۶
برای کسانی که کار نیکو کرده اند نیکویی [بهشت] و زیاده [بر آن] است.

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُونَ ﴿١٥﴾﴾ المطففين: ۱۵
زهی پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند.

امام ابن قیم جوزی همه آیات رؤیت را در کتاب «الارواح الی الافراح» جمع آوری کرده است.^۱
ابن قیم بیشتر احادیث رؤیت را در همان کتاب نقل کرده است، ما هم بعضی از آنها را روایت می کنیم:
حدیث ابی هریره رضی الله عنه :

«انَّ النَّاسَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ هَلْ نَرَىٰ رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَلْ تُضَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَهَلْ تُضَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ»^۲

بعضی از مردم گفتند: ای رسول خدا آیا در روز قیامت خدا را می بینیم؟
فرمود: آیا در دیدن ماه در شب چهارده دچار زحمت می شوید؟

گفتند: نه ای رسول خدا ﷺ

فرمود: آیا در دیدن خورشید دچار زحمت می شوید؟

گفتند: نه ای رسول خدا ﷺ

فرمود: خدا را همین طور خواهید دید.

حدیث جریر بن عبدالله رضی الله عنه :

۱. صفحه ۲۱۲

۲. بخاری کتاب توحید ۶ / ۲۷۰۴

قال: كنا جلوسا عند رسول الله ﷺ، فرأى القمر ليلة البدر فقال: "إِنَّكُمْ سترون رَبَّكُمْ كما ترون هَذَا، لا تُصامون في رؤيته، فإن استطعتم أن لا تُغلبوا على صلاةٍ قبل طلوع الشمسِ وقبل غروبها فافعلوا" ثم تلا

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾ ﴿٣٩﴾ ق: ٣٩^٢

نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، که ماه را دیدند، سپس فرمود: شما پروردگار خود را همانند این ماه خواهید دید و در دیدنش دچار زحمت نمی شوید، پس اگر توانستید که در خواندن یک نماز بیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، مغلوب (خستگی و خواب) نشوید، این را انجام دهید، سپس آیه « پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب به ستایش پروردگارت تسبیح گوی » و احادیث فراوان دیگری در حادی الارواح صفحه ۲۱۲ روایت کرده است.

امام شافعی رحمه الله روایت خداوند را قبول دارد و روایات فراوانی در این مورد از ایشان روایت شده است. یکی از آنها روایت بیهقی از ربیع بن سلیمان است که می فرماید: روزی نزد شافعی - رحمه الله - نشسته بودم و نامه ای از صعید - نام مکانی است - آمد که در مورد آیه: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾

﴿١٥﴾ المطففين: ١٥ سؤال پرسیده بود؟ امام در جواب نوشت: این که خداوند به خاطر خشم از بعضی میان خود و آنها حجاب ایجاد می کند، دال بر آن است که بعضی به خاطر خشنودی پروردگار می توانند او را ببینند.

ربیع گفت: ای سرورم به این ایمان دارید؟

فرمود: سوگند به خدا اگر ایمان نمی داشتم که خداوند را در قیامت می بینم هرگز در دنیا او را عبادت نمی کردم.^٣

دوباره بیهقی از ابن هرم قریشی روایت می کند که گفته از امام شافعی - رحمه الله - شنیدم در مورد آیه ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ ﴿١٥﴾ المطففين: ١٥ می فرمود: خداوند آنها را به سبب خشمش از دیدن خود محروم می کند، این دال بر آن است که بعضی به سبب رضایت خداوند از آنها، پروردگار خویش را خواهند دید.^٤

^١ . بخاری کتاب توحید ۲۷۰۳/۶

^٢ . سوره ق آیه ۳۹.

^٣ . مناقب بیهقی ۴۲۹/۱ و حادی الارواح ۲۰۸

^٤ . مناقب بیهقی ۴۱۹/۱

باز هم بیهقی از سعید بن اسد نقل می کند که می گوید: به شافعی - رحمه الله - گفتم: در مورد حدیث رؤیت چه دیدگاهی دارید؟

فرمود: ای ابن اسد، مرده باشم یا زنده، هرگاه حدیث صحیحی روایت شود، مذهب من هم بر اساس آن حدیث است، هر چند حدیث را نشنیده باشم.^۱

بیهقی از مزنی نقل می کند که گفته از ابن هرم قریشی شنیدم که می گفت از امام شافعی - رحمه الله - شنیدم که در مورد آیه ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُونَ﴾ (المطفین: ۱۵) می فرمود: این آیه دال بر آن است که دوستان خداوند او را در قیامت خواهند دید.^۲

در طبقات ابن ابی یعلی از امام روایت شده که فرموده: همانا مؤمنین در قیامت با چشمان خود خداوند را خواهند دید همانگونه که ماه را می بینند.^۳

این عقیده امام شافعی بود در مورد رؤیت خداوند در روز قیامت توسط مسلمین، ایشان در این موضوع هم پیرو سلف صالح هستند مانند بقیه صفات که از این روش و منهج بیرون نرفتند.

در این فصل عقیده امام شافعی رحمته را در مورد اسماء و صفات بحث کردیم، که ایشان به همه صفات خداوند که در قرآن ذکر شده یا سنت مطهر از آن خبر داده همانند سلف صالح ایمان داشتند، بدون وارد شدن در تشبیه و کیفیت دادن و تعطیل و تحریف نمودن، نصوص وارده را می پذیرفتند، در آینده بعضی از بیانات ایشان را در این مورد نقل خواهیم کرد.

ربیع بن سلیمان می گوید: در مورد صفات خداوند از امام شافعی رحمته پرسیدم؟

فرمود: بر عقل انسان حرام است که خداوند را تمثیل کند، بر وهم و گمانش روا نیست که خدا را محدود سازد، نفوس اجازه ندارند که در آن تفکر کنند و قلب در آن حق تعمق ندارد، پس عقل و قلب تنها باید به توصیفات خداوند و رسول اکرم توجه کنند نه به تعمقات و تفکرات خود.^۴

امام می فرماید: به خدا آنچه از طرف ایشان آمده و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه از ایشان روایت شده با همان فهم رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان دارم.^۵

۱. مناقب بیهقی ۴۲۱/۱ و الاعتقاد بیهقی ۱۳۱

۲. مناقب و اعتقاد ۴۲۰/۱

۳. همان مصدر

۴. مجموعه فتاوی ۶/۴

۵. مجموع فتاوی ۲/۴ و ۳۵۴/۶ و ذم التأویل این قدامه ص ۱۱ تا ۴۴

امام به ابن اسد فرمود: مرده باشم یا زنده، هرگاه حدیث صحیحی روایت شود، مذهب من هم بر اساس آن حدیث است، هر چند حدیث را نشنیده باشم^۱

بنا بر این دیدگاه امام در مورد بقیه صفات دیگر که چیزی در باره آنها از او روایت نشده شناخته می شود، یعنی امام تمام صفاتی که خداوند برای خود ثابت نموده یا رسولش صلی الله علیه و آله از آن خبر داده بدون تغییر و کیفیت دادن و تشبیه و تحریف، با روش سلف صالح برای حکیم منان ثابت می کند. خدا می داند

^۱. مناقب ۴۲/۱ و الاعتقاد ۱۳۱

باب چهارم

بقیه‌ی باورها و منهج ایشان در زمینه‌ی اثبات آنها

این باب شامل چهار بخش است:

- بخش اول: ایمان به پیامبران (علیهم السلام)
- بخش دوم: ایمان به روز آخرت
- بخش سوم: ایمان به قضا و قدر.
- بخش چهارم: عقیده ایشان در مورد اصحاب

بخش اول

ایمان به پیامبران (علیهم السلام)

این بخش به سه بحث تقسیم می شود:

- بحث اول: معنی ایمان به پیامبران
- بحث دوم: نیاز مردم به بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- بحث سوم: فضایل پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم

بحث نخست: معنی ایمان به پیامبران (علیهم السلام)

ایمان به پیامبران یکی از اصول ایمان است، به این معنی که نبوت تمامی آن پیامبران را تصدیق نماییم که خداوند داستان آنها را برای ما بازگو نموده است و همچنین باید هر آنچه آنها از خداوند خبر می دهند تصدیق و تأیید نماییم. و باید ایمان داشته باشیم که آنها در تبلیغ دستورات الهی کوتاهی نورزیده‌اند و با فرستادن آنها به سوی مردم، خداوند حجت خود را بر مردم اقامه کرده است. و از جمله‌ی ایمان به پیامبران ایمان به کسانی است که خداوند نام آنها را در قرآن ذکر کرده است که تعداد آنها بیست و پنج نفر هستند و هیجده نفر از آنها را در آیه‌ی زیر نام برده است.

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾
 وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ
 وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِّنَ
 الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُوسُفَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾ وَمِن آبَائِهِمْ
 وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَأَجْنِبِيئِهِمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾﴾ الأنعام: ٨٣ - ٨٧

و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم درجات هر کس را که خواهیم فراموش کردیم زیرا پروردگار تو حکیم داناست * و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند * و اسماعیل و یسع و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم * و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم.

اما هفت نفر باقیمانده در آیات جداگانه‌ای ذکر شده‌اند که عبارتند از: (ادریس، هود، شعیب، صالح،

ذوالکفل، آدم، محمد علیهم الصلاة والسلام)

و شاعر آنها را در شعر خود جمع کرده که گفته:

في تلك حجتنا منهم ثمانية

من بعد عشر يبقي سبعة وهموا

ادريس هود شعيب صالح و كذا

ذوالكفل آدم بالمختار قد ختموا

و از جمله ی ایمان به آنها این است که به پیامبرانی ایمان داشته باشیم که خداوند نام آنها را برای ما ذکر نکرده است، پس به طور کل به تمامی پیامبران ایمان می آوریم، زیرا خداوند غیر از آنهايي که نامهایشان را برای ما ذکر کرده پیامبران دیگری را نیز فرستاده است، خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾ غافر: ۷۸ و مسلماً پیش از تو فرستادگانی را روانه کردیم برخی از آنان را [ماجرایشان را] بر تو حکایت کرده ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده ایم.

و خداوند می فرماید: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ النساء: ۱۶۴ ترجمه: و پیامبرانی [را فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی [را نیز برانگیخته ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم.

و از جمله ی ایمان به آنها این است که ایمان داشته باشیم خداند آنها را فرستاده تا مردم را به یکتا پرستی دعوت کنند و ایمان داشته باشیم که دین تمامی پیامبران یکی بوده است، خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا﴾ النحل: ۳۶ ترجمه: و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم [تا بگویند] خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبگر] بپرهیزید.

و خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ الأنبياء: ۲۵ ترجمه: و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید.

و آیات در این مورد بسیار فراوان هستند.

و از جمله ی ایمان به آنها این است که ایمان داشته باشیم به تمام آن صفاتی که خداوند در مورد آنها خبر داده و یا آنها در مورد خود خبر داده اند که بندگان خداوند هستند و همانند سایر مردم بشر هستند و خداوند با رسالت و کلام خویش آنها را انتخاب نموده است و بر سایر مردم برتری داده است، و آنها با این حال هم از مقام بندگی بیرون نمی روند، بلکه هر اندازه بیشتر برای مقام بندگی تلاش کنند بیشتر از خداوند نزدیک می شوند، پس بعد از این به هیچ وجهی جایز نیست که هیچ گونه عبادتی برای آنها انجام داده شود، بلکه دعوت تمامی آنها به این خاطر بوده که خداوند به تنهایی عبادت شود.

و از جمله‌ی ایمان به آنها:

ایمان به آن معجزات خارق العاده‌ای است که خداوند بر دست آنها اجرا در آورد همانند آن نشانه‌هایی که خداوند بر دست موسی و عیسی و پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سایر پیامبرها (علیهم السلام) به اجرا در آورد.

و از جمله‌ی ایمان به آنها:

این است که تمامی آنها را تصدیق نماییم و منکر هیچ کدام از آنها نباشیم، زیرا انکار یکی از آنها مستلزم انکار تمامی آنها است.

و از جمله‌ی ایمان به آنها:

ایمان به اینکه نبوت و رسالت با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسیدند و محمد صلی الله علیه و آله خاتم و آخرین پیامبر است و هیچ پیامبری بعد از او نمی آید و رسالت او خاتمه‌ی تمامی رسالتها است، و به طور کلی ایمان به پیامبران یکی از ارکان اسلام است و ایمان هیچ احدی بدون ایمان به آن کامل نمی شود همچنانکه در حدیث مشهور جبریل آمده است و قرآن نیز در آیات فراوانی آن را تأیید نموده است.
خداوند متعال می فرماید:

﴿ءَاٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهِ ۗ وَالْمُؤْمِنُوْنَ كُلٌّ ؕ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَٰئِكَتِهِ ۗ وَرُسُلِهِ ۗ لَا يَفْرُقُوْ

بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ ۗ وَقَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا ۗ غُفْرٰنَكَ رَبَّنَا ۗ وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ ﴿۲۸۵﴾ البقره: ۲۸۵ ترجمه:
پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند (و گفتند:) (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم) و گفتند: (شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آموزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.)

خداوند متعال می فرماید:

﴿اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ ۗ وَيُرِيْدُوْنَ اَنْ يُفْرَقُوْا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ ۗ وَيَقُوْلُوْنَ نُوْمِنُ

بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيْدُوْنَ اَنْ يَتَّخِذُوْا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا ﴿۱۵۰﴾ اَوْلٰئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا

وَاَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿۱۵۱﴾ النساء: ۱۵۰ - ۱۵۱ ترجمه: کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی

را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند * آنان در حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خفت‌آور آماده کرده‌ایم.

در این آیات خداوند ایمان به پیامبران را با ایمان به خود و فرشتگان و کتابهای آسمانی مقارن قرار داده و کفر کسانی را اعلام داشته که میان خدا و پیامبرانش جدایی می‌اندازند و به برخی ایمان می‌آورند و به برخی دیگر کفر می‌ورزند.

و در حدیث جبریل پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

(ایمان عبارت است از اینکه به خدا و فرشته‌ها و کتابهای آسمانی و پیامبران و روز آخرت ایمان داشته باشید و همچنین به خوب و بد تقدیرات الهی ایمان داشته باشید .)^۱

برخی از آنچه در باب نبوت از امام شافعی روایت شده است

شافعی رحمته می‌گوید:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ الذاریات: ۵۶ ترجمه: و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند.

شافعی رحمته می‌گوید: خداوند مخلوقات را برای پرستش خویش خلق کرد سپس خداوند روشن نمود که

پیامبران بهترین مخلوقات او هستند، خداوند می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ

مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ البقره: ۲۱۳ ترجمه: مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت.

پس خداوند در میان بندگانش پیامبران را انتخاب کرد و آنها را امین بر وحی خویش و مسئول قیام به حجت خداوند در میان مردم قرار داد.

سپس خداوند نخبه برگزیده‌هایش را ذکر نمود و فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ وَآلَ

عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ آل عمران: ۳۳ ترجمه: به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

آدم و نوح را به اعاده‌ی ذکر انتخاب آنها تخصیص داده است و ابراهیم را ذکر کرده، پس خداوند متعال

فرمود: ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ النساء: ۱۲۵ ترجمه: و خدا ابراهیم را دوست گرفت.

^۱ امام مسلم آن را روایت کرده است ۳۷/۱

و اسماعیل بن ابراهیم را ذکر کرده و فرموده: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ ﴿۵۴﴾ مریم: ۵۴ و در این کتاب از اسماعیل یاد کن زیرا که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود. سپس خداوند آل ابراهیم و آل عمران را در میان امتهما مورد لطف خویش قرار داد، خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ﴿۳۳﴾ آل عمران: ۳۳ به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است * فرزندان که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست.^۱

بحث دوم:

^۱ به کتاب الام (۱۹۵/۴) مراجعه شود.

وضعت مردم قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و نیاز آنها به بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

شافعی رحمته در ابتدای کتاب "الرساله" می گوید:

... و گواهی می دهم که بجز الله هیچ خدای دیگری وجود ندارد و او تنها و بی شریک است و محمد بنده و رسول او است و او را مبعوث نمود در حالی که مردم دو دسته بودند:

دسته‌ی اول: اهل کتاب احکام خدا را تبدیل کردند و به خدا کفر ورزیدند و از پیش خود دروغ را جعل نمودند و آن را با برنامه‌ی حق خداوند که به سوی آنها فرستاده بود مخلوط کردند، پس خداوند کفر آنها را برای پیامبرش ذکر می نماید و می فرماید:

﴿ وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ (۷۸) آل عمران:

۷۸

ترجمه: و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده‌ای] می پیچانند تا آن [بر یافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید با اینکه آن از کتاب [آسمانی] نیست و می گویند آن از جانب خداست در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می بندند با اینکه خودشان [هم] می دانند.

سپس می فرماید:

﴿ قَوْلٍ لِّلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَوْلٍ لَهُمْ مِمَّا كُتِبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴾ (۷۹) البقرة: ۷۹

ترجمه: پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف شده‌ای] با دستهای خود می نویسند سپس می گویند این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می آورند.

و می فرماید:

﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّرُ بْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قُلْنَا لَهُمُ اللَّهُ أَنْفٌ يُؤَفَّكُونَ ﴿۳۰﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا

إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾ التوبة: ۳۰

۳۱ -

ترجمه: و یهود گفتند عزیر پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند شباهت دارد خدا آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند * ینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست منزله است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند.

و می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيْلًا ۗ ﴿٥١﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن نَّجِدَ لَهُ نَصِيْرًا ۗ ﴿٥٢﴾

النساء: ۵۱-۵۲

ترجمه: آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته‌اند ندیده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان دارند و در باره کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند راه یافته‌ترند * اینانند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یآوری نخواهی یافت.

و دسته‌ای به خدا کفر ورزیدند، پس چیزهایی را ابداع کردند که خداوند به آن دستور نداده بود و با دستهای خود سنگ و تخته و صورتهایی را نصب می‌کردند و آن را مزین می‌نمودند و نامهایی را برای آنها به کار می‌بردند و آنها را خدایان خویش می‌نامیدند و به پرستش آنها می‌پرداختند، و هرگاه غیر از معبودهایشان چیزهای زیبای دیگری را می‌یافتند آن را برمی‌داشتند و به عبادت آن می‌پرداختند و معبودهای قبلی را کنار می‌گذاشتند، اینها عرب بودند و دسته‌ای از عجم هم در این کار و در پرستش آنچه از ماهی و ستاره و آتش و .. انتخاب کرده بودند از اعراب پیروی می‌کردند.

و خداوند پاسخی از پاسخهای برخی از کسانی که غیر از او را پرستش می‌کردند برای پیامبرش بازگو

می‌نماید، پس خداوند سخن آنها را حکایت می‌کند که می‌گفتند: ﴿ إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلَىٰ ءُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ

ءَأْتَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾ الزخرف: ۲۳ ترجمه: گفتند ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از

پی ایشان راهسپیریم.

و خداوند در آیهی دیگری در مورد آنها حکایت می کند: ﴿وَقَالُوا لَا نَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا نَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ ﴿۳۳﴾ نوح: ۲۳ ترجمه: وگفتند زنهار خدایان خود را رها نکنید و نه ود را و اگذارید و نه سواع و نه یعوق و نه یغوث و نه نسر را.
و می فرماید:

﴿وَأَذَكُرُّ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾ ﴿۴۱﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ ﴿۴۲﴾ مریم: ۴۱ - ۴۲ ترجمه: و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود * چون به پدرش گفت پدر جان چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و از تو چیزی را دور نمی کند می پرستی.
و می فرماید:

﴿وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ إِبْرَاهِيمَ﴾ ﴿۶۹﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴾ ﴿۷۰﴾ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيَةً﴾ ﴿۷۱﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ﴾ ﴿۷۲﴾ أَوْ يَفْعَلُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ﴾ ﴿۷۳﴾ الشعراء: ۶۹ - ۷۳
ترجمه: بر آنان خبر ابراهیم را بخوان * آنگاه که به پدر خود و قومش گفت چه می پرستید * گفتند بتانی را می پرستیم و همواره ملازم آنهایم * گفت آیا وقتی دعا می کنید از شما می شنوند * یا به شما سود یا زیان می رسانند.
و خداوند آنگاه که نعمت خویش را به یاد آنها می آورد و از گمراهی آنها به طور عموم خبر می دهد و بر مؤمنین آنها منت می گذارد در موردشان می فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ﴾ ﴿۱۰۳﴾ آل عمران: ۱۰۳
ترجمه: و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رها نید این گونه خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کند باشد که شما راه یابید.
آنها قبل از اینکه به وسیلهی محمد نجات یابند در افتراق و اجتماعشان اهل کفر بودند و بزرگترین امور یعنی کفر به خدا آنها را گرد هم می آورد.

و همچنین ابداع و به وجود آوردن چیزهایی آنها را گرد هم می آورد که خداوند بدان اجازه نداده بود و خدا بسیار بلند مرتبه تر از آن است که آنها او را بدان توصیف می کردند.

خلاصه‌ی سخنان شافعی در مورد نبوت:

خداوند جن و انس را تنها برای پرستش خود آفریده است .
 خداوند پیامبران (علیهم السلام) را در میان مردم برگزید و آنها امین بر وحی و حجت خدا هستند
 ابراهیم علیه السلام دوست و خلیل خدا است.
 خداوند بعضی از انبیا را بر بعضی دیگر برتری داده است.
 مردم قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در جاهلیت و گمراهی کامل بودند و آنها دو دسته بودند:
 ا - دسته‌ی اول: اهل کتاب هستند که دین خود را تحریف کردند و از پیام آن روی برتافتند و برای خود دینی را ابداع نمودند که خداوند به آن دستور نداده بود.
 ب - دسته‌ی دوم: بت پرستان عرب و عجم و کسانی که راه و منش آنها را دنبال می کرد.
 قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله دو اصل بزرگ تمامی امته را در کفر گرد هم می آورد:
 ا - اصل اول: کفر به خدا.

ب - اصل دوم: ابداع و به وجود آوردن آنچه که خدا بدان اجازه نداده بود. ۱
 پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) با قوم خویش به مجادله پرداختند و آنها را از پرستش غیر خدا ترسانند و برای آنها توضیح دادند که آن بتها استحقاق پرستش را ندارند زیرا آنها نمی توانند بینند و بشنوند و هیچ گونه نیازی را برطرف نمایند.
 تعصب برای آنچه که آبا و اجداد بر آن بوده‌اند از بزرگترین چیزهایی بوده که انسان را از پذیرش حق بازداشته است، نظر به اینکه کفار به این صورت به پیامبران خود جواب می دادند:

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ الزخرف: ۲۳ ترجمه: گفتند ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپیریم.
 رحمت خداوند برای بندگانش به وسیله‌ی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله.

شافعی رحمته می گوید:

هنگامی که موقع مقرر فرا رسید حکم خدا به حقیقت پیوست و بعد از اینکه گناه و معصیتی که بدان راضی نبود افق را در بر گرفته بود دین منتخب خویش را اظهار نمود. ^۱ پس به رحمت خویش درهای آسمانها را باز کرد و حکم خود را نازل گرداند همچنانکه مدام حکم خدا در قرنهاى گذشته هم نازل می گشت، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳ مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت.

بحث سوم: فضایل پیامبران محمد صلی الله علیه و آله و سلم

شافعی رحمته می گوید:

^۱ خداوند می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ الجمعة: ۲ ترجمه: اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و در حدیث آمده (من بندگانم را خلق کردم در حالی که تمامی آنها پاک و حنیف بودند، اما شیاطین به سوی آنها رفتند و آنها را از دینشان دور نمودند و آنچه بر آنها حلال کرده بودم بر آنها حرام گردانند و به آنها دستور دادند که برای من شرکائی قرار دهند که بدان اجازه نداده بودم. و خداوند به اهل زمین نگاه کرد پس بجز قسمتی از اهل کتاب همه ی عرب و عجم را زشت و ناهنجار شمرد. مسلم ۴/ ۲۱۹۷).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرد منتخب خداوند است که او را برای وحی و رسالت خویش انتخاب^۱ کرد و با گشودن در رحمتش (۲) او را بر تمام مخلوقات برتری داد، و آخرین پیام رحمت خویش را برای بشر به وسیله‌ی او

^۱ در حدیث آمده که واثله بن اسقع می گوید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می گفت: خداوند کنانه را از فرزندان اسماعیل انتخاب کرد و از فرزندان کنانه قریش را انتخاب کرد و از میان قریش بنی هاشم را انتخاب کرد و در میان بنی هاشم مرا برگزید (مسلم ۱۷۸۲/۴).

و در روایت دیگری ابوهزیره - رضی الله عنه - نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من در بهترین قرن از قرن‌ها از زمان آدم فرستاده شده ام. رواه البخاری ۱۳۰۵/۳ شماره ۲۳۶۴.

^۲ مثل اینکه مراد ایشان قول خداوند است که می فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۶﴾ الَّذِينَ يَنْعَمُونَ الرَّسُولَ أَلْفَيْهِمُ الَّذِي يُحَدِّثُهُمْ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴿۱۵۷﴾ الأعراف: ۱۵۶ - ۱۵۷ ترجمه: و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که برهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند مقرر می‌دارم * همانا که از این فرستاده پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد. و از جمله احادیثی که بر این معنی دلالت می‌کند:

حدیث جابر بن عبدالله - رضی الله عنهما - : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اعطیت خمساً لم يعط پنج چیز به من داده شده که به هیچ کدام از پیامبران قبلاً من داده نشده است: به اندازه‌ی طول یک ماه راه دشمن از من می‌ترسد، تمام زمین برای من به عنوان مسجد قرار داده شده پس هر کدام از امت من در هر جای زمین نماز بگذارد نمازش صحیح است، و غنایم جنگی برای من حلال شده در حالی که برای هیچ کسی قبل از من حلال نبوده است، و شفاعت هم به من عطا شده است، و هر کدام از پیامبران قبل از من به سوی یک قوم و ملت خاص فرستاده می‌شدند اما من به سوی تمام مردم به طور عموم فرستاده شده‌ام (بخاری ۱۲۸/۱).

و در روایت دیگری ابوهزیره - رضی الله عنه - نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با شش چیز بر سایر پیامبران برتری داده شده‌ام: الفاظ رسا به من داده شده است، ترس و هراس را در روحیه‌ی دشمن نسبت به من ایجاد کرده است، و غنایم جنگی برای من حلال شده است، و تمام زمین برای من به عنوان مسجد قرار داده شده، و به سوی تمام مردم به طور عموم فرستاده شده‌ام و پیامبران با من به پایان رسیدند. (مسلم ۳۷۱/۱).

(۱) به پایان رساند، و آنچه او بدان فرستاده شده بود تمام برنامه‌های پیامبران پیشین را فرا گرفته بود (۲).
(۳).

و در دنیا نام او را همراه نام خویش رفعت بخشیده است (۴) و در قیامت کسی است که شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود (۵)

۱ خداوند متعال می فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰]
ترجمه: محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است .

و از ابوهریره - رضی الله عنه - نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وضع من با پیامبران پیشین شباهت به وضع کسی دارد که ساختمان بسیار زیبا و قشنگی را بسازد ولی در گوشه‌ای از آن جای یک آجر خالی و ناقص باشد وقتی که مردم به دور این ساختمان زیبا دور می زنند از زیبایی آن تعجب می نمایند ، می گویند: چرا جای این آجر خالی است؟! من به منزله‌ی همان آجر هستم که آن ساختمان را تکمیل می نماید و من آخر پیامبران هستم .

۲ خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۲۸] ترجمه: و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم . و در احادیثی که بیان داشتیم همین مفاهیم به واضح دیده می شد (مسلم ۳۷۱/۱)

۳ "الرسالة" ۱۲ .

۴ شافعی - رحمه الله - در اینجا اشاره می کند به آیه‌ی ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ [الشرح: ۴] ترجمه: و نامت را برای تو بلند گردانیدیم .

شافعی به سند خویش از مجاهد نقل می کند که در مورد آیه‌ی فوق گفته است: خداوند فرموده است: ای محمد نام من برده نمی شود مگر اینکه نام شما هم ذکر می شود (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله)

شافعی رحمته می گوید: مراد این است که هنگام ایمان آوردن و برخاستن اذان نام پیامبر همراه نام خدا ذکر می شود و ممکن است نام او هنگام تلاوت قرآن و انجام عملی صالح و دوری از معصیت ذکر شود . "الرسالة" ۱۶ .

بیهقی در "الدلائل" از قتاده نقل می کند که فرموده است: خداوند نام پیامبر صلی الله علیه و آله را در دنیا و آخرت بلند کرده است ، زیرا هر خطیب و گواهی دهنده و موذنی ندا سر می دهند و می گویند: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله (دلائل النبوة ۶۳ / ۷ ، الدر المنثور ۵۴۸/۸ - ۵۵۰ .)

۵ همین نکته در حدیث مشهور در مورد شفاعت آمده است (پس نزد من می آیند ، من هم آنگاه می روم ، و از پروردگارم اجازه می خواهم ، به من اجازه داده می شود ، هنگامی که پروردگارم را می بینم در برابر او به سجده در می آیم ، تا هر اندازه که خدا بخواهد در حالت سجده باقی می مانم ، سپس خداوند می فرماید: ای محمد! سرت را از سجده بردار ، هر چه می خواهی درخواست کن ، خواسته‌هایت پذیرفته می شود و شفاعت کن شفاعتت قبول خواهد شد) بخاری ۲۶۹۷/۶ ، مسلم ۱۷۵/۱ - ۱۸۷ .

(۱) و او پاکترین نفس بشر است (۲) و جامع تمامی اخلاقی است که خداوند برای دین و دنیا بدان راضی است (۳) و دارای بهترین دودمان و قبیله است (۴)
این شخصیت والا عبارت است از محمد بنده و فرستاده‌ی خدا (۵)

و در حدیث ابوهریره - رضی الله عنه - آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت من سید فرزندان آدم هستم و نخستین کسی هستم که از قبر بیرون آورده می شود، و نخستین شافع هستم و نخستین کسی هستم که شفاعتش پذیرفته می شود.

مسلم ۱۷۸۲/۴

۱ "الرسالة" ۱۲-۱۳.

۲ در صحیح مسلم باب برتری پیامبر ما صلی الله علیه و آله بر تمام خلائق

و امام مسلم به سند خویش از ابوهریره نقل می کند که گفته پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (انا سید ولد آدم یوم القيامة ... در روز قیامت من سید فرزندان آدم هستم) مسلم ۱۷۸۲ / ۴ ، ترمذی ۴ / ۳۷۰ ، ابوداود ۴۶۷۳ و علت اینکه سید بودنش را تنها به روز قیامت منحصر می کند این است که سیادت و ارزشمندی آن در روز قیامت ظاهر می شود و کسی که در آن روز بزرگ جلوه داده شود بزرگ بودن او در جاهای دیگر از باب اولی است .

۳ نصوصی که بر زیبایی اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت می کنند در واقع بسیار فراوان هستند ، از جمله قول خداوند که می

فرماید: ﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝۴ ﴾ القلم: ۴ ترجمه: و راستی که تو را خوبی والاست . و از جمله حدیث انس که می گوید: اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله از همه زیباتر و نیکوتر بود . (دلائل النبوة " نوشته‌ی بیهقی ۳۱۲/۱ ، و هنگامی که از عائشه سوال می شود که اخلاق پیامبر چگونه بود ؟ در جواب گفت: اخلاق پیامبر عبارت بود از همان اخلاقی که قرآن از آن بحث می کند) مسلم ۵۱۲/۱ . به محاضره شیخ عبدالمحسن العباد در مورد اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه شود .

۴ (فضل و بزرگی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی است واضح و روشن ، ایشان از طایفه‌ی هاشم و از قبیله‌ی قریش هستند و دارای دودمانی بزرگتر از تمام مردم میباشند .

در صحیح مسلم از حدیث واثله بن اسقع آمده که می گوید از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: ان الله اصطفى كنانة خداوند کنانه را از فرزندان اسماعیل انتخاب کرد و از فرزندان کنانه قریش را انتخاب کرد و از میان قریش بنی هاشم را انتخاب کرد و در میان بنی هاشم مرا برگزید) مسلم ۱۷۸۲/۴ ، زادالمعاد ۷۱/۱ .

۵ بنده و فرستاده‌ی خدا: در این عبارت دور بودن امام شافعی - رحمه الله - از بدعت و افراط در ذات پیامبر صلی الله علیه و آله ملاحظه می شود ، زیرا ایشان تنها با کلماتی از پیامبر صلی الله علیه و آله تمجید نمودند که برای آن بزرگوار به اثبات رسیده است سپس تمجید را با بیان مقام حقیقی او نزد خدا به پایان رساند که محمد بنده خدا است تا مقام او را بسیار بلند نکرده باشد و و به دنبال آن گفت محمد فرستاده‌ی خدا است تا از مقام او نگاهیده باشد ، و در حدیث صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (در مدح من مبالغه و زیاده روی نکنید ، آنگونه که نصرانیان در مدح عیسی بن مریم مبالغه و زیاده روی کرده‌اند ، بدون شک من یکی از بندگان خدایم ، پس بگوئید او بنده خدا و رسول خدا است) بخاری .

ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده طحاوی ۱۴۹ می گوید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ

بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (۱۲۸) التوبة: ۱۲۸ ترجمه: قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.

و می فرماید: ﴿لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ الشوری: ۷ ترجمه: تا [مردم] مکه و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی .

و می فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ الشعراء: ۲۱۴ ترجمه: و خویشان نزدیکت را هشدار ده.

و می فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ الزخرف: ۴۴ ترجمه: و به راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکری است و به زودی [در مورد آن] پرسیده خواهید شد .

سپس شافعی رحمته به سند خویش از مجاهد رحمته در مورد آیهی ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ

تُسْأَلُونَ﴾ (۴۴) الزخرف: ۴۴ نقل می کند که گفته است: گفته می شود: مردها از چه کسانی هستند؟ جواب داده می شود: از عرب هستند. گفته می شود: از کدام عرب؟ پاسخ داده می شود: از قریش (۱)

بدان که به کمال رسیدن مخلوقات در گرو تحقق بخشیدن به بندگی برای خداوند است ، و بنده هر اندازه بیشتر برای تحقق بندگی تلاش نماید کمال او بیشتر می شود و درجه او فزونی می یابد و هر کس گمان برد که بنده به وجهی از بندگی بیرون می آید و بیرون رفتن از بندگی برای انسان مایه‌ی کمال است او از گمراه ترین مردم به حساب می آید و مردم را گمراه می کند ، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ (۳۶) الأنبياء: ۲۶ ترجمه:

و گفتند [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده منزه است او بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند . همراه با بسیاری از آیات دیگر ، و خداوند پیامبر خویش را در بزرگترین مقام به اسم عبد ذکر کرده است ﴿سُبْحٰنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾ الإسراء:

۱ ﴿وَإِنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ الجن: ۱۹ و ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ (۱۰) النجم: ۱۰ و ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا

نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ البقرة: ۲۳ و با این ویژگی در دنیا و آخرت استحقاق تقدیم بر مردم را کسب کرد ، و به همین خاطر در روز قیامت وقتی که بعد از انبیا (علیهم الصلاة والسلام) از مسیح علیه السلام طلب شفاعت می شود می گوید: به سوی محمد بروید ، زیرا او کسی است که خداوند از گناهان گذشته و آینده‌اش درگذشته است (متفق علیه .

پس با تکمیل کردن بندگی برای خدا این مقام و مرتبه برای او حصول پیدا کرد .

(۱) تفسیر طبری ۷۶/۲۵ ، شعب بیهقی حدیث شماره ۲۲ از شعبه چهارده ، الدر المنثور ۷/۳۸۰ .

و طبرانی در " الکبیر ۲/۲۵۶ " و ابن جریر در " التفسیر ۱۱/۴۶ " از ابن عباس - رضی الله عنه - در مورد آیهی فوق روایت کرده‌اند که گفته است: این آیه برای شما و قومت شرف و بزرگی است .

شافعی می گوید: آنچه مجاهد در این مورد بیان داشته در آیه واضح و روشن دیده می شود به طوری که نیازی به تفسیر ندارد.

خداوند سبحان در انذار و بیم دهی قوم و خاندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله را تخصیص داد و بعد از آنها تمام مردم را بدان احاطه داد و با قرآن ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله را رفعت بخشید سپس آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود قوم او را برگزید.

پس فرمود: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ الشعراء: ۲۱۴ ترجمه: و خویشان نزدیک را هشدار ده و برخی از مفسرین قرآن گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزندان عبدمناف خداوند مرا فرستاد تا خویشاوندان نزدیکم را هشدار دهم و شما خویشان نزدیک من هستید. (۱) (۲)

شافعی می گوید: خداوند رحمت خویش را بر محمد نازل گرداند هر اندازه ذکر کنندگان نام او را ذکر کنند و غافلین از ذکر نام او غافل بمانند و بزرگترین و بیشترین و پاکترین صلواتی که بر اولین و آخرین

الدر المنثور ۳۸۰/۷

(۱) شیخ احمد شاکر رحمته می گوید: (این حدیث را با این لفظ از هیچ کتابی از کتب سنت نیافتم و به گمان من این حدیث از جمله‌ی تعبیرات شافعی است و برخی از مفسرین قرآن گفته اند که این عبارت حدیثی نیست که با اسناد نزد او روایت شده باشد، بلکه از جمله‌ی احادیثی است که بر زبان مفسرین نقل می شود همانند آن احادیثی که در کتب فقه و اصول بر زبان فقها و اصولیون نقل می شود و اهل علم به حدیث بسیاری از این نوع احادیث را نمی شناسند

آری بخاری و مسلم و کسانی دیگر نیز حدیث ابو هریره را روایت کرده اند که می گوید: وقتی که خداوند آیه‌ی ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ الشعراء: ۲۱۴ را نازل کرد پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و فرمود: ای جماعت قریش! نفس و جان خودتان را باز خریدنمایید و آن را نجات دهید، من نمی توانم به هیچ وجه شما را از خدا بی نیاز نمایم، ای طایفه‌ی عبدمناف! من نمی توانم بدون خواست خدا به شما سودی برسانم، ای عباس بن عبدالمطلب من نمی توانم برای تو فایده‌ای داشته باشم (مسلم ۷۶/۱. فتح الباری ۳۷۶/۸، الدر المنثور ۹۵/۵-۹۸).

اما در هیچ کدام از این گونه روایتها چیزی دیده نمی شود که موافق آن لفظ باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها گفته باشد (و شما خویشان نزدیک من هستید)

"الرساله" حاشیه صفحه‌ی ۱۵.

(۲) "الرساله" ۱۳-۱۵ و این قسمت از کلام شافعی رحمته بیان و توضیحی است برای بزرگی و عظمت منت خداوند بر بندگان به طور عموم و بر عرب و قریش به طور خصوص به بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنگاه که آنها را بعد از گمراهی و ضلالت به وسیله‌ی او هدایت داد و بعد از فقر آنها را به وسیله‌ی او توانگر گرداند و بعد از ذلت به آنها عزت بخشید.

مخلوق خویش می فرستد شامل حال او گرداند و ما و شما را با فرستادن صلوات بر او پاک تر (۱) از هر کدام از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرداند که بر او صلوات و رحمت و برکت می فرستد . (۲)

شافعی می گوید: خدا از جانب ما بزرگترین پاداش خود را بر پیامبر ما ارزانی بخشد که به فرستادگانش در برابر کسانی که به سوی آنها فرستاده شده می دهد، خداوند به وسیله‌ی او ما را از هلاکت نجات بخشید و ما را در ردیف بهترین امتی که برای مردم بیرون آمده‌اند قرار داد (۳)

(۱) این گونه توسل یکی از انواع توسل مشروع است که عبارت است از کمک گرفتن از خدا به وسیله‌ی عمل صالح ، و کتاب و سنت بر مشروعیت کمک گرفتن به وسیله‌ی عمل صالح دلالت می کنند ، از جمله:

خداوند می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَعْمَانَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ ﴿۱۶﴾ آل عمران: ۱۶ همان ترجمه: کسانی که می گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار .

و می فرماید: ﴿رَبَّنَا أَمْكِنَا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُمْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ ﴿۵۳﴾ آل عمران: ۵۳ ترجمه: پروردگارا به آنچه نازل کردی گرویدیم و فرستاده [ات] را پیروی کردیم پس ما را در زمره گواهان بنویس

و می فرماید: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿۱۲۷﴾ البقرة: ۱۲۷ ترجمه: و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می بردند [می گفتند] ای پروردگار ما از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی.

و آیات در رابطه با توسل بسیار فراوان هستند .

و در سنت هم احادیثی امثال حدیث مشهور غار که در بخاری و مسلم و ... آمده و احادیث دیگری نیز ذکر شده‌اند .

اما انواع مشروع دیگر توسل عبارت است از:

طلب یاری از خداوند با توسل به اسما و صفات خداوند .

و طلب یاری از خداوند با توسل به دعای مرد صالح زنده‌ای که توانایی دعا کردن برای شما را دارد .

به کتابهای زیر مراجعه شود: قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة " نوشته‌ی شیخ الاسلام ، " و التوصل الی حقیقة التوسل " نوشته‌ی محمد نسیم رفاعی ، " التوسل " نوشته‌ی محمد بن ناصر البانی .

(۲) " الرساله " ۱۶ .

(۳) خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ

قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ ﴿۱۰۳﴾

آل عمران: ۱۰۳ ترجمه: و همگی به ریسمان خدا چنگ زدید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان

[یکدیگر] بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را

از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید .

هر گونه نعمت ظاهری و پنهانی که به ما می رسد و به وسیله‌ی آن نصیبی از دین و دنیا را نایل می شویم و یا اینکه باعث دفع مشکلاتی برای ما در دین و دنیایمان و یا در یکی از آنها می شود حتما محمد صلی الله علیه و آله سبب اساسی به سوی آن خیر و هدایت کننده به سوی آن رشد بوده و مدافعی بوده در برابر هلاکت و جاهای بدی که مخالف رشد و ترقی بوده‌اند و متذکری بوده در برابر اسبابی که موجب هلاکت می شوند و مدام بر نصیحت و ارشاد و انذار پابرجا بوده است، پس خداوند خیر و برکت خود را بر محمد و آل محمد نازل کن همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم نازل کرده‌اید همانا سزاوار ستایش هستی و بزرگواری.

(۱) (۲)

و می فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ آل عمران: ۱۱۰ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید .

(۱) " الرساله " ۱۶-۱۷

(۲) شافعی رحمته اشاره می کند به عظمت فایده‌ی پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله ، به این معنی هر کس به طور کامل از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی نماید در دنیا و آخرت از گمراهی و ضلالت در امان مانده است ، پس هر گونه خیری که برای ما حاصل می شود و هر گونه شری که از ما دفع می شود به سبب پیروی ما از پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله است، و نصوص در رابطه با وجوب جنگ زدن به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و هشدار از به وجود آوردن بدعت بسیار فراوان هستند، بلکه حتی کتابهای جداگانه‌ای در این رشته نگاشته شده‌اند از جمله کتاب " الاعتصام " نوشته‌ی شاطبی و ... ، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (۱۵۳) الأنعام: ۱۵۳ و [بدانید] این است راه راست من پس از آن پیروی کنید و از راه‌ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی نکنید اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است باشد که به تقوا گرایید.

و می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ المائدة: ۳ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم

و پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث عرباض بن ساریه می گوید: حقیقت این است اگر کسی از شما زنده بماند اختلافات زیادی را می بیند ، پس بر شما واجب است که سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من را دنبال کنید ، به آنها جنگ فرازنید و با دندانهای آسیابتان آنها را محکم بگیرید و بیرهیزید از اینکه امور تازه و نو را به وجود بیاورید ، زیرا هرگونه بدعتی گمراهی است (ترمذی / ۲۶۷۶ و گفته حدیثی است حسن و صحیح ، ابوداود / ۶۴۰۷ ، ابن ماجه / ۴۲-۴۴ ، احمد / ۱۲۶/۴ .

و بیهقی به سند خویش از امام شافعی رحمته روایت می کند که گفته است: خداوند خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنْ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ (الأحقاف: ۹) بگو من از [میان] پیامبران نودرآمدی نبودم و نمی دانم با من و با شما چه معامله ای خواهد شد.

سپس خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل فرمود که از گناهان گذشته و آینده اش در گذشته است، مراد قول خداوند است که فرموده: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴿١﴾ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ

عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢﴾﴾ (الفتح: ۱ - ۲)

ترجمه: ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی * تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند.

یعنی خداوند گناهان پیش از وحی و بعد از وحی او را می بخشد و او را از ارتکاب گناه نگه می دارد، پس خداوند دانسته که پیامبر صلی الله علیه و آله کارهای مورد پسند او را انجام می دهد و اینکه ایشان نخستین شفاعت کننده، شفاعت پذیرفته شده در روز قیامت و سردسته ی تمام مخلوقات است. (۱)

(۱) این آیه دلیلی است بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از غیب نمی داند مگر آنچه خداوند به او یاد می دهد، زیرا علم غیب مخصوص خداوند است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٣٦﴾ إِلَّا مَنْ أَرَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ (الجن: ۲۶ - ۲۷) ترجمه: دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند * جز پیامبری را که از او خشنود باشد.

و می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾﴾ (لقمان: ۳۴) در حقیقت خداست که علم [به] قیامت نزد اوست و باران را فرو می فرستد و آنچه را که در رحمهاست می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد در حقیقت خداست [که] دانای آگاه است.

و خداوند متعال در حین بیان حال پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ

السُّوءُ﴾ (الأعراف: ۱۸۸) و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید. اما خداوند بر هر کدام از پیامبرانش که بخواهد منت می گذارد و برخی از امور غیبی را به عنوان احترام و تأییدشان به آنها خبر می دهد.

به این دلیل ام المومنین عایشه رضی الله عنها می گوید: و هر کس به شما خبر داد که پیامبر صلی الله علیه و آله غیب را می داند بدان که او دروغ گفته است زیرا خداوند می فرماید: (لا يعلم الغیب الا الله) بخاری: کتاب " التوحید " ۶ / ۲۶۸۷.

و از جمله غیبهایی که خداوند به پیامبرش خبر داد اینکه خداوند از گناهان گذشته و آینده ی او در گذشته است، و این از جمله ی احترام خداوند برای پیامبرش صلی الله علیه و آله است. و به این خاطر است که عیسی در روز قیامت می گوید: به سوی محمد

حقیقتاً (۱) از سخنان امام شافعی ظاهر گشت که ایشان پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله را بر تمام خلائق تفضیل می دهد و ایشان به طور صریح این نظر خویش را ابراز داشته است، همچنانکه بیهقی از او روایت می کند که گفته است:

محمد فرستاده‌ی خدا بهترین مخلوق پروردگار جهانیان است.

و مردم با هم اختلاف نظر دارند برخی می گویند پیامبران بهترین مخلوق پروردگار هستند و برخی هم می گویند فرشته‌ها بهترین مخلوق پروردگارند.

و در مورد آدم و محمد هم اختلاف نظر وجود دارد که کدام یک از آنها بزرگتر از دیگری است.

و در مورد بزرگی مکه و مدینه هم با هم اختلاف دارند

شافعی رحمته می گوید: مکه بهترین مکان است (۲)

و آنچه شافعی بدان نظر داده است چیزی است که دلایلی بر آن دلالت می کند، همانند قول پیامبر صلی الله علیه و آله

که می فرماید: من در روز قیامت سید فرزندان آدم هستم (۳)

اگر گفته شود که این حدیث را چگونه با آن حدیث دیگر جمع می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: مرا

بر موسی تفضیل ندهید (۴)

در پاسخ می گویم: از سبب ورود حدیپ این مسئله فهم می شود، ابوهریره رضی الله عنه می گوید: یک نفر یهودی

کالای خود را در بازار عرضه می کند و می خواهد آن را بفروشد، و هنگامی که در برابر چیزی به او می

دهند که آن را نمی پسندد و بدان راضی نمی شود می گوید: نه سوگند به کسی که موسی را برای تمام

بشر انتخاب کرد به این قیمت راضی نیستم، وقتی که مردی از انصار آن جمله را می شنود سیلی بر او می

زند و می گوید: چرا می گویند سوگند به کسی که موسی را برای تمام بشر انتخاب کرده در حالی که

پیامبر صلی الله علیه و آله میان ما است، پس آن مرد یهودی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رود و می گوید: ای ابوالقاسم من با

شما عهد و پیمانی دارم و این در حالی است که فلانی به من سیلی می زند، پیامبر صلی الله علیه و آله او را احضار می

بروید، زیرا او کسی است که خداوند از گناهان گذشته و آینده‌اش در گذشته است (این گفته‌ها ردی است بر اهل بدعت و

خرافات، آنهایی که گمان می برند اولیای ایشان از همان ابتدا توانایی بر علم غیب دارند و آگاهیایی بر لوح محفوظ دارند

۱) البیهقی ۴۲۴/۱.

۲) مناقب بیهقی ۴۲۲/۱.

۳) امام مسلم، کتاب "الفضائل" ۱۷۸۲/۴.

۴) بخاری ۱۲۵۱/۳ شماره ۳۲۲۷، مسلم ۱۷۴۳/۴ شماره ۲۳۷۳.

کند و می پرسد: چرا به او سیلی زده‌اید؟ گفت: ای رسول خدا! ایشان در حالی که شما میان ما هستی می گوید: سوگند به کسی که موسی را برای تمام بشر انتخاب کرده، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طوری ناراحت می شود که ناراحتی از صورتش نمایان می شود سپس می گوید: میان پیامبران تفضیل و برتری را قرار ندهید.

از این حدیث سبب نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از تفضیل و برتری قرار دادن میان پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) فهمیده می شود که عبارت است از اینکه اگر برتر شماردن میان پیامبران از روی تعصب باشد و یا اینکه از باب تفضیل به اسم خاص باشد کاری است که پیامبر از آن نهی کرده، اما اگر به شیوهی دیگری بود آن جایز است، و می توان گفت: که بنا به دو شرط برتری میان پیامبران جایز است:

شرط نخست: اینکه از روی تعصب و حمیت نباشد.

شرط دوم: اینکه برتری به طور عموم باشد و بدون تخصیص پیامبر معینی صورت گیرد.

زیرا این کار موجب جریحه دار کردن پیامبر مشخصی نمی شود.

اگر گفته شود که برتری شماردن میان پیامبران به دو شرط فوق جایز است پس آن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به چه معنی است که فرموده: (و من نمی گویم که کسی از یونس بن متی برتر است).

و در روایت دیگری (شایسته‌ی هیچ کسی نیست که بگوید من از یونس بن متی برتر هستم).

و در روایت دیگری (هیچ کدام از شما نگوید که من از یونس بن متی برتر هستم).

و در روایت دیگری (شایسته‌ی هیچ پیامبری نیست که بگوید من از یونس بن متی برتر هستم)

و در روایت دیگری (هر کس بگوید من از یونس بن متی برتر هستم دروغ گفته است)

پاسخ:

این احادیث بر عموم دلالت می کنند یعنی شایسته‌ی هیچ کسی نیست که بگوید من از یونس بن متی برتر هستم.

و سبب اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها به یونس علیه السلام اشاره کرده به این خاطر است که یونس (علیه السلام) مرتکب گناه شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور کامل بندگی را سپری نمود و مرتکب گناهی نشد، پس ترسید از اینکه مبادا کسی گمان برد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از یونس بزرگتر است، زیرا پیامبر مرتکب گناهی چنان نشد که مستوجب سرزنش و توبیخ خداوند شود و از آن گناه طلب مغفرت از خداوند نماید، زیرا فضل یونس به نبوت و پیامبری بزرگ و عظیم است و اما گناهی که مرتکب آن شد از خداوند خواست که او را ببخشد و خداوند هم او را بخشید. (۱)

^۱ به کتاب "شرح العقیة الطحاویة" ۱۶۲-۱۶۴ نگاه کنید.

و اما سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: (هر کس بگوید که من از یونس بن متی برتر هستم دروغ گفته است) با وجود اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگتر از تمام پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) است، در پاسخ آن می گوئیم: پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین مردم است اما برتری شماردن به اسم چیزی است که از آن نهی شده و ممکن نیست که پیامبر آن را بگوید در حالی که خود از آن نهی نموده، و این همانند قول خداوند است که فرموده: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ الزمر: ۶۵ ترجمه: اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد.

با وجود اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم از شرک است، پس وعده و وعید در اینجا برای توضیح سرنوشت کردار است و هر کس این کار را انجام دهد او دروغگو است. (۱)
و ابن قتیبه رحمته گفته است:

میان این احادیث هیچ گونه اختلاف و تناقضی وجود ندارد، زیرا ایشان هنگامی که می گوید (در روز قیامت من سید فرزندان آدم هستم) می خواهد بگوید که من در آن روز شهید و شافع برای امتم هستم، و هنگامی که می گوید: (مرا بر یونس بن متی تفضیل ندهید) می خواهد راه تواضع و فروتنی را بیمایند. (۲)

اگر کسی بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب آن شخصی که گفت ای بهترین آفریده شده! فرمود: بهترین آفریده شده ابراهیم است. و در جواب آن شخص دیگری که گفت: ای سید ما! فرمود سید خدا است. این سخن به چه معنی است: می گوئیم:

این از جمله‌ی تواضع‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و حرص و تقلاهای آن بزرگوار بر امتش است که خواسته هر گونه راهی را بر امتش ببندد که منجر به افراط و تجاوز از حد آنها در مورد او بشود.
و آنچه در مورد موسی و یونس گفته می شود در مورد آدم و سایر پیامبرها گفته می شود.
اما در مورد مسأله‌ی برتری شماردن میان پیامبران و فرشته‌ها علما با هم اختلاف نظر دارند و این اختلافی است که فاقد هر گونه ارزش و فایده‌ای است، ولیکن بدون اینکه متعرض هیچ گونه اختلافی شوم سخن ابن ابی العز حنفی را نقل می کنم که در این مسئله بسیار مفید و با ارزش است.

^۱ فتح الباری ۴۵۲/۶

^۲ تأویل مختلف الحدیث ۱۱۶.

ابن ابی العز حنفی می گوید: مردم در مورد برتری شماردن میان صالحین و فرشته‌ها سخن رانده‌اند و نظریه‌ی برتری دادن پیامبران و صالحین بر فرشته‌ها به اهل سنت و برتری دادن فرشته‌ها بر پیامبران و صالحین نسبت داده می شود.

و پیروان اشعری در این مورد دو دسته هستند: برخی از آنها پیامبران و صالحین را تفضیل می دهند، و برخی هم در این مسئله توقف می کنند و هیچ سخنی را ارائه نمی دهند، و از برخی از آنها نقل شده که به تفضیل فرشته‌ها میل داشته‌اند، و همین نظریه از غیر آنها از اهل سنت و برخی از صوفیها نقل شده است. و شیعه گفته‌اند: جمیع ائمه از جمیع فرشته‌ها برتر هستند.

و برخی از مردم در این مورد توضیحات دیگری را ارائه می دهند.

و هیچ صاحب نظری نگفته است که فرشته از برخی پیامبران نه همه‌ی آنها برتر هستند .

حنفی می گوید: در واقع از سخن راندن در این مسأله به میل و رغبت هستیم زیرا حامل ارزش و فایده چندانی نیست و از آنچه که عنایت انسان هم بدان بستگی ندارد نزدیک است (من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه) { (۱)

از خوبی مسلمانی شخص این است که کارهایی را ترک کند که مورد عنایتش نیست و به کارش نمی آید. و شیخ ابوجعفر طحاوی رحمته نه به صورت نفی و نه به صورت اثبات متعرض این بحث نشده است. و ممکن است به طور عمد سخن راندن از این بحث را ترک کرده باشد.

و امام ابوحنیفه بنا به آنچه در مآل الفتاوی ذکر کرده از پاسخ این سوال توقف نموده است، مسائلی در آن کتاب بحث شده که ابوحنیفه به طور قاطعانه به آنها پاسخ نداده است و از جمله‌ی آنها اعلام تفضیل میان پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) و ملائکه است.

آنچه بر ما واجب است این است که به ملائکه و پیامبران ایمان داشته باشیم و بر ما واجب نیست که معتقد باشیم کدام یک از آنها بر دیگری برتر است، زیرا اگر این کار فر ما واجب می بود حتما آن را در نصی برای ما بیان می کرد، خداوند می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ المائدة: ۳ امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم.

و می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ مریم: ۶۴ و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.

^۱ امام احمد ۲۰۱/۱، ترمذی ۲۳۱۷، ابن ماجه شماره ۴۰۲۴.

و هرگز گفته نمی شود که این مسأله مانند سایر مسایل استنباط شده از قرآن و سنت است، زیرا بنا به آنچه انشاءالله بدان اشاره می کنم دلایل در این زمینه همسنگ و همطراز هم هستند.

و اما آنچه مرا به نوشتن این بحث حمل کرد این بود که برخی از افراد جاهل و نادان را می بینم که با سخنان خویش نسبت به ملائکه بی ادبی را نشان می دهند و در هر کویی و برزنی می گویند فرشته‌ی خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله، و یا اینکه می گویند برخی از ملائکه - مراد ملائکه‌ی موظف در برابر امور بشر - خدمت گذار بنی آدم هستند، و امثال این عبارتهایی که مخالف شریعت و دور از ادب و احترام است اگر بنا بر تعصب و حمیت برای جنسی بر جنس دیگر و کاستن مقام آن جنس باشد.

و این مسأله به هیچ وجهی همانند برتری شمردن میان پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) نیست، زیرا در این مورد نص یافت می شود و آن هم قول خداوند است که می فرماید: ﴿تِلْكَ الْأَرْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ البقرة: ۲۵۳ ترجمه: برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم.

و می فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى بَعْضٍ﴾ الإسراء: ۵۵ و در حقیقت بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم.

و خلاصه‌ی کلام اینکه این مسأله جزو مسائل اضافی است به همین خاطر بسیاری از اصولیون تعرض آن نشده‌اند و از آن بحث نرانده‌اند. و خدا بهتر می داند (۱)

و همین دست کشیدن و فرو نهادن چیزی است که از سخنان امام شافعی رحمته در این مورد فهمیده می شود بعد از اینکه ایشان به طور قطع پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله را بر سایر مخلوقات تفضیل می دهد.

و از جمله احترام و بزرگداشت امام شافعی برای پیامبر صلی الله علیه و آله این است که ایشان از بکارگیری هر گونه کلماتی که عدم تجلیل از آن نمایان می شد خودداری می کرد و آن را نمی پسندید. از همین قبیل است آنچه بیهقی به سند خویش از امام شافعی روایت کرده که فرموده است:

سخن آن مرد را نمی پذیرفت که می گفت: قال الرسول صلی الله علیه و آله (رسول گفت) بلکه به عنوان احترام برای پیامبر صلی الله علیه و آله می گفت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله (رسول الله گفت) (۲)

زیرا کلمه‌ی رسول عام است و برای هر فرستاده شده‌ای استعمال می شود خواه رسول و فرستاده‌ی خدا باشد یا اینکه فرستاده‌ی دیگری باشد.

^۱ شرح العقيدة الطحاوية ۳۰۱-۳۱۱ با اختصار

^۲ مناقب بیهقی ۴۲۵/۱.

اما اگر گفته شد رسول خدا، این صفتی است مخصوص پیامبران خدا (علیهم الصلاة والسلام) و از جمله‌ی بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله این است که او را به مقام رسالت توصیف نماییم. و بیهقی از مزنی روایت می‌کند که گفته: هیچ یک از علما را ندیده‌ام که آن بزرگداشت را برای پیامبر صلی الله علیه و آله به کار برد که شافعی رحمته برای آن بزرگوار به کار می‌برد، زیرا ایشان بسیار زیبا نام او را ذکر می‌کرد (۱)

و امام شافعی در مورد آیاتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده می‌گفت: (خداوند هیچ گاه چیزی را به پیامبری نداده است مگر اینکه بیشتر از آن را به محمد صلی الله علیه و آله عمرو می‌گوید: به شافعی گفتم: خداوند بیشتر از محمد صلی الله علیه و آله را به عیسی (علیه السلام) داده است، زیرا عیسی مرده را زنده می‌کرد؟ شافعی گفت: قبل از اینکه برای پیامبر صلی الله علیه و آله منبر بسازند ایشان در کنار تنه‌ای خطبه را ارائه می‌داد اما هنگامی که خواست بر منبر برود و از تنه جدا شد آن تنه برای پیامبر صلی الله علیه و آله نالید، پس این یعنی اینکه بیشتر از عیسی به پیامبر ما داده شده است. (۲) و در مناقب رازی می‌گوید: ناله‌ی تنه بزرگتر از زنده کردن مرده است زیرا همیشه زنده کردن درخت بزرگتر از زنده کردن مرده می‌باشد. (۳)

^۱ همان منبع

^۲ همان منبع ۴۲۶/۱.

^۳ مناقب رازی ۱۲۹، و به مناقب ابن ابی حاتم ۸۲ و الحلیة ۱۱۶/۹ نگاه کن.

بخش دوم

ایمان به روز آخرت

این بحث هم شامل سه بحث است:

- بحث اول: فتنه‌ی قبر
- بحث دوم: حکم هدیه‌ی اعمال به اموات
- بحث سوم: زنده شدن و پیامدهای آن

بحث اول: فتنه‌ی قبر و نعمتها و عذاب آن

ایمان به غیب یکی از بزرگترین واجبه‌های انسان مسلمان است، و از جمله‌ی ایمان به غیب این است که به تمام آنچه از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد سوال دو فرشته در قبر آمده و آن برکات و عذابی که برای میت به وجود می‌آید ایمان داشته باشیم.

و اهل سنت و جماعت - خدا مردگانشان را مورد رحمت خویش قرار دهد و زندگانشان را محفوظ نگه دارد - به تمام اینها آنچنانکه نصوص بر آن دلالت می‌کند ایمان دارند.

طحاوی در عقیده خویش می‌گوید: و به عذاب قبر برای کسانی که شایسته‌ی آن هستند ایمان داریم و همچنین به سوال منکر و نکیر در قبر در مورد خدا و دین و پیامبر و .. طبق اخباری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب - رضوان الله علیهم - گزارش شده ایمان داریم.

و همچنین ایمان داریم به اینکه قبر باغی از باغهای بهشت و یا اینکه چاهی از چاههای دوزخ است. (۱)
و ابن ابی العز حنفی در شرح آن گفته:

در مورد سوال دو فرشته و اثبات برکات و عذاب قبر برای کسانی که شایستگی آن را کسب می کنند اخبار و روایتهای متواتری ذکر شده است، پس واجب است که به مسلم بودن آن اعتقاد و ایمان داشته باشیم و نباید در مورد کیفیت آن بحث کنیم، زیرا عقل نمی تواند بر کیفیت آن اطلاع بیابد، چون در این دنیا هیچ گونه برخوردی با آن ندارد. و شرع هم هیچ گاه در مورد چیزی صحبت نمی کند که عقل آن را محال بداند، اما برخی اوقات از چیزهایی صحبت می کند که عقل را متحیر می گرداند. (۲)

و اهل سنت برای اثبات عذاب و برکات قبر به قرآن و سنت استدلال کرده اند. از جمله آیات قرآن

﴿ فَوْقَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿٤٥﴾ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا

وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿٤٦﴾ غافر: ۴۵-۴۶ پس خدا او را از عواقب سوء آنچه نیرنگ می کردند حمایت فرمود و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت * [اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می شوند و روزی که رستاخیز بر پا شود [فریاد می رسد که] فرعونیان را در سخت ترین [انواع] عذاب در آورید.

خداوند در این آیه اعلام داشته که آنها در روز قیامت عذابی سخت تر از عذاب قبلی را می چشند، و به طور قطع آن عذاب مربوط به قبر است، زیرا بسیاری از آنها بدون عذاب دنیوی می میرند، پس این آیه بر اثبات عذاب قبر دلالت می کند. و خداوند متعال می فرماید:

﴿ فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

﴿ الطور: ۴۵-۴۶

پس بگذارشان تا به آن روزی که در آن بیهوش می افتند برسند * روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید و حمایت نیابند * و در حقیقت غیر از این [مجازات] عذابی [دیگر] برای کسانی که ظلم کرده اند خواهد بود ولی بیشترشان نمی دانند [که آن عذاب چیست].

و ممکن است مراد شکنجه آنها به قتل و چیزهای دیگر در دنیا باشد و یا اینکه مراد عذاب آنها در برزخ باشد و ظاهراً این دومی روشن تر است، زیرا بسیاری از آنها مرده اند و در دنیا شکنجه نشدند، و ممکن

^۱ شرح العقيدة الطحاوية ۳۹۶

^۲ همان مصدر ۳۹۹.

است مراد از آیه عام تر از این باشد و آن هم عبارت است از اینکه هر کس از آنها بمیرد در قبر عذاب داده می شود و هر کس از آنها باقی بماند در دنیا با قتل و چیزهای دیگر شکنجه داده می شوند، پس این هشدار برای عذاب آنها در دنیا و برزخ است.

و از جمله‌ی سنت:

حدیث انس - رضی الله عنه - است که می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ان العبد اذا وضع فی قبره وقتی بنده ای می میرد و در قبرش گذاشته می شود و نزدیکانش بعد از دفنش بر می گردند، این مرده هنوز صدای کفشهای آنان را می شنود که دو فرشته بر او نازل می شوند و او را در گورش بلند می کنند و می نشانند، به او می گویند: تو درباره‌ی محمد صلی الله علیه و آله چه می گویی ؟ اگر با ایمان باشد می گوید: شهادت می دهم که محمد عبد خدا و رسول خدا است. فرشتگان به این انسان با ایمان می گویند: جای خودت را در دوزخ نگاه کن ولی چون ایمان آورده‌اید خداوند آن را با جایی در بهشت عوض کرد، و هر دو جا را به او نشان می دهند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما کافر و منافق آن دو فرشته به آنها می گویند: تو در مورد آن مرد چه می گویی ؟ می گوید: نمی دانم ! آنچه مردم می گفتند من هم می گفتم. پس به او می گویند: نه چیزی می دانی و نه چیزی را تلاوت کردی، سپس با چکشی میان دو گوش او را می زنند، پس او نعره‌ای چنان می کشد که غیر از جن و انس همه‌ی آنچه بر پشت زمین است صدای او را می شنوند (۱)

و حدیث مشهور براء بن عازب که می گوید:

در بقیع غرقد همراه جنازه‌ای بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و بعد از اینکه او نشست ما هم پیرامون او نشستیم و هنگامی که برای آن جنازه قبر می کردند چنان بی سروصدا بودیم مثل اینکه پرنده بر سر ما نشسته بود، پیامبر در آن لحظه سه مرتبه پشت سر هم فرمود: اعوذ بالله من عذاب القبر. . .

پناه بر خدا از عذاب قبر، سپس فرمود: روح او به جسدش بازگردانده می شود و بعد از آن دو فرشته نزد او می آیند و او را می نشانند، سپس به او می گویند: پروردگار شما چه کسی است ؟ می گوید: پروردگار من الله است. می گویند: دین شما چه دینی است ؟ می گوید: دین من اسلام است. می گویند: آن مردی که میان شما مبعوث شد چه کسی بود ؟ می گوید: او فرستاده‌ی خدا بود. می گویند: چه عملی دارید ؟ می گوید: کتاب خدا را خواندم و به آن ایمان آوردم و آن را تصدیق کردم، سپس یک منادی از آسمان ندا سر می دهد و می گوید: بنده‌ی من راست گفت، پس جای او را از بهشت سامان دهید و آن را

^۱ بخاری در کتاب " الجنائز " ۴۶۳/۱ ، مسلم در کتاب " الجنی و نعیمها " ۴/۲۲۰.

بیارابید و دری به سوی بهشت را بر او باز نمایید، بعد از آن بوی پاک بهشت بر او می وزد و تا چشم توانایی دیدن را داشته باشد قبرش را می گشایند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس مردی زیبارو و زیبا اندام با بویی پاک نزد او می آید و می گوید: مژده باد شما را به آنچه که تو را خوشحال می کند این همان روزی است که به شما وعده داده می شد، به او می گوید: شما چه کسی هستی که صورتت بیانگر خیر و نیکی است؟ در پاسخ می گوید: من همان کردار صالح شما هستم. پس می گوید: پروردگارا قیامت را برپا کن تا به سوی خویشاوندانم بازگردم.

اما کافر روح او به لاشه‌اش بازگردانده می شود و بعد از آن دو فرشته نزد او می آیند و او را می نشانند، سپس به او می گویند: پروردگار شما چه کسی است؟ می گوید: هاه هاه چیزی نمی دانم. به او می گویند: آن مردی که میان شما مبعوث شد چه کسی بود؟ می گوید: هاه هاه نمی دانم. ، سپس یک منادی از آسمان ندا سر می دهد و می گوید: دروغ گفت، پس جای او را از آتش سامان دهید و آن را با آتش بیارابید و

دری به سوی آتش را بر او باز نمایید، سپس باد گرم و سوزان آتش بر او می وزد و قبر بر او چنان تنگ می شود که استخوانهایش در هم آمیخته می شوند. (۱)

و به اثبات رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما دستور می داد که از عذاب قبر پناه بجوییم، و این بر وجود آن دلالت می کند. - خدا ما را از آن پناه دهد -

و احادیثی که به برکات و عذاب قبر برای شایستگان آن تصریح می کنند بسیار فراوان هستند و برخی از علما تألیفات جداگانه‌ای در این مورد ارائه داده‌اند.

عقیده‌ی امام شافعی رحمته در مورد فتنه‌ی قبر و نعمتهای و عذاب آن

^۱ امام احمد ۲۸۷/۴ - ۲۸۸ ، ابوداود ۴۷۵۳ ، نسائی ۱۰۱/۴ ، ابن ماجه ۴۲۶۹ و کسانی دیگر هم این حدیث را روایت کرده‌اند ، و اسناد آن هم صحیح است همچنانکه بسیاری از علما آن را ذکر کرده‌اند ، از جمله شیخ الاسلام ابن تیمته در " الفتاوی ۲۹۰/۴ ، و ابن قیم در " الروح " ۶۸ و قرطبی در " التذکره " ۱۱۹ . و کتاب " احوال القبور " نوشته‌ی ابن رجب ۳۸-۳۹ را مطالعه کن .

از امام شافعی نقل شده که ایشان به سوال دو فرشته و برکات و عذاب قبر ایمان داشته است. بیهقی به سند خویش از امام شافعی رحمته روایت می کند که گفته است: .. و اینکه عذاب قبر و سوال کردن از اهل قبر حقیقت دارد. (۱)

و دعای امام شافعی در نماز بر جنازه دلیلی است بر اینکه مذهب ایشان به فتنه‌ی قبر و عذاب آن اعتقاد دارد.

ایشان در کتاب "الجناز" در دعا کردن برای میت می گوید: خدایا این بنده‌ی شما و فرزند بنده‌ی شما است از میان شادی و وسعت و دوستان و محبوبان دنیایش به سوی تاریکی قبر و آنچه در آن به او می رسد خارج شده است و ایشان گواهی می داد که بجز الله هیچ اله و فریاد رس دیگری وجود ندارد و محمد عبد و رسول شما است و شما به حال او آگاهتر هستی. خدایا نزد شما آمده و شما بهترین مهمان نواز هستی و به رحمت شما نیازمند است و شما از عذاب او بی نیاز هستی و ما به عنوان کسی که به شما عشق می ورزد نزد شما آمده‌ایم در حالی که برای او شفاعت می کنیم، خداوندا اگر این بنده نیکوکار بوده به نیکوهای او بیفزای و اگر گناهکار بوده از گناهان او درگذر و او را به رحمت و رضایت خویش برسان و از فتنه و عذاب قبر او را محفوظ بدار و قبرش را بگشا و زمین را از راست و چپش دور گردان و او را به رحمت خود برسان یعنی امین بودن از عذاب تا روزی که او را به سوی بهشت زنده می کنی ای مهربان ترین مهربانها. (۲)

و در جای دیگر می گوید: و او را از عذاب قبر و هر گونه هراس قیامت محفوظ بدار (۳)

و در روایت بیهقی: و او را از عذاب قبر و هر گونه هراس غیر از قیامت محفوظ بدار. (۴)

این منقولات بر موافقت شافعی رحمته برای مذهب سلف در این مسأله دلالت می کند، و مذهب سلف در این مورد را بحث کردیم.

حکم هدیه کردن پاداش اعمال به مردگان

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند بر اینکه مردگان به دو صورت از اعمال زندگان بهره‌مند می شوند:

^۱ " الاعتقاد " بیهقی ۲۵۵-۲۲۶، ۲۶۲. و " مناقب الشافعی " نوشته‌ی بیهقی ۴۱۵/۱-۴۱۶.

^۲ الام ۲۸۲/۱، مختصر مزنی ۲۸.

^۳ الام ۲۷۱/۱.

^۴ مناقب شافعی ۴۱۶/۱.

نخست: آنچه مرده در زمان حیات خود باعث به وجود آمدنش باشد

دوم: اعمال نیکی که افراد صالح به خاطر تقرب به خداوند آن را انجام می دهند و پاداش آن را به مرده هدیه می کند، پس بنا به اختلافی که در برخی از عبادات میان علما وجود این پاداش انشاءالله به او می رسد دارد. (۱)

قول نخست:

هر گونه تقریبی که انسان آن را انجام دهد و پاداش آن را برای مسلمان مرده‌ای هدیه کند جایز است و پاداش آن برای مرده نفع دارد.

و این نظریه مربوط است به امام احمد و ابوحنیفه و دسته‌ای از شاگردان شافعی و کسانی دیگر - رحمهم الله - (۲).

گفته اند: با توجه به نصوصی در مورد پاداش هدیه‌ی اعمال به میت هر گونه خیری به مرده می رسد. (۳)

قول دوم:

خیر و پاداش اعمال به مرده نمی رسد مگر آنچه دلیلی بر مشروعیت هدیه کردن آن به میت وجود داشته باشد و آنها هم عبارتند از: دعا، صدقه، حج و عمره.

اما پاداش غیر از اینها به مرده نمی رسد و انجام آنها به نیت هدیه کردن هم مشروع نیست، و این نظریه سخن مشهور مذهب امام شافعی و امام مالک - رحمهما الله - است. (۴)

دلایل گروه اول:

دسته‌ی اول برای رسیدن پاداش دعا و صدقه به حدیث زیر استدلال کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: (إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ: الْأَمِّنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ وَكَلِدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ أَوْ عِلْمٍ يَنْتَفِعُ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ) (۵)

^۱ شرح العقيدة الطحاوية ۴۵۲.

^۲ المغنی ۵۶۷/۲، المجموع "نوشته‌ی نووی ۵۲۱/۱۵.

^۳ مجموع الفتاوی ۳۰۹/۲۴ - ۳۲۵.

^۴ شرح العقيدة الطحاوية ۴۵۲، و المجموع امام نووی ۵۲۱/۱۵.

^۵ امام مسلم در صحیح خویش این حدیث را از ابوهریره - رضی الله عنه - ۱۲۵۵/۳ روایت کرده است.

وقتی انسان می میرد اعمال او بجز از سه راه قطع می شود: صدقه‌ی جاریه، فرزند صالحی که برای او دعا می کند و یا دانشی که بعد از فوت او مورد استفاده قرار می گیرد.

دلیل دوم:

حدیث عایشه رضی الله عنها است که می گوید مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله ان امی افتلتت نفسها و لم توصی و اظنها لو تكلمت تصدقت افلها اجر ان تصدقت عنها؟ قال: نعم (۱) مادرم سگته کرد و فوراً مرد، عقیده دارم اگر می توانست حرف بزند وصیت به صدقه و احسان می کرد، اگر برایش صدقه و احسان انجام دهم اجر و ثوابش به او می رسد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله (اجر و ثوابش به او می رسد).

دلیل سوم:

حدیث ابن عباس رضی الله عنهما است که می گوید: زنی از جهینه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: مادرم نذر کرد که به حج برود اما نتوانست به حج برود تا اینکه فوت کرد، آیا اگر من برای او حج انجام دهم این فرض از عهده‌ی او خارج می شود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حجی عنها أرأیت لو كان علی امك دین أکنت قاضیته أقضوا الله فالله احق بالوفاء (۲) به جای او حج را انجام بده، آیا اگر یک بدهی بر مادرت می بود آن را پرداخت می کردی؟ پس سعی کن بدهی خدا را هم پرداخت کنی، زیرا خداوند بهتر از هر کسی شایسته‌ی این است که با او وفا به وعده شود.

دلیل چهارم:

حدیث عایشه - رضی الله عنها - است که می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ مات و علیه صیامٌ صامٌ عنه و لیه (۳) اگر کسی بمیرد و قرض روزه بر او باشد یکی از خویشانش به جای او روزه بگیرد. و حنفی ها روزه را از این عبادتها استثنا کرده‌اند و گفته‌اند: به جای روزه‌ی میت باید طعام داده شود و روزه به جای مرده جایز نیست، و دلیل آنها حدیث ابن عباس - رضی الله عنه - است که می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لا یصلی احد عن احد و لا یصوم احد عن احد، و لکن یطعم عنه مکان کل یوم مدا من

^۱ بخاری در کتاب "الجنائز" ۴۶۷/۱ و مسلم ۱۲۵۴/۳.

^۲ بخاری در کتاب "الاحصار و جزاء الصید" ۶۵۶/۲ - ۶۵۷.

^۳ بخاری در کتاب "الصیام" ۶۹۰/۲ شماره ۱۸۵۱، مسلم ۸۰۳/۲.

حنطة) (۱) هیچ کس به جای کس دیگری نماز را نخواند و هیچ کس به جای کس دیگری روزه نگیرد، اما به جای هر روز مشتی از گندم داده می شود.

گفته‌اند: مسلمانان بر این اجماع نظر دارند که پرداخت بدهی به جای میت اگر از جانب یک فرد اجنبی و از غیر میراث هم باشد موجب ساقط شدن بدهی از ذمه‌ی میت می شود، و حدیث ابی قتاده بر این دلالت دارد که ضامن دو دینار برای مرده‌ای شد و هنگامی که آنها را پرداخت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (الآن بردت جلدته) (۲) اکنون لاشه‌ی او سرد شد.

و تمام اینها بر قواعد شرع جاری است و این قیاسی محض است، در حقیقت پاداش حق کارگر است پس هرگاه آن را به برادر مسلمان خود بخشید از این کار منع نمی شود همچنانکه از بخشیدن مالش در زمان حیات خود و تبرئه‌ی او از مالش بعد از اینکه وفات می کند منع نمی شود، و شارع بنا بر رسیدن پاداش روزه رسیدن پاداش قرائت و امثال آن از عبادت‌های بدنی را نیز اعلام داشته است.

این نکته توضیح داده می شود به اینکه روزه عبارت است از امتناع نفس همراه با نیت از چیزهایی که موجب شکستن روزه می شوند و شارع بر رسیدن پاداش روزه به میت تصریح نموده است، پس چگونه پاداش قرائتی که هم عمل است و هم نیت به مرده نمی رسد. (۳)

دلایل قول دوم:

پیروان قول دوم برای رسیدن پاداش دعا و صدقه و حج به همان دلایل قبلی که پیروان قول اول ذکر کردند استدلال می نمایند:

شافعی رحمته می گوید: سه چیز از اعمال دیگران به میت می رسد: نخست: حجی که به جای او انجام داده می شود، دوم: مالی که به جای او صدقه و یا اینکه در برابر بدهی پرداخت می شود، سوم: دعا.

اما پاداش اعمالی غیر از اینها امثال نماز و روزه برای انجام دهنده‌ی آن است نه برای میت، و برای این نظریه‌ی خود به سنت در مورد حج به طور خاص و عمره هم همانند آن به قیاس استدلال می نمایم و

^۱ طحاوی در "مشکل الآثار" ۱۴۱/۳ این حدیث را از ابن عباس روایت کرده است و سند آن صحیح است، شرح العقیة الطحاویة ۴۵۳.

^۲ حاکم در "المستدرک" خود (۵۸/۲) آن را روایت کرده و گفته است این روایت از نظر سند صحیح است، و ذهبی هم با او موافقت کرده، احکام الجنائز "نوشته‌ی: البانی (۱۶)

^۳ الطحاویة ۴۵۴-۴۵۵، المغنی ابن قدامه ۵۶۷/۲. الانصاف ۵۵۸/۲.

این هم تنها برای حج و عمره‌ی واجب است نه سنت و جایز نیست که فردی به نیابت از دیگری سنت را انجام دهد زیرا اینها اعمالی بدنی هستند؛ اما مال: هر کس حق خداوند از جمله زکات و چیزهایی دیگر بر او واجب شد جایز است فرد دیگری به دستور او آن را پرداخت نماید.

و اما دعا: خداوند بندگان را بدان تشویق کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله هم بدان امر کرده، اگر جایز باشد که برای برادر زنده دعا شود پس برای برادر مرده هم جایز است که دعا شود و انشاء الله برکت آن دعا به او می‌رسد، و رحمت خداوند وسیع و فراوان است برای اینکه پاداش زنده را کامل بدهد و منفعت آن را هم به مرده برساند و همچنین هرگاه فردی به جای شخص مرده‌ای صدقه‌ای را انفاق کرد زنده و مرده از برکت آن بهره‌مند می‌شوند. (۱) پیروان این قول میان عبادتهایی که نیابت در آنها جایز است یعنی عبادتهای مالی و میان عبادتهایی که نیابت در آنها جایز نیست یعنی عبادتهای بدنی قائل به تفاوت هستند، آنها نیابت در عبادتهای مالی و همچنین عبادتهایی که در مورد آنها نص وجود دارد جایز اعلام داشته‌اند و غیر از آنها را غیر جایز دانسته‌اند.

سخن راجح در این مورد:

قول دوم سخنی راجح و مورد پسند است، یعنی قول امام شافعی و امام مالک و موافقین آنها که آنچه در مورد آن نص وارد شده جایز می‌دانند و غیر آن را جایز نمی‌دانند.

و سبب ترجیح:

نخست: اصل در عبادت این است که از انجام آن توقف شود تا وقتی که دلیلی بر مشروعیت آن دلالت نکند، و در واقع برای مشروعیت برخی از آن عبادتها دلیل وجود دارد، پس ترک غیر آنها واجب است. دوم: در هیچ کدام از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و عصر اصحاب شنیده نشده که یکی از آنها قرآن را قرائت کرده باشد و ثواب آن را برای میت هدیه کرده باشد و اگر این کار خیر می‌بود حتما آنها از ما سبقت می‌گرفتند، زیرا آنها از همه مردم بیشتر به دین خدا و رسولش آگاهی دارند. سوم: قیاس در عبادات بر آنچه که دلیلی بر آن دلالت می‌کند در واقع باز کردن دری بر روی اهل بدعت است تا هر آنچه که خود می‌خواهند وارد دین خدا نمایند.

^۱ الام ۱۲۰/۴، مناقب الشافعی ۴۳۰/۱-۴۳۱.

چهارم: اهل بدعت در این زمان برخی مسایل باطل را به وجود آورده‌اند، امثال اجاره کردن قارئین قرآن برای قرآن خواندن و سایر بدعت‌هایی که هنگام حاضر شدن جنازه و بعد از مرگ در اوقات مشخصی انجام داده می‌شود، و در واقع بستن این در فرصت را از این افراد و امثال آنها می‌گیرد. پنجم: مردم در این زمان - بجز آنهایی که مورد رحم خداوند قرار گرفته‌اند - آن عبادات مشروع را فراموش کرده‌اند که دلیل صحیح بر جایز بودن هدیه کردن آنها به مرده دلالت می‌کند و به چیزهایی چنگ زده‌اند که دلیلی در مورد آنها وارد نشده است، پس نهی از این مسایل مردم را به سنت ثابت باز می‌گرداند. و خدا می‌داند.

بحث سوم: زنده شدن و حساب و بهشت و جهنم

اهل سنت و جماعت ایمان دارند به تمام آنچه که خدا و رسولش از مسایل آخرت امثال زنده شدن بعد از مرگ و حشر و حساب و کتاب و آمدن خدا در روز قیامت برای قضاوت میان بندگان و میزان و صراط و بهشت و آنچه در آن است و جهنم و آنچه در آن است به تمام اینها ایمان دارند و از خدا می‌خواهیم که بهشت را به ما عطا کند و از جهنم به او پناه می‌جوییم. و این معنی ایمان به روز آخرتی است که یکی از ارکان ایمان می‌باشد. طحاوی در عقیده خویش می‌گوید:

و به زنده شدن و پاداش اعمال در روز قیامت و حساب و کتاب و خواندن نامه‌ی اعمال و پاداش و عقاب و صراط و میزان ایمان داریم و همچنین به بهشت و جهنم که دو مخلوق خداوند هستند و هیچ‌گاه نبود و کهنه نمی‌شوند ایمان داریم. (۱)

و دلایل بر این مسئله بیشتر از آن است که شمرده شوند و مشهورتر از آن است که ذکر شوند و علما آنها را در کتابهای خود به تفصیل آورده‌اند و آنچه دلیل بر آن دلالت دارد بیان کرده‌اند و بر مخالفینی که برخی از آیات در این مورد را تأویل کرده‌اند رد داده‌اند.

و از امام شافعی نقل شده که به تمام اینها بنا به روش سلف ایمان داشته است، نظر به اینکه می‌گوید: و زنده شدن حق است و حساب کردن حق است و بهشت و جهنم و سایر چیزهایی که در سنن آمده و بر زبان علما و پیروان آنها در شهرهای مسلمانان ظاهر گشته حق است. (۱)

^۱ شرح العقیده الطحاویة ۴۰۴-۴۰۵ .

بخش سوم

ایمان به قضا و قدر

و این بخش شامل دو بحث است:

- بحث اول: معنی ایمان به قضا و قدر
- بحث دوم: مراتب قضا و قدر

بحث اول: معنی ایمان به قضا و قدر

ایمان به قضا و قدر رکن ششم از ارکان ایمان است و ایمان هیچ بنده ای تا وقتی که به آن ایمان نیاورد کامل نمی شود.

شیخ الاسلام رحمته می گوید: اصل مسأله این است که انسان بداند مذهب اهل سنت و جماعت در این باب و سایر بابها این است که قرآن و سنت بر آن دلالت می کند و سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند بر آن بودند؛ و آن هم عبارت است از اینکه خداوند خالق و پروردگار و مالک هر چیزی است، که ذاتهای قائم به نفس خود و صفاتی که قائم به آنها هستند از کردار بندگان و غیر کردار بندگان شامل آن می شوند.

و خداوند سبحان هر آنچه را بخواهد می شود، و هر آنچه نخواهد نمی شود، پس چیزی به وجود نمی آید مگر اینکه به خواست و قدرت خدا باشد، و هر آنچه بخواهد بر او ممتنع نمی شود، بلکه او بر هر

^۱ مناقب الشافعی " نوشته‌ی بیهقی ۱/۴۱۵ .

چیزی توانایی دارد و هیچ چیزی نمی خواهد مگر اینکه بر آن توانایی دارد، و خداوند سبحان به هر آنچه رخ داده و رخ می دهد و رخ نمی دهد آگاهی دارد و کردار بندگان و غیر بندگان زیر این فرموده قرار می گیرند و خداوند قبل از اینکه مخلوقات را خلق نماید سرنوشت آنها را مقدر کرد.

اجل ورزق و روزی و کردار آنها را مقدر کرد و آن را ثبت نمود و همچنین آنچه آنها از خوشبختی و بدبختی با آن روبرو می شوند ثبت نمود. پس مومنین ایمان دارند به اینکه خداوند همه چیز را خلق کرده و بر هر چیزی توانایی دارد و هر آنچه به انجام رسیده از راه مشیت او بوده و قبل از وقوع هر چیزی به آن آگاهی دارد و قبل از اینکه آن چیز به وجود بیاید خداوند آن را مقدر نموده و آن را ثبت کرده است. (۱)

بحث دوم: مراتب قضا و قدر

و ایمان به قدر متضمن ایمان به مراتب چهارگانه آن است:

نخست: علم و آگاهی خداوند به هر چیزی قبل از اینکه به وجود بیاید، خداوند سبحان به هر موجود و معدوم و ممکنات و مستحیلاتی آگاهی دارد، خداوند سبحان آگاهی دارد به هر آنچه رخ داده و رخ می دهد، و آنچه رخ نداده اگر قرار بر این می بود که رخ دهد پس هر آنجور که بوده رخ می داد، و از جمله ی آنها این است که خداوند به کردار بندگان آگاهی دارد قبل از اینکه آن را انجام دهند و دلیل این مرتبه قول خداوند است که می فرماید: ﴿لِنَعْلَمَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ ﴿۱۲﴾ الطلاق: ۱۲ ترجمه: تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است.

و می فرماید: ﴿عَلِيمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ﴾ ﴿۳﴾ سبأ: ۳ ترجمه: [همان] دانای نهان [ها] که هموزن ذره ای نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است.

و می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ﴾ ﴿۳۰﴾ النجم: ۳۰ ترجمه: پروردگار تو خود به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به کسی که راه یافته [نیز] آگاه تر است.

و می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَسِعَ الْمَغْفِرَةَ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾ ﴿۳۲﴾ النجم: ۳۲ وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد و از همان گاه که در شکمهای مادرانتان [در زهدان] نهفته بودید به [حال] شما داناست پس خودتان را پاک م شمارید او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده داناست.

و در واقع آیاتی که بیانگر این مرتبه هستند بسیار فراوانند.

مرتبه‌ی دوم: ایمان به اینکه خداوند هر چیزی را در لوح محفوظ نوشته است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ ﴿۲۲﴾ الحديد: ۲۲ هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما [به شما] نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابی است این [کار] بر خدا آسان است.

و می فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ ﴿۱۲﴾ یس: ۱۲ و ترجمه: هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم.

و می فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ﴾ ﴿۵۲﴾ و ﴿وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ﴾ ﴿۵۳﴾ القمر: ۵۲ - ۵۳ ترجمه: و هر چه کرده‌اند در کتابها [ی اعمالشان درج] است * و هر خرد و بزرگی [در آن] نوشته شده.

و می فرماید: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا

أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ ﴿۶۱﴾ یونس: ۶۱ ترجمه: در هیچ حال (و اندیشه‌ای) نیستی، و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی‌کنی، و هیچ عملی را انجام نمی‌دهید، مگر اینکه ما گواه بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می شوید! و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی‌ماند؛ حتی به اندازه سنگینی ذره‌ای، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است!

و سایر آیات و احادیثی که بر این امر دلالت می‌کنند.

مرتبه سوم: ایمان به اینکه خداوند دارای مشیبتی نافذ و قدرتی شامل است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿۲۹﴾ التکویر: ۲۹ ترجمه: و تا خدا پروردگار جهانیان نخواهد [شما نیز] نخواهید خواست.

و می فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (۳۵) ﴿الأنعام: ۳۵﴾ ترجمه: و اگر خدا می خواست قطعاً آنان را بر هدایت گرد می آورد پس زنهار از نادانان مباش.

و می فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ (۱۱۸) ﴿هود: ۱۱۸﴾ ترجمه: و اگر پروردگار تو می خواست قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می داد در حالی که پیوسته در اختلافند. و امثال این آیه ها در قرآن فراوان هستند.

مرتبه‌ی چهارم: مرتبه‌ی خلق است و آن هم عبارت است از ایمان داشتن به اینکه خداوند سبحان خالق هر چیزی است، پس او خالق هر عمل و عاملی و هر حرکت و محرکی و هر سکونت و سکوتی است. و هیچ ذره‌ای در آسمانها و زمین یافت نمی شود مگر اینکه آن خداوند سبحان - که هیچ خالق و پروردگاری غیر از او وجود ندارد - خالق آن و خالق تمامی حرکات و آرامش و سکونت آن است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ (۶۲) ﴿الزمر: ۶۲﴾ ترجمه: خدا آفریدگار هر چیزی است و اوست که بر هر چیز نگهبان است.

و می فرماید: ﴿وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ (۸۱) ﴿یس: ۸۱﴾ آری اوست آفریننده دانا.

و می فرماید: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ نَقْدِيرًا﴾ (۲) ﴿الفرقان: ۲﴾ ترجمه: و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.

و می فرماید: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ (۹۶) ﴿الصفات: ۹۶﴾ با اینکه خدا شما و آنچه را که برمی‌سازید آفریده است.

و داخل همین قسم می شود ایمان به اینکه خداوند خالق بندگان و اعمال و کردار آنها است. شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید:

کردار و گفتار و طاعات و معاصی قائم به عبد هستند و به مشیت و قدرت او به وجود می آیند و همان عبد است که متصف به آن فعل می شود و به عملی برمی‌خیزد که حکم آن به او باز می‌گردد و آن عمل از خدا است به این معنی که خداوند آن عمل قائم به عبد را خلق می‌کند و آن را به عنوان کردار و کسب او قرار میدهد. همچنانکه مسببات را به اسباب خلق می‌کند، پس مسببات نسبت به خدا مخلوق حساب می‌شوند و نسبت به عبد هم همانند صفت قائم به او و به وجود آمده به قدرت و کسب او حساب می‌شود.

همچنانکه اگر بگوییم این میوه از آن درخت است و این کشت از آن زمین است به معنی این است که از آن به وجود آمده و اگر بگوییم آنها از خداوند هستند به این معنی است که خداوند آن را از درخت و زمین خلق کرده، میان این دو جمله هیچ گونه تضاد و تفاوتی وجود ندارد. (۱)

و سفارینی رحمته می گوید: و خلاصه‌ی مذهب سلف و محققین اهل سنت این است که خداوند متعال توانایی و اراده و کردار عبد را خلق می کند و عبد هم فاعل حقیقی و به وجود آورنده‌ی فعل خویش است؛ و خداوند سبحان عبد را فاعل و به وجود آورنده‌ی آن فعل قرار داده است، خداوند متعال می

فرماید ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (۳۰) الإنسان: ۳۰

و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست قطعاً خدا دانای حکیم است (۲)

و شیخ حافظ حکمی رحمته می گوید: و بندگان بر اعمال خود توانایی دارند و آنها دارای مشیت هستند و خداوند متعال خالق آنها و خالق توانایی و مشیت و گفتار و کردار آنها است و خداوند متعال آن کردارها را به آنها داده و آنها را بر آن توانایی بخشیده و آن را قائم به آنها نموده است و به طور حقیقی به آنها نسبت داده است و طبق توانایی خودشان مکلف شده‌اند و مطابق آن پاداش می گیرند و مورد معاقبه قرار می گیرند و خداوند جز در حد قدرت و توانایی که به انسانها داده است آنها را مکلف نموده، و خداوند اینها را در کتاب و سنت به ثبت رسانده و آنها را بدان توصیف نموده است، سپس اعلام داشته که بشر بر چیزی توانایی ندارد مگر اینکه خداوند او را توانایی بخشد و چیزی نمی خواهد مگر اینکه خدا آن را بخواهد و کاری را انجام نمی دهند مگر اینکه خداوند آنها را انجام دهنده‌ی آن کار قرار بدهد، همچنانکه خداوند در جاهای بسیاری از قرآن به این نکته اشاره کرده ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَمَنْ يُضِلِلْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَٰسِرُونَ﴾ (۱۷۸) الأعراف: ۱۷۸ ترجمه: هر که را خدا هدایت کند او راه یافته است و کسانی را که گمراه نماید آنان خود زیانکارانند. (۳)

این مختصری از عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در رابطه با قضا و قدر و کردار بندگان بود (۴)

^۱ الارشاد الی صحیح الاعتقاد (۲۷۴)

^۲ لوامع الانوار البهية ۳۱۳/۱ نوشته‌ی سفارینی .

^۳ معارج القبول ۳۴۸/۲ .

^۴ برای اطلاعات بیشتر به کتاب "شفاء العلیل" نوشته‌ی ابن قیم و جلد هشتم مجموع الفتاوی و معارج القبول ۳۲۸/۲ و شرح الطحاویة ۲۴۸ مراجعه فرمایید .

عقیده‌ی امام شافعی رحمته در مورد قضا و قدر

عقیده‌ی امام شافعی - رحمه الله - در مورد قضا و قدر همان عقیده‌ی سلف - رحمهم الله - است. جملاتی از امام شافعی روایت شده که بیانگر تأیید آن بزرگوار برای مراتب قضا و قدر است و همچنین بیانگر این است که ایشان اعتقاد داشته به اینکه خداوند کردار بندگان را خلق نموده است.

ایشان گفته: خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ الإنسان: ۳۰ ترجمه: و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست. خداوند در این آیه به بندگان خود اعلام داشت که مشیت مربوط به او است نه بندگان، و اینکه مشیت بندگان به مشیت و اراده‌ی بندگان مرتبط است و به آن تعلق دارد (۱) و در تاریخ ابن عساکر از ربیع نقل شده که گفته: از شافعی شنیدم که می گفت: اگر خداوند بنده‌ی خود را به وسیله‌ی هر گناهی جز شرک قرار دادن برای خدا داخل آتش نماید بسیار بهتر از آن است که به وسیله‌ی چیزی از این اهواء او را داخل آتش نماید. و منظور ایشان از (اهواء) این است که جماعتی را دیدند که در مورد قدر با هم کشمکش می کردند.

شافعی می گوید: در قرآن مشیت برای خداوند نه بندگان قرار داده شده است و مشیت هم همان چیزی است که خداوند در آیه‌ی زیر بدان اشاره نموده ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ الإنسان: ۳۰ خداوند در این آیه به بندگان خود اعلام داشت که مشیت مربوط به او است. (۲)

و از جمله شعرهای شافعی که در این مورد روایت می شود این است:

وما شئت ان لم تشأ لم يكن	ما شئت كان و ان لم اشأ
ففى العلم يجرى الفتى و المسن	خلقت العباد على ما علمت
و هذا أعت و ذا لم تعن	على ذا منت و هذا خذلت
و منهم قبيح و منهم حسن (۳)	فمنهم شقى و منهم سعيد

^۱ الام ۲۰۲/۱، مناقب البيهقي ۴۱۲/۱ و الاعتقاد بيهقي ۱۵۷.

^۲ تاريخ ابن عساکر ۱۴/ب/۴۰۶خ

^۳ مناقب بيهقي ۴۱۲/۱، الاعتقاد بيهقي ۱۶۲، البدايه و النهايه ۲۵۴/۱۰، طبقات الشافعية ابن كثير ۱۴/أخ، تاريخ ابن عساکر ۱۴/۴۰۷، ديوان الشافعي به جمع آوري محمد عفيف الزعبي ۷۳.

هر آنچه شما بخواهید صورت می‌گیرد و لو اینکه من آن را نخواهم، و آنچه من بخواهم و شما نخواهید هرگز صورت نمی‌پذیرد، بندگان را بنا به علم خویش خلق کردی، پس در علم شما پیر و جوان جاری می‌شود، بر این یکی منت گذاشته‌اید و این یکی را بی‌خانمان کرده‌اید، و به این کمک کرده‌اید و آن دیگری را بی‌یاری رسان زده‌اید، و برخی از مردم را بدبخت و برخی را هم خوشبخت نموده‌اید، و برخی را زشت و برخی را زیبا آفریده‌اید.

با توجه به این شعر می‌فهمیم که شافعی رحمته قایل به مراتب قدر بوده است:

مرتبه اول: علم و دانش.

مرتبه دوم: مشیت و خواستن.

مرتبه سوم: خلق و آفرینش.

همچنانکه می‌فهمیم که شافعی به مشیت مخصوص بندگان هم قایل بوده است و اعلام داشته که خداوند خالق کردار بندگان است.

اما مرتبه چهارم: یعنی نوشتن کردار بندگان در لوح المحفوظ، برای این مرتبه هم به شعر زیر نگاه کن که می‌گوید:

و کائن ما خط فی اللوح	الهم فضل و القضاء غالب
الیس ما کتب من الروح (۱)	فانظر الروح و اسبابه

و در مورد آفرینش کردار بندگان می‌گوید: بشر کردار خود را خلق نمی‌کند، بلکه خداوند آن را خلق می‌کند و بندگان آنرا انجام می‌دهند (۲)

و می‌گوید: مشیت و خوسته‌های بندگان مربوط به خداوند است و مردم چیزی را نمی‌خواهند مگر اینکه خداوند آنرا بخواهد. بشر کردار خود را خلق نمی‌کند، و در واقع خداوند آن را خلق می‌کند و بندگان

آنرا انجام می‌دهند و نیک و بد قدر از جانب خداوند است (۳)

و در مورد اثبات اراده‌ی خداوند می‌گوید:

^۱ مناقب الشافعی نوشته‌ی رازی ۱۲۴

^۲ همان مصدر ۱۲۵.

^۳ مناقب الشافعی نوشته‌ی بیهقی ۴۱۵/۱

قدر الله واقع یقضى وروده قد مضى فيك حكمة و انتضى ما تريده

قدر خداوند به وقوع می رسد و انجام می یابد، در مورد شما حکمتی را حکم کرده و آنچه او می خواهد به انجام می رسد.

پس هر آنچه او بخواهد رخ می دهد اگر شما هم آن را نخواهید (۱)
و چیزی واضح هم است که اراده به دو معنی می آید:

نخست: اراده‌ی جهانی و اینکه مشیت الهی تعلق بر چیزی بگیرد، و در این قسم محبت و رضایت خداوند برای آنچه اراده می کند شرط نیست، بلکه همه چیز حتی کفر و گناه هم داخل آن می شود، و این قسم از اراده هیچ کس نمی تواند از آن بیرون رود.

و دلیل آن قول خداوند است که می فرماید: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾ ﴿الأنعام: ۱۲۵﴾ پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می گرداند چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می رود.

و می فرماید: ﴿وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا خَيْرٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ ﴿المائدة: ۴۱﴾ ترجمه:
و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید اینانند که خدا نخواستند دلهايشان را پاک گرداند در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود.

دوم: اراده‌ی دینی و شرعی؛ و این اراده مخصوص چیزهایی است که خداوند به آنها راضی است و آنها را دوست دارد و بنا به اقتضای آنها به بندگان خود امر و نهی می کند، و دلیل این قسم هم قول خداوند است که می فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ ﴿البقرة: ۱۸۵﴾ خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد.

و می فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (النساء: ۲۶) ترجمه: خدا می خواهد برای شما توضیح دهد و راه [و رسم] کسانی را که پیش از شما بوده اند به شما بنمایاند و بر شما ببخشد و خدا دانای حکیم است.

و هر کدام از این دو اراده در انسان مسلمان جمع می شود و اراده‌ی جهانی در انسان فاجرو گناهکار خلاصه می شود.

خداوند سبحان تمام بندگانش به طور عموم را به سوی رضایت خویش دعوت نموده و هر آن کس که بخواهد به راه راست هدایت می کند؛ خداوند می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (یونس: ۲۵) ترجمه: و خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

خداوند سبحان دعوت را عمومی اعلام داشته است اما هدایت را مخصوص کسانی قرار داده که خود خواهان آن است ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (القلم: ۷) ترجمه: پروردگارت خود بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف شده و [هم] او به راه یافتگان داناتر است. (۱)

و در همین رابطه امام شافعی رحمته در مقدمه کتاب "الرسالة" می گوید: و از او استعانت و یاری می جویم همانند استعانت و یاری جویی کسی که بجز به وسیله‌ی او هیچ گونه قدرت و توانایی ندارد. و از او طلب آن هدایتی را می کنم که شامل حال هر کس شود هرگز گمراه نمی شود (۲) و در جای دیگر می گوید: پس خداوند به وسیله کتاب خود سپس بر زبان پیامبرش هدایت داد هر آن کس که مورد رحم او گشت.

بیهقی می گوید: مراد آن فردی است که به وسیله‌ی سعادت و خوشبختی و توفیق برای انجام طاعات نه چیزهای حرام رحم خداوند شامل حال او گشته (پس با توجه به همین نکته واضح شد که دعوت الهی یک دعوت عمومی است و هدایتی که عبارت است از توفیق برای طاعات و دوری از گناه و معصیت خصوصی است؛ همچنانکه خداوند عزو جل می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى

^۱ به کتاب ۲۰۰ سوال و جواب فی العقیده "نوشته‌ی شیخ حافظ حکمی (۶۶) مراجعه کن.

^۲ الرسالة / ۸.

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۲۵﴾ یونس: ۲۵ ترجمه: و خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند (۱)

و در مورد قدریه فرموده است: قدریه همان کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آنها فرمود: { آنها مجوسیه‌ای (آتش پرستان) این امت اسلامی هستند } (۲) آنهايي که می‌گویند خداوند از گناهان چیزی نمی‌داند تا وقتی که انجام داده نشده (۳)

و منی می‌گوید از شافعی شنیدم می‌گفت: می‌دانی قدریه چه کسانی هستند؟ آنها کسانی هستند که می‌گویند خداوند شر را خلق نکرد مگر بعد از اینکه صورت می‌گیرد (۴)

و امام شافعی - رحمه الله - برای رد بر قدریه دارای سخنان فراوانی است که آنها را در یک بحث جداگانه‌ای در بخش "موضع گیری شافعی در برابر فرقه‌ها" ذکر می‌نمایم.

و کسی که از سخنان شافعی دقت کند می‌بیند که آن بزرگوار با مذهب سلف کاملاً موافق بوده و از الفاظ اهل بدعت در مورد قدر دور بوده است و این مذهبی متوسط میان قدریه نفی کننده و قدریه جبریه می‌باشد.

۱ مناقب الشافعی "البیهقی ۴۱۵/۱ .

۲ امام احمد در مسند خویش ۴/۸-۶ شبیه این روایت را نقل کرده است و احمد شاکر و حاکم در "المستدرک ۸۵/۱ گفته اند: سند آن منقطع است و حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما به شرط اینکه شنیدن ابو حازم از ابن عمر صحیح باشد و ذهبی هم در این نظریه با او هم نوا شده است، و ابو داود در کتاب "السنة" باب "القدر ۲۲۲/۴" آن را اخراج کرده است .

و منذری گفته است: این روایت منقطع است، زیرا ابو حازم سلمه بن دینار از ابن عمر نشنیده است؛ و این حدیث از طرفهایی دیگر از ابن عمر روایت شده که هیچ کدام از آنها ثابت نشده است. مختصر سنن ابی داود ۵۸/۷، و آجری در "الشریعة" ۱۹۰، و سیوطی در "الجامع" آن را به لفظ (قدریه مجوسیه‌ای (آتش پرستان) این امت اسلامی هستند. به کتاب "فیض القدير ۵۳۴/۴" مراجعه کن .

و در جای دیگر آن را به لفظ (هر امت و ملتی مجوسیه‌ای خود دارد و مجوسیه‌ای امت من کسانی هستند که می‌گویند قدر وجود ندارد) و این روایت را به امام احمد نسبت داده است، و شیخ البانی هم آن را به عنوان حدیث حسن قلمداد کرده است .

و به کتابهای: صحیح الجامع ۳۷/۵، ۱۵۰/۴، المشکاة بتحقیقه " حدیث شماره ۱۰۷ و تحقیق احمد شاکر حلی المسند ۴/۸-۶ و "النهج السدید بتخریج احادیث تیسیر العزیز الحمید ۳۵۹ مراجعه نمایید .

۳ مناقب الشافعی؛ بیهقی ۴۱۳/۱

۴ مناقب الشافعی؛ بیهقی ۴۱۴/۱

و خدا بهتر می داند

بخش چهارم

جایگاه اصحاب رضی الله عنهم از منظر امام شافعی

عقیده اهل سنت و جماعت در مورد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو جعفر طحاوی رحمته می گوید: و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوست داریم و در محبت هیچ کدام از آنها افراط نمی کنیم و از هیچ کدام از آنها هم تبرئه نمی جوئیم و دشمنی می کنیم با هر کس که آنها را مورد تنفر قرار دهد و به نیکی از آنها یاد نکند تبرئه میجوئیم، و ما جز به نیکی از آنها یاد نمی کنیم. و دوست داشتن آنها مساوی است با دین و ایمان و احسان و کینه توزی و دشمنی با آنها مساوی است با کفر و نفاق و طغیان. (۱)

و ابن بطه عکبری می گوید: و از جمله ی اصول دیانت ایمان و آگاهی از بهترین و فاضل ترین شخص بعد از پیامبران و شایسته ترین آنها برای مقام خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

آن هم ابوبکر صدیق عبدالله بن عثمان یعنی فرد شریف و آزاد و فرزندی قحافه - رضی الله عنه - است (۲)

و این را بدان که در روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غیر از او هیچ احدی بر کوهی خاکی وجود نداشت که حامل آن صفتی باشد که برای او ذکر کردیم.

سپس بعد از او با همان ترتیب و صفت ابو حفص عمر بن خطاب رضی الله عنه که ملقب به فاروق (۳) است قرار دارد و بعد از او هم با همان ترتیب و صفت عثمان بن عفان رضی الله عنه یعنی آن فردی که مشهور به ابوعبداله و ابو عمر و ملقب به ذوالنورین است می رسد. (۴)

سپس بنا بر همان صفت بعد از آنها ابوالحسن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قرار دارد که داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و فرزند عموی خاتم پیامبران رحمت و برکات خداوند بر تمام آنها باشد. (۵)

^۱ شرح العقیده الطحاویة ۴۶۷.

^۲ در جمادی الاولی سال ۱۳ هجری وفات فرمود.

^۳ در ذی الحجه سال ۲۳ هجری شهید شد.

^۴ در ذی الحجه سال ۳۵ هجری شهید شد.

^۵ در رمضان سال ۴۰ هجری شهید شد.

با دوست داشتن آنها و شناخت فضیلت آنها دین برپا شد و سنت رشد نمود حجت و برهان تعدیل گشت.

سفیان ثوری رحمته می گوید: نسبت به سلف بدگویی مکن و با کمال سلامتی داخل بهشت شو.

و بدون شک و استننا برای عشره مبشره گواهی بهشت را می دهد و آنها هم عبارتند از اصحاب حراء:

پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر، و عمر، و عثمان، و علی، و طلحه (۱)، و زبیر (۲) و سعد (۳) و سعید (۴) و عبدالرحمن بن عوف (۵) و ابو عبیده (۶). این افراد کسانی هستند که هیچ کس در فضل و نیکی بر آنها آنها تقدم و پیشی ندارند.

و گواهی بهشت را برای تمام کسانی می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله برای او گواهی بهشت را داده است، و

گواهی می دهد که حمزه سید شهدا است (۷) و جعفر طیار در بهشت است (۸)

و حسن (۹) و حسین (۱۰) دو سید جوانان بهشت هستند.

و برای تمام مهاجرین و انصار به بهشت و رضوان و پذیرش توبه و رحمت از طرف خداوند گواهی می

دهد.

و علم و دانش شما بر این قرار می گیرد و به قلب هم اطمینان دارید که هر آن کس پیامبر را دیده و به

او ایمان آورده و از او پیروی نموده اگر یک لحظه از روز هم باشد این شخص بزرگتر از آن شخص

دیگری است که او را ندیده و به خدمت او نرسیده اگر هم تمام کردارهای اهل بهشت را انجام بدهد.

^۱ طلحه بن عبیدالله بن عثمان تمیمی در روز جمل سال ۳۶ شهید شد

^۲ زبیر بن عوام قریشی اسدی در سال ۳۶ هجری بعد از انصراف از جمل کشته شد

^۳ سعد بن ابی وقاص نخستین فردی که در راه اسلام تیر اندازی کرد و در سال ۵۵ هجری وفات فرمود .

^۴ سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی در حدود سالهای ۵۰ تا ۵۲ وفات فرمود .

^۵ عبدالرحمن بن عوف قریشی زهری در سال ۳۲ هجری وفات فرمود .

^۶ عامر بن عبدالله بن جراح قریشی فهری از جمله ی اصحاب بدر است و در سال ۱۸ هجری وفات فرمود .

^۷ حمزه بن عبدالمطلب قریشی هاشمی عموی پیامبر و در سال سوم هجری در احد شهید شد

^۸ جعفر بن ابی طالب هاشمی صاحب دو بال فرزند عموی پیامبر ز در سال ۸ هجری در مته شهید شد

^۹ حسن بن علی بن ابی طالب نوه و ریحانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت داشت و احادیثی از او حفظ کرد و در سال ۴۹ هجری وفات فرمود .

^{۱۰} حسین بن علی بن ابی طالب نوه و ریحانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت داشت و احادیثی از او حفظ کرد و در روز عاشورا در سال ۶۱ هجری وفات فرمود .

سپس لازم است که نسبت به تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله کوچک و بزرگ و اول و آخر آنها نهایت رحم و مهربانی داشته باشیم و از محاسن آنها بحث نماییم و برای نشر فضائل آنها تلاش کنیم و به هدایت آنها اقتدا نماییم و از آثارشان پیروی کنیم و بدانیم که تمام گفته‌های آنها حق است و هر آنچه آنها انجام داده اند کارهایی بسیار شایسته و درست بوده است. (۱) و از جمله عقاید اهل سنت در مورد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله این است که در برابر اختلافات آنها سکوت پیشه کنیم و اعلام بداریم که آنها مجتهد بوده‌اند و اجتهاد کرده‌اند، پس هر کدام از آنها حق را اصابه کرده دو اجر و پاداش دارد و هر کدام نیز اشتباه کرده یک اجر دارد (۲)

سفارینی - رحمه الله - در " الدرّة المضيّة " می گوید:

واحذر من الخوض الذي قد يزري بفضلهم مما جرى لو تدرى

فانه عن اجتهاد قد صدر فاسلم اذل الله من لهم هجر

از فرو روی در مورد آنچه در میان اصحاب رخ داده بپرهیز، زیرا ممکن است ناخود آگاه به فضل و بزرگی آنها ننگ و ایرادی وارد نمایند، و این را بدان هر آنچه آنها انجام داده‌اند از روی اجتهاد بوده است؛ پس خود را سالم نگه دار و مسلمانی هوشیار باش، چون خداوند هر آن کس که آنها را ترک کند پست و فرومایه می نماید.

سپس بعد از نقل برخی از رویدادهای میان آنها رضی الله عنهم می گوید: و به طور کلی تمام آنها معذور هستند و پاداش می گیرند و گناهکار محسوب نمی شوند.

بنابر این اهل حق از میان آنهايي که در اجماع به سخنانشان اعتماد می شود بر قبول شهادت و روایات اصحاب و تأیید عدالت آنها اتفاق نظر دارند.

به این ترتیب دانشمندان ما هم همانند سایر اهل سنت و از جمله ابن حمدان در " نهاية المبتدئين " گفته: دوست داشتن تمام اصحاب و دوری از آنچه میان آنها رخ داده خواه با نوشتن و یا خواندن و یا شنیدن و یا شنواندن و یا.. باشد کاری واجب است و همچنین بحث از محاسن و اعلام رضایت از آنها و دوست داشتنشان و دوری از جبهه گیری علیه آنها و باور به معذور بودنشان واجب است و باید اعلام بداریم که هر آنچه آنها انجام داده‌اند از روی اجتهاد درستی بوده و هرگز موجب کفر و فسق نمی شود بلکه کاملاً بر عکس بر آن پاداش می گیرند زیرا آنها اجتهاد جایزی را انجام داده‌اند.

^۱ الشرح و الابانة؛ ابن بطه عکبری ۲۵۷-۲۶۵.

^۲ شرح العقيدة الطحاوية ۴۸۴.

ابن حمدان سپس می گوید: و علی حق را اصابه کرده است و هر کس او را دوست نداشته باشد اشتباه می کند و اشتباه او بخشیدنی است.

سفارینی گفته است: به این خاطر در شعر از فرو روی و غوطه‌ور شدن نهی کرده چون امام احمد کار کسانی را نمی پسندید که غوطه‌وری می کردند و احادیث فضائل را می پذیرفت و از کسانی تبرئه می کرد که آنها را گمراه و یا کافر قلمداد می نمود و ایشان در برابر رویدادهای میان آنها سکوت را پیشه می کرد.

(۱)

سفارینی می گوید: آنچه که اهل سنت و جماعت بر آن هستند این است که گواهی دادن بر شرافت تمام اصحاب به این صورت که عدالت برای آنها اثبات شود و از بدگویی در برابر آنها دوری شود و از آنها تمجید و تعریف شود کاری واجب است.

در حقیقت خداوند در آیات زیادی از قرآن مجید از آنها تعریف و تمجید کرده که اگر در مورد آنها هیچ چیزی از خدا و رسولش نقل نمی شد حال و وضعی که آنها تحمل کردند از جمله هجرت و جهاد و یاری رسانی به دین و بخشیدن دارایی و کشتن آباء و اولاد و صداقت داشتن آنها با هم در مسایل دین و قوت ایمان و یقینشان بهترین دلیلی است برای اینکه به متعادل بودن و پاکی آنها باور داشته باشیم و آنها را همانند بهترین امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قلمداد نماییم.

این مذهب عموم امت اسلامی و ائمه معتبر است، اما کسانی که گمراه و اهل بدعت هستند و دیگران را هم به گمراهی می کشانند هیچ گونه اعتباری به سخنانشان نمی شود.

و بنابر این ابوزرعه عراقی که از بزرگترین استادهاى مسلم است گفته: هرگاه کسی را دیدی که برای کاستن مقام یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله تلاش می کند بدان که او شخصی زندیق است، زیرا قرآن و رسول خدا و آنچه آنها آورده‌اند حق است و این حقایق جز از طریق اصحاب به ما نرسیده است، هر کس از آنها عیب جویی نماید در واقع خواسته که قرآن و سنت را باطل گرداند، و آن عیب بیشتر شایسته‌ی او است و حکم بر او به عنوان زندیق و گمراه بهتر و شایسته‌تر است. .. خلاصه اینکه غیر از کسانی که با خدا دشمنی می کنند و از رحمت خداوند دور افتاده‌اند و نجس و زندیق گشته‌اند هیچ کس دیگری از صحابه دوری نمی کند (۲)

^۱ السنة؛ عبدالله ج ۲/۵۳۶-۵۹۲، و کتاب "مطبوع فی فضائل الصحابة؛ امام احمد، همراه با تحقیق (وصی الله بن محمد عباس).

^۲ لوامع الانوار البهية ج ۲/۳۸۵-۳۸۹.

و این منقولات را با نقل سخنی از سلف امت اسلامی در مورد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان می‌رسانم، عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه خلیفه‌ی پنجم وقتی که از او در مورد رویدادهای میان اصحاب سوال می‌شود می‌گوید: (آن رویدادها خونی ریخته‌شده است که خداوند دستان ما را از آن پاک نگه داشته پس بیایید تا زبانمان را از آن پاک نگه بداریم) و در این سخن ادبی بزرگ و احترامی سترگ برای اصحاب دیده می‌شود و کسی که این روش را دنبال نماید سلامتی را برای خود به ارمغان آورده است و خداوند هر آن کس که بخواهد به راه مستقیم هدایت می‌دهد.

عقیده امام شافعی در مورد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

شافعی رحمته می‌گوید: در واقع خداوند در قرآن و تورات و انجیل (۱) از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف و تمجید نموده است و بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله فضل و بزرگواری برای آنها ذکر شده که برای هیچ احدی بعد از آنها بیان نشده است، پس خداوند آنها را رحم کند و به بلند مرتبه‌ترین جایگاه صدیقین و شهدا و صالحین آنها را پاداش دهد، زیرا آنها سنن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای ما نقل کردند و پیامبر را در هنگام نزول وحی مشاهده کردند پس مقصود عام و خاص و عزم و ارشاد پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دانستند و از سنت پیامبر آنچه ما می‌دانیم و نمی‌دانیم آنها می‌دانستند و آنها در هر گونه علم و اجتهاد و ورع و عقل و امری ما فوق ما بودند و با آن علم و دانش خود استنباط می‌کردند.

۱ به آیه‌ی زیر اشاره می‌کند ﴿ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْهَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ الفتح: ۲۹ ترجمه: محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثال آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده‌است

و نظریه‌های آنها برای ما از آراء و نظریه‌های خودمان بهتر و شایسته‌تر است و به خدمت هر کس رسیده باشیم که مورد رضایت ما باشد و یا اینکه سخن او برای ما نقل شود و در مورد آنچه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی شنیده‌اند به نظر خویش پناه بسته‌اند اگر با هم اجماع نظر داشتند و سخن برخی از آنها اگر با هم اختلاف نظر داشتند ما هم همان نظر آنها را بیان می‌داریم و از سخن آنها خارج نمی‌شویم و اگر یکی از آنها نظری ارائه داده باشد و هیچ کس با او مخالفت نکرده باشد ما نیز آن سخن او را می‌پذیریم. (۱)

و در این متن احترام بزرگی برای اصحاب مشاهده می‌شود و می‌بینیم که امام شافعی حق آنها و مقام بلند آنها در اسلام را شناخته است و این سخنان او همان چیزی است که هر کدام از اهل سنت و جماعت بدان اعتقاد دارد.

و باز - رحمه الله - می‌گوید: هر گاه مردمانی را می‌بینم که به بدگویی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عادت گرفته‌اند آن را چنین تفسیر می‌کنم که خداوند می‌خواهد از این طریق در برابر کوتاهیایی که در اعمال داشته‌اند به آنها پاداش دهد.

و در روایت ربیع همین عبارت چنین نقل شده که گفته: (مگر اینکه خدا بخواهد در حال مردن هم به آنها پاداش نیکبایشان را بدهد.) (۲)

و بدون شک این حسنات به اذن خداوند برای آنها حاصل می‌شود، زیرا خداوند کسانی که غیبت مسلمانان می‌کنند و یا از آنها بدگویی می‌نمایند به این تهدید می‌کند که از حسنات آنها بر می‌دارد و به کسانی می‌دهد که مورد غیبت و یا بدگویی قرار گرفته‌اند، همچنانکه در حدیث مفلس آمده (أندرون من المفلس؟ قالوا المفلس فينا من لا درهم له ولا متاع، فقال: المفلس من امتي من يأتي يوم القيامة بصلاة و زكاة و صيام و يأتي و قد شتم هذا و قذف هذا و أكل مال هذا و سفك دم هذا و ضرب هذا، فيعطى هذا من حسناته و هذا من حسناته، فان فنيت حسناته قبل ان تقضى ما عليه، اخذ من خطاياهم فطرحت عليه ثم طرح في النار) آیا می‌دانید که مفلس کیست؟ گفتند: مفلس در میان ما کسی است که پول و کالائی ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مفلس امت من کسی است که روز قیامت و رستاخیز به محشر می‌آید که ثواب و پاداش نماز و زکات و روه همراه دارد ولی در دنیا به فلانی ناسزا گفته است و فلانی را متهم به اعمال ناشایست کرده و مال فلانی را خورده و خون آن یکی را به ناحق ریخته و آن دیگری را مورد ضرب و

^۱ مناقب الشافعی للبيهقي ۴۴۲/۱-۴۴۳، مناقب الرازي ۱۳۶.

^۲ مناقب البيهقي ۴۴۱/۱.

شتم قرار داده است به هر یکی از آنان از ثواب و پاداش اعمال خیر و حسنات وی داده می شود تا اینکه ثواب حسنات وی پایان می یابد، هر گاه ثواب و پاداش و حسنات وی به پایان آمد و هنوز حقوق دیگران بر وی مانده باشد از گناهان و خطاهای آنان می گیرند و بر گناهان وی می افزایند سپس او را در آتش دوزخ می اندازند. (۱)

و شافعی - رحمه الله - در باب فضل خلفاء راشدین و امتیاز آنها میان اصحاب می گوید: فاضل ترین اشخاص بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی (رضوان الله علیهم) می باشند. (۲)

و باز - رحمه الله - می گوید: برتری با ابوبکر و عمر و عثمان و علی شروع می شود. (۳) و ربیع بن سلیمان می گوید: از شافعی - رحمه الله - شنیدم که در باب تفضیل می گفت: (ابوبکر و عمر و عثمان و علی) (۴)

و از جمله شعرهایی که در این مورد از او روایت می شود این است که گفته:

و اشهد أن البعث حق و اخلص	شهدت بأن الله لا شيء غيره
و فعل زکی قد یزید و ینقص	و أن عری الایمان قول محسن
و کان ابو حفص علی الخیر یحرص	و أن ابابکر خلیفة احمد
و أن علیا فضله متخصص	و اشهد ربی أن عثمان فاضل
لحی الله من ایاهم یتنقص	ائمة قوم یقتدی بهداهم
و ما لسفیه لا یجاب فیحرص (۵)	فما لغواة یشتمون سفاهة

گواهی می دهم به اینکه هیچ معبودی جز خدا نیست و شهادت می دهم که بعث حق است و به آن ایمان خالص دارم.

گواهی می دهم که گره های ایمان قول مبین (قرآن و حدیث) پاک است و گواهی می دهم که ایمان گاهی زیاد و زمانی کم می شود.

^۱ مسلم از حدیث ابوهریره در کتاب " البر " ۱۹۹۷/۴ آن را روایت کرده است .

^۲ مناقب البیهقی ۴۳۳/۱

^۳ همان مصدر ۴۳۲/۱ .

^۴ همان مصدر با همان جزء و همان صفحه

^۵ مناقب البیهقی ۴۴۱/۱ ، مناقب الرازی ۴۸ ، تاریخ الدمشق ۴۰۶/۱۴ ب

و شهادت می دهم که ابوبکر - رضی الله عنه - خلیفه‌ی خدا است و عمر - رضی الله عنه - بر انجام کار خیر مشتاق و حریص بود.

گواهی می دهم که عثمان رضی الله عنه فاضل و علی رضی الله عنه در فضیلت خاص و برتر بود.

آنان پیشوایان امتی هستند که به هدایت ایشان اقتدا می شود و خدا نفرین کند کسی را که آنان را خوار می دارد.

گمراهان را چه شده که از روی جهالت ناسزا می گویند و چرا جاهل داد و انصاف ندارد و به دروغ و گمان سخن می گوید.

و شافعی رحمته برای فضل ابوبکر رضی الله عنه و صحت خلافت او به اموری استدلال می کند از جمله برخی از اشاره‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت ابوبکر بعد از خودش بدون اینکه بدان تصریح نماید؛ ایشان با سند خویش از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت می کند:

زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و در مورد چیزی از پیامبر سوال کرد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد که روز دیگری برای پاسخ سوالاتش برگردد. آن زن گفت: ای رسول خدا اگر برگشتم و شما را نیافتم چه کار کنم؟ می خواست بگوید اگر شما فوت کرده باشید من چکار کنم؟ فرمود: نزد ابوبکر برو. (۱) و باز امام شافعی رحمته به سند خویش از حذیفه بن یمان رضی الله عنه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به آن دو نفری که بعد از من می آیند یعنی ابوبکر و عمر اقتدا نمایید. (۲)

و رحمته می گوید: هیچ یک از اصحاب و تابعین در تفضیل و برتری ابوبکر و عمر و تقدم آنها بر سایر اصحاب اختلاف نظر نداشتند، و اختلاف آنها تنها در مورد عثمان و علی می باشد: برخی علی را بر عثمان و برخی عثمان را بر علی تفضیل داده‌اند.

و می گوید: و ما هیچ کدام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر کردارشان خطاکار معرفی نمی نمایم (۳)

^۱ مناقب البیهقی ۴۳۶/۱ و امام مسلم در "فضائل الصحابه" ۱۸۵۶/۴ - ۱۸۵۷ این حدیث را گزارش داده است.

^۲ مناقب البیهقی ۴۳۷/۱ و امام احمد در مسند خویش ۳۸۵/۳ این حدیث را نقل کرده است، و ترمذی در مناقب ابوبکر ۲۷۱/۵ این را روایت کرده و گفته این حدیث در رتبه‌ی حدیث حسن است، و ابوداود و حاکم در المستدرک ۳/۷۵ آن را روایت کرده‌اند و حاکم آن را صحیح اعلام داشته است. و ذهبی با او موافقت کرده است و البانی هم آن را در صحیح الجامع ۱۱۵۳ با اشاره به صحت حدیث آن را نقل کرده است.

^۳ مناقب البیهقی ۴۳۴/۱.

و قبلا به قول و مذهب شافعی - رحمه الله - اشاره کردیم که ایشان به ترتیب ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی را تفضیل و برتری می داد.

و از هیچ کدام از سلف نقل نشده که در برتری و تفضیل ابوبکر با هم اختلاف داشته باشند، اما در مورد تفضیل میان عثمان و علی - رضی الله عنهما - جمهور سلف عثمان را بر علی تفضیل می دهند، و بیشتر اهل کوفه علی را بر عثمان تفضیل می دهند و این قول به سفیان ثوری - رحمه الله - هم نسبت داده می شود، نظر به اینکه هنگامی که از او سوال می کنند از تفضیل و برتری میان اصحاب چه می گویند؟ گفت: اهل سنت کوفی می گویند: ابوبکر و عمر و علی و عثمان. و اهل سنت بصره می گویند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی - رضی الله عنهم - . بعد از او پرسیدند: شما کدام یک از آن دو نظریه را تبعیت می کنید؟ گفت: من یک مرد اهل کوفه هستم (۱)

شیخ الاسلام می گوید: سفیان و کسانی دیگر هم از این نظریه خود برگشتند (۲) و منذری می گوید: و از سفیان به اثبات رسیده که در آخر عمرش می گفت: ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم (۳)

و برخی از اهل مدینه در مورد عثمان و علی چیزی نمی گفتند و از سخن گفتن در این باب توقف می نمودند، و یکی از دو روایت نقل شده از امام مالک هم بیانگر همین نظریه برای امام مالک می باشد. و امام شافعی برای صحت خلافت ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - به اجماع اصحاب رضی الله عنهم استدلال می کرد.

سپس می گفت: مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیاز مبرمی به ابوبکر داشتند، زیرا زیر سقف آسمان کسی بهتر از او را نیافتند، به همین خاطر او را به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعیین کردند. (۴) و این سخن بیانگر این است که امام شافعی رحمته اقرار کرده که ابوبکر - رضی الله عنه - بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از تمام مردم فاضل تر است.

^۱ مختصر سنن ابی داود منذری ۱۵۸/۷ .

^۲ مجموع الفتاوی ۴۲۶/۴ .

^۳ مختصر سنن ابی داود ۱۸/۷ .

^۴ المناقب للبيهقي ۴۳۴/۱ .

و - رحمه الله - می گوید: مردم بر خلافت ابوبکر اجماع داشتند و ابوبکر هم عمر را جانشین خود معرفی کرد سپس عمر شوری و مشورت در مورد خلافت را به شش نفر سپرد تا خلافت را به یکی از خودشان بسپارند پس آنها هم خلافت را به عثمان - رضی الله عنه - تحویل دادند. (۱)

و باز می گفت: ابوبکر خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و عامل بعد از او بود. (۲)

و رحمته می گفت: خلافت ابوبکر حق بود و خداوند از پشت هفت آسمان بدان حکم کرده بود (۳)

و برخی از مردم در عصر امام از برتری دادن امام شافعی رحمته برای ابوبکر و عمر تعجب می کردند، زیرا ایشان خود هاشمی بود و آنها هم گمان می بردند که دین بر تعصب برای آباء و اجداد بنیان شده است، به همین خاطر ابراهیم بن عبید حجی از او سوال می کند و می گوید: من بجز شما هیچ گاه شخصی از هاشمی ها را ندیده‌ام که ابوبکر را بر علی تفضیل دهد. شافعی گفت: علی پسر عمو و خاله‌ام است و من هم مردی از قبیله‌ی بنی عبدمناف هستم و شما مردی از بنی عبدالدار هستید و اگر احترام و بزرگواری به نسب می بود من از شما بزرگتر می بودم اما قضیه این گونه نیست که شما حساب می کنید. (۴) یعنی قضیه چنان که شما می پندارید بر تعصب نیست، بلکه این دین و عقیده است و بر نصوص شرعی بنیان شده است. *

اما روایت دیگری از ایشان بیانگر این است که عثمان را بر علی تفضیل می دادند، همچنانکه این قول مذهب سایر ائمه امثال شافعی و ابوحنیفه و اصحاب او و احمد بن حنبل و اصحاب او و سایر ائمه مسلمانان می باشد.

و ایوب سختیانی و احمد بن حنبل و دارقطنی می گفتند: هر کس علی را بر عثمان برتری دهد در واقع به مهاجرین و انصار استهزا کرده است. زیرا بیعت با عثمان به اجماع مهاجرین و انصار صورت گرفت و اگر عثمان شایسته‌ی تقدم بر علی را نمی داشت در حالی که آنها به اجماع او را بر علی برتری داده‌اند یا

^۱ همان مصدر ۴۳۴/۱-۴۳۵، و منهاج السنه النبویه ۲۸۶/۷.

^۲ همان مصدر.

^۳ سند آن را قبلا ذکر کردیم.

^۴ المناقب للبيهقي ۴۸۳/۱ - ۴۳۹.

* اما سخن ایشان که گفتند: من بجز شما هیچ گاه شخصی از هاشمی ها را ندیده‌ام که ابوبکر را بر علی تفضیل دهد " سخنی کامل باطل و بی اساس است، زیرا از علی - رضی الله عنه - به اثبات رسیده که ایشان می گفت: بهترین مردمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر سپس عمر هستند. فرزندش محمد بن حنفیه از او می پرسد: ای پدر بعد از آن دو شما بزرگتر از همه هستی؟ در جواب می گفت: پدرت جز مردی از مسلمانان چیز دیگری نیست. بخاری ۱۳۴۲/۳ شماره ۳۴۶۸.

اینکه نسبت به فضل و بزرگی علی جاهل و نادان بوده‌اند و یا اینکه با تقدیم عثمان بدون هیچ گونه ترجیح دینی در حق علی ظلم و ستم روا داشته‌اند و هر کس آنها جهل و ستم را به آنها نسبت دهد در واقع به آنها استهزا کرده است.

و با توجه به این اقوال زیبایی عقیده شافعی رحمته و مواظبت ایشان بر چنگ زدن به نصوص و به آنچه سلف بر آن بوده‌اند و دوری ایشان از هر گونه تعصب برای غیر حق برای ما روشن می‌گردد. و معنی این سخنان شافعی این نیست که ایشان خواسته باشد از منزلت علی رضی بکاهد، بلکه ایشان او را در مقام و منزلت شایسته‌ی خود قرار می‌داد.

روزی از علی بن ابی طالب رضی بحث می‌کرد، مردی از میان مردم بلند شد و گفت: در میان مردم هیچ کسی را ندیده‌ام که از علی بن ابی طالب دوری کند اما او به هیچ احدی توجه نمی‌کرد. شافعی رحمته گفت: عجله نکن، زیرا علی چهار ویژگی داشت هر کس آن چهار ویژگی داشته باشد حق دارد که به مردم توجه نکند:

علی بن ابوطالب زاهد بود و زاهد هم نه به دنیا و نه به اهل دنیا توجه نمی‌کند، و ایشان عالم بودند و عالم هم به کسی توجه نمی‌کند، شجاع بودند و شجاع هم به کسی توجه نمی‌کند، ایشان شریف بودند شریف هم به کسی توجه نمی‌کند (۱)

و امام شافعی رحمته خلیفه راشد عمر بن عبدالعزیز را به عنوان خلیفه پنجم برای خلفای چهارگانه معرفی می‌کرد و می‌فرمود:

خلفا پنج تا هستند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز - رضوان الله علیهم - (۲)

و امثال همین عبارت از سفیان ثوریروایت شده که گفته است:

هر کس گمان برد که علی - رضی الله عنه - از ابوبکر و عمر بیشتر شایسته‌ی بر عهده گرفتن ولایت داشت. در واقع این شخص ابوبکر و عمر و مهاجرین و انصار را تخطئه کرده است و فکر نمی‌کنم هیچ یک از اعمال او به آسمان بلند شود و از او پذیرفته شود.

و می‌گفت: خلفا پنج تا هستند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز - رضوان الله علیهم -

(۳)

^۱ مناقب البیهقی ۱ / ۴۳۹-۴۴۰.

^۲ مناقب البیهقی ۱ / ۴۴۸، تاریخ ابن عساکر ۴۰۷/۱۴ / ب

^۳ مختصر سنن ابی داود؛ منذری ۱۹/۷.

و همین سخن آرایه شده رد و پاسخی است بر علیه کسانی که امام شافعی - رحمه الله - را به تشیع نسبت می دهند ، و ایشان - رحمه الله - از آن تهمت باطل یری و مبری است و انشاء الله به طور مفصل بر این افترا رد می دهیم.

و از جمله اعتقادات ایشان - رحمه الله - در مورد اصحاب این بود که از هر گونه اختلافات میان آنها - رضی الله عنهم - سکوت می کرد و از آن بحث نمی راند. و با سند خویش از عمر بن عبدالعزیز روایت می کرد هنگامی که از آن بزرگوار در مورد جنگ و خونریزی صفین سوال می شود ؟ در جواب می گوید: (آن رویدادها خونی ریخته شده است که خداوند دستان ما را از آن پاک نگه داشته پس دوست ندارم که زبانم را به آن رنگ ریزی نمایم)

شافعی - رحمه الله - در تعلیق این سخن می گفت: این سخنی والا و زیبا است، زیرا سکوت انسان از چیزی که به او سودی نمی رساند بهترین کار است. (۱)

و - رحمه الله - به ربیع می گفت: سه چیز را از من بپذیر: نخست اینکه بی باکانه در مورد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سخن مران، زیرا در روز قیامت پیامبر صلی الله علیه و آله خصم تو خواهد بود. دوم: به علم کلام مشغول مباش، زیرا من بر مسئله بزرگی در علم کلام اطلاع یافته‌ام. سوم: به علم ستاره شناسی مشغول مباش، زیرا این علم منجر به تعطیل می شود. (۲)

و این همان مذهب حقی است که اهل سنت و جماعت بر آن هستند و آنها با این عقیده خویش در حد وسطی میان خوارج و رافضی قرار گرفته‌اند.

^۱ مناقب ابن ابی حاتم ۳۱۴ .

^۲ توالی التأسیس ۷۳ ، سیر اعلام النبلاء ۲۸/۱۰ .

باب پنجم

(تبرئه‌ی امام از آنچه به او نسبت داده شده که با منهج و روش سلف

مخالفت ورزیده است و موضع گیری ایشان در برابر فرقه‌ها)

این باب شامل دو بخش است:

● بخش اول: رساله‌ی «الفقه الاکبر» که به امام شافعی نسبت داده می‌شود

● بخش دوم: موضع گیری ایشان در برابر فرقه‌ها

بخش اول

رساله‌ی «الفقه الاکبر» که به امام شافعی نسبت داده می‌شود
شامل دو بحث می‌باشد:

بحث اول: عرضه‌ی مفاهیم رساله

بحث دوم: حکم بر آنچه در آن رساله است.

بحث اول: عرضه‌ی مفاهیم رساله

در ابتدای این بحث مولفات امام شافعی را به طور مختصر ذکر کردیم.

و در این بخش به طور مفصل از آن رساله چاپ شده سخن می‌رانیم که به امام شافعی رحمته نسبت داده می‌شود، و این کتاب از جمله رساله‌های عقیده است و در این صفحات به طور مختصر برخی از مفاهیم آن رساله را عرضه می‌کنیم، و اسم این رساله "الفقه الاکبر" است و چندین مرتبه چاپ شده است، مرتبه‌ی نخست سال ۱۹۰۰ م در مصر به چاپ رسید و بار دیگر هم همراه "الفقه الاکبر" ابو حنیفه به چاپ رسید و این همان چایی است که اکنون در دست ما است، و انتشارات محمد علی صبیح در قاهره هم آن را چاپ کرده است.

و این رساله شامل سیزده صفحه با ورقهای کوچک می‌باشد و آن رساله به یک مقدمه و شصت و سه بخش تقسیم می‌شود.

و از جمله‌ی آنچه در مقدمه آن آمده:

الحمد لله رب العالمین و صلواته علی سیدنا محمد و آله و سلم

امام ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی - رضی الله عنه - می‌گوید: این کتابی است که از ظواهر مسائلی از اصول دین بحث می‌کند که اطلاع بر آن برای هر مکلفی لازم و ضروری است و آن را "الفقه الاکبر"

نامیدیم، و به عمدی از تفصیل و بسط آن اعراض نمودیم تا برای مبتدی آسان و اندک باشد و از خداوند می خواهیم ما را یاری رساند.

سپس می گوید: خداوند شما را خوشبخت گرداند بدانید که هر مکلفی وظیفه دارد خدا را بشناسد، و مراد ما از شناخت این است که از معلوم بر همان صورت واقعی خود اطلاع بیابد، به وجهی که چیزی از صفات معلوم بر او مخفی و پنهان نماند و با تقلید و گمان دانش و شناخت کسب نمی شود. سپس چند فصلی در تعریف علم و بیان اینکه چه کسی مکلف است و شروط تکلیف چیست را ذکر می کند سپس می گوید:

فصل (۱)

بدانید نخستین چیزی که بر مکلف واجب است نظر و استدلال برای شناخت خداوند است، و نظر به معنی تفکر قلب و تأمل در حال نظارت شده جهت شناخت او می باشد و با همین نظر به شناخت آنچه از حس و ضرورت پنهان است متصل می شود و این در اصول دین واجب است. سپس دلایل خود را بر این ذکر می کند.

فصل (۲)

بدانید که خالق جهان قدیم و ازلی است به این معنی که او ابتدایی برای به وجود آمدنش در کار نیست، و دلیل برای این سخن اینکه اگر خالق ابتدایی می داشت و ذات نو و تازه‌ای می بود به یک به وجود آورنده نیازمند بود که او را به وجود بیاورد و به همین سان. ...

فصل (۳)

بدانید که خالق جهان تنها و بی شریک است و دومی ندارد و معنی وحدانیت در صفات خداوند متعال این است که تجزیه و تبعیض بر او محال باشد.

فصل (۴)

بدانید که خالق جهان به چیزی از مخلوقات شباهت ندارد، و دلیل بر آن اینکه تشبیه موجب استغراق در تمام صفات و احکام می شود. ..

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ الشوری: ۱۱ چیزی مانند او نیست.

سپس بخشی در مورد عدم توصیف خداوند به تعریف (حد) ذکر می کند سپس می گوید:

فصل (۵)

بدانید که خداوند متعال هیچ کدام از جوهر و جسم و عرض نیست، سپس فصلی در مورد محال بودن صورت و تراکیب برای خداوند ذکر می کند و سپس می گوید:

فصل (۶)

بدانید که هیچ کدام از رنگ و طعم و بو و حرارت و سردی و امثال اینها بر خداوند جایز نیست، زیرا اینها صفات به وجود آمده‌ها و نشانه‌های مصنوعات است.

فصل (۷)

بدانید که خداوند متعال هیچ مکانی ندارد، و دلیل آن هم اینکه خداوند قبل از به وجود آمدن مکان موجود بود، پس مکان را خلق کرد و خداوند بعد از خلق مکان با همان صفت ازلی خود که قبل از خلق مکان داشت باقی ماند و هیچ گونه تغییر در ذات و تبدیلی در صفات او جایز نیست و هر چیزی که داری مکان و ذات متناهی باشد محدود است محدود هم مخلوق محسوب می شود و خداوند از این صفات مبری است، و به همین خاطر وجود همسر و فرزند هم برای خداوند محال است، زیرا همسر و فرزند جز از طریق مباشرت و و پیوند و جدایی صورت نمی گیرد و این گونه اشیاء برای خداوند محال است.

اگر گفته شود خداوند فرموده است: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ طه: ۵ خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است.

در پاسخ او گفته می شود: این آیه از جمله آیات متشابهی است که انسان در جواب آن و امثال آن متحیر می شود و برای کسی که در دانش تبصر ندارد واجب است که چنانکه آمده از کنار آن بگذرد و از آن بحث نکند و سخن نراند، زیرا اگر راسخ در علم و دانش نباشد ممکن است در تشبیه بیفتد، و واجب است در صفت خداوند متعال آن اعتقادی داشته باشد که ذکر کردیم (اینکه خداوند در مکان قرار نمی گیرد و

زمان بر او جاری نمی شود و او از پایان و حدود منزّه است و نیازی به مکان و جهات ندارد ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ الشوری: ۱۱ (چیزی مانند او نیست) و به همین خاطر امام مالک سوال از این آیه را ممنوع اعلام داشت و فرمود: استیلاء ذکر شده است و کیفیت آن مجهول است و ایمان به آن واجب است و سوال از آن بدعت است سپس فرمود: اگر باز به سوال خود برگردی دستور می دهم گردنت را بزنند. خداوند ما و شما را از تشبیه پناه دهد.

فصل (۸)

و بدانید که خداوند متعال حی، عالم، قادر، سمیع، بصیر، متکلم و باقی است و این صفات ازلی و موجود به ذات خداوند هستند یعنی اینکه این صفات عرض و تازه نیستند و از ازل همان صفات را داشته و ذات او با ذات مخلوقات هیچ گونه شباهتی ندارد.

سپس فصلی در مورد رد بر کسانی که می گویند تعدد صفات مستلزم تعدد ذات می شود ذکر کرده است و فصل دیگری در مورد معانی آن صفاتی که برای خداوند اثبات کرده ذکر میکند.

فصل (۹)

و بدانید که کلام خداوند قدیم و ازلی است و و به ذات خود موجود است و مخلوق و تازه نیست و هر کس بگوید کلام خداوند مخلوق است بدون شک کافر است، و کلام خداوند در مصاحف نوشته شده است و در قلوب ما محفوظ است و با زبانمان آن را قرائت می کنیم و در محرابهایمان آن را تلاوت می نماییم و با گوشهایمان آن را می شنویم اما قرآن نه هیچ کدام از نوشتار و حفظ و قرائت و تلاوت و شنیده ها نیست، زیرا اینها تازه و نو هستند و کلام خداوند قدیم است، همچنانکه باری تعالی در کتابهای ما نوشته شده است و سر قلوب ما معلوم و مشخص گشته و و با زبانمان او را ذکر می کنیم اما خداوند نه نوشتار است و نه ذکر. سپس دلایل قدیم بودن کلام خداوند را ذکر می کند.

سپس بخشی در اثبات روئت خداوند در روز قیامت ذکر می کند.

سپس دو بخش در اثبات مشیئت و اراده ذکر می نماید.

فصل (۱۰)

بدانید که خداوند متعال خالق کردار بندگان است و آن را از عدم به وجود می آورد و به عنوان کسب و کردار بندگان قرار می دهد به این صورت که همراه انجام عملی قدرت انجام آن عمل را هم برای آنها خلق می کند، و بنده تنها کسب می کند و او خالق نیست و خداوند متعال خالق است و کسب نمی کند و خلق به معنی این است که چیزی را از عدم به وجود می آورد و کسب هم به چیزی است که قدرت نو و تازه ای بدان تعلق می گیرد.

سپس از چند بخشی در مورد کردار و توانایی بندگان و از قدرت خداوند بحث کرده و بیان داشته که خداوند هر آنچه بخواهد انجام می دهد و انجام هیچ چیزی بر خداوند واجب نیست.

فصل (۱۱)

و بدانید که خداوند سبحان آنچه خلق می کند برای جلب منفعت و دفع مضرت و یا وجود سبب و علتی نیست بلکه در ازل دانسته که آنها را خلق می کند و اراده ی خلق آنها کرده و پس آنها را آنچه را که می

دانست خلق کرد، و چه حکمتی رساتر از به وجود آوردن چیزی است که معلوم و مراد بوده است، و دلیل برای این سخن اینکه اگر خداوند به خاطر علتی مخلوقات را خلق می کرد آن علت یا اینکه قدیمی است و یا اینکه تازه و نو می باشد، و اگر قدیمی باشد قدیم بودن خلق هم واجب می گردد، زیرا علت به وجود آمدن خلق قدیمی می باشد در حالی که مخلوقات تازه و نو هستند، و اگر علت تازه و نو باشد واجب است آن علت متعلق به علت دیگری باشد و آن علت هم نتیجه‌ی علت دیگری باشد تا بی نهایت و این هم محال است، و اگر این علت با وجود اینکه تازه است بی نیاز از علت باشد پس واجب است که تمامی حوادث و چیزهای تازه بی نیاز از علت باشند، بنابر این باطل بودن وجود علت ظاهر می گردد. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ ﴿البروج: ۱۶﴾ هر چه را بخواهد انجام می دهد.

فصل (۱۲)

و بدانید که خداوند متعال توانایی دارد که خلق را بعد از نابودی برگرداند و کرامیه گفته‌اند شبیه آنها را برمیگرداند نه ذات و عین آنها. سپس در مورد محال بودن ظلم و ستم از جانب خداوند بحث کرده است.

سپس دو بخش را در مورد تصرف خداوند در ملک خود هر آنطور که بخواهد ذکر کرده و گفته که هیچ کس نمی تواند بر او اعتراض بگیرد، و در همین دو بخش در مورد آجال مردم و سایر حیوانات بحث کرده است.

فصل (۱۳)

و بدانید که معنی رزق نزد برخی از پیروان ما آن است که خداوند آن را به عنوان نگهدارنده‌ی ابدان مردم و سایر حیواناتی که تغذیه می کنند قرار داده است و برخی دیگر از پیروان ما گفته‌اند رزق چیزی است که می توان از آن بهره گرفت و هر چیزی (غذا و یا چیز دیگری) که به انسان نفع برساند پس آن چیز رزق او است، این معنی از معنی نخست عام تر است و حلال و حرام بودن غذا فرق نمی کند و هیچ کس چیزی نمی خورد و از چیزی بهره‌مند نمی شود مگر اینکه از چیزی است که خداوند او را رازق داده است، معتزله گفته‌اند رزق عبارت است از ملک و دارایی و حرام رزق محسوب نمی شود. و این نظریه آنها اشتباه است.

فصلی در مورد نبوات (۱۴)

و بدانید که خداوند بندگان خود را مکلف می کند و به آنها دستور می دهد و از آنها نهی می نماید، زیرا خداوند خالق و مخترع و پادشاه همه چیز است، سپس خداوند حق دارد که بر زبان پیامبرانی از جنس

مردم و بر همان صورت آنها دستورات و منهیات خویش را برایشان نمایش دهد، پس هر گاه خداوند از میان مردم رسولی را برانگیخت واجب است که با معجزاتی ظاهر و روشن تأیید شود و نشانه‌ی واضح دلیلی بر صدق او می باشد، چون فرستاده شده جز با معجزه از سایر کسانی که به سویشان فرستاده شده است جدا نمی شود، زیرا در صورت و ترکیب جسمی با هم مساوی هستند، سپس از چهار فصل در مورد معجزه سخن رانده و در فصل چهارم گفته است: و بدانید که معجزه دلالتی صادق است و ظهور آن از انسان فاجر و جاهل محال است، زیرا قلب حقایق در آن نهفته است. سپس در چند فصل دیگر بقیه‌ی اعتقادات در مورد پیامبران را ذکر می کند و آن را با ذکر عقیده خویش در مورد پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله که خاتم پیامبران و افضل آنها است به پایان رسانیده است.

فصلی در مورد ایمان (۱۵)

و بدانید که ایمان شناخت به قلب و اقرار به زبان و کردار به جوارح است، سپس ایمان اصل و فرع دارد. و اصل آن عبارت از چیزی است که اگر انسان آن را ترک کند کافر می شود همانند شناخت و تصدیق و اعتقاد به آن احکامی که مربوط به مکلفین است و اعتقاد به آن واجب است، فرع ایمان عبارت است از آن چیزی که اگر انسان آن را ترک کند کافر نمی شود اما در ترک برخی از آنها همانند نمازهای فرض گناهکار محسوب می گردد.

و ایمان شامل تمام این چیزها می شود، زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ البقرة: ۱۴۳ و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند. ایمان در اینجا به معنی نماز انجام شده به طرف بیت المقدس می باشد.

فصل (۱۶)

و بدانید سخن اهل سنت و جماعت که می گویند (انشاء الله ما مومن هستیم) حامل هیچ گونه شک و شبهه‌ای در ایمان حاصل و حاضر آنها نمی باشد.

و تنها در ایمانی که موجب پاداش می شود شک وجود دارد، و به اتفاق تنها همین چیز است که مربوط به سرنوشت انسان است و سرنوشت هم از ما پنهان است، پس شک در پنهان واقع می شود نه در آنچه حاصل و موجود است.

سپس دو فصل را در مورد اهل کبائر ذکر کرده و بیان داشته که آنها تحت مشیت الهی هستند، سپس در مورد شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل کبائر از امتش بحث کرده و همچنین در مورد کسانی که ایمان آورده‌اند و بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند بحث نموده است.

سپس در پنج فصل از امور آخرت و عذاب قبر سخن رانده است و این بحث را با ذکر دلیل از قرآن و سنت بر ثبوت عذاب ادامه داده و در مورد آفرینش بهشت و جهنم و ابدیت آنها و نابود نشدنشان و در مورد صراط و میزان و حوض بحث کرده و دلایل را بر این ذکر کرده است سپس می گوید: هر آنچه وجود آن از طریق عقل محال نباشد و اخباری در مورد آن ذکر شده باشد واجب است قبول شود و بدان ایمان آورده شود و اخبار ذکر شده است، و حکم سایر چیزهایی که در مورد ترس و وحشت قیامت و صفات بهشت و جهنم آمده هم به همین صورت است و ایمان به تمام آن واجب است.

سپس فصلی در مورد حجیت اجماع و دلیل قرآن و سنت بر آن را ذکر کرده است و در فصل دیگری در مورد وجوب سوال از مسایلی که فهم آن بر انسان مشکل است، خداوند می فرماید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ

الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۷﴾ الأنبياء: ۷ اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید.

سپس در چهار فصل در مورد خلفای راشدین بحث رانده و بیان داشته که آنها ائمه های هدایت یافته هستند و شایسته ترین مردمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بری انجام خلافت هستند و برای صحت خلافت آنها دلالی را اریه داده است و سپس در دو فصل دیگر در مورد برخی از شرائات امامت عامه سخن رانده، بعد از حکم تعدد ائمه بحث کرده و می گوید: بدانید که جایز نیست در یک زمان بیشتر از یک امام موجود باشد.

و برخی از آنها گفته اند: جایز است هر کشوری از سرزمین اسلامی امام مخصوص خود داشته باشد و برخی از پیروان ما هم همین نظریه را احلام داشته اند، و سخن نخست صحیح تر است سپس دلایل خود را بر آن ذکر داشته است.

فصل (۱۷)

و این رساله را با ذکر فصلی در مورد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پایان رسانیده است و گفته: و بدانید که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افراد متقی و نیکوکار و عادل بودند و با توجه به اینکه همدم و همراه پیامبر بودند و وحی و نزول قرآن را مشاهده کرده اند بر سایر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برتری یافته اند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: (اصحابی کالنجوم بأیمهم اقتدیتم اهتدیتم) اصحاب من همانند ستارگان هستند پس به هر کدام از آنها اقتدا کردید هدایت را یافته اید.

و جایز نیست که در مورد هیچ کدام از آنها بدگویی شود و جز خیر و نیکی در مورد آنها بیان نمی شود.

و از اختلافات میان آنها سکوت رعایت می‌کنیم، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ایاکم و ما شجر بینهم فلو انفق احدکم مثل احد ذهباً لما بلغ مد احدهم و لا نصیفه (بر حذر باشید از اینکه در مورد اختلافات میان آنها با هم حرف بزنید، اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد در راه خدا انفاق کند به اندازه‌ی یک مشت و یا نیم مشت انفاق آنها ارزش ندارد. و هر کس از روی جهل و نادانی در مورد آنها سخن بدی بیان داشت آن شخص در زیر لعنت و نفرت خداوند و رسولش قرار می‌گیرد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: من سب اصحابی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله فعليه لعنة الله و لعنة اللاعنین (۱) هر کس در مورد اصحاب من بدگویی کند در واقع آن بدگویی را در مورد من بیان داشته و هر کس در مورد من بدگویی کند در واقع در مورد خداوند بدگویی کرده است و هر کس در مورد خداوند مرتکب بدگویی شود نفرین خداوند و تمامی نفرین‌کنندگان بر او می‌باشد.

این عرضی مختصری از مفاهیم این رساله‌ی منسوب به امام شافعی - رحمه الله - بود که در هیفده فصل آن را خلاصه کردم و بقیه‌ی فصلها را به طور مختصر میان همین فصلها ذکر کردم.

بحث دوم: حکم بر آنچه در آن رساله است.

اما در مورد صحت نسبت آن کتاب به امام شافعی - رحمه الله - باید گفته شود کسی که در آن رساله تدبیر نماید به قاطعیت اعلام می‌دارد که نسبت این رساله به امام شافعی هیچ‌گونه صحتی ندارد و شافعی آن را ننوشته و بر آن اطلاع نیافته است و در زمان او نوشته نشده است بلکه سالها بعد از نوشته شده، و اینک دلایلی برای تأیید این سخن:

نخست: به طور مختصر:

تمام آنچه در این رساله آمده تا حد بزرگی شباهت دارد با آنچه علماء کلام همانند اشاعره و امثال آنها در عقائد خود نوشته‌اند، تا آنجا که عبارتهای این رساله با عبارتهای برخی از آنها موافق است و بجز اندکی عبارات اهل حدیث و شافعی - رحمه الله - در آن رساله به کار گرفته نشده است و چنان ملاحظه می‌شود که نویسنده‌ی آن به علم حدیث هم آگاهی نداشته باشد، نظر به اینکه برخی از احادیث ضعیف را ذکر کرده است، و شافعی - رحمه الله - از علماء حدیث و صاحب نظر در مورد احادیث صحیح و ضعیف

^۱ حکم این حدیث بعداً ذکر می‌شود.

می باشد و ممکن نیست که در این بخشهای مهم که احادیث صحیح وجود دارد این احادیث ضعیف را ذکر کند، آری این رساله چنان ترتیب بندی شده که کاملاً با ترتیب بندی کتابهای بعد از عصر امام شافعی - رحمه الله - که در رشته‌ی کلام نوشته شده موافق است، و این خود یکی از بزرگترین دلایلی است که بیانگر متأثر بودن نویسنده‌ی آن به دانشمندان کلام می باشد و یا اینکه نویسنده خود یکی از علماء کلام بوده و برخی از آثار امام شافعی در عقیده را گرفته است و آن را با علم کلام مخلوط نموده است و امام شافعی رحمته از آن مبری است.

اما رد آن رساله به طور مفصل از چند طریق امکان پذیر است:

اول: تمامی کسانی که از امام شافعی نگاشته‌اند امثال ابن ابی حاتم و بیهقی و رازی و ابن حجر و دیگران و نویسندگان فهارس همانند «تاریخ التراث العربی و الادب العربی» و غیر از اینها در ضمن تألیفات امام شافعی - رحمه الله - این رساله را ذکر نکرده‌اند با وجود اینکه آنها بر دنبال کردن نوشته‌های امام شافعی بسیار حریص بوده‌اند و کتابهای را برای او ذکر کرده‌اند که اکنون مفقود هستند و اگر آنها بخصوص رازی نام این رساله را می شنیدند بسیار خوشحال می شدند، زیرا آنچه در این رساله آمده با بسیاری از عقیده اشعری ایشان موافق است و ممکن نیست رازی اسم این کتاب را شنیده باشد و از ذکر آن غافل بماند بلکه این کتاب بزرگترین دلیلی در دست او می بود برای دور کردن شافعی از تشبیه و حشوی که رازی آن را به اهل سنت و جماعت نسبت می دهد در حالی که آنها از آن مبری هستند، و این بزرگترین دلیلی است بر عدم صحت نسبت این کتاب به امام شافعی رحمته.

دوم: نویسنده رساله الفاظ و عباراتی را به کار می گیرد که در دوران سلف رایج نبوده است و سلف آن الفاظ را در کتابهای خود استعمال نمی کردند و شافعی - رحمه الله - هم یکی از سلف بوده است و اگر کسی در سخنان شافعی تدبر کند می بیند خالی از این عبارتها و این روشها در استدلال است و الفاظی همچون جوهر و عرض و دلیل ممکن و واجب و سایر عبارتهای متکلمین را در آن نمی یابد. و با قاطعیت اعلام می دارد که شافعی رحمته به آنها تلفظ نموده است، زیرا ایشان بر تتبع روش سلف بسیار حریص بوده است، پس چگونه در این امر مهم آنها را ترک می کند.

برای نمونه به سخن ایشان در مورد شناخت خداوند در مقدمه نگاه کن می بینید که کاملاً با سخنان اهل کلام موافق است.

و همچنین سخن ایشان در فصل (شماره ۱) در مورد نخستین واجب بر مکلف نگاه کن آن را از مذهب اهل کلام می یابیم.

نویسنده: «جوهره التوحید» می گوید:

فکل من کلف شرعا وجبا	علیه ان يعرف ما قد وجبا
لله و الجائز والممتنعا	و مثل ذالرسله فاستمعا
اذ کل من قلد فی التوحید	ایمانه لم یخل من تردید
واجزم بان اول ما یجب	معرفة و فیہ خلف منتصب (۱)

و این یک مسأله مشهوری در کتابهای آنها است و ربطی به مذهب اهل سنت و جماعت ندارد و شافعی - رحمه الله - هم یکی از اهل سنت و جماعت است بلکه از بزرگترین ائمه‌ی آنها می باشد و در مذهب شافعی چنین آمده که شهادت به " لا اله الا الله " نخستین چیزی است که بر مکلف واجب است. ابن ابی العز حنفی - رحمه الله - می گوید: بدان که توحید نخستین دعوت پیامبران و نخستین منزلگاه راه و نخستین مقامی است که سالک به سوی خدا در آن می ماند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ النحل: ۳۶ ترجمه: و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید.

و می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (۲۵) الأنبياء: ۲۵ ترجمه: و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید.

و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: امرت ان اقاتل الناس حتی یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله (۲) به من دستور داده شده که با مردم بجنگم تا وقتی که گواهی می دهند هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی خداوند است.

^۱ جوهره التوحید ۸.

^۲ متفق علیه؛ بخاری در کتاب " الزکاة ۲/۵۰۷ و مسلم ج ۱/۵۱-۵۳ و سیوطی گفته است این حدیث متواتر است " فیض القدير ۲/۱۸۶.

به این خاطر قول صحیح این است که شهادت " لا اله الا الله " قبل از هر چیز بر مکلف واجب است و هیچ کدام از نظر و قصد به سوی نظر و شک واجب نیستند همچنانکه در اقوال پیروان کلام مذموم نمایان می شود، بلکه ائمه‌ی سلف اتفاق نظر دارند بر اینکه شهادت نخستین چیزی است که به بندگان دستور داده می شود و اتفاق نظر دارند بر اینکه هر گاه فردی قبل از بلوغ شهادتین را اجرا نمود بعد از بلوغ تکرار و تجدید آن از او خواسته نمی شود بلکه بعد از بلوغ و یا بعد از تمییز - نزد قائلین به تمییز - به او دستور داده می شود که طهارت نماید و نماز بخواند.

و هیچ یک از آنها بر و لیش واجب نکرده که بعد از بلوغ او را به تجدید شهادتین مخاطب گرداند، هر چند که به اتفاق مسلمانان اقرار به شهادتین واجب و قبل از انجام نماز است، ولی ایشان قبل از انجام نماز به شهادتین اقرار نموده است. (۱)

و قرطبی می گوید: اگر در علم کلام جز دو مسأله که از مباده‌ی آن است چیز دیگری موجود نمی بود شایسته‌ی ذم بود.

اول: سخن برخی از آنها که می گویند شک نخستین واجب است، زیرا شک ملازم وجوب نظر و یا قصد به نظر است و امام هم به همین نکته اشاره می نماید وقتی که می گوید: از راه دریا سفر کردم (۲)(۳)
دوم: سخن جماعتی از آنها که گفته اند: هر کس به آن روش و بحثهای ترتیب بندی و تحریر شده‌ی آنها خدا را نشناسد ایمان او صحیح نیست.

حتی وقتی از آنها می پرسند که این سخن شما بیانگر تکفیر پدر و گذشته‌گان و همسایگانتان می شود، در جواب می گفتند: با کثرت و فراوانی اهل آتش مرا محکوم مکن و سخن مرا به باد انتقاد مگیر.

می گوید: و برخی از آنهايي که قائل به این دو دلیل نیستند به روش نقد نظری بر قائلین به این دو دلیل رد داده‌اند و این اشتباه است، زیرا هر کس قائل به این دو مسأله باشد کافر است، نظر به اینکه شک در ذات خداوند را واجب دانسته است و بیشتر مسلمانان را کافر قلمداد نموده‌اند حتی سلف صالح از اصحاب و تابعین هم در کلی گویی سخن آنها داخل می شود، و فاسد و باطل بودن این سخن در دین چیزی معلوم و مشخص و عیان است.

^۱ شرح العقيدة الطحاوية ۷۷-۷۸.

^۲ مراد قول امام الحرمین است که فرمود: از راه دریا سفر کردم و وارد چیزی شدم که از آن نهی شده بودم و اکنون اگر خداوند به دادم نمی رسید حتما جهنم جایگاه من می بود.

^۳ فتح الباری ۳۵۰/۱۳.

و قرطبی باز در شرح خود بر حدیث معاذ که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به طرف یمن می فرستد می گوید: و بنا بر حدیث معاذ هیچ گونه حجتی برای متکلمین باقی نمی ماند که شناخت خداوند از طریق برهان و دلیل را بر هر مسلمانی واجب می دانند.

بلکه حدیث معاذ دلیلی است برای کسانی که می گویند: تلفظ به دو کلمه‌ی شهادتین و تصدیق آنها از نخستین واجبات می باشد.

و متکلمین در مورد نخستین واجب با هم اختلاف دارند که برخی از آن اقوال شایع گشته و ضعف برخی هم ظاهر شده است.

و آنچه که مورد تأیید ائمه فتوی از امثال امام مالک و شافعی و ابوحنیفه و و احمد بن حنبل و سایر ائمه‌ی سلف می باشد و ما هم به آنها اقتدا می کنیم این است که نخستین واجب بر هر مکلفی عبارت است از ایمان تصدیقی قاطعانه بدون شکی به خداوند متعال و پیامبران و کتابهای آسمانی و آنچه پیامبران با خود آوردند بنابر آنچه در حدیث جبرئیل آمده است. (۱)

و بنا بر این توضیحات اشتباه بودن این مذهب قطعی می شود و این توضیحات از جمله دلایلی است که بیانگر موافقت شافعی با مذهب سلف صالح در نخستین واجب بر انسان مکلف می باشد و آنچه در این رساله به ایشان نسبت داده شده که با اهل کلام موافق باشد چیزی غیر صحیح و نادرست است (۲) و به عنوان مثال به سخن ایشان در فصل شماره (۲) نگاه کن که می گوید: بدانید که خالق جهان قدیم و ازلی است به این معنی که او ابتدایی برای به وجود آمدنش در کار نیست، و دلیل برای این سخن اینکه اگر خالق ابتدایی می داشت و ذات نو و تازه‌ای می بود به یک به وجود آورنده نیازمند بود که او را به وجود بیاورد، این عبارت بر عدم صحت نسبت این کتاب به امام شافعی دلالت دارد، زیرا این متکلمین هستند که این گونه استدلال می کنند.

باقلائی می گوید: جایز نیست که فاعل به وجود آمده‌ها تازه باشد بلکه واجب است که قدیمی باشد و دلیل برای این سخن اینکه اگر فاعل تازه باشد به کسی نیاز داشت که او را به وجود بیاورد، زیرا سایر حوادث از این نظر نیازمند به وجود آورنده‌ای هستند که تازه و نو می باشند (۳)

^۱ المفهم ج ۱/۵۵ ب مخطوط

^۲ برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب "فتح الباری ۱۳/۳۴۹-۳۵۵ مراجعه شود.

^۳ تمهید الاوائل / ۴۵.

اما اهل سنت و جماعت هرگز در مورد مسأله‌ی عرض و جوهر سخن نرانده‌اند و برای اثبات وجود خدا به اقامه‌ی ادله نیاز نداشته‌اند و به وجود آن در فطرت اکتفا کرده‌اند، و قبلاً این بحث را در باب سخن بر وجود خدا ذکر کردیم.

طریق سوم:

در فصلهای سوم و چهارم و پنجم و ششم سخنانی در مورد ذات خداوند ذکر کرد که کاملاً با سخنان اهل کلام موافق بود و بیان چنین سخنانی از امام شافعی بسیار بعید به نظر می‌رسد و آنچه از او در باب عقیده ذکر شده قبلاً ذکر کردیم و یک کلمه از این سخنان را در آن نمی‌یابیم که این بر اشتباه بودن نسبت این کتاب به امام شافعی دلالت می‌کند.

طریق چهارم:

در فصل هفتم از توصیف خداوند به استواء توقف نمود و بیان داشت که قول خداوند متعال که فرموده ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ ط: ه از متشابهات است، و قبلاً هم ذکر کردیم که امام شافعی رحمته صفت استواء را برای خداوند متعال اثبات می‌کرد.

طریق پنجم:

در فصل هشتم در مورد صفاتی واجب برای خداوند سخن رانده و نه صفت را ذکر کرده و آن صفات هم دقیق همان صفاتی هستند که اشاعره و همفکرانشان آنها را اثبات کرده‌اند، اما شافعی - رحمه الله - تمام آن صفاتی را اثبات داشته که خداوند برای خود و یا پیامبرش برای او اثبات کرده است، و قبلاً در این مورد به سخنان شافعی اشاره کردیم.

طریق ششم:

در این رساله از صفت کلام خداوند بحث شده که این تا حد زیادی به سخنان اهل کلام از اشاعره و امثال آنها شباهت دارد و این روش جزو عادات اهل سنت و جماعت نیست، و قبلاً به طور مفصل در مورد کلام خداوند مذهب اهل سنت و جماعت را ذکر کردیم.

طریق هفتم:

در مورد آفرینش کردار بندگان بحث نمود و آن را کسب نامید و اشاعره به این نامگذاری مشهور هستند، اما اهل سنت و جماعت همانند خداوند آن را افعال می‌نامند، اما قول به کسب از جمله مذاهب اشاعره

می باشد و جزو مذهب سلف نیست و در باب قضا و قدر مذهب شافعی در مورد افعال بندگان را ذکر کردیم.

طریق هشتم:

وجود حکمت در خلق مخلوقات را انکار نمود و این دیدگاه با قرآن و سنت مخالف است که اعلام می دارند خداوند به خاطر حکمت بزرگی مخلوقات را خلق کرده است که همانا پرستش خداوند است به شیوه‌ای که هیچ شریکی برای او در نظر گرفته نشود، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات: ۵۶) و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند.

و اعلام این سخن از امام شافعی رحمته به اثبات رسیده و ایشان بیان داشته‌اند که خداوند بندگان را برای پرستش خود خلق کرده است و این بیان شافعی مخالف دیدگاه نویسنده این رساله است (۱)

طریق نهم:

فرقه‌ی کرامیه را ذکر کرده در حالی که این فرقه بعد از امام شافعی رحمته ظاهر گشتند، و این هم دلیلی است بر اینکه نویسنده رساله بعد از امام شافعی بوده است.

و کرامیه فرقه‌ای معروف و مشهور هستند که منسوب به محمد بن کرام سجستانی متکلم می باشند، ابن حجر در مورد او گفته است: به خاطر بدعتهایی که داشته ساقط الحدیث می باشد و برخی از اقوال او در عقیده را ذکر کرده است و در سال ۲۵۵ هجری یعنی ۵۱ سال بعد از امام شافعی رحمته وفات می کند، و این از بزرگترین دلایلی است بر اینکه نویسنده رساله بعد از زمان امام شافعی زیسته است.

طریق دهم:

در آن رساله عبارتهایی همچون "برخی از اصحاب ما گفتند" و "و اصحاب ما و امثال آنها" بسیار تکرار شده است و همچنانکه در کتابهای متأخرین شافعی نمایان می شود این عبارتها از جمله عبارتهای آنها می باشد، و این هم دلیلی دیگر بر متأخر بودن نویسنده‌ی این رساله می باشد.

طریق یازدهم:

در فصل چهاردهم به روش اهل کلام از نبوات بحث راند و بیان داشت که معجزه‌ها دلیلی است بر صدق و راستی نبوت پیامبران و ظاهر کردن معجزه بر دست پیامبران بر خداوند واجب است، زیرا تنها از این رقیق

^۱ برای آگاهی بیشتر به کتاب "الحکمة و التعلیل فی افعال الله تحلی" نوشته‌ی دکتر محمد بن ربیع هادی، صفحه‌ی ۲۰۴ مراجعه شود.

راست و دروغ از هم متمایز می شوند و در پایان این فصل و فصل بعد از آن هم به عدم ظهور معجزه بر دست دروغگو یان اشاره کرده است و مثل اینکه با مذهب معتزله موافقت نموده که منکر خرق عادت برای غیر انبیا هستند، و بدون شک معجزه از جمله دلایل صدق و راست بودن انبیا می باشد اما معجزه تمام ادله محسوب نمی گردد. ابن ابی العز حنفی می گوید: روش مشهوری که اهل کلام و نظر آن را دنبال می کنند این است که نبوت انبیا را با معجزات تأیید می کنند، اما بسیاری از آنها جز از راه معجزات راه دیگری برای نبوت انبیا نمی شناسد و بسیاری از آنها خرق عادت را برای غیر انبیا انکار کرده اند و حتی کرامات اولیا و سحر و امثال آنها را نیز انکار کرده اند

و بدون شک معجزات دلیل صحیحی هستند اما دلیل تنها در معجزات منحصر نمی شود، زیرا نبوت چیزی است که یا صادق ترین مردم و یا کاذب ترین مردم ادعای آن را می کند و تنها نادان ترین مردم هستند که نمی توانند این دو را از هم جدا سازند، نظر به اینکه حال و وضع آنها بیانگر صداقت و دروغگوی آنها می باشد و تمایز میان صادق و کاذب در غیر نبوت هم راههای فراوانی دارد، پس اگر راستی و دروغ در نبوت باشد بسیار زودتر نمایان می شود، و چه زیبا است آنچه حسان رضی الله عنه گفته است:

لو لم یکن فیه آیات مبینه کانت بدیهته تأتیک بالخیر (۱)

اگر حامل آیات و نشانه های واضح و روشنی هم نمی بود خصوصیات طبیعی او راست بودنش را به شما خبر می داد.

و با توجه به همین فصل مخالفت نویسنده این کتاب با اهل سنت و جماعت واضح و روشن می گردد و می فهمیم که این رساله مربوط به امام شافعی نیست.

در فصل پانزدهم از ایمان سخن رانده و آن را با همان تعریف اهل سنت شناسایی کرده است، سپس رساله را با بیان فضل اصحاب به پایان رسانده است و این کاری زیبا و با ارزش است اما ایشان با احادیثی ضعیف استدلال کرده در حالی که احادیث صحیحی در بیان فضل آنها گزارش شده است، این هم بر عدم آگاهی و جهل نویسنده آن رساله بر احادیث صحیح و ضعیف دلالت می کند و این گونه استدلال از شافعی بسیار بعید است زیرا ایشان در زمان خود مشهور به ناصر السنه بوده است. و از جمله ی آن احادیث:

(اصحابی کالنجوم بآیم اقتدیتم اهتدیتم) اصحاب من همانند ستارگان هستند پس به هر کدام از آنها اقتدا کردید هدایت را یافته اید.

^۱ شرح العقیده الطحاویة ۱۵۰.

و بنا به اقوال بسیاری از اهل علم این حدیث موضوع است.

و حدیث دوم: : ایاکم و ما شجر بینهم فلو انفق احدکم مثل احد ذهباً لما بلغ مد احدهم و لا نصیفة (بر حذر باشید از اینکه در مورد اختلافات میان آنها با هم حرف بزنید، اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد در راه خدا انفاق کند به اندازه‌ی یک مشت و یا نیم مشت انفاق آنها ارزش ندارد.

و این کاری بسیار عجیب است، زیرا ابتدای حدیث را در هیچ کتابی نیافتم و فکر کنم این حدیث مرکب باشد، زیرا قسمت آخر آن صحیح و متفق علیه است و عبارت آن به این شیوه است: لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهباً لما بلغ مد احدهم و لا نصیفة (در مورد اصحاب من بدگویی نکنید، سوگند به کسی که نفس من در دست او است؛ اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد در راه خدا انفاق کند به اندازه‌ی یک مشت و یا نیم مشت انفاق آنها ارزش ندارد (۱)

حدیث سوم: من سب اصحابی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله فعليه لعنة الله و لعنة اللاعنین. هر کس در مورد اصحاب من بدگویی کند در واقع آن بدگویی را در مورد من بیان داشته و هر کس در مورد من بدگویی کند در واقع در مورد خداوند بدگویی کرده است و هر کس در مورد خداوند مرتکب بدگویی شود نفرین خداوند و تمامی نفرین کنندگان بر او می باشد.

این حدیث را با این عبارت در هیچ کتابی نیافتم و با عبارتی دیگر آن را نزد طبرانی یافتیم که فرموده است: من سب اصحابی فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین. (۲) هر کس در مورد اصحاب من بدگویی کند نفرین خداوند و ملائکه و تمامی مردم به طور عام بر او باد .

این دلایل به طور واضح و روشن اعلام می دارد که نسبت آن رساله به امام شافعی رحمته اشتباه است و نویسنده‌ی آن در واقع یکی از متأخرین شافعیه است و شافعی رحمته آن رساله مبری است. (۳)

^۱ بخاری این حدیث را در " فضائل الصحابه " ۱۳۴۳/۳ ، و مسلم ۱۹۶۷/۴ روایت کرده اند .

^۲ صحیح الجامع ۲۹۹/۵ شماره ۱۶۱ و به حسن بودن آن هم اشاره کرده است .

^۳ برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتابهای زیر مراجعه نمایید:

بخش دوم

موضع گیری شافعی رحمته در برابر فرقه‌ها

این فصل شامل سه مبحث می باشد:

- بحث اول: قدریه معتزله
- بحث دوم: رافضیه
- بحث سوم: صوفیه

بحث اول: قدریه معتزله

این فرقه به واصل بن عطا (۱) غزال و عمرو بن عبید بن باب (۲) نسبت داده می شوند . گفته‌اند که هر کدام از واصل و عطاء برای مدتی با حسن بصری همراهی کردند سپس در مسأله‌ی مرتکب گناه کبیره با او به مخالفت پرداختند و آنها اعلام داشتند که مرتکب گناه کبیره در منزله‌ی بین منزلتین قرار دارد و نه کافر است و نه مومن.

^۱ واصل بن عطا بصری متکلم در سال ۸۰ هجری در مدینه متولد می شود و در سال ۱۳۱ هجری وفات می کند ، مسعودی در مورد او می گوید: واصل از اساتید معتزله و نخستین قائل به منزله بین المنزلتین می باشد ، ایشان در بازار غزالیان فروشان می نشست به همین خاطر لقب غزال را به خود گرفت . المیزان ۶/۲۱۴ ، البدء و التاريخ ۵/۱۴۲ .

^۲ عمرو بن عبید بن باب اهل بصره و با ایده‌ی معتزله‌ی قدری ظهور کرد ، ابن قتیبه در مورد او گفته است: او همانند قدریه فکر می کرد و مردم را هم به آن دعوت می کرد ، ایشان همراه جمعی از دوستانش از حسن دور گشت و به معتزله نامیده شدند . وذهبی در مورد او گفته است: ابتدا با حسن همراهی کرد سپس با او مخالفت ورزید و از حلقه‌ی او دوری گزید به این خاطر به معتزله نامیده شدند) ت سال ۱۴۲ . العبر ۱/۱۹۳ . المعارف ۴۸۳ .

بنابر این حسن بصری آنها را از جلسه‌ی کلاس خود بیرون راند و آنها هم در کنار ستونی از ستونهای مسجد بصره گوشه گیری کردند.

به همین خاطر آنها و پیروانشان (معتزله) نامیده شدند، زیرا از قول و نظر دسته جمعی امت اسلامی جدا گشتند و ادعا کردند که شخص فاسق در امت اسلامی کسی است که نه مومن و نه کافر باشد. و از جمله عقاید آنها:

آنها تمامی صفاتی که در قرآن و سنت برای خداوند به اثبات رسیده نفی می کنند و رویت خداوند با چشم در روز قیامت را انکار می نمایند، و گمان می برند که قرآن مخلوق است، و آگاهی خداوند به حوادث قبل از وقوع را نفی می نمایند. و آنها قدریه‌های نخست هستند (۱) و آنها اعلام داشته‌اند که خداوند خالق کردار بندگان نیست (۲) و اینها قدریه‌ی دوم هستند، آنهایی که علم را اثبات کرده‌اند و مرتبه‌ی خلق را نفی نموده‌اند و عقاید فاسد دیگری در همین رابطه. گروهی از جمله بشر مریسی (۳) در همین عقیده باطل و فاسد اینها را دنبال کردند و از آنها تبعیت نمودند.

موضع گیری امام شافعی در برابر این فرقه:

بویطی می گوید: از شافعی سوال کردم آیا جایز است پشت سر رافضی نماز بخوانم ؟

فرمود: پشت سر هیچ کدام از رافضی و قدری و مرجئه نماز مخوان.

عرض کردم آنها را برای ما توصیف کن.

فرمود: هر کس بگوید ایمان عبارت است از قول بدان که آن شخص مرجئه است.

و هر کس بگوید: ابوبکر و عمر امام نیستند بدان که او رافضی است.

و هر کس مشیت را به خود نسبت بدهد پس بدان که او قدری است (۴)

^۱ قدریه نخست منکر علم خداوند هستند و نخستین کسی که این نظریه را ابراز کرد معبد بن خالد جهنی بود، ابو حاتم در مورد او گفته است: معبد وارد مدینه شد و مردم بسیاری را فاسد گرداند. و اوزاعی گفته است: نخستین کسی که در مورد قدر ابراز نظر کرد مردی از اهل عراق بود که سوسن نام داشت، او ابتدا نصرانی بود سپس مسلمان شد و بعد نصرانی گشت سپس مصیبت و بدبختی را از معبد گرفت - العبر ۱۲/۱، تهذیب التهذیب ۲۲۵/۱۰.

^۲ به دو کتاب زیر مراجعه شود: الفرق بین الفرق ۲۰، ۱۱۴ - ۲۰۱. و صحیح المسلم ۳۶/۱

^۳ بشر بن غیات مریسی یک شخص مبتدع و گمراه بود، ابتدا در خدمت قاضی ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه درس آموخت، سپس قول به خلق قرآن را اعلام داشت. المیزان شماره ۱۲۱۴.

^۴ همان مصدر ۳۱

و ربیع بن سلیمان در مورد شافعی می گوید: شافعی - رحمه الله - نماز گزاردن پشت سر قدری را مکروه می دانست . (۱)

و مزنی می گوید: شافعی به من گفت: آیا قدری را می شناسی ؟ قدری آنهایی هستند که می گویند خداوند وقتی شر را خلق کرد که به وقوع پیوست و انجام داده شد. (۲)

و مزنی باز می گوید: از شافعی شنیدم می گفت: قدریه آنهایی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آنها فرمود: آنها مجوس این امت هستند که می گویند: خداوند از معاصی خبری ندارد مگر اینکه آن گناه و معصیت انجام داده شود. (۳) و امام شافعی و احمد بر تکفیر منکر علم قدیم خداوند نص گذاشته اند. و سلف گفته اند: در مورد علم خداوند با قدریه مناظره نمایند اگر به آن اقرار کردند پس مخاصمت ورزیده اند و اگر آن را انکار نمودند پس کفر ورزیده اند. (۴)

و ربیع گفته است: شافعی از جایگاه خویش به طرف ما پایین آمد در حالی که آنها در مورد قدر با هم مجادله می کردند، پس فرمود: یا اینکه از اینجا بیرون می روید و یا اینکه با نیکی با ما می مانید، زیرا اگر انسان جز شرک با تمامی گناهانش به خدمت خداوند برسد بسیار بهتر از این است که همراه چیزی از این اهواء به خدمت خداوند برسد. (۵)

امام شافعی - رحمه الله - با برخی از افراد این طایفه به مناظره پرداخت و به خاطر اظهار مخالفتشان با قرآن و سنت آنها را کافر می شمرد.

ربیع می گوید: هنگامی که شافعی با حفص الفرد مناظره نمود، حفص گفت: قرآن مخلوق است. شافعی گفت: به قرآن کفر ورزیدی (۶)

و از مخالفت امام شافعی با آنها در همه چیز حتی در قول لا اله الا الله برده برداشته است.

جاوردی می گوید: شافعی از ابراهیم بن علیہ (۱) بحث کرد و گفت: من در همه چیز با او مخالفت می ورزم و قول (لا اله الا الله) را نیز همانند او نمی گویم . من می گویم: لا اله الا الله الذی کلم موسی من

^۱ مناقب البیهقی ۱/۴۱۳ .

^۲ همان مصدر ۱/۴۱۴ .

^۳ همان مصدر ۱/۴۱۳ .

^۴ جامع العلوم و الحکم ۲۴-۲۵ .

^۵ مناقب البیهقی ۱/۴۶۰ ، آداب الشافعی و مناقبه ۱۸۴ .

^۶ المناقب ۱/۴۰۷ ، ۴۵۶ .

وراء حجاب (هیچ الهی نیست بجز خداوند که از پشت پرده با موسی سخن گفت) و او می گوید: هیچ الهی نیست بجز آن خدایی که کلامی را خلق کرد و آن را از پشت پرده به موسی شنواند (۲).

و عبدالله بن صالح کاتب اللیث می گوید: ما در محضر شافعی بودیم در مورد اثبات خبر واحد از پیامبر صلی الله علیه و آله بحث می کرد و ما هم آن را نوشتیم و به خدمت ابراهیم بن اسماعیل بن علییه بردیم و ایشان از خدمتگذاران ابوبکر اصم بود و مدرسه ایشان در مصر نزدیک باب الضوال بود، هنگامی که آن نظریه‌ی شافعی را پیش او بیان کردیم در صدد ابطال آن برآمد، ما هم هر آنچه ابن علییه بیان داشت نوشتیم و آن را خدمت شافعی بردیم شافعی هم اقوال او را تقض کرد و هر آنچه ابن علییه گفته بود ابطال گرداند و فرمود: ابن علییه گمراه است و نزدیک باب الضوال نشسته است و مردم را گمراه می کند. (۳)

و حفص الفرد پیش شافعی رفت و با او بحث کرد سپس شافعی نزد ما آمد و گفت: اگر انسان به اندازه‌ی کوه تهامه مرتکب گناه شود بسیار بهتر از آن است که به یک حرف از اعتقادات این مرد و همراهانش معتقد شود، و حفص الفرد قائل به خلق قرآن بود. (۴)

و هنگامی که شافعی - رحمه الله - به دم مرگ می رسد برای چند لحظه بی هوش می شود و سپس به هوش می آید بعد از آن کسانی که در حضور او بودند یکی بعد از دیگری از شافعی سوال می کرد من کی هستم؟ شافعی هم می گفت شما فلان بن فلان هستید. و هنگامی که حفص الفرد از او سوال می کند من کی هستم؟ شافعی می گوید: شما حفص الفرد هستید خداوند شما را حفظ نکند اگر توبه نکنید (۵)

این موضع گیری امام شافعی - رحمه الله - در برابر این فرقه بود و شافعی تا آخرین لحظات عمر خویش بر همین عقیده خود باقی ماند، و این موضع گیری را با روایتی از امام شافعی - رحمه الله - در مورد تکفیر این فرقه به پایان می رسانم؛ در سنن الکبری از علی بن سهل رملی نقل شده که فرموده است: از شافعی در مورد قرآن سوال کردم فرمود: قرآن کلام خداوند و غیر مخلوق است. گفتم: هر کس قائل به مخلوق بودن قرآن باشد نزد شما او چگونه شخصی است؟ گفت: او کافر است،

^۱ ابراهیم بن اسماعیل بن علییه جهمی به مناظره می پرداخت و می گفت قرآن مخلوق است ت ۲۱۸ هجری، اللسان ۳۴/۱.

^۲ مناقب البیهقی ۴۰۹/۱.

^۳ همان مصدر ۴۵۷/۱.

^۴ مناقب البیهقی ۴۵۴/۱.

^۵ همان مصدر ۴۷۰/۱.

خدمت ایشان عرض کردم: کدام یک از اساتید شما همین نظریه را بیان می داشتند؟ گفت: به هر کدام از آنها رسیده باشم می گفت: هر کس قائل به مخلوق بودن قرآن باشد کافر است. (۱)

مبحث دوم: الرافضه

اصل مذهب رافضی بر جانبداری برای علی و تفضیل او بر عثمان بنیان گذاری شده است و این مذهب اهل کوفه است و هرگز پیروان این مذهب با شیوه‌ای بد از عثمان و سایر اصحاب بحث نرانده‌اند و در صحت خلافت خلفای قبل از علی هیچ گونه شک و شبهه‌ای وارد نمی کردند.

شیخ الاسلام رحمته می گوید: به سندی متواتر از علی رضی الله عنه گزارش شده که فرموده است: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر سپس عمر بهترین افراد این امت هستند. این روایت میان قدماء شیعه مورد اتفاق می باشد و تمامی آنها ابوبکر و عمر را تفضیل می دادند و تنها در میان علی و عثمان با هم اختلاف نظر داشتند آن هم موقعی که دسته‌ای از علی و دسته‌ای از عثمان جانبداری کردند. اما ابوبکر و عمر هیچ کس به طور خاص برای آنها جانبداری نمی کرد، بلکه تمام امت اسلامی حتی خوارج هم بر فضل آنها متفق بودند (۲) سپس شیعه از دعوات بیگانگان متأثر شدند و از آن سبک و روش خود تغییر یافتند و از جمله‌ی آن کسانی که بدان متأثر شدند عبدالله بن سبأ یهودی بود (۳) که ابتدا اسلام خود را اظهار داشت و از علی و آل بیت جانبداری کرد و در محبت او افراط نمود و سبئی به او نسبت داده می شوند.

بغدادی می گوید: سبئی پیروان عبدالله بن سبأ یهودی هستند عبدالله همان شخصی است که در مورد علی افراط کرد و گمان می برد که علی از پیامبر بزرگتر است سپس افراط بیشتری ورزید و گفت: علی خدا است و دسته‌ای از گمراهان کوفه را بدان دعوت نمود و هنگامی که خبر آنها به علی - رضی الله عنه -

^۱ السنن الکبری ۲۰۶/۱۰.

^۲ النبوات ۱۳۲ نوشته‌ی ابن تیمیه.

^۳ عبدالله بن سبأ یهودی شخصی گمراه و گمراهگر بود و برای شعله ور کردن گمراهی تلاش می کرد و در آن راه تلاشهای بسیار کرد، ایشان در زمان عثمان برای فاسد کردن جامعه‌ی اسلامی مسلمان شد. شعبی می گوید: عبدالله بن سبأ یهودی و از اهل حیره بود، ایشان اسلام آورد و خواستار وجود بازار و ریاستی در میان اهل کوفه شد، پس برای اهل کوفه ذکر کرد که او در تورات دیده است: هر پیامبری یک نفر وصی دارد و علی وصی محمد صلی الله علیه و آله است و علی بهترین وصی می باشد همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین پیامبران است. الفرق بین الفرق - ۲۲۵، ۲۳۵، الملل ۱۴۶/۱.

می رسد برخی از آنها را در دو چاه می سوزاند و ابن سبأ را به طرف ساباط مدائن تبعید کرد. .. و برخی از سبئیة گمان می بردند علی در میان ابرها است و رعد صدای او و برق هم شلاق او می باشد و هر کدام از آنها صدای رعد را می شنید می گفت: علیک السلام یا امیر المومنین (۱)

سپس رافضه بعد از وفات علی علیه السلام به چهار دسته تقسیم شدند: زیدیه، امامیه م کیسانیة و غلاة. و زیده هم به چند فرقه و امامیه به چند فرقه و غلاة هم به چند فرقه تقسیم شدند و هر کدام از آنها سایر فرقه‌ها را تکفیر می کرد. (۲)

سپس فرقه‌ها متنوع و متعدد شدند و هر مجرم و گناهکاری زیر شعار تشیع داخل دایره‌ی اسلام می شد، بنابر این باطنیه و فرقه‌های آن امثال نصیریه و دروز و فاطمین و اسماعیلیین به وجود آمدند که تمام آنها از باب تشیع وارد شدند.

غزالی در مورد این فرقه‌ها گفته است: ظاهر آنها رفض است اما باطنشان کفر محض است (۳) و ذهبی - رحمه الله - گفته است: رافضه در نقل اخبار از دروغگوترین مردمان هستند و در ابراز نظریه‌ی شخصی هم از نادان ترین مردم هستند.

به این خاطر علما آنها را همانند جاهل ترین طوایف به حساب می آوردند، و از طریق آنها به اندازه‌ای فساد داخل دین شد که تنها خداوند به آن آگاهی دارد، و نصیریه و اسماعیلیه و باطنیه از طریق آنها داخل دین شدند، و کفار و مرتد هم از طریق آنها متصل شدند و پس بر بلاد مسلمین مستولی شدند و حریم آن را هتک حرمت کردند و خون حرام را ریختند.

غزالی می گوید: و در مورد رافضه از امام مالک سوال شد و او هم در پاسخ گفت: با آنها سخن مران و از آنها روایت مکن، زیرا آنها دروغ می گویند.

و حرمله می گوید: از شافعی علیه السلام شنیدم می گفت: تا به حال هیچ احدی دروغ گوتر از رافضه ندیده‌ام. و یزید بن هارون می گفت: بجز رافضه می توان از هر مبتدعی نقل قول کرد و سخن او را نگاشت - به شرط اینکه به آن بدعت دعوت نکند - زیرا رافضه دروغ می گویند.

و شریک گفته است: بجز رافضه از هر کس دیگری علم را یاد بگیر، زیرا آنها حدیث را وضع می کنند و آن را به عنوان دین قرار می دهند.

^۱ الفرق بین الفرق ۲۳۳-۲۳۴ .

^۲ الفرق بین الفرق ۲۱ .

^۳ فضائح الباطنیة .

و اعمش گفته است: به هر کس که رسیده باشم رافضه را به کذاب و دروغگو معرفی می کرد. می گوید: و کتابهای معتزله در مسایل عقلی پشتیبان آنها است، رافضه در قدر و سلب صفات - بنا بر آن عقاید مشهوری که در مورد قرآن دارند - (۱) و صحابه و در مورد ام المومنین و مسایلی دیگر (۲) با آنها موافقت کرده اند.

موضع گیری شافعی - رحمه الله - در برابر رافضه:

ابو حاتم می گوید: از یونس بن عبدالاعلی شنیدم که می گفت: از شافعی شنیدم می گفت: گواهی و شهادت تمامی اهل اهواء را جایز می شمارم به جز گواهی رافضه را، زیرا برخی از آنها برای برخی دیگر گواهی می دهند. (۳)

و یونس بن عبدالاعلی باز می گوید: از شافعی شنیدم که هر گاه از رافضه بحث می کرد بسیار به شدت از آنها عیب و ایراد می گرفت و می گفت: آنها بدترین گروه و دسته هستند (۴)

و حرمله گفته است: از شافعی شنیدم می گفت: تا به حال هیچ احدی دروغ گوتر از رافضه ندیده ام (۵) و از جمله فقه و دانش و آگاهی امام شافعی - رحمه الله - این می باشد که ایشان در حال و وضع مبتدعه تدبیر نمود و تشیع را به عنوان کلمه ای جامع برای آنها قرار داد که بر فساد این مذهب گمراه دلالت می کند. امام شافعی رحمته می فرمود: هیچ گاه در مورد بدعت با کسی صحبت نمی کردم مگر اینکه به تشیع می گروید. (۶)

و سبکی گفته است: شافعی در مورد رافضه گفته است: چیزی از فیء به آنها داده نمی شود، زیرا خداوند بعد از آیهی فیء می گوید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا

الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾ الحشر: ۱۰ ترجمه: و [نیز] کسانی که بعد از آنان [=مهاجران و انصار] آمده اند [و] می گویند پروردگارا بر ما و بر آن

^۱ المنتقى من منهاج الاعتدال ۲۱-۲۵، منهاج السنة ۱/ ۵۹-۶۰.

^۲ به کتاب "مختصر التحفة الاثنی عشریة و الخطوط العریضة" مراجعه شود.

^۳ آداب الشافعی و مناقبه ۱۸۹ و مناقب البیهقی ۱/ ۴۶۸ و السنن الکبری ۲۹/ ۱۰.

^۴ مناقب البیهقی ۱/ ۴۶۸.

^۵ آداب الشافعی ۱۸۷ و مناقب البیهقی ۱/ ۴۶۸ و السنن الکبری ۱۰/ ۲۰۸.

^۶ آداب الشافعی ۱۸۶ و مناقب البیهقی ۱/ ۴۶۸.

برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ گونه] کینه‌ای مگذار پروردگارا راستی که تو رؤف و مهربانی.

پس هر کس چنین نپندارد مستحق فئ نمی باشد. (۱) و از امام مالک - رحمه الله - هم نظیر این سخن روایت شده است.

قرطبی می گوید: این آیه بر وجوب محبت اصحاب دلالت می کند، زیرا قسمتی از فئی را برای آنها قرار داده مادام که بر محبت اصحاب و موالات آنها و استغفار برای آنها پابرجا باشند و هر کس درباره‌ی آنها و یا یکی از آنها بدگویی کند و یا اینکه در مورد آنها بینش بدی داشته باشد هیچ گونه حقی در اخذ فئ ندارد. این سخن از مالک و دیگران روایت شده است، مالک گفته است: هر کس یکی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را مورد کینه و دشمنی قرار بدهد و یا اینکه در قلب و درون او نسبت به آنها بغض و کینه وجود داشته باشد او هیچ حقی در فئ مسلمین ندارد سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ الحشر: ۱۰ و ممکن است امام شافعی - رحمه الله - این قول را از امام مالک گرفته باشد، زیرا چنانکه مشخص است امام مالک استاد شافعی بوده است. و خدا بهتر می داند.

و با وجود این همه وضوح و روشنایی در عقیده امام شافعی و بعد و دوری ایشان از مذهب شیعه رافضی و اینکه آنها را مبتدع نامیده است و شهادت آنها را رد داده است و از نماز گذاردن پشت سر آنها جلوگیری نموده است باز کسانی را می یابیم که شافعی را متهم به تشیع می نمایند و این یکی از شگفت ناکترین چیزها می باشد، زیرا کسی که این همه اقوال را در حق شیعه اعلام کرده چگونه باید متهم به تشیع شود، و موضع گیری ایشان در مورد اصحاب به طور عموم و خلفای راشدین به طور خاص را بیان داشتیم و از موافقت ایشان با اهل سنت در ترتیب خلفا آگاهی یافتیم، پس چگونه به تشیع نسبت داده می شود.

بیهقی می گوید: و از جمله نکاتی که از ابو داود سجستانی نقل می شود این است وقتی که به احمد بن حنبل خبر داده می شود که یحیی بن معین شافعی را به تشیع نسبت می دهد، احمد گفت: این نظر را درباره‌ی امام مسلمین ابراز داشته‌اید؟ یحیی گفت: من کتاب او در مورد جنگ با اهل بغی را مطالعه کردم دیدم که از ابتدای کتاب تا پایان آن به قول علی رضی الله عنه استدلال می کند. احمد گفت: از شما در شگفتم که در مورد آن شخصی که شافعی برای قتال اهل بغی به او استدلال می کند چنین می پندارید، در

حالی که علی بن ابی طالب در میان امت اسلامی نخستین کسی بود که دچار جنگ با اهل بغی شد و او بود که جنگ با آنها و احکام مربوط به آنها را تشریح نمود و از پیامبر صلی الله علیه و آله و هیچ کدام از خلفای دیگر چیزی درباره‌ی اهل بغی نقل نشده است؛ وقتی که احمد این سخنان را ارآیه داد یحیی بن معین از کار خود خجالت کشید. (۱)

و بیهقی به سند خویش از ابو عبدالله احمد بن حنبل روایت می کند وقتی که در مورد محمد بن ادریس شافعی از او سوال می شود در پاسخ می گوید: خداوند به وسیله‌ی او بر ما منت گذاشت، زیرا ما ابتدا کلام و نوشته‌هایی را یاد گرفته بودیم و آنها را جمع آوری کرده بودیم سپس هنگامی که به خدمت شافعی رسیدیم و سخنان او را شنیدیم بعد از آن فهمیدیم که او از همه آگاهتر و عالم تر است و روزگاری را با او سپری کردیم جز خیر و نیکی هیچ چیز دیگری را از او مشاهده نکردیم. مردی خطاب به او گفت: ای ابو عبدالله شنیده‌ام که یحیی بن معین و ابو عبید از امام شافعی راضی نیستند و او را به تشیع نسبت می دهند؟ احمد گفت: نمی دانم آنها در مورد شافعی چه می گویند؛ به خدا سوگند جز خیر چیز دیگری را از او مشاهده نکرده‌ایم و نشنیده‌ایم، سپس خطاب به اطرافیان خود گفت: رحمت خداوند بر شما باد بدانید که شافعی اهل علم و دانش بود و هر گاه چیزی از علم به کسی داده شود و دیگران (دوستان و همکیشان) از آن محروم بمانند نسبت به او حسد می ورزند و او را متهم به چیزهایی می کنند که در او نیست، و این بدترین ویژگی و خصلت اهل علم است. (۲)

و مخالفین امام یحیی بن معین با این عبارت خوشحال شدند و به گمان دفاع از امام شافعی زبان خود را در طعنه وارد کردن بر یحیی بن معین به کار گرفتند و گفتند: یحیی بن معین نسبت به شافعی بسیار حسود بود و احمد بن حنبل را به خاطر احترامی که برای شافعی قرار می داد سرزنش می کرد. و احمد بن حنبل، ابن معین را به خاطر وجود این حسد سرزنش و توییح می کرد. می گوید: و مردم طعنه‌هایی بر یحیی بن معین وارد کرده‌اند به خاطر اینکه او هم بسیار طعنه را بر مردم وارد می کرد و در حق او شعری را سروده‌اند:

سیسأل عنها و الملّیک شهید

و لابن معین فی الرجال مقالة

و ان یک زورا فالقصاص شدید

فان یک حقا قوله فهو غیبة

^۱ مناقب البیهقی ۱/ ۴۵۰ - ۴۵۱ و مناقب الرازی ۱۴۳.

^۲ مناقب البیهقی ۲/ ۲۵۹.

ابن معین در مورد مردانی چند سخنانی را بیان داشته که درباره‌ی آن سخنان از او سوال می‌شود و خداوند از آن آگاهی دارد.

اگر سخنان او حقیقت داشته باشد پس او مرتکب غیبت شده است و اگر سخنانش دروغ باشد عقاب دردناک و شدیدی او را در بر می‌گیرد. (۱)

و این یک طعنه‌ای از جانب رازی در حق یحیی بن معین است و واضح و روشن است که سخنان ابن معین در مورد رجال به خاطر وجود حسد و بغض و کینه در درون او نسبت به آنها نبوده است بلکه ایشان به خاطر دفاع از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به چنین کاری اقدام کرده است، و کار او همانند یک غیبت محسوب نمی‌شود و ما در اینجا از آن بحث نمی‌کنیم. اما سخنان ابن معین در مورد شافعی - رحمهما الله - اگر به اثبات برسد بر آنچه ایشان از موافقت شافعی برای مذهب شیعه در برخی مسائل شنیده است حمل می‌شود.

شیخ الاسلام می‌گوید: شافعی به خاطر وجود روایاتی در مورد تسویه‌ی قبور، صاف و پهن کردن قبور را مستحب می‌دانست و تسویه را به پهن و صاف کردن تفسیر می‌نمود، سپس برخی از پیروانش اعلام داشتند که صاف کردن قبور جزو شعائر رافضه است و کراهت دارد، اما جمهور اصحاب شافعی با آنها مخالفت کردند و بیان داشتند که صاف کردن قبور مستحب است هر چند که رافضه هم آن را انجام دهند. و خواندن بسم الله به صورت جهری هم مربوط به مذهب رافضه می‌باشد و به همین خاطر برخی از مردم در این خصوص و درباره‌ی قنوت هم با شافعی بحث و گفتگو کردند و آن را به رافضه و قدریه نسبت می‌دادند، زیرا در عراق مشهور بود که جهر جزو شعائر رافضه و قنوت در فجر جزو شعار قدریه رافضه می‌باشد، حتی سفیان ثوری و سایر ائمه ترک جهر بسم الله را در عقاید خویش ذکر می‌کردند، زیرا انجام این عمل نزد آنها جزو شعائر رافضه محسوب می‌شد.

همچنانکه مسح بر خفین را هم ذکر می‌کردند، زیرا ترک آن را از شعائر رافضه محسوب می‌کردند، با این حال هم وقتی شافعی آن را سنت دانست به عنوان مذهب خود به آن ملتزم شد هر چند که با قول رافضه موافق هم باشد.

این شیخ الاسلام است که بیان می‌دارد موافقت شافعی با رافضه در برخی مسایل موجب شده است که شافعی به رافضه متهم شود. (۲)

^۱ مناقب الرازی ۱۴۳

^۲ منهاج السنة ۴/ ۱۵۰ - ۱۵۱.

و برخی علما وجود این تهمت از جانب ابن معین در حق شافعی را رد می کنند.

ابن حجر می گوید: حاکم گفت: تاریخ و حکایتهای نوشته شده در مورد یحیی بن معین را پیگیری کردیم اما هیچ گونه روایتی از او نیافتیم که شافعی را مورد طعنه خویش قرار داده باشد. (۱)

و ابن عبدالبر می گوید: عبدالله الامیر بن عبدالرحمن بن محمد الناصر می گفت: ابن وضاح در نقل آن روایت از ابن معین دروغ گفته که می گوید از ابن معین در مورد شافعی سوال کردم و او هم گفت: شافعی معتبر نیست. و خالد بن سعد می گفت: ابن وضاح در مورد ابراهیم بن محمد شافعی از ابن معین سوال کرد و در مورد محمد بن ادریس فقیه از او سوال نکرد. (۲) و وجود روایاتی از ابن معین در تأیید شافعی بر صحت این سخن گواهی می دهد. از جمله: (اگر دروغ گویی برای او آزاد می بود هرگز وجود مردانگی در درونش به او اجازه نمی داد که دروغ بگوید) (۳) و می گفت: هیچ گونه عیبی ندارد.

و یا اینکه در مورد او می گفت: راستگو است و بدون عیب است. (۴)

و هر گاه ابن معین در مورد شخصی بگوید بدون عیب است آن شخص معتبر است (۵)

و ابن عبدالبر تمام این سخنان را رد کرده و می گوید: به نظر من اینها سخنانی از روی تخمین و هوی و آرزوهای نفسانی می باشد. زیرا از چند طریق به اثبات رسید که ابن معین در مورد شافعی آنطور صحبت می کرد که بدان اشاره کردیم و احمد بن حنبل او را از آن نهی کرد و به او گفت: چشمهای شما هرگز مردی همچون شافعی را ندیده است.

و تنها نمونه‌ای که برای سخنرانان در مورد مالک و شافعی و سایر ائمه صدق می کند این سخن اعمش است که می گوید:

کناطح صخرة یوما لیوهنها فلم یضرها و اوهی قرنه الوعل

همانند آن کسی است که به سنگی ضربه می زند تا آن را ضعیف نماید، اما هیچ ضرری بدان نمی رساند و در واقع این بز است که شاخهای خود را ضعیف می نماید.

و یا اینکه همانند آنچه حسین بن حمید بیان سروده است:

^۱ التهذیب ۳۱/۹.

^۲ جامع بیان العلم و فضله ۱۶۰/۲

^۳ البدایة و النهایة ۲۵۳/۱۰.

^۴ تذکرة الحفاظ ۲۵۳/۱.

^۵ الکفایة ۶۰.

یا ناطح الجبل الحالی لیکلمه اشفق علی الرأس لا تشفق علی الجبل

ای که باشاخواهیت بر کوه بلندی ضربه می زنی تا آن را زخمی کنی، دلت به حال آن سر بسوزد نه به حال آن کوه که هیچ زخمی نمی بیند.

می گوید: و مردم فضائل آنها را جمع آوری کرده اند و و زندگانی و اخبار مربوط به آنها توجه کرده اند، پس هر آن کس که فضائل مالک و شافعی و ابوحنیفه را بعد از فضائل اصحاب و تابعین خوانده باشد و بدان توجه کرده باشد و بر زندگانی و هدایت خوب آنها اطلاع پیدا کرده باشد از شخصی برنده است و خداوند محبت تمامی آنها را در درون ما شعله ور سازد و هر کس توجهی به اخبار مربوط به آنها نکرده جز آنچه از حسد و لغزش و بغض و آرزوهای نفسانی که از برخی از آنها صادر شده است بدون اینکه فضائل آنها را یاد بگیرد از توفیق و هدایت محروم گشته است و داخل غیبت شده است و از راه منحرف شده است؛ خداوند ما و شما را در ردیف کسانی قرار بدهد که سخن را می شنوند و نیکوترها را دنبال می کنند. (۱)

و از جمله کسانی که شافعی را متهم به تشیع کرده "العجلی" است

این کثیر بعد از ذکر نصوصی در رابطه با عقیده امام شافعی درباره ی خلفا و ذکر موافقت شافعی با اهل سنت می گوید: اینها سندهایی صحیح و نصوصی صریح از امام ابو عبدالله شافعی در مذهب اهل سنت و جماعت سلف و خلف می باشد.

پس بنا بر این اشتباه بودن سخن احمد بن عبدالله عجلی در مورد شافعی واضح و روشن می گردد که گفته امام شافعی شیعه است، و این سخن عجلی یک سخن تخمینی و بدون آگاهی است، و تنها چیزی که او را ملزم به بیان چنین سخنی کرده همان چیزی است که قبلا بدان اشاره کردیم و گفتیم هنگامی که اهل یمن او را همراه قریشها دور انداختند و در میان آنها افرادی شیعه مذهب هم موجود بود، افراد بی آگاه چنان پنداشتند که شافعی بر مذهب آنها است.

و اگر نه امام شافعی بسیار بزرگتر از آن است که همانند شیعه ی بی پشت و پناه و مطرود شده بیندیشد و همانند آنان فکر کند، در حالی که او دارای فهمی کامل و ذکاوتی فراوان و حافظه ای خارق العاده و فکر و بینشی صحیح و عقلی راجح بوده است، سپس دلایل پیروی شافعی از مذهب سلف در مورد اصحاب را ذکر می کند که آن را به طور مفصل ذکر کردیم.

سپس آن شعر را ذکر می کند که شیعه بودن شافعی را در بینش انسان به تصویر می کشاند:

^۱ جامع بیان العلم و فضله ۱۶۰/۲ - ۱۶۲

یا راکبا قف بالمصحب من منی
واهتف بقاعد خیفها و الناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی
فیضا کملتطم الفرائض
ان کان رفضا حب آل محمد
فلیشهد الثقلان أنى رافضی (۱)

ای آنکه بر سنگلاخهای منی در حرکتی بمان و بامدادان آنگاه که حاجیان مانند امواج خروشان دریای متلاطم فرات روان شوند بر کسانی که در ستیغ و ذروه کوهی نشسته‌اند، اگر دوستی خاندان محمد نشانه برگشتن من از دین است پس باید جن و انس گواهی دهند به اینکه من بی دینم.

سپس می گوید: گفتم: دوست داشتن آل محمد بیانگر رافضی بودن نیست، زیرا تمام اهل سنت آل محمد صلی الله علیه و آله را دوست دارند، و محبت آنها بر اهل سنت واجب است همچنانکه محبت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و آل او به طور عام بر آنها واجب است، و همچنانکه شافعی و ائمه‌های اسلام بیان داشته‌اند ابتدا ابوبکر جلو انداخته می شود عمر سپس عثمان و بعد از آنها علی مورد محبت قرار می گیرند. (۲)

و همچنانکه ابن کثیر - رحمه الله - این تهمت را رد داده امام ذهبی هم آن را رد داده است، نظر به اینکه گفته است: هر کس بگوید شافعی گرایش شیعه گری داشته است بر او افترا بسته است و خود نمی داند چه می گوید.

و گفته است: اگر امام شیعه می بود - و او بسیار از آن دور است - هرگز نمی گفت خلفای راشدین پنج تا هستند و با ابوبکر شروع نمی کرد و با عمر بن عبدالعزیز آن را به پایان نمی رساند. (۳)

و از جمله نکاتی که بر دور بودن شافعی از داشتن گرایش شیعه گری دلالت می کند این است که شافعی بر رافضه رد داده است که می پندارند پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت علی رضی الله عنه نص گذاشته است و فرموده: من کنت مولاة فعلی مولاة (۴) مولای هر کس هستم پس علی هم مولای او است. شافعی در شرح این حدیث گفته است: مراد از این حدیث ولایت اسلام است یعنی مراد همان ولایتی که خداوند بدان اشاره می کند و می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكُفْرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾ محمد: ۱۱ چرا که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند ولی کافران را سرپرست [و یاری] نیست.

^۱ مناقب البیهقی ۷۱/۱۲، مناقب الرازی ۵۱ و تاریخ ابن عساکر ۴۰۷، طبقات السبکی ۲۹۹/۱ و الانتقاء ۹۰-۹۱.

^۲ طبقات ابن کثیر ۱۴.

^۳ السیر ۵۸-۵۹، الخبر فی مناقب البیهقی ۴۴۸/۱ و تاریخ دمشق ۱۹۱/۱.

^۴ مسند امام احمد ۸۴/۱ به سندی صحیح، صحیح الجامع شماره ۶۳۹۹، و مشکل الآثار طحاوی ۳۰۷/۲-۳۰۹.

و بنا بر این براءت امام شافعی از اتهام تشیع و دوری ایشان از آن و موافقت از با مذهب اهل سنت و جماعت مشخص می گردد، و ممکن است این اتهام در زمان حیات امام شافعی رخ داده باشد، و به همین خاطر است که او را می بینیم از خود دفاع می کند و سبب اتهام به آن تهمت را توضیح می دهد و اعلام می دارد که او مستحق چنین اتهامی نیست.

إذا نحن فضلنا علیا فاننا روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل

فلا زلت ذا رفض و نصب کلیهما ادین به حتی اوسد بالقبر

هرگاه ما حضرت علی را برتری دهیم به خاطر این برتری نزد جاهلان مرتد و بی دین هستیم.

مدام به رافضه و ناصبه ملتزم می باشم و تا هنگامی که به قبر می رسم بدان ایمان دارم و معلوم است که مراد ایشان از تفضیل علی ذکر فضائل او و روایت کردن از او است نه اینکه او را بر شیخین برتری دهد، این مذهب او نیست بلکه مذهب او بر آن است که هر کس علی را بر شیخین برتری دهد رافضی است او آن را قبول ندارد.

و رازی این تهمت را از برخی روافض نقل کرده است به این صورت که روافض شعرهایی را به شافعی نسبت می دادند و بدان استدلال می کردند که شافعی از آنها است، رازی هم بر آنها رد می داد. و مشخص است که روافض دروغ گو ترین مردم هستند همچنانکه از ائمه هم به اثبات رسیده و در ابتدای این بحث بدان اشاره کردیم و این برای رد آنها کافی است. و این بحث را به نقل سخنانی با ارزش از ذهبی به پایان می رسانم که گفته است:

اما آنچه (نکوهش و بدگویی در مورد اصحاب و علما) رافضه و اهل بدعت در کتابهای خود نقل کرده اند جای هیچ گونه اعتبار و ارزشی نمی باشد و بیشتر آنها باطل و دروغ و افتراء است و عادت آنها بر این است که روایتهای باطل را نقل کنند و آنچه در صحاح و مسانید است به باد انتقاد بگیرند؛ و کسی که مست شده چه وقت به هوش می آید؟ سپس بسیاری از تابعین با هم به بحث و گفتگو پرداخته اند و جنگیده اند و در میان آنها مسایلی رخ داده است که نمی توانیم آن را شرح و بسط دهیم و حامل فایده ای هم نیست و در کتاب تاریخ و کتابهای جرح و تعدیل مسایل عجیب و شگفتناکی نوشته شده است و باید بدانیم که عاقل دشمن خود است و از زیبایی اسلام فرد این است که چیزهای بی فایده را فرو نهد و گوشت علما مسموم است و آنچه در مورد اشتباه عالم و گمان فراوان او و حافظه اندک او بحث شده تنها جهت توضیح حدیث صحیح از حسن و حسن از ضعیف می باشد.

و امام ما به حمد و ثنای خداوند در روایات احادیث مورد تأیید، و حافظ مرویاتی است که بخوبی آنها را درک نموده، و بدون هیچ کجروی و صاحب دیانتی استوار است، پس هر کسیکه از روی جهل و نادانی به او بی حرمتی کند و خود را همطراز او بداند به خویشتن ظلم کرده است و علما را نسبت به خود به خشم آورده است، او از جمله‌ی اهل حل و عقد گذشتگان تا به حال او را ستایش کرده است و به امامت و محکم کاری او اعتراف ورزیده و اعلام داشته اند، که در واقع ایشان رحمته حقیقت را یافته و هدایت را دنبال نموده است.

امام سحنون رحمته می گوید: شافعی رحمته حامل هیچ گونه بدعتی نبود. به خدا سوگند راست گفته. رحمت خداوند بر شافعی باد، امثال او در صداقت و شرافت و ذکاوت و فراوانی دانش و یاری رسانی حقیقت و فراوانی اخلاقیهای کجا یافت می شوند؟ رحمت خداوندگار بر او باد. (۱)

مبحث سوم: صوفیه

محققین پیرامون اصل و ریشه‌ی کلمه‌ی تصوف بر چند قول جداگانه اختلاف نظر دارند. از جمله برخی گفته‌اند: صوفی منسوب کلمه‌ی صفة است و صفة به معنی آن جایگاهی است که مهاجرین فقرا هنگام رسیدن به مدینه در آن جمع می شدند. (۲)

و برخی اعلام داشته‌اند که صوفی مشتق از صفاء است، به این لحاظ که صوفی دارای روحی صاف و زندگانی پاک می باشد و برای سخن خویش به قول ابوالفتح بستی استشهاد کرده‌اند که گفته است:

تنازع الناس فی الصوفی و اختلفوا و ظنه البعض مشتقا من الصوف
و لست امنح هذا الاسم غیر فتی صافی فصوفی حتی سمی الصوفی (۳)

مردم در مورد کلمه‌ی صوفی با هم به تنازع و اختلاف پرداخته‌اند و برخی گمان می برند که صوفی مشتق از صوف است. و اما من آن را انتخاب نمی کنم و می گویم صوفی به معنی آن تغییری است که جوان بر درون خود به وجود می آورد و آن را پاک و بی آلایش می نماید به همین خاطر او را صوفی می نامند.

^۱ سیر اعلام النبلاء ۱۰ / ۹۳

^۲ الرسالة القشیریة ۲۱۷

^۳ مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ۱۰ / ۳۶۹ ، و القشیریة ۲۱۷ .

و برخی از آنها صوفی را منسوب مردی از عصر جاهلیت به نام صوفه بن بشر بن طابخه می دانند و قبیله‌ای که در عصر جاهلیت همسایه و مجاور حرم بود به او نسبت داده می شود و نساک (عبادتگران) هم بدان نسبت داده می شوند. (۱)

و برخی صوفی را برای کسانی استعمال می کنند که صوف (لباس پشمی) را می پوشند. و شیخ الاسلام این قول را ترجیح داده و سایر اقوال را به دلیل عدم مطابقت با لغت رد کرده است.

پس اگر اهل صفة نسبت داده شوند صفی گفته می شود. (۲)
و اگر صفاء نسبت داده شود شایسته‌ی آن این بود که گفته شود صفائیة و اگر مقصور باشد صفویة گفته می شود. (۳)

اما منسوب دانستن صوفی برای کلمه‌ی صوفه هر چند که با لغت سازگار است اما قولی ضعیف است، زیرا آنها نزد بیشتر نساک (عبادتگران) غیر مشهور و معروف هستند، و به خاطر اینکه اگر نساک به آنها نسبت داده می شد باید آن را در عصر اصحاب و تابعین و تابع تابعین به طور شایسته‌تری استعمال می کردند، و همچنین به خاطر اینکه اغلب کسانی که به نام صوفی سخن رانده‌اند این قبیله را نمی شناسند و راضی نیستند که به قبیله‌ای از عصر جاهلیت نسبت داده شوند که در اسلام هیچ گونه وجودی نداشته‌اند (۴)

و هر کس صوفی را کلمه‌ی منسوب صف دانسته است اشتباه کرده، زیرا صفیة در منسوب صف گفته می شود (۵) سپس علت ترجیح منسوب قرار دادن صوفی برای صوف را اینگونه توضیح می دهد: برای نخستین بار صوفی در بصره ظهور کرد و نخستن کسی که خانه‌ی صوفی را ساخت برخی از اصحاب و دوستان عبدالواحد بن زید بود و عبدالواحد از اصحاب حسن بود و ایشان در بصره مبالغه‌ی فراوانی در زهد و تقوی نشان می داد که در سایر شهرها به این شیوه انجام داده نمی شد، و به این خاطر گفته می شد: فقه کوفه و عبادت بصره. می گوید: و ابوشیخ اصبهانی به سند خویش از محمد بن سیرین روایت می کند که به او خبر رسیده که قومی لباس صوف (ابریشم) را می پوشند، پس فرمود: قومی لباس صوف

^۱ مجموع الفتاوی ۶/۱۱.

^۲ همان مصدر ۱۰ / ۳۶۹.

^۳ ابن الجوزی می گوید: و این قوم به خاطر ضرورت در مسجد نشستند و به خاطر ضرورت از صدقه تناول می کردند، پس هنگامی که خداوند کشورهایی را برای مسلمانان فتح کرد از آن حال و وضع بی نیاز گشتند و از آن بیرون آمدند. و منسوب دانستن صوفی برای کلمه‌ی صفة اشتباه است، زیرا اگر چنین می بود باید صفی گفته می شد. تلبیس ابلیس ۲۲۳.

^۴ مجموع الفتاوی ۶/۱۱.

^۵ همان مصدر.

(ابریشم) را انتخاب می کنند و می گویند: آنها با مسیح بن مریم شباهت دارند و هدیه‌ی پیامبر نزد ما محبوب تر است و پیامبر صلی الله علیه و آله لباسهای پنبه و .. را می پوشید. (۱)

اما در مورد ابتدای ظهور این فرقه شیخ الاسلام می گوید: اما لفظ صوفیه در قرنهای سه گانه‌ی نخست شهرت نیافته بود، بلکه بعد از آن مشهور گشت.

و بسیاری از ائمه و شیوخ این کلمه را استعمال کرده اند، امثال امام احمد بن حنبل و ابوسلیمان دارانی و دیگران و روایت شده که سفیان ثوری هم آن کلمه را استعمال کرده است و برخی ذکر این کلمه را از حسن بصری هم نقل می کنند. (۲)

و ابن جوزی می گوید: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به اسلام و ایمان نسبت داده می شد و گفته می شد مسلم و مومن؛ سپس بعد از آن نامهای زاهد و عابد به وجود آمدند و قومی نشأت گرفتند که مشغول زهد و عبادت بودند و از دنیا بریدند و به عبادت پرداختند و با این کار راه و منشی جداگانه برای خود دنبال کردند و اخلاقی مخصوص را در خود جایی دادند.

و تصوف راه و مسلکی بود که ابتدا با یک زهد کلی شروع شد سپس منتسبین به آن گوش فرادادن و رقص را به خود اجازه دادند، پس توده‌ی مردمی که خواستار قیامت بودند آنها را دنبال کردند به خاطر زهدی که از خود نشان می دادند. و کسانی هم که خواستار و طلبکار دنیا بودند از آنها پیروی کردند به خاطر آن راحتی و آرامش و لهو لعبی که در میان آنها مشاهده می کرد (۳)

می گوید: این کلمه قبل از سال دویست هجری رایج شد و بعد از اینکه آن را استعمال کردند به بحث و بررسی در مورد آن پرداختند و به عباراتی مختلف از اوصاف آن تعبیر می کردند.

و خلاصه آن این است که تصوف نزد آنها عبارت از یک گردش درونی و تقلای با نفس است که او را از اخلاقیهای زشت دور نماید و به اخلاقیهای پسندیده ای همانند زهد و حوصله و صبر و اخلاص و صداقت و سایر ویژگیهای زیبایی که موجب مدح در دنیا و پاداش در آخرت می شود عادت دهی.

می گوید: اوائل آنها بر این صفات بودند، پس ابلیس مسایلی را بر آنها و بر تابعین آنها به شبهه انداخت. سپس بعد از گذشت یک قرن ابلیس طمع بیشتری به آنها پیدا کرد و در گمراه کردنشان قدمهای بیشتری را برداشت تا اینکه در نهایت به طور کامل بر آنها مسلط گشت و در میان آنها برای خود جایی برگزید.

^۱ همان مصدر ۶/۱۱-۷

^۲ همان مصدر ۵/۱۱

^۳ تلبیس ابلیس ابن جوزی ۳۲۱.

و اصل و ریشه‌ی اغفال ابلیس بر آنها آن بود که دروازه‌ی دانش را بر روی آنها بست و به آنها چنین تلقین کرد که تنها عمل مقصود است، پس هنگامی که چراغ دانش را از آنها خاموش گرداند آنها در تاریکی قدم برداشتند، و برخی از آنها ترک دنیا به طور کامل را مقصود اصلی می دانستند پس هر آنچه برای مصلحت بدنشان به کار گرفته می شد کنار گذاشتند و مال دنیا را به عقرب تشبیه می کردند و فراموش کردند که مال دنیا برای مصالح خلق شده است و خود را در حد و اندازه‌ای بسیار فراوان به زحمت می انداختند و در میان آنها کسانی یافت می شد که دراز نمی کشید، و این افراد هدفهای نیکی داشتند اما بر غیر حقیقت بودند. و برخی از آنها به خاطر اینکه دارای دانشی بس اندک بود ناآگاهانه هر گونه حدیث موضوعی را می پذیرفت، سپس اقوامی (امثال حارث محاسبی) آمدند و در مورد گرسنگی و فقر و وسوسه و خطورات درونی بحث و گفتگو کردند و در این موضوعات کتابهایی را تالیف کردند. و کسانی دیگر آمدند مذهب تصوف را تهنید کردند و آن را به صفاتی مخصوص کردند و به وسیله‌ی آن صفات تصوف را از اختصاص به مرقعه (کهنه و پاره) و وجد و حال و پایکوبی و کف زدن پاک کردند و همچنین با افزودن نظافت و طهارت بیشتری آن را جدا ساختند.

سپس مدام این مسأله در حالت رشد و نمو بود و اشیاخ پی در پی اوضاع گوناگونی را برای آنها تهیه می کردند تا در نهایت (تصوف) را علم باطن (دانش درونی) نامیدند، و علم شریعت را به عنوان علم ظاهر قرار دادند، برخی از آنها بر اثر گرسنگی به خیالپردازیهای باطل و بی اساسی دست یافتند، پس ادعای عشق حقیقی و عاشق شوریده حال را به این مسلک قائل شدند.

این چنین بود که گویی یک شخص زیبا رویی را در خیال خود تجلی کرده بودند و شیفته‌ی او شدند و اینها میان کفر و بدعت بودند.

سپس تصوف به اقوامی گوناگون منشعب شدند و برخی از آنها کوره‌راههایی را دنبال کردند و پس عقاید آنها فاسد گشت. برخی از آنها کسانی بودند که قایل به حلول و برخی قایل به اتحاد شدند.

و ابلیس مدام به بدعتهای متفاوتی آنها را گمراه می ساخت تا اینکه در نهایت سنن و روشی جداگانه را برای خود قرار دادند. سپس عقاید و احوال و حکایات مربوط به آنها را در مباحثی جداگانه ذکر کرده است (۱)

و مذهب حلول همان مذهبی است که پیروان آن می گویند خداوند در مخلوقات خویش حلول کرده است، و پیروان این مذهب به دو دسته تقسیم می شوند:

^۱ تلبیس ابلیس ۲۳۱- ۲۳۶.

دسته‌ای از آنها قایل به حلول خاص در برخی از افراد بشر هستند، و این همان چیزی است که در میان بت پرستان امثال بوذیها و .. مشهور است و این عقیده همراه عقاید دیگری به نصاری سرایت کرد، از این جهت که می گفتند: لاهوت یعنی خدا در ناسوت یعنی عیسی حلول کرده است، سپس عبدالله بن سبأ یهودی که می گفت خداوند در ذات علی حلول کرده این عقیده را به میان مسلمانان آورد و قبلاً هم بدان اشاره کردیم که علی - رضی الله عنه - آنها را در آتش سوزاند، و بعد از آن رافضه نظرهای مختلفی را ارائه دادند، هر کدام از آنها گمان می برد که خداوند در امام او حلول کرده است، سپس این عقیده از طریق حسین بن منصور حلاج که ادعا داشت خداوند در او حلول کرده به میان تصوف راه یافت، و حلاج می پنداشت هرگاه انسان به درجه‌ای از خلوص و محبت و پرورش روح و روان رسید اهلیت آن را پیدا می کند که خداوند در او حلول کند، و از جمله شعرهای او در این زمینه:

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا
فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا

من کسی هستم که بدان عشق ورزیده می شود و کسی که عاشق است من هستم، ما دو روح هستیم که در یک بدن حلول کرده‌ایم.

پس هر گاه مرا دیدی او را دیده‌اید، و هرگاه او را دیدی مرا دیده‌اید.

و علمای اطرافیان بر ارتداد او اجماع نظر داشتند و در نهایت در سال ۳۰۹ هجری به قتل رسیده شد. (۱)

و اما دسته‌ی دوم از قائلین به حلول معتقد هستند که خداوند در تمام اجزاء عالم حلول کرده است و هیچ مکانی خالی از ذات خداوند نیست. و خداوند - متعال و پاک و منزّه از هر آنچه آنها می گویند - را به هوا تشبیه می کنند که در فضا استقرار پیدا می کند بدون اینکه کسی او را مشاهده نماید.

و برخی از آنها می گویند: این جهان یک جسم بزرگی است و خداوند متعال روح پوشیده‌ای در این جسم است که آن را تدبیر و راه اندازی می نماید، پس خداوند در تمام اجزاء عالم در گردش است. همانند حلول روح در بدن انسان و حیوان است.

و در مورد اینها ابن قیم رحمته می گوید:

واتی فریق ثم قال وجدته بالذات موجودا بكل مكان
هو كالهواء بعينه لا عینه ملأ الخلاء و لا یری بعیان

^۱ البدایة ۱۱/۱۴۱-۱۵۴.

و القوم ما صانوه عن بئر ولا
قبر و لاحش و لا اعطان
بل منهم من قد رأى تشبيهه
بالروح داخل هذه الابدان (۱)

دسته‌ای آمدند و گفتند: ذات او را در هر مکانی یافتیم، او همانند هوا است و اما عین هوا نیست، فضا را پر کرده است و باچشم دیده نمی شود، اینها او را حتی از چاه و قبر و لانه و محل استراحت شتران هم او را دور نگه نداشته‌اند، بلکه برخی از آنها ذات او را به آن روح تشبیه کرده‌اند که در داخل بدنها است. اما اهل اتحاد و وحدة الوجود کسانی هستند که می گویند: ذات خداوند آشکارا عین این وجود است و باید بدانیم که تنها یک موجود وجود دارد و این زبان است که به اشتباه قایل به دو موجود می شود.

ابن قیم رحمته باز می گوید:

فاتی فریق ثم قال وجدته
هذا الوجود بعینه و عیان
ما ثم موجود سواه و انما
غلط اللسان قال موجودان (۲)

سپس دسته‌ای آمدند و گفتند: عین ذات این وجود را آشکارا یافتیم و غیر از آن موجود دیگری وجود ندارد و این تنها زبان است که به اشتباه می گوید دو موجود وجود دارد. کسی که به راه و مسلکهای صوفیه و احوال و کتابها و اهدافشان در زندگی نگاهی بیندازد آنها را می بیند که آنها تنها پیرامون این دو مذهب حلول و اتحاد بحث می کنند. بعضی از عارفین گفته‌اند: هر کس به توحید تصریح نماید و وحدانیت را افشا گرداند کشتن او از احیا و زنده کردن دیگری بزرگتر است. و برخی از آنها گفته‌اند: ربوبیت نهانی دارد اگر پرده از روی آن برداشته شود نبوت باطل می گردد و نبوت هم نهانی دارد اگر ظاهر گردد علم باطل می گردد و علما و آگاهان به خداوند هم نهانی دارند اگر خداوند آن را نمایش دهد احکام باطل می گردد. پس پایه‌ی ایمان و استقامت شریعت به وسیله‌ی کتمان نهان و اصابه‌ی تدبیر است و امر و نهی بر آن قرار گرفته است و خداوند بر امر خود چیره و غالب است. و غزالی توحید را به مراتب چهارگانه‌ی زیر تقسیم می کند: نخست: اینکه انسان با زبان بگوید لا اله الا الله و اما قلب او از آن غافل باشد و یا اینکه منکر آن باشد، همانند ایمان منافقین.

^۱ النونية لابن قیم ۶۶/۱.

^۲ همان مصدر ۵۹/۱

دوم: اینکه قلب او معنی آن لفظ را تصدیق نماید همچنانکه عموم مسلمانان آن را تصدیق می نمایند. و این عقیده‌ی توده‌ی مردم است.

سوم: اینکه آن توحید را به طریق کشف به وسیله‌ی نور حق مشاهده کند و این مقام مقربین است، به این صورت که اشیاء فراوانی را مشاهده می کند، اما با وجود آن کثرت و فراوانی اشیاء تولید آن را از جانب خداوند تنهای قهار می بیند، پس مشاهده کننده موحد است به این معنی که او تنها یک فاعل را مشاهده کرده است و فاعل حقیقی را یک ذات تنها می داند.

چهارم: اینکه در عالم هستی تنها یک موجود را می بیند و این بینش و طرز تفکر صدیقین است و صوفیه آن را غناء در توحید می نامند.

و این چهارم هم موحد است به این معنی که او در بینش خود تنها یک ذات را جایی داده است، پس او اشیاء را از حیث کثرت نمی بیند بلکه آن را از این جهت می بیند که تنها است، و این هدف نهایی در توحید است. (۱)

بار الها! ما خود را از آنچه آنان می گویند تبرئه می نماییم و از تو خواهیم که ما را بر دین خود پابرجا نگهداری تا آن روز که به حضورت شرفیاب می شویم.

این گونه توحید مسلک صوفیه است و این هدف نهایی نزد آنهاست و گویی خداوند پیامبری را نفرستاده است و کتابی را نازل نگردانیده است، بلکه ما را اهمال کرده و در میان فلسفه‌ی یونانی و زهد هندی و افکار باطل آنها رها کرده که کورکورانه قدم برداریم و از میان آنها دینی را برای مردم بیاوریم و آن را شهود حقیقت توحید بنامیم و بگوییم هر کس اسرار آن را افشا نماید کفر ورزیده است، پناه بر خدا از آن شیطانی که رجم شده و از رحمت خداوند به درو افتاده است. (۲)

موضع گیری شافعی رحمته در برابر تصوف و مسلک صوفیه:

^۱ احیاء علوم الدین ۴/۲۴۵-۲۴۶.

^۲ برای آگاهی بیشتر از این مذاهب به کتابهای زیر مراجعه نماید: مجموع الفتاوی ۲/۱۳۴، التصوف لاحسان الهی ظهیر، حقیقة الصوفیة " نوشته‌ی عبدالرحمن وکیل.

بیهقی به سند خویش از یونس بن عبدالاعلی روایت می کند که گفته: شنیدم که شافعی می گفت: اگر مردی از اول روز به مسلک صوفی بپیوندد و تا نزدیکیهای ظهر بر آن بینش تصوف بماند او را همانند یک احمق و کودن می بینم. (۱)

و از ربیع روایت است که گفت: از شافعی شنیدم می گفت: به جز مسلم الخواص (۲) هیچ وقت صوفی عاقلی را ندیده‌ام (۳)

و گفته است: تنبلی تصوف را تأسیس کرده است. (۴)

و در توصیف صوفی می گوید: صوفی تنها با چهار ویژگی صوفی می شود: تنبلی. خورنده‌ی زیاد. بد شگون، مدفوع بیش از حد. (۵)

و در مورد برخی از کردارهای آنها گفته است: در عراق چیزی را جا گذاشتم که زنادقه آن را به وجود آورده بودند که آن را تغییر می نامیدند و به وسیله‌ی آن مردم را از قرآن دور می نمودند. (۶)

ابومنصور ازهری در تعلیق آن عبارت فوق چنین گفته است: مغیره: قومی بودند که ذکر خدا را تغییر می دادند، و آنها آن شعرهایی که در ذکر خدا می سرودند تغییر می نامیدند؛ گویی هرگاه آن را مشاهده می کردند شاد می شدند و می رقصیدند، پس به همین خاطر مغیره نامیده شدند.

و زجاج می گوید: به خاطر اینکه مردم را از فنا شدن در دنیا دور می کردند و آنها را به آخرت تشویق می کردند مغیرین نامیده شدند.

و به سند خویش از شافعی روایت می کند که گفته است: آواز یک لهو مکروه است و با باطل شباهت دارد و هر کس در آن زیاده روی کند سفیه است و شهادت او مردود می باشد. می گوید: و شافعی تغییر را مکروه می دانست. می گوید: و افراد برجسته شافعی رحمته گوش فرا دادن به آواز را منکر می پنداشتند و اما میان قدمای آنها هیچ گونه اختلافی دیده نمی شود، اما در میان بزرگان متأخر افرادی از منکر بودن

^۱ مناقب البیهقی ۲۰۷/۲

^۲ نام مسلم را در هیچ جایی نیافتم و شاید مراد او مسلم بن میمون باشد که با شافعی هم عصر بوده است، این شخص از مالک و دیگران حدیث را روایت کرده است و تا سال ۲۱۳ هجری زنده ماند. و ابوحاتم در مورد او گفته است: به او رسیدم در حالی که مرگه بود. ۱۷۹/۸.

^۳ مناقب البیهقی ۲۰۷/۲.

^۴ الحلیة ۱۳۶/۹ - ۱۳۷

^۵ مناقب البیهقی ۲۰۷/۲.

^۶ همان مصدر ۳، تلبیس ابلیس ۳۲۹، و الحلیة ۱۴۶/۹

آن طرفداری می کردند. از جمله ابوطیب طبری که در مورد ذم آواز و منع آن کتابی را تصنیف کرده است همچنانکه ابوالقاسم حریری برای ما تعریف کرده است. و از جمله قاضی ابوبکر محمد بن مظفر شامی که عبدالوهاب بن مبارک انماطی از او نقل می کند که گفته است: آواز خواندن و گوش دادن به آواز و تار زنی جایز نیستند. می گوید: و هر کس اینها را به شافعی نسبت می دهد بر او دروغ گفته است، و شافعی در کتاب " ادب القضاء " به طور صریح گفته است: هر گاه شخصی بر گوش فرا دادن به آواز دوام داشت شهادت او رد می شود و عدالت بودنش باطل می گردد.

ابن جوزی می گوید: این سخن علمای شافعی و پیروان آنها است، و به خاطر اندک بودن دانش و غلبه ی شهوت از جانب متأخرین آنها رخصت داده شده.

و فقهای اصحاب ما گفته اند: شهادت و گواهی آواز خوان و رقاص پذیرفته نمی شود (۱) و کسی که در سخنان امام شافعی رحمته تدبیر نماید مراد او را می شناسد که از گوش فرا دادن به لهو لعب نهی می کرد و آنچه ایشان بدان اجازه می داد تنها حداء (با آواز حدا راندن، پیش راندن < شتر را >) و شعر می باشد؛ و هیچ یک از علما هم به تحریم اینها اشاره نکرده است. اما سخن شافعی در مورد گوش فرا دان صوفیه که به عنوان تعبد و تقرب به سوی خدا آن را انجام می دهند واضح و روشن است، نظر به اینکه انجام دهنده ی آن را زندق می نامد و اعلام می دارد که این کار تنها به خاطر دور کردن مردم از قرآن به وجود آمده است.

رحمه الله - می گوید: زن و مردی که آواز می خوانند و آن را به عنوان صنعتی برای خود قرار می دهند که به خاطر آن پیش مردم می روند و مردم پیش آنها می آیند و بدان مشهور می گردند شهادت هیچ کدام از آنها جایز نیست، زیرا این کار آنها از جمله ی آن لهو مکروهی است که با باطل شباهت دارد، و هر کس آن را انجام دهد به سفاهت نسبت داده می شود و مردانگی او ساقط می گردد

و فرمود: مردی که دختر و پسری آواز خوانی را جمع می کند و به آواز آنها گوش فرا می دهد و به خاطر آن بی هوش می گردد، این مرد سفیه است و شهادت او پذیرفته نمی شود و اگر آنها را جمع نمی کرد و به خاطر آن بی هوش نمی گشت این کار برای او کراهت دارد اما شهادت او رد نمی شود.

اما گوش فرا دادن به حدا و سرودهای اعراب و شعر چه کم باشد و چه زیاد هیچ گونه منعی ندارد.

سپس به سند خویش از عمر بن شرید از پدرش رویت می کند که گفته است: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که فرمود: آیا هیچ شعری از شعرهای امیه بن ابی الصلت را نداری؟ عرض کردم: آری دارم. پس فرمود:

برایم بگو. پس من هم شعری را برای او سرودم. فرمود: بگو. پس من هم تا صد شعر را برای او سرودم. (۱)

می گوید: و پیامبر صلی الله علیه و آله حداء و رجز (نوعی از شعر) را می شنید (۲) و در یکی از سفرهای خود به ابن رواحه دستور داد و فرمود: قوم را تشویق کن. ابن رواحه هم شروع کرد به رجز خواندن.

و روایت است که کاروانی از بنی تمیم به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می رسند و شاعری با آنها می باشد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها دستور می دهد که شعر بگویند او هم می گوید: هر گاه من شعر را سرودم شما هم از من پیروی کنید و آن را تکرار نمایید، در پایان شب گفتند ای رسول خدا! ما در میان اعراب نخستین کسانی هستیم که برای راندن شتر از حداء استفاده کرده ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: و آن چگونه بوده است؟ گفتند: عرب چنین بودند که برخی از آنها بر برخی دیگر یورش می برد و مورد تجاوز قرار می داد، پس مردی از میان ما شیخون می زند و شتری را می راند، و هنگامی که آن شتر سست و تنبل و خسته کنان به راه می رود آن مرد از پسرش ناراحت می شود و با عصایش به دست فرزندش می زند، پس فرزندش گریه کنان داد می زند: وای دستم وای دستم، بعد از آن شتر جمع و جور شد و سرحال آمد، بعد آن مرد خطاب به پسرش می گوید: ادامه بده و آن را برای شتر بگو. پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این داستان می خندید و فرمود: شما از چه قبیله ای هستید؟ گفتند: ما از قبیله ی مضر هستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما هم از قبیله ی مضر هستیم، پس در همان شب نسب آنها را دنبال کرد تا اینکه به مضر رسید (۳)

و شافعی - رحمه الله - می گوید: حداء همانند کلام و سخنی زیبا شده با الفاظ است و اگر این نوع از شعر به این صورت باشد پس زیبا کردن صدا برای ذکر خدا و قرآن بسیار بهتر است تا از این طریق محبوب و دوست داشتنی گردد. ، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرموده: (ما اذن الله لشیء اذنه لنبی حسن الترنم بالقرآن) (۴) خداوند هیچ چیزی را همانند خواندن قرآن با صدایی زیبا را به پیامبرش اجازه نداده است.

^۱ صحیح امام مسلم ۱۷۶۷/۴ و در برخی روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او گفته است: نزدیک بوده که مسلمان گردد.

^۲ صحیح البخاری ۵/۲۲۷۷ و مسلم ۳/۱۴۳۰.

^۳ الام ۶/۲۰۹

^۴ بخاری در فضائل القرآن ۴/۱۶۱۸ و مسلم ۱/۵۴۵.

و هنگامی که شنید عبدالله بن قیس با صدایی زیبا دارد می خواند فرمود: از طنین آل داود به او داده شده است (۱)

و شافعی رحمته می گوید: خواندن قرآن با صدایی زیبا به هر شیوه‌ای که باشد جایز است، و من خواندن قرآن به صورت سریع و غم انگیز و با خشوع را از هر شیوه‌ای دیگر بیشتر دوست دارم. (۲)

مجموع سخنان شافعی رحمته بر این دلالت می کند که ایشان گوش فرا دادن را به اقسام زیر تقسیم می کند: قسمت اول: شنود صوفیه و آن غباری که همراه شنود انجام می دهند این قسم حرام است و به نظر شافعی نخستین کسانی که آن را به وجود آوردند زنادقه بودند که خواستند از این طریق مردم را از قرآن دور نمایند.

قسمت دوم؛ شنود لهو از پسر و دخترهای آواز خوان، این قسم نزد او میان حرام و مکروه می چرخد، بنابر این همچنانکه بدان اشاره کردیم شافعی شهادت و گواهی کسانی را می پذیرد که این گونه لهو را رد می کنند. (۳)

قسمت سوم: شنود شعر و حداء با صدای زیبا و آراسته. این نوع نزد او مباح است و دلایلی هم بر جواز آن ذکر کرده است.

قسمت چهارم: زیبا کردن قرآن با صدای آراسته و پیراسته. این قسم هم نزد او مشروع است و دلایلی نیز برای آن ذکر کرده است.

پس بنابر این واضح و روشن می گردد که در سخنان شافعی دلایلی بر جواز شنود صوفیه یافت نمی شود بلکه بر عکس دلایل تحریم آن دیده می شود.

و یونس بن عبدالاعلی می گوید: از شافعی در مورد مباح دانستن اهل مدینه برای شنود سوال کردم؟ فرمود: هیچ یک از علمای حجاز را ندیده‌ام که شنود را مکروه بدانند مگر اینکه شنودی در مورد اوصاف باشد.

و اما حداء و ذکر خرابه‌ها و خیمه‌گاه و زیبا کردن صدا با لحنهای اشعار مباح می باشد. (۴)

^۱ بخاری در فضائل القرآن ۴/۱۹۲۵ و مسلم ۱/۵۴۵.

^۲ الام ۲۰۹/۶ - ۲۱۰

^۳ ادلة تحریم الغناء فی اغائة اللهفان " نوشته‌ی ابن قیم ۱/۲۳۸ و تلبیس ابلیس " نوشته‌ی ابن جوزی ۳۳۰.

^۴ مناقب البیهقی ۲/۲۰۸

و این بر مراد شافعی دلالت می کند که ایشان شنود را مباح دانسته است که همان حداء و زیبا کردن لحن اشعار می باشد و بدون شک سرودن آن اشعار بدون آلات موسیقی بوده است، و این سخن شافعی با سخن قبلی او آمیختگی ندارد و آن بزرگوار از شنود صوفیه بسیار دور بوده است. اما آنچه که بیهقی روایت می کند که شافعی در راه به آواز جاریه‌ای گوش فرا داده است سخنی کاملاً باطل است، زیرا به طور کامل با آن مخالفت ورزیده است. زیرا به اثبات رسیده که شافعی آن را مکروه و یا حرام پنداشته است و اعلام داشته که تنها سفها آن را انجام می دهند بلکه شهادت کسانی را رد کرده که بر آن خو گرفته‌اند، به این خاطر پس چگونه او آن را انجام می دهد درحالی که او امام نمونه و الگوی پیشوا است. شیخ الاسلام رحمته در مورد مسأله‌ی شنود به طور کامل و مفید سخن رانده است و ما به خاطر اهمیتی که دارد به طور مختصر آن را ذکر می نمایم:

از شیخ الاسلام در مورد جماعتی سوال شد که به خاطر انجام گناه کبیره و چپاولگری مردم و نوشیدن مشروبات و..... گرد هم می آیند، سپس شیخی از مشایخ معروف نیکو کردار و پیرو سنت تصمیم می گیرد آنها را از آن کار منع نماید، اما نمی تواند آن کار را انجام دهد مگر اینکه شنودی از آواز یک نفر آواز خوان همراه با دف و بدون موزیک را برای آنها به راه اندازد تا آنها را دور آن جمع نماید، هنگامی که او این کار را انجام داد گروهی از آنها توبه کردند. آیا این کار برای او جایز است که موجب به وجود آمدن مصالحی می شود که جز از این طریق امکان پذیر نمی باشد ؟

در پاسخ گفت: الحمد لله رب العالمین؛ اصل پاسخ این مسأله و مسائل مشابه آنها به این صورت است: باید بدانند که خداوند فرستاده‌ی خود را با هدایت و آیین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند و شهادت خداوند کافی است و او دین را برای محمد و امتش کامل گرداند، همچنانکه می

فرماید: ﴿أَيُّومَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُمْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ المائدة: ۳

ترجمه: امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

و خداوند نوید سعادت و خوشبختی برای فرمانبرداران و نوید شقاوت و بدبختی را برای گناهکاران سر

داده و فرموده است: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ

وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ النساء: ۶۹ ترجمه: و کسانی که از

خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.

و می فرماید: ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾ الجن: ۲۳ ترجمه: و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند قطعا آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند.

و به مردم دستور داده که هر گونه تنازع و اختلاف نظری در مسایل دینی را به آنچه قرآن را به وسیله‌ی او فرستاده برگردانند، همچنانکه می فرماید: ﴿فَإِنْ نَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ النساء: ۵۹ ترجمه: پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید.

و اعلام داشته که او به سوی خدا و به سوی صراط مستقیم مردم را دعوت می کند، همچنانکه می فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ الشوری: ۵۲ ترجمه: و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی.

و اعلام داشته که او امر به معروف و نهی از منکر می کند و طیبیات را حلال و خبائث را حرام می گرداند؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ﴾ الأعراف: ۱۵۷ ترجمه: [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز می دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند.

و خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به هر معروفی دستور داده و او را از هر منکری باز داشته است و هر پاکی را حلال و هر خبیثی را حرام گردانده است و در صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده که فرموده است: (ما بعث الله نبيا الا كان حقا عليه ان يدل امته على خير ما يعلمه لهم وينهاهم عن شر ما يعلمه لهم) خداوند هیچ پیامبری نفرستاده است مگر اینکه بر او واجب بوده است که امتش را راهنمایی کند به هر گونه خیری که برای آنها می بیند و آنها را باز دارد از هر گونه شری که برای آنها می بیند. (

و شواهد بسیاری از کتاب و سنت بر این اصل بزرگ وجود دارد و اهل علم در کتابهای خود بر آن شرح نوشته‌اند؛ و برخی از سلف امثال مالک و دیگران می گفتند: (سنت همانند کشتی نوح است هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کس از آن جا بماند غرق می گردد.) و زهری گفته است: علماء گذشته‌ی ما می گفتند: پشت بستن به سنت و چنگ فرا زدن به آن مآیبه‌ی نجات است.

وقتی که این شناخته شد معلوم می گردد آنچه که خداوند به وسیله ی آن گمراهان را هدایت می کند و متحرین را راهنمایی می نماید و از گناهکاران توبه می پذیرد لازم است که در محوطه ی چیزی باشد که خداوند پیامبرش را به وسیله ی آن فرستاده است و الا اگر آنچه خداوند پیامبرش را بدان فرستاده جهت هدایت کافی نباشد لازم می گردد که دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناقص باشد و جهت کامل کردنش به تتمه ای نیاز داشته باشد، و لازم است که دانسته شود دستور خداوند به اعمال صالحه یک دستور واجب یا مستحب است و از اعمال فاسد نهی کرده است.

و بدین سان است هر اعمالی که مردم آن را به عنوان تقرب به خداوند قلمداد می کنند در حالی که خداوند و پیامبرش آن را تشریح نکرده اند حتما ضرر و زیان آن بیشتر از نفع و سودش می باشد و الا اگر اغلب نفع آن بیشتر از ضرر و زیانش می بود خداوند آن را اهمال نمی کرد، زیرا صلی الله علیه و آله و سلم حکیم و دانا است و به هیچ وجه مصالح دین را اهمال نمی کند و آنچه مومنین را به پروردگارشان نزدیک می کند به هیچ وجه جا نمی گذارد.

بعد از تبیین این مسأله خطاب به سوال کننده می گوئیم: آن شیخ خواسته است که گردآمدگان پیرامون گناهان کبیره را به راه راست هدایت کند و آنها را به توبه وادارد، اما جز از آن طریق بدعت راه دیگری را برای هدایت آنها به نظرش نمی رسید، و این بر عدم آگاهی آن شیخ بر راههای شرعی برای واداشتن گناهکاران به توبه و عجز و ناتوانی او در این راستا دلالت می کند، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب و تابعین افرادی شرورتر از اینها از میان کافران و فاسقان و گناهکاران را به وسیله ی راههای مشروع دعوت می کردند و نیازی به راههای بدعت نداشتند، پس جایز نیست که گفته شود: در میان راههای شرعی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان مبعوث گشت راهی برای واداشتن گناهکاران به توبه وجود ندارد، زیرا به نقل متواتر به ما رسیده است که افرادی بیش از حد و شمار به وسیله ی همان راههای مشروع از کفر و فسق و گناه توبه کردند و هدایت یافتند.

و گرنه همه می دانیم که قرآن شنود پیامبران و عارفین و مومنین است، خداوند می فرماید: ﴿إِذَا نُفِثَ

عَلَيْهِمْ ءَايَةُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾ مريم: ۵۸ ترجمه: [و] هر گاه آیات [خدای] رحمان بر ایشان خوانده می شد سجده کنان و گریان به خاک می افتادند.

و به همین شنود خداوند بندگان را هدایت نمود و زندگی دنیا و آخرت آنها را بهبود گرداند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز همراه همین فرستاد و سلف صالح هم بر آن اجماع می کردند و در میان سلف نخست نه در حجاز

و نه در یمن و نه در شام و نه در مصر و نه در عراق و خراسان و مغرب جز این طریق هیچ گونه شنود دیگری یافت نمی شد که اهل خیر بر آن گرد آیند، و این شنود بدعت بعد از آنها به وجود آمد و خداوند شنود را در مغرب و عشاء و فجر برای مسلمانان تشریح کرده است، خداوند متعال می فرماید:

﴿وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ (الإسراء: ۷۸) و [نیز] نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.

حتی شافعی گفته است: در بغداد چیزی را جا گذاشتم که زنادقه آن را تغییر می نامیدند و به گمان خود این کار آنها دلها را نرم می نماید، و آنها به وسیلهی این کار مردم را از قرآن دور می کردند. و از امام احمد در این مورد سوال شد؟ فرمود: بدعت است و نو آوری است. پس به او گفتند: آیا جایز است با آنها بنشینیم؟ فرمود: با آنها منشینید. و اما تغییر عبارت است از اینکه به وسیلهی شاخه‌ای بر پوست خودشان بزنند که این نوع آرمانی ترین انواع شنود است و ائمه آن را انکار کرده‌اند، پس باید حال و وضع سایر انواع آن چگونه باشد، و ائمه و مشایخ بزرگ به هیچ وجه در مجالس این شنود تازه و نو شرکت نکرده‌اند. سپس شنود را به دو قسم تقسیم می کند:

قسم اول: شنود لهُو لعب. و حکم آن را بیان کرده است.

قسم دوم: هر کس آن را انجام دهد بنا بر اینکه راهی است به سوی خدای متعال، پس او آن را به عنوان دین دنبال می کند و هر کس از آن نهی کند همانند آن است که از دینش نهی کرده باشد، و گمان می برد که او هر گاه آن را ترک نماید از خدا بریده و از خدا بی نصیب گشته است؛ پس به اتفاق علما این افراد گمراه هستند و هیچ یک از ائمه‌ی مسلمانان نگفته‌اند: دنبال کردن این راه و منش به عنوان دین و راهی به سوی خدا امری مباح است، بلکه اعلام داشته‌اند هر کس این راه و منش را به عنوان دین و راهی به سوی خدا قرار بدهد او گمراه است و افترا کرده و با اجماع مسلمانان مخالفت نموده است.

هر کس کاری را انجام دهد بنا بر اعتقاد اینکه آن کار او از جنس واجب یا مستحب است در حالی که نه واجب باشد و نه مستحب، پس او گمراه و مبتدع است و این کار او بدون شک حرام می باشد؛ بخصوص اینکه بسیاری از این افراد دیده می شوند که از روی اعتقاد و باور بنا به وجود شوق و علاقه در وجودشان این شنود نو و تازه را بر شنیدن و تدبیر قرآن تقدیم می دارند، آنها با قلبی سرشار از غفلت و زبانی سرشار از اشتباه و حرکاتی ناهموار و صدایی نارسا که نه دلها را به سوی خود جلب می کند و نه آرامشی به درون می رساند به قرآن گوش فرا می دهند، اما هرگاه سرو صدا و آواز لهُوی را می شنوند با دل و جان گوش فرا می دهند و می پندارند که به محبوب خود می رسد، چنان که صداهایشان پر از

خشوع می گردد و حرکات آنان آرام می شود و خمیازه و عطسه و .. از بین می رود، و اگر چیزی از قرآن بخوانند و یا اینکه آن را بشنوند به عنوان یک تکلیف و ریشخند بدان نگاه می کنند همچنانکه انسان به چیزهای بی فایده گوش فرا نمی دهد، اما هرگاه نی و فلوت شیاطین را می شنوند آن را دوست می دارند و بدان رویی می آورند و دلپایشان بر آن اعتکاف می کنند، اینها سربازان شیاطین و دشمنان رحمان هستند و حال و وضع آنها شباهت بیشتری با حال و وضع دشمنان خدا دارد، زیرا مومن چیزی را دوست دارد که خدا آن را دوست دارد و از چیزی که خداوند از آن تنفر دارد او هم متنفر است، اما اینها بر عکس هستند، و به همین خاطر است که بر حسب آنچه (فلوهای شیاطینی) انجام می دهند تنزلاتی شیاطینی در میان آنها حاصل می شود، در میان آنها کسانی یافت می شود که در هوا پرواز می کنند و شیطان او را به پرواز در می آورد و برخی از آنها تمام افراد حاضر در پیرامونش را به زمین می کشاند و این شیطانش است که آنها را به زمین می کشاند، و برخی از آنها طعام و سفره و .. را حاضر می کند و این شیاطین است که این کارها را می کند و مردم گمان می برند که این کارها جزو کرامات اولیاء الله متقین است، اما باید بدانیم که انجام چنین کارهایی از جنس احوال کاهنین و ساحرین و شیطانهای امثال آنها می باشد، و کسی که احوال رحمانی و نفسانی و شیاطینی را از هم جدا کند هیچگاه حق از باطل بر او اشتباه نمی گردد (۱)

بنابر این واضح و روشن گردید که آن شنود و احوالی که صوفی بر آن هستند در واقع جزو احوال آن شیاطینی است که مردم را از ذکر خدا باز می دارد.
ابن قیم رحمته در توصیف شنود آنها چنین گفته است:

تلی الکتاب فأطرقوا لا خيفة

لكنه اطراق ساه لاهی

و أتى الغناء فاكلحمير تناهقوا

والله ما رقصوا لاجل الله

دف و مزمار و نغمة شادن

فمتی رأیت عبادة بملاهی (۲)

قرآن خوانده شد و آنها بدون ترس سرهایشان پایین آوردند، اما باید بدانیم که آنها به سهو و لهو سرهایشان را پایین آوردند؛ و آواز خوانده شد و آنها همانند خر شروع به عرعر کردند، به خدا سوگند به خاطر خدا نمی رقصند؛ دف و نی و نغمه‌ی آهو، شما کی و چه وقت عبادتی آمیخته با لهو را دیده‌ای؟

^۱ مجموع الفتاوی ۱۱/۶۲۰-۶۳۵.

^۲ اغائة اللهفان ۱/۲۲۵.

این مبحث را با حکایتی شگفت از علی بن بحر الوراق به پایان می‌رسانم که دین و فهم این قوم را برای شما واضح و روشن می‌گرداند، ایشان می‌گویند:

امام شافعی به خاطر اینکه بیماری داشت بسیار از عطر استفاده می‌کرد و هر روز غلامش همراه دستمالی می‌آمد و با آن دستمال اطراف آن ستونی را پاک می‌کرد که شافعی در کنار آن می‌نشست و در کنار شافعی مردی صوفی منشی می‌نشست که به شافعی بی‌احترامی و گستاخی میکرد، راوی می‌گوید: روزی این شخص صوفی با حرکت بی‌شرمانه‌ای چیز نجسی را به حلقه‌ی درس شافعی می‌آورد، و هنگامی که بوی بدی به مشام امام می‌رسد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید به کفشهایتان نگاهی بیفکنید. عرض کردند: ای ابو عبدالله چیزی را نیافتیم. فرمود: همدیگر را بو کنید، سپس آن شخص را یافتند و فرمودند: ای ابو عبدالله از این شخص است، شافعی رحمته فرمود: چرا این کار را انجام دادی؟ گفت: وقتی خود بزرگ بینی شما را دیدم خواستم که در برابر خداوند تواضع و فروتنی را نشان دهم.

شافعی گفت: او را تحویل بازرس عبدالواحد بدهید و به او بگویید: ابو عبدالله می‌گوید: این شخص را تا هنگامی که از کار خویش پشیمان می‌شود زندانی کنید، و بعد از اینکه از کار خویش پشیمان شد شافعی او را صدا زد، و سی و بنا به قولی دیگر چهل شلاق به او زد سپس فرمود: این کار را به این علت با تو انجام دادم که با نجاست مسجد را بدبو کردی و بدون طهارت نماز خواندی. (۱)

خواه این داستان حقیقت داشته باشد و یا اینکه دروغ باشد امثال این حکایت نزد آنها بسیار فراوان است و کتابهای خود را از آن پر کرده‌اند و آن را از کرامات خویش به شمار می‌آورند بلکه حکایت‌های زیادی بسیار بدتر از این حکایت در کتابهای آنها دیده می‌شود. (۲)

مهم این است که تصوف مسلکی تازه و بدعت است و سلف آن را نشناخته‌اند بلکه از آن نهی کرده‌اند و از حال و وضع آنها نهی کرده‌اند همچنانکه شافعی و کسانی دیگر از سلف صالح آن را ذکر کرده‌اند، و هر آنچه خیر است در تبعیت و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهفته است و هر آنچه شر است در مخالفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به وجود آوردن چیزهایی نهفته که خداوند بدان دستور نداده است.

خاتمه

^۱ مناقب الشافعی نوشته‌ی بیهقی ۲/۲۰۸-۲۰۹.

^۲ به کتاب «الكشف عن حقيقة الصوفية لأول مرة في التاريخ» نوشته‌ی محمود عبدالرئوف القاسم مراجعه شود.

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات و الصلاة و السلام على من ختم الله به النبوات و الرسالات و على آله و اصحابه.

و بعد . .

من در پایان این مبحث خدا را شکر می گویم که بدون هیچ حول و قوتی از جانب من بر من منت گذاشت این مبحث را به اكمال رساند و از او می خواهم که به وسیلهی این کتاب به من و سایر مسلمانان نفع و سود برساند. و حقیقت این است که من در این مبحث سعی کرده‌ام که آن را به اختصار و دور از توسع و تأکید بر عقیده‌ی امام شافعی رحمته و نمایش آن در حد توان بیان دارم، و در این جا برخی از نتایج و اموری را ذکر می نمایم که در خلال تحقیق و جمع آوری عقیده شافعی رحمته بدان رسیدم. از جمله نتایجی که بدان دست یافتم نکات زیر می باشد:

نخست: شافعی رحمته به قرآن و سنت عظمت بخشیده و آنها را بزرگ داشته است و در تمام مسایل دینی بر آنها اعتماد کرده است.

دوم: از جمله روش و مسلک شافعی این است که به ظاهر قرآن و سنت چنگ زده و از روشهای اهل کلام دوری گزیده است.

سوم: با وجود اینکه شافعی رحمته در لغت مهارت خوبی دارد اما هیچ رویتی از او نقل نشده که برخی نصوص را تأویل کرده باشد و یا اینکه به دلیل مجاز بودن آن را رد کرده باشد همچنانکه کسانی که صفات را رد می کنند ادعای چنین چیزی را می نمایند.

چهارم: بزرگداشت امام شافعی رحمته سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را و استدلال ایشان به آن و اعلام اینکه سنت در تشریح و قانون گذاری با قرآن مساوی است.

پنجم: استدلال به خبر یک شخص عادل و ثابت در مسایل مربوط به عقیده.

ششم: بدگویی امام شافعی در مورد علم کلام و پیروان آن و هشدار ایشان از نزدیک شدن به آن و نهی از همنشینی با دانشمندان آن علم و دستور ایشان به اصحاب و یارانش که از آنها دوری کنند. و برخی از متکلمین تلاش کردند که این بدگویی شافعی برای علم کلام را در کلام معتزله و قدریه و رافضه منحصر نمایند، و من هم بر آن رد دادم و عمومیت بدگویی و ذم شافعی رحمته را بیان داشتم که شامل تمامی کسانی می شود که علم کلام را به عنوان منهجی در اثبات عقیده به کار می برند و تفاوت میان علم کلام بدعی و علم توحید شرعی را بیان کردم.

هفتم: امام شافعی رحمته فرو رفتن و خوض در مسایل مربوط به عقیده را مکروه می دانست، از ترس اینکه مبادا با اشتباهات روبرو شود، زیرا این گونه مباحث بسیار خطر آفرین هستند؛ و شافعی رحمته به اصحاب خود دستور می داد که به آنچه در نصوص آمده ایمان داشته باشند و در برابر آنچه که شارع از آن حرفی نزده ساکت بمانند. (۱)

هشتم: امام شافعی رحمته مقام و منزلت عقل را نسبت به شرع بیان داشته و اعلام کرده است که عقل تابع شرع است و او را به آن چشمه‌ای تشبیه کرده که حد و حدودی دارد و در راستای آن توقف می شود عقل هم به همین صورت است یعنی آن هم حد و حدودی دارد و در راستای آن توقف می شود.

نهم: امام شافعی رحمته معتقد است که ایمان عبارت است از قول و عمل و نیت و به وسیله اطاعت و بندگی افزایش می یابد و به وسیله گناه و معصیت کاهش پیدا می کند و روی آن دلایلی را ذکر کرده است و بر کسانی که با مذهب سلف مخالفت کرده‌اند رد داده است و برای دفاع از عقیده سلف در این مورد مناظره‌هایی را برپا داشته است.

دهم: امام شافعی رحمته معتقد است اگر مرتکبین گناهان کبیره از امت محمد صلی الله علیه و آله در حال اصرار بر گناه بمیرند تحت مشیت الهی قرار می گیرند اگر خدا بخواهد آنها را می بخشد و اگر بخواهد آنها را تعذیب می دهد اما آنها برای همیشه در آتش باقی نمی مانند.

یازدهم: امام شافعی رحمته آن توحیدی را توضیح داده است که به خاطر آن پیامبران را فرستاده است و جن و انس را جهت تحقق آن خلق کرده است که همان شهادت و گواهی دادن به عبارت (لا اله الا الله) است. **دوازدهم:** امام شافعی رحمته بر حمایت از این توحید حریص بوده و به این خاطر به شدت از چیزهایی نهی کرده است که با آن توحید ناسازگار باشد؛ همانند ساختن بنا بر قبور و اتخاذ آن به عنوان مسجد و از سوگند به غیر خدا و گفتن عبارت (با قدوم فلانی باران باریده شد و چنان و چنین شد) و امثال اینها که نقضی در کمال توحید است نهی کرده است.

سیزدهم: شافعی دلایلی را بر وجود خداوند ذکر کرده است و در این باب منهج سلف را دنبال کرده است و به روش متکلمین روی نیاورده است که این بر حسن اعتقاد او و صلاحیت منهج سلف برای استدلال در این ابواب مهم دلالت می کند.

^۱ کراهت در اینجا شامل حالتی می شود که خوض در مسایل بنا به روش اهل کلام و یا بدون علم و دانش و یا پیروی از اصول اهل کلام باشد، اما اگر بنا به روش و مسلک سلف باشد هیچ گونه کراهتی ندارد، و امام در اصول حقیقه سخنان زیادی را بیان داشته است همچنانکه بدان اشاره کردیم.

چهاردهم: در باب اسماء و صفات شافعی رحمته تمام آن اسماء و صفات را به نحوی که شایسته‌ی مقام خداوندگار باشد و به دور از تشبیه و توصیف و شکل‌گیری و بدون تأویل و تمثیل و بر همان روش سلف به اثبات رسانده است و با نصوصی از قرآن و سنت روی آن استدلال کرده است و برخی از صفاتی همانند صفت علو و استوا و وجه و ضحک و یدین (دستها) را به دلایل خود به اثبات رسانده و اعلام داشته است هر آنچه از خدا و رسولش به اثبات رسیده هر چند هم به من نرسیده باشد من بدان قایل هستم. و در باب اسماء و صفات ملاحظه می‌شود که سخنان شافعی رحمته خالی از روش و عبارات و شبهات اهل کلام می‌باشد.

پانزدهم: در باب نبوات از نیاز مردم به بعثت پیامبران و از حال و وضع آنها قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بحث کرده و گفته است قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله دو اصل آنها را گرد هم می‌آورد: نخست: کفر به خدا

دوم: به وجود آوردن چیزهایی که خداوند بدان دستور نداده است.

سپس از وجوب ایمان به پیامبران و مقام و منزلت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله میان پیامبران بحث کرده است و تأیید نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله افضل پیامبران است.

شانزدهم: شافعی رحمته اصحاب را بزرگ شمرده و مقام آنها را رفعت بخشیده است و آنها را در مقام شایسته قرار داده است و بر کسانی رد داده که از مقام و منزلت آنها می‌کاهد، و بر همان منهج سلف در اثبات خلافت خلفای راشدین قدم برداشته است، نظر به اینکه با ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی رضی الله عنه شروع کرده است و معتقد است که عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی پنجم است.

هیفدهم: شافعی رحمته ایمان دارد به تمام آنچه در مورد آخرت با نصوص ثابت شده‌اند، امثال عذاب و نعیم قبر و زنده شدن و حساب و حوض و میزان و بهشت و جهنم و آنچه به آنها تعلق دارد به تمام اینها ایمان دارد.

هیجدهم: و در باب قضا و قدر شافعی رحمته عقیده‌ی اهل سنت و جماعت را تأیید نمود و مشیت خدا و مشیت بندگان را اثبات گرداند و مراتب چهارگانه مشهور قضا و قدر را ذکر کرد و بر جبریه و قدریه که آن را نفی می‌کنند رد نموده است.

نوزدهم: برای ما روشن گشت که رساله‌ی «الفقه الاکبر» که آن را به شافعی نسبت می‌دادند واقعیت نداشت و در واقع برخی از متکلمین متأخر شافعی مذهب آن رساله را تألیف کرده‌اند.

بیستم: شافعی رحمته معتقد است که جز آنچه نصوص بر آن دلالت می کند هیچ عمل دیگری از اعمال زندگان به مرده نمی رسد، پس بنابر این نیابت در هیچ عمل دیگری همانند قرائت قرآن و امثال آن از کردارهای بدنی جایز نیست.

بیست و یکم: موضع گیری شافعی رحمته در برابر فرقه‌هایی از امثال صوفیه و قدریه و شیعه که در زمان او ظهور کردند به طور کامل شناختیم و برای ما روشن گردید که شافعی از تهمت تشیع مبری است و به هیچ وجه چنین تهمتی صحت ندارد، زیرا شافعی به شدت بر آنها ایراد گرفته است.

اینها مهم ترین اموری بودند که در خلال تحقیق بر روی عقیده این امام بدان رسیدم، و من در حالی که این را می نویسم اعتراف می کنم که نتوانسته‌ام در راستای اعطای حق در راستای این موضوع نمایم، زیرا این مبحث بسیار طولانی بود و تمام مسایل عقیده را در بر داشت که هر کدام از آن مسایل به بحث مستقلی نیاز داشتند، اما امید دارم که هر چند به اختصار هم باشد در راستای اظهار عقیده این امام موفق شده باشم و به قول مشهور آنچه جملتا درک و فهم نشود جملگی هم نباید ترک و رها شود.

و من هنگامی که این مبحث را به پایان می رسانم کلمه‌ای را خطاب به تمامی منتسبین به آن امام بیان می دارم و می گویم: در راستای امامشان از خدا بترسند و چیزی از عقاید خویش را بدون مدرک و دلیل قاطع به امام شافعی نسبت ندهند و همانند آنهایی نباشند که چکیده‌هایی در عقیده تألیف کنند و آن را به امام نسبت دهند در حالی که امام از آن بری است.

همچنانکه آنها را دعوت می کنم که در عقیده این امام و سایر ائمه‌ی سلف تدبر نمایند و از آنها پیروی نمایند، زیرا آنها بهترین کسانی هستند که به خصوص در این مسایل مهم به آنها اقتدا می شود، زیرا سلامت و نجات در دنیا و آخرت در پیروی کردن از آنها یافت می شود.

رحمت خدا بر سلف باد، چه فهم عمیق و چه فقه دقیقی داشتند و چه تکلیف اندکی را بیان می داشتند، و رحمت خداوند بر امام شافعی رحمته باد و خداوند به جای مسلمانان بهترین پاداش را به او بدهد و ما و او را همراه آن کسانی حشر نماید که بر نعمت خود را بر آنها ارزانی بخشیده است از امثال پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین و آنها چه دوستان خوبی هستند.

و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم تسلیما کثیرا، سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین . .

فهرست آیات:

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ؕ وَلَا تَمُوتُنَّ
يَتَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ
يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا
يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ
أَلْيَوْمِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ
وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ
وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا
فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي
لْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ
ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ
لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ
وَلَا تَطْعَمَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسْتَ
مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ
وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

إِنَّ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
 فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى
 وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ
 : وَلَا تَقُولَنَّ لِيْءَ إِيَّيَّيْ فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا
 قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا
 وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
 يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ
 وَمَا أَمُرُوا إِلَّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ
 وَمَا تَشَاوُرُونَ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
 وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَكَّرُونَ
 وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى
 وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ
 لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ یَتْلُو عَلَيْهِمْ
 فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ
 فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ
 رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ
 إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ
 كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ یَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّیْكُمْ
 لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ یَتْلُو عَلَيْهِمْ ...
 هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّیْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
 وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ یَعْظُمُكُمْ
 وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ
 وَادْكُرْنَا مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُمْ مِّنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبَعْتُمْ تَسْمَعُونَ
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا
لَا وِرْبَكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ
لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ
وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ
ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ. صِرَاطِ اللَّهِ
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
وَإِذْ كُنَّا مَا يَنْتَلِي فِي بَيُوتِكُمْ مِّنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا
وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا
كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ
وَلَا بُوَيْهَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ
أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ

وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ
 قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرَّسُلِ
 بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
 قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
 وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا
 وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ
 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ
 وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ
 وَزِدْنَاهُمْ هُدًى
 وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا
 فَلَا تَخْشَوْهُمْ
 إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا
 وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ
 لَيْسَتَيْنِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا
 إِلَّا مَن أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ
 إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ
 مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنِ قُلُوبُهُمْ
 وَإِن تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُ
 قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ
 وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا
 وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ
 وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ
 فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ الَّذِينَ
 قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا
 قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا
 وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ
 وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوحِهِمْ حَافِظُونَ مَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَىٰ
 فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 وَلَا تَمْسَسْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا
 وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا
 وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ
 وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ آيَاتُ هَذِهِ هِيَ آيَاتُ
 نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ
 وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
 قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
 وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا
 أَفْجَعْلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ
 فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ
 فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
 إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا
 كَلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ تُجْرَمُونَ
 وَاتَّبِعُوا مَا تَنَلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ
 وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ
 وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي

أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ
قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنَ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ
وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا
لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى
وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى
وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ..
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ
ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ.
فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ...
سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ...
فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا... ٢١٨
وَلَا تَبْرَجْ. تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى... ٢٢٢
مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا... ٢٢٤
وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ...
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ...
مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...
وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى
مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...^ج

وَكَمِّ مِّنْ مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تَغْنَىٰ
وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ
وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ
فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ
مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ
مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ
وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ
قُلُوبٌ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِن دُونِ اللَّهِ
قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ
يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ
فَأَقَمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي
أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ
يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ
أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ
أَمْ خُلِقُوا مِن غَيْرِ شَيْءٍ
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ
قُلْ أَبْنُكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي
أَمَّنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّن
سُنْبُهُمْ ءَايَتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ
إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ
فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا
فَالَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا
: مِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخِيفُ
مَا وَقَدَ لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ
وَالنَّهْكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
قَالَ يَتْلُوا لِي آيَاتِ اللَّهِ مَا تَنَزَّلَتْ لِي
وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ
ءَأْمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا
إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ
تَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿﴾
إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنِي مَرْيَمَ لَا تَهْزُنَّ فِي
تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ
إِنَّ رَبِّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي
إِنَّ رَبِّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ
اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَى
الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ
هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَى
تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ

وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا
 وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا
 أَننَهَا نُودِيَكَ مِن شَطِئِ الْوَادِ
 إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا
 وَإِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ
 وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ
 وَإِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجْرُهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ
 قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ لِمَا تَسْجُدَ
 وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ
 إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ
 قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِيَّ
 بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ
 وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقًّا
 وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 وَيَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
 فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
 وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي
 تَجْرَىٰ بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً
 وَأَصْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
 وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ
 وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ
 أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةٌ

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ
 لَيْكِنَ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ
 أَلَمْ يَعْمَوا أَنْ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ
 إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ
 وُجُوهِ يَوْمَئِذٍ نَاضِرًا
 * لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ.
 وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن
 وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ
 وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ
 وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
 وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي
 آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ
 إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ
 إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
 وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا
 وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ
 إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ
 وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ
 فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يُكْتَبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
 وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِيرُ بْنُ أَبِي عَمْرٍاءَ قَالَ اللَّهُ وَوَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ
 أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ
 إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ
 لَا تَذَرُنَّ آلِهَتِكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوعًا

وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا
 وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأٌ إِبْرَاهِيمَ
 وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً
 إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ
 هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِ
 وَرَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ
 مَا كَانُوا يَاسْئَلُونَ وَأَنَا أَنزِلُ الْوَحْيَ وَالْقُرْآنَ
 وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
 وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ
 وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ
 لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
 وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ
 وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ
 فَآوَىٰ إِلَىٰ عِبْدِهِ مَا آوَىٰ
 سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ
 وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا
 لْتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا
 وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
 وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ
 وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ
 وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
 الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
 رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ
 وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ
 وَعَاصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ

وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمَ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ

لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِالِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ

فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ

لِيَتَلَمَّسُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ

وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

وَكُلِّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ
 فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ
 وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ
 يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ
 يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ
 وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
 إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
 وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ
 وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ
 ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ
 الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ
 وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ
 وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا
 : فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ
 وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ
 إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا
 وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

فهرست احادیث:

شماره صفحه

حدیث

٥٤	انه من يعيش منكم فسيري اختلافا
٥٧	اوثق عرى الايمان الموالاة فى الله
٨٢	أين الله ؟
١١٩	ان الله فرض عليكم صيام رمضان
١٤٣	الايمان بضع وسبعون شعبة أعلاها
١٥٧	ألاوان فى الجسد مضغة
١٦٤	انك امرؤ فيك جاهلية
١٦٨	روضه خاخ
١٦٩	انه قد صدق
١٦٩	انه قد شهد
١٧٣	ان بين الرجل وبين الشرك والكفر ترك الصلاة
١٧٤	إذا جئت فصل مع الناس وإن كنت
١٧٧	أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا
١٧٧	اليس يشهد ان لا اله الا الله
١٧٨	أول ما يحاسب به العبد يوم
١٨١	يا عائشة أن الله قد أفتانى
١٩٢	انك تقدم على قوم من اهل الكتاب
١٩٨	اولئك اذا مات فيهم العبد
١٩٨	انى ابرأ الى الله ان يكون لى
١٩٩	استغفروا لأخيكم واسألوا له التثبيت
٢٠٠	اذا مات احد من اخوانكم
٢٠٩	الا و ان من كان قبلكم كانوا يتخذون قبور
٢١٤	الا ان الله ينهاكم ان تحلفوا
٢١٦	افلح و ابيه ان صدق
٢١٦	اما و ابيك لتنبأه

۲۲۱	اقروا الطیر علی مکناتها
۲۲۱	انما ذلک شیء یجده احدکم
۲۲۳	اربع فی امتی من امر الجاهلیہ
۲۲۷	اسکت فبئس الخطیب انت
۲۲۷	أمثلان قل ما شاء الله
۲۳۸	اسعد الناس بشفاعتی یوم القیامہ من
۲۴۰	امر ان یسترقی من العین
۲۴۰	استرقوا لها فان بها النظرة
۲۴۰	اعرضوا علی رفاکم
۲۴۰	ان الرقی و التہائم
۲۴۵	أذهب البأس رب الناس
۲۵۰	ان تجعل لله نداً و هو خلقک
۲۸۰	ان لله تسعة و تسعین اسماً مائة
۲۸۰	أسألک بكل اسم هو لک سمیت
۲۹۴	ان الله لما قضی الخلق کتب
۲۹۴	إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ
۲۹۷	إنها مؤمنة فأعتقها
۲۹۷	أین الله؟
۳۰۳	اِحْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى
۳۱۴	أَعُوذُ بِوَجْهِكَ
۳۱۵	اخْتَصَمَتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ
۳۲۱	إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ
۳۲۹	إِنَّكُمْ رَأَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا
۳۴۴ پاورقی	اعطیت خمساً لم
۳۴۶ پاورقی	انا سید ولد آدم یوم القیامہ

۳۴۶ پاورقی	ان الله اصطفى كنانة
۳۶۱	ان العبد اذا وضع فى قبره
۳۶۲	اعوذ بالله من عذاب القبر
۳۶۵	إذا مات الإنسان انقطع عنه عمله الا من ثلاثة
۳۶۶	الآن بردت جلده
۳۸۹	اقتدوا باللذين من بعدى
۴۰۳-۴۱۲	اصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم
۴۰۴-۴۱۲	اياكم و ما شجر بينهم
۱۶۶	بايعونى على ان لا تشركوا بالله
۱۹۳	بنى الاسلام على خمس
۴۸	تركت فيكم ما ان تمسكتم
۲۲۷	ثلاث من كن فيه وجد بهن حلاوة الايمان من
۳۱۸	ثلاثة يحبهم الله ويضحك
۳۱۳	جنتان من فضة
۳۶۶	حجى عنها رأيت
۴۷	خير القرون قرنى ثم الذين
۱۷۷	خمس صلوات كتبهن
۲۱۵	دخل الجنة و ابيه ان صدق
۱۷۲	رأس الأمر الإسلام وعموده الصلاة
۳۰۸	زينوا القرآن باصواتكم
۴۳۷	و سمع رسول الله الحداء و الرجز
۲۳۸	شفاعتى لاهل الكبائر
۲۱۹	الطيرة شرك
۱۷۲	العهد الذى بيننا
۱۶۴	فمن وفى منكم فأجره

- ۱۹۳ فاهل رسول الله ﷺ بالتوحيد
- ۳۱۶ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلٌ فَهُوَ يَمْشِي
- ۳۴۳ پاورقی فضلت على الانبياء
- ۳۸۹ فاتى ابابكر
- ۲۸۴ قال الله عزوجل يؤذيني ابن آدم
- ۱۱۷ وكل بدعة ضلالة
- ۲۳۹ كان ينفث على نفسه فى
- ۲۵۰ كل مولود يولد يولد على الفطرة فابواه
- ۱۹۷ لعنة الله على اليهود والنصارى
- ۲۱۲ لعن الله زورات القبور
- ۲۳۷ لكل نبى دعوة مستجابة
- ۲۳۹ لم يتوكل من استرقى او اكتوى
- ۱۶ من سعادة المرء أن يشبه أباه
- ۲۴ منهومان لا يشبعان طالب
- ۱۳۷ من نسى الصلاة على
- ۱۴۲ مارأيت من ناقصات عقل ودين
- ۱۴۲ من رأى منكم منكراً فليغيره بيده
- ۱۶۶ من اصاب منكم من هذه القاذورات
- ۱۶۷ ما هذا يا حاطب
- ۱۷۲ من حافظ عليها
- ۱۷۳ من صلى صلاتنا واستقبل
- ۱۷۳ مامنك ان تصلى
- ۱۷۷ من شهد الا اله الا الله
- ۱۸۱ من اصطحب كل يوم تمرات
- ۲۱۴ من حلف بالامانة فليس منا

- ۲۱۴ من حلف بغير الله فقد اشرك
- ۲۲۶ من يطع الله ورسوله
- ۲۳۷ من سأل الله لى الوسيله حلت له
- ۲۴۱ من استطاع منكم ان ينفع
- ۳۰۳ مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيَكَلِّمُهُ رَبُّهُ
- ۳۱۹ ما من قلب الا هو بين اصبعين من
- ۳۲۴ قَالَ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ
- ۳۴۴ مثلى و مثل الانبياء من قبلى
- ۳۶۶ مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ
- ۳۸۷ المفلس من امتى من يأتى يوم
- ۴۰۴ من سب اصحابى فقد سبنى
- ۴۳۸ ما اذن الله لشيء اذنه لنبى حسن
- ۴۴۱ ما بعث الله نبيا الا كان حقا عليه
- ۱۰۲ نَصَّرَ اللهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي
- ۲۰۵ نهى ان تبني او تجصص
- ۲۱۱ نهيتكم عن زيارة القبور
- ۳۴۳ نصرت بالرعب پاورقى
- ۳۶۵ نعم
- ۱۷ هذا اخى وانا اخوه
- ۲۲۳ هل تدرون ماذا قال ربكم
- ۲۴۰ هم الذين لا يسترقون
- ۳۲۸ هَلْ تُصَارُّونَ فِي الْقَمَرِ
- ۳۷۹ هم مجوس هذه الامة
- ۴۳۷ هل معك من شعر اميية بن ابى
- ۱۶۶ وما يدريك لعل الحدود نزلت

- ۲۲۸ ورب الكعبه
- ۴۱۲ لا تسبوا اصحابی
- ۸۷ لا الفین احدکم متکثرا
- ۱۶۴ لا یزنی الزانی حین یزنی وهو
- ۱۷۶ لا ازال اقاتل الناس حتی یقولوا:
- ۲۱۴ لا تحلفوا بالطواغی ولا بأبائکم
- ۲۱۹ لا عدوی ولا طیره
- ۲۳۹ لا بأس بالرقی ما لم یکن فیہ شرک
- ۲۸۴ لا تسبوا الدهر
- ۳۵۲ لا تفضلونی علی موسی
- ۳۵۳ لا تفضلوا بین الانبیاء
- ۳۵۴ لا ینبغی لاحد ان یقول انا خیر من یونس
- ۳۵۴ لا ینبغی لاحد ان یقول انا خیر من
- ۳۵۴ لا ینبغی لاحد ان یقول انا خیر من
- ۳۵۴ من قال انا خیر من یونس بن
- ۳۶۶ لا یصلی احد عن احد و لا یصوم احد
- ۱۰۷ یا عدی بن حاتم الق هذا الصنم
- ۱۳۶ یا عبدالرحمن انی لما کنت حیث رأیتنی
- ۱۹۲ یا معاذ اتدری ما حق الله
- ۲۹۸ یَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ
- ۳۰۳ یَقُولُ اللهُ يَا آدَمُ فَيَقُولُ لَبَّيْكَ
- ۳۱۵ یَضْحَكُ اللهُ إِلَى رَجُلَيْنِ
- ۳۴۷ یا بنی عبد مناف ان الله بعثنی

ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم
 اسماعیل بن عبدالله بن قسطنطین مخزومی
 ابراهیم بن سعد بن عبدالرحمان زهری
 اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل ابو ابراهیم
 ابراهیم بن اسماعیل بن علیة جهمی
 ابو الحسن محمد بن عبدالملک کرچی
 بشر بن غیاث مریسی
 حسین بن علی کرایس
 حرمله بن یحیی بن عمران تحیبی
 حفص الفرد
 حسن بن محمد بن صیاح زعفرانی
 حمزه بن عبد المطلب قریشی
 حسن بن علی بن ابی طالب حسین بن علی بن ابی طالب
 ربیع بن سلیمان
 سفیان بن عیینه
 سعد بن ابی وقاس
 سعید بن زید
 طلحه بن عبید الله تمیمی
 عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج
 عطاء بن ابی رباح
 عبد الرحمان بن ابی بکر
 عبد العزیز بن محمد بن عبید الدروردی
 عبد الرحمان بن ابی حاتم رازی
 عبد الرحمان بن عوف قریشی
 عامر بن عبدالله بن جراح قریشی

عمرو بن عبید بصری
عبدالله بن سبأ یهودی
مسلم بن خالد مخزومی
مالک بن انس
محمد بن اسماعیل بن مسلم بن ابی فدیک
مطرف بن مازن صنعانی
محمد بن حسن شیبانی
محمد بن عبدالله بن عبد الحکم بن ایمن
محمد بن ادريس بن مهران عطفانی حنظلی ابو حاتم
مصلاق اباضی
معمر بن مثنی تیمی
معبد بن خالد جهمی
مسلم بن میمون
محمد بن عبد الملک کر جی ابو الحسن
هشام بن یوسف صنعانی
وکیع بن جراح رؤاسی
واصل بن عطاء بصری
یوسف بن یحیی مصری بو طی
یعقوب بن ابراهیم (ابو یوسف)

فهرست مراجع

- ١- آداب الشافعی و مناقبه / الامام عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی، تحقیق الدكتور عبدالغنی عبدالخالق
- ٢- الاباضية - الدكتور صابر طعيمة، دار الجليل ١٤٠٦ هـ
- ٣- اجتماع الجيوش الاسلامية على غزو المعطلة و الجهمية / ابن القيم الجوزية
- ٤- الاحكام فى اصول الاحكام / سيف الدين على بن محمد الامدى // دار الفكر ١٤٠١ هـ
- ٥- احكام القرآن لشافعى / جمعه ابوبكر احمد بن الحسين البيهقى
- ٦- احياء علوم الدين / ابو حامد الغزالي. مؤسسة الحلبي ١٣٨٧
- ٧- اختصار علوم الحديث و شرحه الباعث الحثيث / للحافظ ابن كثير احمد شاكر، دار التراث، ط ٣، ١٣٩٩ هـ
- ٨- اخبار الاحاد فى الحديث النبوى / الشيخ عبدالله بن جبرين - الرياض
- ٩- ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول / محمد بن على الشوكانى، دار المعرفة - بيروت - ١٣٩٩ هـ
- ١٠- الارشاد الى تصحيح الاعتقاد د/ صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان؛ الرئاسة العامة لارادة البحوث العلمية و الافتاء - الرياض - ١٤١٠ هـ
- ١١- ارواء الغليل / محمد ناصر الدين الالبانى؛ المكتب الاسلامى ط ١ / ١٣٩٩
- ١٢- الاسماء و الصفات / ابوبكر احمد بن الحسين البيهقى؛ دار الكتب العلمية ط ١ / ١٤٠٥
- ١٣- اصول مذهب الامام احمد؛ د / عبدالله التركى ط ٣، ١٤١٠ مؤسسة الرسالة
- ١٤- الاصابة فى تمييز الصحابة / للحافظ ابن حجر؛ دار احياء التراث العربى مصورة عن الطبعة الاولى ١٣٢٨ هـ
- ١٥- اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن / الشيخ محمد الامين الشثقيطى الطبعة الثانية ١٤٠٠ هـ
- ١٦- الاعتصام / ابواسحاق ابراهيم بن موسى الشاطبي؛ مكتبة الرياض الحديثة
- ١٧- الاعتقاد و الهداية الى سبيل الرشاد/ ابوبكر - احمد بن الحسين البيهقى / تحقيق احمد عصام الكاتب. دار الافاق الجديدة - بيروت ط ١، ١٤٠١ هـ
- ١٨- اعلام الموقعين عن رب العالمين / ابن قيم الجوزية؛ مطابع الاسلام - القاهرة ١٤٠٠ هـ
- ١٩- اغائة اللهفان من مصائد الشيطان / ابن قيم الجوزية؛ تحقيق محمد حامد الفقى؛ مطبعة مصطفى البابى الحلبي ١٣٥٧ القاهرة
- ٢٠- اقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة اصحاب الجحيم / شيخ الاسلام ابن تيمية. تحقيق د / ناصر بن عبدالكريم العقل.

- ٢١- الام / الامام الشافعی . دار المعرفة - بيروت
- ٢٢- الامام ابن تیمیة و موقفه من قضية التأويل / محمد السيد الجليلند / الرئاسة العامة لشئون المطابع الاميرية - القاهرة - ١٣٩٣ هـ
- ٢٣- الامر بالاتباع و النهی عن الابتداع / جلال الدين السيوطی؛ تحقيق - مشهور حسن سلمان؛ دار ابن القيم ط ١ / ١٤١٠ هـ
- ٢٤- الانساب / ابوسعید عبدالکريم بن محمد السمعاني؛ تحقيق الشيخ عبدالرحمن بن يحيى المعلمی؛ الناشر: محمد امين دبح - بيروت ط ٢ - ١٤٠٠ هـ
- ٢٥- الايمان / شيخ الاسلام ابن تیمیة / المكتب الاسلامی ط ٣ / ١٤١٠ هـ
- ٢٦- الايمان / ابو عبيد القاسم بن سلام / تحقيق الشيخ ناصر الدين الالباني؛ نشر دار الارقم - الكويت.
- ٢٧- الايمان / ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شيبه العبسی / تحقيق الشيخ ناصر الدين الالباني؛ نشر دار الارقم - الكويت
- ٢٨- الايمان / ابن منده؛ تحقيق الدكتور على ناصر فقيهي - المجلس العلمی بالجامعة الاسلامية ١٤١٠ هـ
- ٢٩- الباعث على انكار البدع / ابو شامه؛ تصحيح محمد فواد الطرابلسی؛ دار الاصفهانی جدة
- ٣٠- البدع و النهی عنها / محمد بن وضاح القرطبي ط ٢ دار الرائد - بيروت - ١٤٢٠ هـ
- ٣١- البداية و النهاین / ابن كثير؛ دار الكتب العلمیة - بيروت
- ٣٢- بيان تلبیس الجهمیة / ابن تیمیة؛ تصحيح و تکمیل و تعليق: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم؛ مطبعة الحكومة مكة المكرمة ط - ١٣٩١ هـ
- ٣٣- تاريخ دمشق / ابن عساكر مخطوص
- ٣٤- تبیین كذب المفتري / ابن عساكر؛ دار الكتاب العربي - بيروت ١٣٩٩ هـ
- ٣٥- تحرير المقالة فى شرح الرسالة / مخطوط فى مكتبة الجامعة الاسلامية؛ المدينة المنورة
- ٣٦- تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذی / ابولعلا محمد بن عبدالرحمن المباركفوري؛ اشرف على مراجعة اصوله و تصحيحه عبدالوهاب عبداللطيف؛ قام بنشره محمد عبدالمحسن الكتبي ط ٢ / ١٣٨٣
- ٣٧- تدريب الراوى بشرح تقريب النواوى السيوطی / حققه عبدالوهاب عبداللطيف ط ٢ / ١٣٩٩؛ دار احیاء السنة النبویة
- ٣٨- تذكرة الحفاظ / الذهبی؛ دار احیاء التراث العربی
- ٣٩- الترغيب و الترهيب / المنذرى؛ تحقيق مصطفى محمد عماره - دار الفكر ١٤٠١ هـ

- ٤٠- تطهير الاعتقاد / الصنعاني
- ٤١- تعظيم قدر الصلاة / للإمام محمد بن نصر المروزي؛ تحقيق / د- عبدالرحمن عبدالجبار الفريوائي. الناشر: مكتبة الدار بالمدينة المنورة ط ١/١٤٠٦ هـ
- ٤٢- تفسير الطبري المسمى جامع البيان عن تأويل القرآن / ابو جعفر محمد بن جرير الطبري / مطبعة البابي الحلبي - ط ٣-١٣٨٨ هـ
- ٤٣- تفسير البغوي المسمى معامل التنزيل؛ ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي الشافعي؛ دار المعرفة - بيروت ط ١/١٤٠٦ هـ
- ٤٤- تفسير القرطبي المسمى الجامع لاحكام القرآن / ابو عبيدالله محمد بن احمد الانصاري القرطبي. دار احياء التراث العربي - بيروت ١٩٦٧؛ توزيع دار الباز مكة المكرمة
- ٤٥- تفسير القرآن العظيم للإمام الجليل ابن كثير / دار المعرفة؛ بيروت ١٣٨٨ هـ
- ٤٦- تفسير السعدي المسمى تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان / شيخ عبدالرحمن بن ناصر السعدي
- ٤٧- تقريب التهذيب / الحافظ ابن حجر. تحقيق محمد عوامة / دار الرشيد سوريا - حلب - ط ١/١٤٠٦ هـ
- ٤٨- تلبيس ابليس / ابن جوزي؛ محمد محمود الاستانبولي ١٣٩٦ هـ
- ٤٩- التلخيص الحبير في تخريج احاديث الرافي الكبير / الحافظ ابن حجر، عنى بتصحيحه السيد عبدالله هاشم اليماني ١٣٨٤ هـ
- ٥٠- التمهيد لما في الموطأ من المعاني والاسانيد / الحافظ ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر
- ٥١- تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل / القاضى ابوبكر محمد بن الطيب الباقلائي؛ تحقيق: عماد الدين احمد حيدر. مؤسسة الكتب الثقافية ط ١٤٠٧١ هـ
- ٥٢- تنزيه السنة و القرآن عن ان يكونا من اصول الضلال و الكفران: احمد ابن حجر آل بوطاميال بنعلى على القطري ١٣٩٩ هـ ط ٢ مطابع قطر الوطنية - الدوحة قطر
- ٥٣- تهذيب الاسماء و اللغات / ابو ذكريا محيى الدين بن شرف النووى؛ ادارة الطباعة المنيرية.
- ٥٤- تهذيب الكمال / المزي مخطوط
- ٥٥- تهذيب مدارج السالكين لابن قيم. عبدالمنعم صالح العلى العزى آن را تهذيب کرده است.
- ٥٦- تهذيب التهذيب / الحافظ ابن حجر؛ مصور عن طبعة مجلس دائرة المعارف النظامية بالهند ١٣٢٦ هـ
- ٥٧- التوحيد و اثبات صفات الرب عز و جل / امام الائمة ابن خزيمة. دراسة و تحقيق / د- عبدالعزيز بن ابراهيم الشهوان. دار الرشد - الرياض - ط ٧ - ١ - ١٤٠٨.

- ٥٨- التوحيد / عبدالمجيد الزندانى ط ٣-١٤٠٨ هـ - دارالمجتمع جدة
- ٥٩- توالى التأسيس لمعالى محمد بن ادريس؛ الحافظ ابن حجر. حقه ابوالفداء عبدالله القاضى. دار الكتب العلمية - بيروت - ط ١، ١٤٠٦ هـ
- ٦٠- جامع العلوم والحكم فى شرح خمسين حديثا من جوامع الكلم ابن رجب الحنبلى
- ٦١- جامع بيان العلم وفضله / ابن عبدالبر ١٣٩٨ مكتبة الباز مكة المكرمة.
- ٦٢- جلاء الافهام فى الصلاة على خير الانام / ابن قيم الجوزية
- ٦٣- جماع العلم / الامام الشافعي؛ تحقيق احمد شاکر
- ٦٤- جوهرة التوحيد / ابراهيم اللقانى؛ مطبعة مصطفى البابى الحلبي مصر
- ٦٥- حادى الارواح الى بلاد الافراح / ابن قيم الجوزية؛ دار الكتب العلمية - بيروت - ط ١، ١٤٠٣ هـ
- ٦٦- حاشية العدوى على شرح ابى الحسن لرسالة ابن ابى زيد الشيخ على الصعدي. دار المعرفة - بيروت
- ٦٧- الحجة فى بيان الحجة و شرح عقيدة اهل السنن / الامام الحافظ قوام السنة ابوالقاسم اسماعيل بن محمد الاصفهاني. تحقيق: د / محمد بن ربيع مدخلى و محمد بن محمود ابورحيم؛ دار الراهة الرياض ط ١، ١٤١١ هـ
- ٦٨- حلية الاولياء و طبقات الاصفياء / ابونعيم احمد بن عبدالله الاصفهاني؛ دار الكتاب العربى - بيروت ط ٣، ١٤٠٠ هـ
- ٦٩- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور / السيوطى؛ دار الفكر، بيروت، ط ١، ١٤٠٦ هـ
- ٧٠- درء تعارض العقل و النقل / شيخ الاسلام ابن تيمية. تحقيق د / محمد رشاد سالم
- ٧١- طبع جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية - الرياض ط ١، ١٤٠١ هـ
- ٧٢- دراسة حديث نضر الله امرء سمع مقالتي. / الشيخ عبدالمحسن العباد، طبع فى مطابع الرشيد بالمدينة المنورة ط ١، ١٤٠١ هـ
- ٧٣- الدر الثمين و المورد العذب المعين. / محمد احمد ميارة المالكي؛ المكتبة التجارية الكبرى؛ توزيع دار الفكر بيروت.
- ٧٤- دعوة التوحيد / محمد خليل هراس ط ١
- ٧٥- دعاوى المناوين لدعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب عرض و نقض عبدالعزيز بن محمد بن على العبدالطيف؛ دار طبية الرياض ١٤٠٩ هـ
- ٧٦- دقائق التفسير الجامع لتفسير الامام ابن تيمية / تحقيق د. محمد السيد الجليند؛ مؤسسه علوم القرآن - دمشق - بيروت ط ٢، ١٤٠٤ هـ

- ٧٧- دیوان الامام الشافعی / جمع محمد عقیف الزغبی / مكتبة المعرفة ط ٣، ١٣٩٢ هـ
- ٧٨- الرسالة / الامام الشافعی ؛ تحقیق و شرح احمد محمد شاکر ط ٢، ١٣٩٩ . مكتبة دار التراث بالقاهرة
- ٧٩- الرسالة القشيرية / ابوالقاسم عبدالکریم القشیری؛ تحقیق د. عبدالخلیم محمود ود / محمد بن شریف. الناشر: دار الکتب الحديثة القاهرة
- ٨٠- رد الانتقاد / ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی ط ١
- ٨١- روضة الطالبین و جنة المناظر / موفق الدین عبدالله بن احمد بن قدامة المقدسی؛ دار الکتب العربی - بیروت ط ١، ١٤٠١ هـ
- ٨٢- زاد العماد فی هدی خیر العباد / ابن قیم الجوزیه؛ تحقیق شعیب الارناؤوط و عبدالقادر الارناؤوط. مؤسسة الرسالة ط ١، ١٣٩٩ .
- ٨٣- الزاهر فی غریب الفاظ الشافعی
- ٨٤- سلسلة الاحادیث الصحیحة والضعیفة / محمد ناصر الدین الالبانی. الکتب الاسلامی
- ٨٥- سنن الترمذی / الامام الحافظ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی / حققه عبدالرحمن محمد عثمان؛ دار الفکر - بیروت - ١٤٠٠ هـ
- ٨٦- سنن ابی داود / راجعه محمد محیی الدین عبدالحمید / دار الباز مکه المکرمة
- ٨٧- سنن ابن ماجه / بتحقیق محمد فواد عبدالباقی؛ دار الفکر بیروت
- ٨٨- سنن النسائی / شرح السیوطی / حاشیه السندی؛ دار الکتب العربی - بیروت
- ٨٩- سنن الدارمی / تحقیق عبدالله هاشم الیمانی. شركة الطباعة الفنية المتحدة
- ٩٠- سنن الدار القطنی / تحقیق عبدالله هاشم الیمانی. دار المحاسن للطباعة - القاهرة ١٣٨٦ .
- ٩١- السنن الکبری / ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی / توزيع دار الباز مکه المکرمة
- ٩٢- السنن و المبتدعات / محمد بن عبدالسلام بن خضر الشقیری. دار الکتب العلمیة - بیروت ١٣٩٥
- ٩٣- السنة / عبدالله بن الامام احمد بن حنبل. تحقیق و دراسة: د / محمد بن سعید بن سالم القحطانی. دار ابن القیم - الدمام ط ١، ١٤٠٦ هـ
- ٩٤- السنة / ابوبکر احمد بن محمد بن هارون بن یزید الخلال. دراسة و تحقیق د. عطیة الزهرانی. دار الراية الرياض ط ١، ١٤١٠ هـ
- ٩٥- سیر اعلام النبلاء / للحافظ الذهبی. تحقیق شعیب الارناؤوط و جماعة. مؤسسة الرسالة ط ١، ١٤٠٢ هـ

- ٩٦- شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة / ابولقاسم به الله بن الحسن بن منصور الالكائي. تحقيق: د. احمد بن سعد الغامدي. دار طيبة الرياض
- ٩٧- شرح السنة / ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي؛ تحقيق شعيب الارناؤوط. المكتب الاسلامي دمشق ١٤٠٠ هـ.
- ٩٨- شرح العقيدة الطحاوية / ابن ابي العز الحنفي؛ خرج احاديثها محمد بن ناصر الدين الالباني - المكتب الاسلامي ط ٧
- ٩٩- الشريعة / الامام ابوبكر محمد بن الحسين الاجري؛ تحقيق محمد حامد الفقي. الناشر: حديث اكادمي باكستان ط ١، ١٤٠٣ هـ.
- ١٠٠- شرح الكوكب المنير المسمى بمختصر التحرير / ابولعباسي احمد بن عبدالعزيز الفتوحى؛ تحقيق محمد حامد الفقي. مكتبة السنة المحمدية ١٣٧٢ هـ.
- ١٠١- شرح مسلم / النووي؛ دار احياء التراث العربي - بيروت.
- ١٠٢- شرح مسلم المسمى المفهوم لما اشكل من تلخيص كتاب المسلم ابوالعباس احمد بن ابي حفص عمر بن ابراهيم الانصارى القرطبي مخطوط مكتبة الجامعة الاسلامية ٢٣٤٣.
- ١٠٣- شرح موطأ الامام مالك / محمد الزرقاني؛ مكتبة الكليات الازهرية ١٣٩٩.
- ١٠٤- شرح نونية ابن قيم / محمد خليل هراس. الفاروق حديثه ١٤٠٤ هـ.
- ١٠٥- شرح كتاب التوحيد من صحيح البخارى / الشيخ عبدالله بن محمد الغنيان ط ١
- ١٠٦- شرح البخارى / ابن بطال مخطوط مكتبة الجامعة الاسلامية.
- ١٠٧- شرح حديث النزول / شيخ الاسلام ابن تيمية؛ ضمن مجموع الفتاوى
- ١٠٨- شرح العقيدة الاصفهانية / شيخ الاسلام ابن تيمية. دار الكتب الاسلامية ١٣٨٥ هـ.
- ١٠٩- شفاء العليل فى مسائل القضاء و القدر و الحكمة و التعليل ابن قيم. ملتبة دار التراث.
- ١١٠- شعب الايمان / ابوبكر احمد بن الحسين البيهقي. رسائل ماجستير مكتبة الدراسات العليا بالجامعة الاسلامية.
- ١١١- صحيح البخارى الامام ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى ضبطه و رقمه و عنى به د. مصطفى ديب البغا. دار القلم - دمشق - بيروت - ط ١ - ١٤٠١ هـ.
- ١١٢- صحيح مسلم / الامام مسلم بن الحجاج القشيري؛ ترتيب احمد فواد الباقي
- ١١٣- صحيح الجامع الصغير / محمد ناصر الدين الاسلامي. المكتب الاسلامي

- ١١٤- صحيح الترغيب و الترهيب / محمد ناصر الدين الالبانى . المكتب الاسلامى
- ١١٥- الصفات الالهية / الدكتور محمد امان الجامى . الجامعة الاسلامية ١٤٠٨ هـ .
- ١١٦- صفة الصفوة / اب الجوزى . توزيع مكتبة الباز مكة المكرمة ط ٢، ١٣٩٩ هـ .
- ١١٧- الصلاة و حكم تاركها / ابن القيم . تحقيق تيسير زعيتر . المكتب الاسلامى ط ٢ - ١٤٠٥ هـ
- ١١٨- الصواعق المرسله على الجهمية و المعطلة / ابن القيم؛ حققه الدكتور على بن محمد الدخيل الله . دار العاصمة الرياض ط ١، ١٤٠٨ .
- ١١٩- الصواعق المنزلة / ابن القيم؛ حققه د . على بن ناصر فقيهى و د . احمد بن عطية الغامدى الجامعة الاسلامية بالمدينة المنورة
- ١٢٠- صون المنطق و الكلام عن متن المنطق و الكلام / السيوطى، علق عليه على سامى النشار . دار الكتب العلمية
- ١٢١- ضعيف الجامع الصغير / محمد ناصر الدين الالبانى . المكتب الاسلامى
- ١٢٢- طبقات الحنابلة / القاضى ابوالحسين محمد بن ابى يعلى . دار المعرفة - بيروت
- ١٢٣- طبقات الشافعية / اسبكى . طبع بمطبعة عيسى البابى الحلبي ط ١، ١٣٨٤ هـ .
- ١٢٤- طبقات الشافعية / ابوبكر بن احمد بن محمد امين قاضى شهبة؛ بعناية د . الحافظ عبدالحليم عبدالحليم خان . مكتبة مدينة العلم مكة المكرمة ط ١، ١٣٩٩ هـ .
- ١٢٥- طبقات الشافعية / جمال الدين عبدالرحيم الاسنوى . تحقيق عبدالله الجبورى، دار العلم ١٤٠١ هـ .
- ١٢٦- طبقات الشافعية / ابن كثير مخطوط .
- ١٢٧- العلم / ابن ابى خيثمة؛ تحقيق الشيخ محمد ناصر الدين الالبانى . نشر دار الارقم الكويت
- ١٢٨- العقيدة الاسلامية بين السلف و المعتزلة؛ محمد احمد خفاجى . مطبعة الامامة
- ١٢٩- علاقة الاثبات و التفويض بصفات رب العالمين . رضا نغسان، توزيع رئاسة العامة للافتاء و الدعوة و الارشاد - الرياض
- ١٣٠- عقيدة المسلمين / الشيخ صالح بن ابراهيم البليهى ط ٣، ١٤٠٩ هـ .
- ١٣١- عقيدة اصحاب الحديث / الصابونى؛ ضمن مجموعة الرسائل المنيرية
- ١٣٢- عقيدة الحافظ عبدالغنى المقدسى؛ تحقيق عبدالله بن محمد البصيرى ط ١، ١٤١١ هـ .
- ١٣٣- العقيدة السلفية فى كلام رب البرية / عبدالله بن يونس الجديع ط ١، ١٤٠٨ .

- ١٣٤- عون المعبود شرح سنن ابی داود - ابوالطيب العظیم ابادی مع شرح الحافظ ابن قیم الجوزیة؛ تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان. محمد عبدالمحسن الکتبی ط ٢، ١٣٨٨ هـ.
- ١٣٥- غاية النهاية في طبقات القراء / شمس الدين ابوالخير محمد بن محمد الجزري. دار الكتب العلمية - بيروت - ط ٢، ١٤٠٠ هـ.
- ١٣٦- فتح الباري / الحافظ ابن حجر. المكتبة السلفية.
- ١٣٧- فتح المجيد شرح كتاب التوحيد / الشيخ عبدالرحمن بن حسن آل الشيخ؛ الرئاسة العامة لإدارة البحوث العلمية و الافتاء الرياض ١٤٠٣
- ١٣٨- الفتح الرباني لترتيب مسند الامام احمد بن حنبل الشيباني / احمد عبدالرحمن البنا. دار الشهاب القاهرة
- ١٣٩- الفرق بين الفرق / عبدالقاهر بن طاهر البغدادي؛ تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد. دار المعرفة - بيروت -
- ١٤٠- الفصل بين الملل و الاهواء و النحل / ابن حزم؛ دار الفكر - بيروت
- ١٤١- فضل علم السلف على علم الخلف / الامام ابن رجب ضمن مجموعة رسائل الدار السلفية
- ١٤٢- فضل الصلاة على النبي / اسماعيل القاضي؛ تحقيق محمد ناصر الدين الالباني. المكتب الاسلامي
- ١٤٣- فيض القدير شرح الجامع الصغير / المناوي؛ دار الفكر ط ٢، ١٣٩١ هـ.
- ١٤٤- القاموس المحيط / الفيروز ابادي. مؤسسة الرسالة ط ١
- ١٤٥- قوت القلوب / ابوطالب المكي. دار صادر
- ١٤٦- قواعد المنهج السلفي / د. مصطفى حلمي؛ دار الانصار ط - ١ - ١٣٩٦
- ١٤٧- القواعد المثلى / محمد صالح العثيمين
- ١٤٨- القول البديع في الصلاة على الشفيق / شمس الدين محمد بن عبدالرحمن بن محمد السخاوي. دار الكتب العلمية - بيروت ط ٣، ١٣٩٧ هـ.
- ١٤٩- الكامل في الضعفاء الرجال / ابواحمد عبدالله بن عدى الجرجاني؛ دار الفكر ط - ١ - ١٤٠٤ هـ
- ١٥٠- كشف الخفاء و مزيل الالتباس / العجلوني؛ تحقيق احمد القلاش مكتبة التراث الاسلامي
- ١٥١- كشف الشبهات / الامام محمد بن عبدالوهاب التميمي
- ١٥٢- الكفاية في علم الرواية / الخطيب البدادی؛ مرجعة عبدالحليم محمد عبدالحليم. دار الكتب الحديثة ط ٢
- ١٥٣- لسان الميزان / الحافظ ابن حجر. دار الفكر
- ١٥٤- لسان العرب / ابن منظور؛ دار صادر
- ١٥٥- لمحات في اصول الحديث / د. محمد اديب صالح. المكتب الاسلامي ط ٣، ١٣٩٩

- ١٥٦- لوازم الانوار البهية / محمد بن احمد السفاريني الاثرى الحنبلى. مطبعة المدني
- ١٥٧- المبسوط / ابوبكر محمد بن احمد السرخسى؛ ادارة القرآن و العلوم الاسلامية باكستان ١٤٠٧ هـ.
- ١٥٨- المجموع شرح المهذب / ابوذكريا محيى الدين بن شرف النووى؛ دار الفكر
- ١٥٩- مجموع فتاوى ابن تيمية / جمعة عبدالرحمن بن قاسم؛ توزيع الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمية و الافتاء و الدعوة و الارشاد الرياض
- ١٦٠- مجموعة القصائد المفيدة. الطبعة الاولى الرياض
- ١٦١- مجموعة الرسائل المنيرية. توزيع دار الباز مكة المكرمة
- ١٦٢- مجمع الزوائد و منبع الفوائد الحافظ نور الدين على بن ابى بكر الهيثمى. بتحرير الحافظ الجليلين العراقى و ابن حجر. دار الكتاب العربى ط ٣، ١٤٠٢ هـ
- ١٦٣- محاضرات فى السلفية / محمد لبيب؛ مكتبة العلم - القاهرة ط ٢، ١٤١٠ هـ.
- ١٦٤- المحلى / على بن احمد بن حزم؛ مكتبة الجمهورية العربية مصر ١٣٨٧
- ١٦٥- مختصر الصواعق المرسله على الجهمية و المعطلة لابن القيم / اختصار محمد الموصلى. مكتبة الرياض الحديثة
- ١٦٦- مختصر لامزنى لكتاب الام للشافعى / المزنى. دار المعرفة
- ١٦٧- مختصر العلو للعلو للغفار للذهبي / اختصره و حققه اشيوخ محمد ناصر الدين الالبانى. المكتبة الاسلامية ط ١، ١٤٠١ هـ.
- ١٦٨- مختصر سنن ابى داود للمنذرى و معه معالم السنن للخطابى و تهذيب ابن القيم؛ تحقيق الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمية و الافتاء و الدعوة و الارشاد الرياض
- ١٦٩- مدارج السالكين / ابن قيم الجوزية؛ تحقيق - محمد حامد الفقى. مطبعة السنة النبوية ١٣٧٥ هـ.
- ١٧٠- مذكرة فى اصول الفقه / الشيخ محمد الامين الجكنى الشنقيطى. المكتبة السلفية بالمدينة المنورة.
- ١٧١- المستدرک على الصحيحين / ابو عبدالله الحاكم النيسابورى؛ دار الكتاب العربى بيروت
- ١٧٢- مسند الامام احمد؛ المكتب الاسلامى
- ١٧٣- مسند ابى يعلى الموصلى / تحقيق حسن سليم اسد. دار المأمون للتراث ط ١، ١٤٠٤ هـ
- ١٧٤- المسودة فى اصول الفقه لال تيمية / تحقيق محيى الدين عبدالحميد. مطبعة المدني القاهرة ١٣٨٤ هـ.
- ١٧٥- مشكل الاثار / الحافظ ابو جعفر احمد بن محمد الطحاوى. طبع الهند ١٣٣١ هـ.

- ١٧٦- مشكاة المصابيح / محمد بن عبدالله الخطيب التبريزي؛ تحقيق محمد ناصر الدين الالباني . المكتب الاسلامي
١٣٨٢
- ١٧٧- المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي / احمد بن محمد بن علي المقرئ الفيومي . المكتبة العلمية - بيروت
- ١٧٨- المصنف في الاحاديث و الاثار / ابوبكر عبدالله بن محمد بن ابى شيبة؛ حققه عبد الخالق الافغانى . الدار السلفية بالهند ط ٢، ١٣٩٩ هـ
- ١٧٩- مصباح الزجاجة في زوائد ابن ماجة / احمد الكنانى البوصيرى . تحقيق محمد المتقى الكشناوى . دار العربية للطباعة بيروت ط ١، ١٤٠٢ هـ .
- ١٨٠- معجم البلدان / ياقوت بن عبدالله الحموى . دار صادر ١٤٠٤ هـ .
- ١٨١- المعجم الكبير / للحافظ ابى القاسم الطبرانى؛ حققه حمدى عبدالمجيد السلفى . مطبعة الامة - بغداد .
- ١٨٢- المعجم الوسيط / لجنة باشراف مجمع اللغة العربية . دار الدعوة
- ١٨٣- معالم الانطلاقة الكبرى / احمد عبدالمهادى المصرى . دار طيبة الرياض ط ١، ١٤٠٨ هـ .
- ١٨٤- معالم السنن / ابوسليمان الخطابى . المكتبة العلمية - بيروت - ط ٢، ١٤٠١ هـ .
- ١٨٥- معارج القبول / الشيخ حافظ الحكيمى . الطبعة السلفية .
- ١٨٦- المغنى / ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامة المقدسى . طبع رئاسة البحوث العلمية و الافتاء - الرياض
- ١٨٧- المغنى / لابن قدامة؛ تحقيق د . عبدالله بن عبدالمحسن التركى و عبدالفتاح الحلو هجر للطباعة و النشر ط ١، ١٤٠٦
- ١٨٨- المفردات في غريب القرآن / الراغب الاصفهانى / تحقيق محمد سيد كيلانى . مطبعة البابى الحلبي ١٣٨١ هـ .
- ١٨٩- مفتاح الدار السعادة / ابن قيم . توزيع رئاسة ادارة البحوث العلمية الرياض
- ١٩٠- مفيد العلوم و مبيد الهموم / القزوينى
- ١٩١- مفتاح الجنة / السيوطى - الجامعة الاسلامية
- ١٩٢- المفردات بين التأويل و الاثبات / محمد بن عبدالرحمن المغراوى . دار طيبة الرياض ١٧-١٤٠٥ هـ
- ١٩٣- مقدمة ابن خلدون / ابن خلدون ط ١
- ١٩٤- المملو النحل / ابو الفتوح محمد بن عبدالكريم الشهرستانى . مطبوع بهاش الفصل لابن حزم
- ١٩٥- مناقب الشافعى / ابوبكر احمد بن الحسين البيهقى؛ تحقيق احمد صقر . دار التراث ط ١ / ١٣٩١ هـ .

- ١٩٦- مناقب الشافعی / الفخر الرازی؛ تحقیق احمد حجازی السقا. مكتبة الكليات الازهرية ط ١٤٠٦ هـ.
- ١٩٧- منهاج السنة / شيخ الاسلام ابن تيمية؛ د. محمد رشاد سالم. جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية ط ١
- ١٩٨- منهج السلف في العقيدة / د. صالح بن سعد السحيمي ١٤٠٩
- ١٩٩- منهج الاشاعرة في العقيدة / د. سفر الحوالي. مجلة الجامعة السالمية
- ٢٠٠- المنتقى شرح موطأ مالك / ابوالوليد سليمان بن خلف الباجي. مطبعة السعادة ط ١، ١٣٣١
- ٢٠١- المنتقى من منهاج الاعتدال / الذهبي؛ الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمية الرياض
- ٢٠٢- منهاج الادلة / ابن رشد ط ٢
- ٢٠٣- موطأ الامام مالك / صححه و رقمه محمد فواد عبدالباقى؛ دار احياء الكتب العربية
- ٢٠٤- الموافقات في اصول الاحكام / ابواسحاق بن موسى الشاطبي. دار الفكر
- ٢٠٥- المواقف في علم الكلام / عبدالرحمن بن احمد الايجي. عالم الكتب - بيروت
- ٢٠٦- ميزان الاعتدال / الذهبي؛ تحقيق على محمد البجاوي. دار المعرفه - بيروت ط ١، ١٣٨٢ هـ.
- ٢٠٧- نخبة الفكر / الحافظ ابن حجر؛ شرح الشيخ حماد بن محمد الانصاري. دار العدوى ط ١.
- ٢٠٨- النبوات / شيخ الاسلام ابن تيمية. دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٠٢ هـ.
- ٢٠٩- النصيحة / الواسطي. المكتب الاسلامي
- ٢١٠- النهاية في غريب الحديث / ابن الاثير الجزري. المكتبة الاسلامية
- ٢١١- نهاية المحتاج الى شرح المنهاج / محمد بن ابى العباس احمد الرملي. البابي الحلبي ١٣٨٦
- ٢١٢- النهج السديد في تخريج احاديث تيسير الحديث العزيز الحميد / جاسم الفهيد الدوسري. دار الخلفاء ط ١، ١٤٠٤ هـ.
- ٢١٣- نيل الاوطار من حديث سيد الاخير / محمد بن على الشوكاني. دار الجيلي ١٣٩٣
- ٢١٤- هذه مفاهيمنا / صالح بن عبدالعزيز آل الشيخ ط ١.
- ٢١٥- وفيات الاعيان / ابن خلكان؛ حققه در احسان عياش. دار صادر
- ٢١٦- الوافي بالوفيات / صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي المانيا ط ٢.